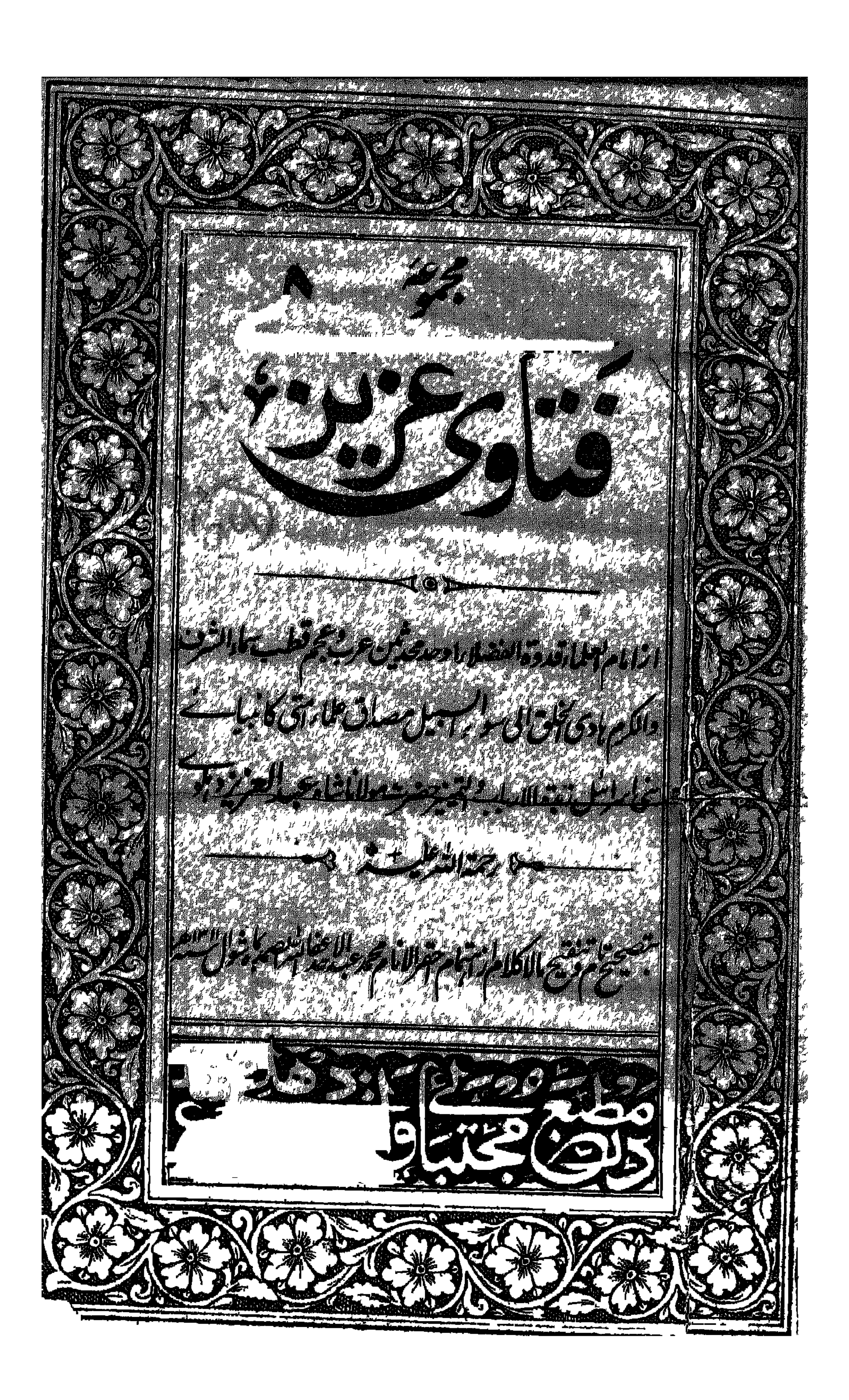


مجموعہ

فتاویٰ عزیزی

از امام العلماء قدوۃ الفضلاء رئیس محدثین عرب و عجم قطب سماء الشرف
والکرم ہادی الخلق الی سواء السبیل مصداق علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل نخبۃ الالباب و الحبیب حضرت مولانا شاہ عبد العزیز دہلوی

رحمۃ اللہ علیہ

بتصحیح تام و تنقیح مالا کلام باہتمام احقر الانام محمد عبد الاحد غفر اللہ الصمد ماہ شوال ۱۳۱۱ھ

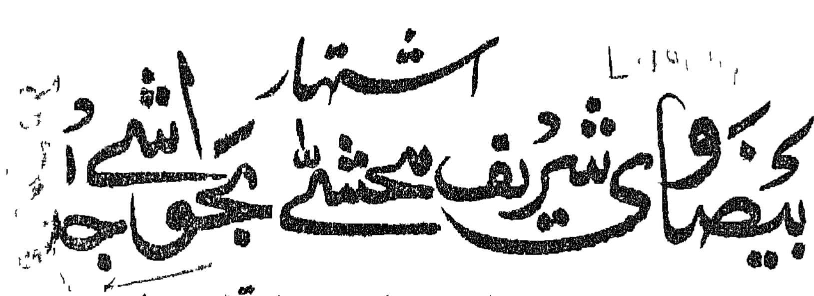
مطبع مجتبائی دہلی

بسم الله الرحمن الرحیم

...الله و آل محب علا و نعت حضرت سرور انبیا صلی الله علیه وسلم بر ضمائر طالبان هدایت و بصائر مستریان
...مخفی مباد که این ذره بیمقدار را چنین آرزوی بود که فتاوی امام المتقین رئیس الکاملین قدوة ارباب تمیز حضرة
مولانا شاه عبدالعزیز صاحب محدث دهلوی رحمه الله تعالی که حضرة ایشان وقتاً فوقتاً به جواب سائلین
...از در ان مسائل و نکات عجیبه و غریبه بیان فرموده اند اگر میسر شوند آن را در یکجا جمع کرده شائع کرده
...ے که از فیضان ظاهری و باطنی الشان مستفیض است ازین نیز بهره وافی بردارند و شائقان ارا چه
اهل الاجمال که علمای عصر و دیگر طالبین استفسار نموده اند اطلاع یابند و محظوظ شوند فالحمد لله علی ذلک
...بهات عالم اکمل فاضل اجل مجموعه جو سابه یکان مولانا خلیل الرحمن صاحب برهان پوری حال وارد بلده
...آباد دکن حفظه الله عن شرور الزمن و الفتن حسب تمنای دلی حاصل گردید پس بموجب آنکه السعی منی و الاتمام
...الله تعالی آن مجموعه را بسرع اوقات به تصحیح حضرت مولانا مولوی محمد احسن صاحب مدظله العالی و به حسن سعی کارپردازان
مطبع از حلیه طبع محلی ساخته پیشکش ناظرین و شائقین کرده آمد و در اوائل این مجموعه برای نزهة ناظرین مختصر
...ات ایشان و کمالات ایشان که حضرة میرزا محمد بیگ صاحب دهلوی نوشته اند ملحق کرده شده است تا بدیده

محمد عبدالاحد عفا الله عنه الصمد مالک مطبع مجتبائی دهلی

۲۷ رمضان المبارک ۱۳۱۱ هجری



قدر شناسان مضامین علمیہ اور گوہر سنجان لالی حکمیہ کی خدمت میں گذارش ہے کہ تفسیر بیضاوی مصنفہ
ناصر الدین ابو الخیر عبد اللہ بن محمد شیرازی بیضاوی جیسی کہ یہ کتاب معتبر و مستند ہے اس کے اظہار
میں اس کی توصیف اسی قدر کافی ہے کہ یہ کتاب لوحہ تحقیقات حقہ اور بہ تجویز علمائے محققین سلسلہ درس
بلکہ تفسیر وافی کا دار و مدار اسی پر ٹھیرا ہوا ہے کیونکہ مصنف علیہ الرحمہ نے بعبارت وجیز مضامین سلسلہ انتہا
مبنیا سے اقوال صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین اور اقوال تابعین و تبع تابعین رحمہم اللہ تعالی و تحقیقات علمائے متقدمین
رجا ہم ایسے ایسے موقع پر بطرز انیق لائے ہیں علاوہ بریں اختلاف قراءۃ قرا سبعہ کو نہایت خوش اسلوبی سے
ربا یا اور قرأت شاذہ کو کمال خوبی سے ظاہر کیا ہے۔

ایک عرصہ ہوا کہ یہ تفسیر مطبع احمدی میں مولوی احمد علی صاحب نے طبع کی تھی یا دوبارہ لکھنؤ میں اسکی
ویسے ہی دست بدست لوگ لے چکے تھے رہی مطبوعہ لکھنؤ سو کچھ دنوں کے بعد وہ بھی کمیاب ہوگئی
تعلیم و تعلم میں حرج ہونے لگا تو احقر نے طلباء کی وفور خواہش سے اس کتاب کی تصحیح اور تحشیہ کے لیے
اسباب و حواشی معتبرہ مثل شہاب خفاجی و تعلیقات شیخ زادہ و حاشیہ قاضی القضاۃ مولانا عبد الحکیم سیالکوٹی و
منہیات مصنفہ علام و حل ابیات مولانا فیض الحسن صاحب وغیرہ فراہم کیے اور فاضل لبیب عالم ادیب جامع علوم نقلیہ
عقلیہ وحید الاقران مولوی محمد عبد الرحمن صاحب خلف مولوی عنایت اللہ صاحب مرحوم کے حوالے کیا مولانا ممدوح نے
ترتیب حواشی میں وہ کام کیا کہ ہر شخص کا کام نہیں اور ایسی لطافت سے کتاب موصوف کو حل کیا کہ آج تک آنکھوں نے
دیکھا نہ کانوں نے سنا پھر تصحیح اور صفائی طبع میں بھی ایسی عرق ریزی ہوئی کہ جسکی نسبت ارباب بصیرت بے ساختہ بول اٹھے
کہ یہ کتاب طبع اول سے بھی کئی حصہ سبقت لیگئی۔

غرض سہولت شائقین اسکی تین جلدیں کی گئی ہیں پہلی جلد سورۂ بقر تک بہمہ جہت تیار ہے جسکی قیمت دو روپیہ رکھی گئی ہے
شائقین منگائیں اور لطف اٹھائیں باقی زیر طبع ہے۔ دوسری جلد ذیقعدہ میں تیار ہو جائیگی اور تیسری اس سے چھ ماہ بعد

محمد عبد الاحد مالک و مہتمم مطبع مجتبائی دہلی

الحقیقة القرب کلها الموت عن طریقة واصلة وهو بحد ذلک ولا انقیاد لان فانها لیس علی مدار ال
سماء ولیست الارض علیها مدار واهل الدنیا واهل الآخرة کلهم عیال [illegible] والسلام [illegible] ولم یعلموا فان علموا
ترجمه استفاده آن که دانسته باشد [illegible] که عطا شود مرا طریقه [illegible] که قرب [illegible] راست طرق دیگر و آن کبر
ربح است اول ایمان حقیقی دوم قرب اول سوم قرب حق چهارم قرب [illegible] پنجم قرب ملکوت [illegible]
است [illegible] طریقه [illegible] طرف هر کس حصول طریقه [illegible] که حق تعالی [illegible] حل علم [illegible]
دیگر [illegible] امام این طریقه [illegible] وصول قرب حقیقت [illegible]
[illegible] آن [illegible] آسمان آسمان [illegible]
[illegible] کسندگان تو از برکات محروم [illegible] اگر [illegible]
بیان [illegible] چهارم حضرت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله [illegible]
[illegible] عبد الرحیم بن [illegible] الدین بن [illegible] بن معظم بن منصور بن احمد بن محمود بن [illegible] الدین [illegible] قاضی [illegible] بن قاضی
[illegible] بن قاضی [illegible] قاضی [illegible] بن عبد الملک بن قطب الدین بن کمال الدین بن شمس الدین المفتی [illegible] قاضی [illegible]
[illegible] بن عطا [illegible] بن ابو الفتح [illegible] بن عمر الحاکم [illegible] عادل [illegible] بن فاروق بن [illegible] بن [illegible] احمد بن محمد [illegible]
عثمان بن [illegible] بن [illegible] بن [illegible] بن سلیمان بن [illegible] بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عمر بن الخطاب رضی [illegible]
[illegible] مولانا مرحوم مرجع علما و [illegible] علوم [illegible] عقلیه و نقلیه [illegible]
[illegible] علم تفسیر [illegible] و سلیقه [illegible] علوم و مذاکره و [illegible]
[illegible] الاقران [illegible] علما و فضلا و فقرا و سلاطین [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] قاطع [illegible] تفسیر [illegible] سوره
[illegible] قرآن است [illegible] از علمای سلف [illegible] تفسیر
[illegible] و کتاب [illegible] اهل تشیع [illegible] علمای [illegible]
[illegible] معتقد [illegible] عمر [illegible] تدریس و افتا و فصل خصومات و وعظ و [illegible] تکمیل [illegible]
[illegible] باطنی حاصل [illegible] در ملک هندوستان ریاست علم و عمل [illegible] است [illegible] ولایت
[illegible] نظر [illegible] آمد که [illegible] استفاده ظاهری و باطنی [illegible] نمانده [illegible]

فائده در [illegible] علما [illegible]

[illegible]

فضائل [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

شرحی از احوال افضل الفضلا اکمل الکملا خاتم المحدثین زبدة المفسرین

قدوهٔ اهل صفا و تیر خضر مولانا شاه عبد العزیز محدث دهلوی قدس سره العزیز

بدانکه مولانا شاه عبد العزیز ابن شیخ اهل دلی [illegible] ولی الله دهلوی قدس سره بلند السلف حجة الخلف خاتم المفسرین امام
المحدثین جامع علوم ظاهری و باطنی بود در علم و حلم و زهد و ورع و تقوی [illegible] تحقیق رتبهٔ بلند و مقامی ارجمند داشت که
مثلی تصور نتوان کرد [illegible] الاسرار بهره یاب شده بمقام فضیلت کمال رسید شاگردان [illegible] افاضل دوران
۴۶ کمال
ماب علوم دینی [illegible] و خصائص ساعید ولادت شریف ایشان ۱۱۵۹ هجری [illegible]
[illegible] علوم ظاهری و باطنی از والد ماجد خود حاصل نمود و کمالی بود که [illegible] علما [illegible] دیگر
[illegible] حضرت شاه ولی الله دهلوی والد مولانا [illegible] مرحوم از فحول علمای [illegible]
و معقول [illegible] و منقول [illegible] شاه [illegible] تدریس علوم عقلی و نقلی [illegible] محدث [illegible]
سال [illegible] مکه معظمه و مدینه منوره [illegible]
آفاق بود و مجمع فضلای روزگار [illegible] محدث [illegible] تفسیری و فقهی [illegible]
۱۱۷۶ - ۱۱۵۹
[illegible] صحاح سته از بر داشت [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] و الیه [illegible] طریقه [illegible] سلوک [illegible] طریق وصول الی الله [illegible]
[illegible] قد من الله سبحانه علی و علی اهل [illegible]
من السلوک هی اقرب الطرق [illegible] الایمان الحقیقی [illegible]
و قرب الوجوب و قرب الفرائض و قرب [illegible] و حصل من الطریقة غایة من [illegible]
[illegible] هذه الطریقة [illegible]

محبوب سبحانی و خطر و اثر دعا با جا بجا فتنه و حسن حالی او حرمت حواب و کہ پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم وقت که برای فرباد
مخصوص سبحان اللہ تعالی رسید خدا فرمود که ثقت شده رسید که البته از جانب قوم حسین شما ظلم و ستم شد و اوراشہید ساخت ما چہ کنیم
که درین زمان قصه مدرسه گویند قصر خشتی یاد آمده است این چه بغیر ما فراموش ماند باوری این حوادث لازمی لا اجرا
شده و دو هزار و سی یابه طریق رده بر آستین نهاد **از انجمله** آنکه در آن ایام بود توکل علم معقول نم معقول هم
یکتای روزگار بود چنانچه یکی روز مولوی ملال الدین معقولی از وطن آلوده بود قصد ملاقات نمود در مدرسه رفتند آنجا
مسند ملا را گفت که بس بیگر بغیر حضور خواهم نشست خدام حسب الایما مولانا مدوح برای تو اول کن ملنگ نواخته
آوردند از دست او کناره ہست شد آن استاد مولوی ملال الدین بعد اظهار تہنیت بالا جا مسئله کو تعلیم معقول نمود و ملا
ممدوح فرمود که ایں تقریر مولوی صاحب ملال الدین سر دو صد ورداریدکه پیر شیخ مو فال الله قال الرسول و امر دیگر که گرده
اول جمع شده تو در قبول کرده الی الآخر ایں کرد حضرت این تحقیق در آن حلول حق جواب معقول داد
که مولوی مال الدین از ملاقات سر سام انجیر ترس سجاد و گفت که عاقبت ما در خراب گشت مرحبا مولانا ممدوح سرای
نشستن بابت اصرار نمود با نشستند و بسیار سرزنش کرد و گفت که پیاهت ما در رحمت با ارشاد ما هم نصیب شد قصور
معاف فرمایند که در صحبت اولی گرفتار شده ام بعد عفو تقصیر بفرش نشستند **از انجمله** آنکه در مجلس عشره محرم که مولانا ممدوح
در سر منبر بود و هزار کس جمع شده بودند اهل تشیع بیرون آمدند شخصی سوال کرد که بہنگام مباررت برادر حضرت امام حسین علیه السلام
تعالی گجا بود حضرت فرمود که بمیزان عدل که برادر امام حسین علیه السلام آن نام تمام غالب بود **از انجمله** آنکه روزی صاحب زینت
دہلی برای ملاقات آنحضرت آمده سوال کرد که مال مش نہاد گفت که کسی حوالی این راه آن نیست که شخصی مسافر راه
گم کرده باشد که نگیر خسته باشد و نگیر نشسته و او میخواهد که راه از که پرسد مولانا جواب داد که راه برای رهروان است
نه برای نشستن در این نشسته هم بابون انتظار هست که کسی از خواب بیدار شود و باراه معلوم کرده منزل مقصود رسیم پس آن
شخص سوئی بالا لیق است که او هم بفهمند و همراه شخص نمیرود **از انجمله** آنکه شخصی از اهل تشیع طالع انگریزی پیش آنحضرت
آمد که میرے فیصله بندگی مولانا بر او که حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه پس میهمان شد یا سوگند او کلیه ملی استقید بار بر سد که
تمام نوشته شد که مولانا آن است که پیش شما است حضرت بدار داوند که ما نیاوریم باز گفت که آنحضرت کرد
و بعد هم سر سپید است که اینشات آن و دست تا دست با ختامی دو بند و دستان مبارک را چهله و انگشتری هم سید رشته او عقد
کرد که سطاوار هم و صحیح است هم کردی ہم او در چهار سال است فرمود که فرشتگان مقربین حضرت رب العلمین جهار انبیا

ذکر خاندان مصنف

این خاندان باعث افتخار و فهمیده باشد صاحب اتحاف میگوید خاندان ایشان خاندان علوم و حدیث و فقه حنفی است حدیث
این علم شریف چنانکه درین اهل بیت موجود اند درین کشور از خاندانهای دیگر معلوم و مشهور نیست ثم قال بالجمله در حقیقت
پدر ایشان رح درین سرزمین کامت ما ر و ایشان آنرا برگ و بار بخشیده اند از مشهورترین ایشان حضرت مولانا شاه
رفیع الدین برادر آنحضرت شاه محمد اسحق محدث دهلوی نبیسه آنحضرت و مفتی صدرالدین خان صاحب دهلوی و مولانا رشید الدین
خان دهلوی و حضرت شاه غلام علی شاه صاحب و مولانا فضل حق خیرآبادی و مولوی مخصوص الله صاحب پسر مولانا شاه
رفیع الدین صاحب و مولوی عبدالحی صاحب داماد آنحضرت و مولوی کریم الله صاحب و مولوی محمد اسمعیل صاحب شهید
برادر زاده آنحضرت و مولانا میر محبوب علی صاحب و مولوی محمد یعقوب صاحب و مولوی عبدالخالق صاحب کابران دهلی
مفتی الٰهی بخش صاحب کاندهلوی و مولوی فضل حق صاحب خیرآبادی و مولانا حسن علی لکهنوی و مولانا حسین احمد
ملیح آبادی و بزرگان دیگر که اسامی ایشان بادمی آید رحمهم الله تعالی اجمعین چنان گذشته اند که هر یکی آفتاب ماهتاب
که جهان از انوار علم ایشان منور بود و جهانیان از برکات ایشان مستفیض درین زمان که علما و فضلا و محدث و فقیه که منتهی
می آید همگی دلربائے مائدہ ایشان است *

ذکر حالات مصنف

بدانکه حضرت مولانا سیار صاحب حالات و کرامات بوده اند و اکثر کرامات ایشان هم سالک تحریر آمده اند و کتاب
کمالات عزیزی بزبان اردو در کمالات ایشان نیز شهرتے تمام دارد و برخی از ان اند دیگر کسب نیز کاه تیمنا نیز باره
هم مینمود می آید واضح باد که حضرت هفتصد و ساله بود که والد ایشان ازین دار فانی بملک جاودانی رحلت فرمودند چند علما نیز
نهایت شاگردان این خاندان قصد دهلی نمود در اثنائی راه مباحثه علمی پیش آمد گاڑیبان که از قوم هنود بود ازهم سوال
خواست که جواب شافی داده شود تمامی علما از جواب آن ساکت ماندند چرا که نزد ایشان جواب موافق فهم او نبود گفتند
که ما در دهلی میرویم از مولوی صاحب پرسیده جواب خواهیم داد دقتیکه در دهلی رسیدند ملا صاحب را اطلاع کردند گفت که چه توان
داری گفت میپرسم که خدا هندو است یا مسلمان گفت اگر خدا هندو بودی سلسلهٔ گاو کشی نبودے آوازین جواب شاد شده
مسلمان گردید از انجمله آنکه یک پادری برائے مباحثه در دهلی آمد مسٹر منکف بهادر ایجنٹ از پادری گفت که سردار انیست
هر که مغلوب شود دو هزار روپیه نقد داده باشد اگر مولوی صاحب مغلوب شوند من از طرف ایشان ادا خواهم ساخت چون که قوم
اند پادری صاحب بعد ایجاب شرط نزد مولانا صاحب آمد گفت که من سوالے دارم و جوابش از منقول خواهم اما
منقول و آن ایست که پیغمبر شما حبیب خدا است هنگام شهادت امام حسین برای چه نساء الٰهی فریاد نکرد سالا ...

وجه پیدا شد تا دریافت ازرا انجیل آمده شخصی بر لال آزرده حال که از پیشگاه آثار جسم بوده بود و مرد مولانا آمده و جواب عرض نمود
که اسباب همه سیم کار را واله خود نمیسر نمی سکنم از آن وقت ... در گرم و هر چند غور و فکر می کنیم ... این جواب نفهمیم می
فرمودند که از بلی خود پسند شد و نیابد و حرکتی بوقوع آمده باشد که کلام به پیدا مرد مهاجر گرد کرده است ... الفکاک کرد
توبه و استغفار بکرد و از حیث حرکات اصرار ازرا انجیل آمده شخصی آمده و ما حرف حواله بیان کرد ... سلسله بلال
عرض نمود اگر سببی با وسط سمان مسکال مشهور ... ارادت ... بلال ... بمقام ...
و محروم میشود امید که ... جواب آگاه ساز ... عنایت فرمود که ... مراحل ... و قرآن ... کرد
چونکه ... و با تفاق رسانید الطاعت فرمود و ... متعجب و پریشان بجا آمد و ... حرف ... جهانکه ...
بوده عمان ... ازرا انجیل آمده مولانا و عالم رو باخاص ارحضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه ... مشهور ...
امروز ... سرائر ... بهره ... صاحب خود مولانا ... دیانت ... اند آن
که ... سال میگیرد که ... علی اکثر الروایات ... جواب ... که ... عید
و کشمیر ... مردم ... باسکال ... ولی ... ناحیه سلطان ... ثبات ... مرحمت ...
هر مدرسه ... بمقام ... مذکور ... حضرت امیر علیه السلام ... قبا ... بابات ... آن
... مردم ... تعظیم ... ساختر ... وسط ... استفاده ... حوم
... بیان ... آورده ... آمده ... است ... فقیر
... کلام ... حرف ... کلام ... مرقوم ... قرآن ... اخلاص
... وقت کرد ... عرض نمود جواب صواب یافت اول ... ایمن بود که شنیده ام
شخصی ... کتابی تصنیف کرده است در آن کتاب ... بود درج بوده ... اطلاع ... مقصد
عرض نمود که ... کتابهای ... آگاه ... فرمود ... تحقیق ... کرد ... عرض
نمودم که ... آنجا ... یکیست ... حسابات ... مذهب ... افراط و تفریط
نقل ... عرض نمودم که ... طرق اولیاء الله کرام ... حسابات عالی است فرمودند ... بیان جواب
... طریقه ... اختلاف ... ایشان ... بطور ... مقصود ... طریقت ...
... مقصد ... شمول ... مروج بوده ... تلاوت قرآن ... قرآن

واصحاب چنانچه آن حضرت صلی الله علیه وسلم هم چهار دوست یا هم چهار و ضمیر انسان هم چهار که خاک و آب و آتش و باد اند
و اربعه عناصر اربعه گویند عرض کرد که بعض طور بقا و مثال فرمود او سوجهات ایشان نوبه نوبه متهار کرد و ارامل نشست گشت
روزی شخصی مخدوم جان رئیس شاه جهان آباد رقعه شادی بخدمت حضرت فرستاد مولانا بجواب آن بر پشت رقعه این
شعر نوشته [illegible] که جمله حضار مجلس از خواندن آن محظوظ گشتند و آن اینست ~ در محفل خود راه مده همچو منی را
افسرده دل افسرده کند انجمنی را روزی شخصی عرض نمود که انسان در محفل رقص و سرود در تمام شب بخلاف عادت
بیداری ماند و هیچ خواب و غنودگی بر وی غلبه نمی کند مولانا ممدوح چه مثال مایاب گفت از رقص و سرود مثل شتر جار دار است
که کلفت آن خواب گردد و نمی گردد و عادت ماند بسته کلها است کار لطافت روح از ماندگی پدید آرد و باعث منغصی
گردد و طبیعت سکون پذیرد [illegible] راحت می درد ازانجمله آنکه شخصی ملازم بادشاهی روبروی حضرت مولانا آمد و عرض کرد
که تنخواه والدم هم یک صد روپیه بود و من فقط سی می یابم و آن هم خرج اخراجات خانگی را کفایتی نمی شود حکیم صاحب خیر اکتم فرمودند که تا
جنوب برو بعد از چهارده منزل بر مسلمانان حاجت آمد دران قیام کنی و اگر وسعت شود هم بران بسر کنی انشاء الله تعالی طور
خواهد آمد آن شخص بموجب ارشاد همراهی دو کس اسپ سوار شده بر سمت جنوب گردید بعد چهارده منزل شهر ٹونک
دار الریاست نواب امیرخان صاحب رسیده در آن اقامت ورزید [illegible] بهم ملاقی شد لیکن از کیفیت احوال
او هیچ پرسید این اوقات وقایع رسید [illegible] نواب با ارکان دولت مشوره میکرد که آیا با فرنگیان جنگ [illegible] همه را اکثر
صلاح جنگ [illegible] نواب چنین شد که شخصی سوار [illegible] مشوره کرد [illegible] اطلاع رای [illegible]
او را [illegible] داد و او را باعزاز و اکرام مشاهره پانصد روپیه [illegible] سامان جلوس او [illegible]
[illegible] بمقام دهلی برای [illegible] صلح فرستاد و آن شخص [illegible] مولانا آمد و لعاین معتقد گشت [illegible]
[illegible] آن جناب کشف فرموده بود بهمان طور بوقوع آمد [illegible] که گفته بودم [illegible] کلام
ازانجمله آنکه شخصی [illegible] خود بیان کرد [illegible] مولانا [illegible] کامل [illegible]
[illegible] تحقیق [illegible] معلوم شد که [illegible] مولانا [illegible]
فرموده اند [illegible] حالت [illegible] مفارقت [illegible]
بست ازانجمله آنکه شخصی آمد عرض کرد که [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] بستگی [illegible] شخص [illegible]

از فضلاء و علماء بسیار آمدی و از برکات و فیوض حضرت ایشان عوام هم کیفیت ولدیت مثل علماء ربانی و صوفیت ایشان در
گوش هر دو یک بعید یکسان [illegible] روزے حضرت بیمار بودند وار چند روز طعام هم نخورده بودند و شدت مرض
بسیار بود که یوم وعظ آمد فرمودند که مرا دو کس گرفته باشند و در اثنائے بیان علیحده شوند آنحضرت دستور وعظ فرمودند
بعد از ان وعظ آیۂ شریفه و ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل فرمودند و حصص جمله اسباب نقدی خود را
موجب آیۂ شریفه کردند از ان بعد چند اشعار عربی و فارسی خواندند [illegible] این شعر مشهور " من بیر حاضر بشتوم تصویر
جانان و لعل " " و من نیز حاضر میشوم لنت قرآن در لعل " و [illegible] این جنس که یکے از مصنف دیگر [illegible] خواندند
با نگهت [illegible] که کفن من مثل پیرهن حیات من باشد چنانچه همیشه پیراهن البنان [illegible] بوده [illegible] ایشان از [illegible]
باز فرمودند که بار جنازه [illegible] بعد انتقال انسان
همان طور کرده چنانکه فرموده بودند [illegible] حق حق می آمد و نماز [illegible]
صدمه وفات الشان بر اهل عالم طاری بود کسی [illegible] از وفات آنحضرت [illegible] ایشان [illegible]
بیرون ترکمان دروازه متصل [illegible] افوال [illegible]

[illegible]

باب پنجم سن وفات [illegible]

[illegible]

	[illegible]		[illegible]
	[illegible]		[illegible]
	[illegible]		سن هجری [illegible]
	[illegible]		سال [illegible]
	[illegible]		[illegible]
	پس [illegible] ایجان		[illegible]

و نماز اشراق هم را بعد ادای آن عرض نمودم که تلاوت قرآن هم را چگونه شغل باید کرد و امیدوار جواب ایشان طریق عمل آن

قرآن [illegible] بیان هم فرموده اند لیکن بهتر از شما [illegible] باطنی سوال هم کرده ام و حالت باطن من تعبیر [illegible]

[illegible] را در باطن خود حس میکنم با عرض آن هم که هر چند مراقبه [illegible] باب معالی [illegible]

[illegible] حاصل میشود لیکن میخواهم که بلا واسطه صحبت تام آنجناب دست خود را از کرده دست فقیر را گرفته

بیعت فرموده آن [illegible] باطن متغیر شود و بعد از آن عرض نمودم که اکثر صحابه خصوصاً [illegible] اجابه

مساجد [illegible] صحبت مگو بوده است این صحبت فرموده که ما را ایشان شکایت برادر [illegible] دستم را

فرموده [illegible] بیان بود مردم با هم این را در [illegible] فرموده بار عرض نمودم که

فلان [illegible] انکار [illegible] علما و اولاد من [illegible] میگویند بعد از آن کاتب [illegible]

و بهان سمت [illegible] کسان [illegible] مردم دیگر که منتظر بودند در حیرت ایستاده که کاش این صحبت قدرے امداد

می پذیرفت از انجمله آنکه روزے وعظ حدیث بود که شخصے آمد و از انگشت شهادت اشاره [illegible] کرد آن شخص بعد

وعظ بخدمت حضرت عرض نمود که در خواب دیده ام که جناب سرور کائنات علیه الصلوة والتسلیمات رونق افروزند و جناب [illegible]

حضور وعظ حدیث شریف [illegible] آنجناب [illegible] اشاره کرد [illegible] وعظ

کرده بود [illegible] برائی صدا آگاه ساز [illegible] آمد آن [illegible] حضور باعث

ناپسندگی است [illegible] کرده شد از انجمله آنکه سال اول بود که مولانا ختم قرآن [illegible]

[illegible] کرده [illegible] گرفته [illegible] که حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه

وسلم کدام جای تشریف [illegible] که معامله [illegible]

و گفت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] فرموده بود که [illegible] قرآن [illegible] العزیز [illegible]

فرستاده بود [illegible] از انجمله آنکه چون مولانا [illegible] مسجد جامع

[illegible] ختم [illegible] فصیح الدین نامی [illegible] بخدمت حاضر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از انجمله آنکه مولانا [illegible]

برخی احوال دختران و برادران و نبیرگان شاه صاحب

زاولاد حضرت سوای سه دختران پسری پیدا نشد و آن همه بحیات ایشان انتقال فرمودند سلسلهٔ ایشان بدین طور است که صاحبزادی کلان بعقد نکاح مولوی عیسی صاحب (فرزند کلان حضرت مولانا شاه رفیع الدین صاحب) بود و صاحبزادی دومی بعقد نکاح شیخ محمد افضل صاحب ابن شیخ احمد ابن شاه اسمعیل ابن شیخ منصور ابن احمد ابن محمود بود که نسب نامهٔ ایشان بنسب نامهٔ حضرت شاه ولی الله میرسد از ایشان مولانا محمد اسحق و مولوی محمد یعقوب پیدا شدند و صاحبزادی سومی به مولوی عبد الحی صاحب منسوب بود بعد حضرت مولانا هر سه برادران ایشان قائم مقام ایشان شدند و به درس و تدریس مشغول گشتند اسامی مبارکش اینست مولانا شاه رفیع الدین صاحب و مولانا شاه عبد القادر صاحب و مولانا شاه عبد الغنی صاحب جای مزار ایشان نزد مزار حضرت مولانا شاه ولی الله صاحب رحمة الله علیه است نور الله مرقدهم و تربتهم اوصاف و کمالات این حضرات خارج از حد بیان است هر یکی فرید دهر و وحید عصر صاحب علم و حلم و عمل و تقوی و فهم و ذکا و فراست و دیانت و امانت و مراتب لا ابت بود و همچنین اولاد اولاد آن حضرت ـه

	این سلسله از طلای ناب است این خانه تمام آفتاب است	

ـه از اولاد ایشان مولوی موسی صاحب مولوی مخصوص الله صاحب مولوی علی صاحب مولوی حسن جان صاحب [illegible] صاحبزادی وفات آنحضرت ۵ شوال المکرم ۱۲۳۳ ه [illegible] اولاد ایشان صرف یک پسر بود که مولوی مصطفی برادر او [illegible] منسوب کرده بودند از ایشان یک دختر پیدا است و او زوجهٔ مولوی محمد اسمعیل صاحب شهید داده شد [illegible] مولوی [illegible] جمادی الثانی ۱۲۶۸ [illegible] سال عمر [illegible] تاریخ وفات آن [illegible] صاحب منقطع گردید الله باقی من کل فانی عمر [illegible] حضرت [illegible] سال بود که تاریخ [illegible] آخر [illegible] آمد ـه حال آن حساب بکمالی معلوم نشد [illegible] که از اولاد [illegible] بحیات اند

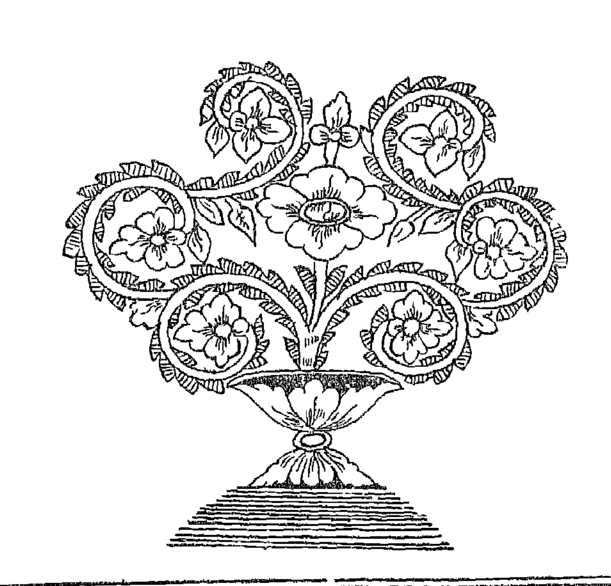
محمد بیگ عفی عنه

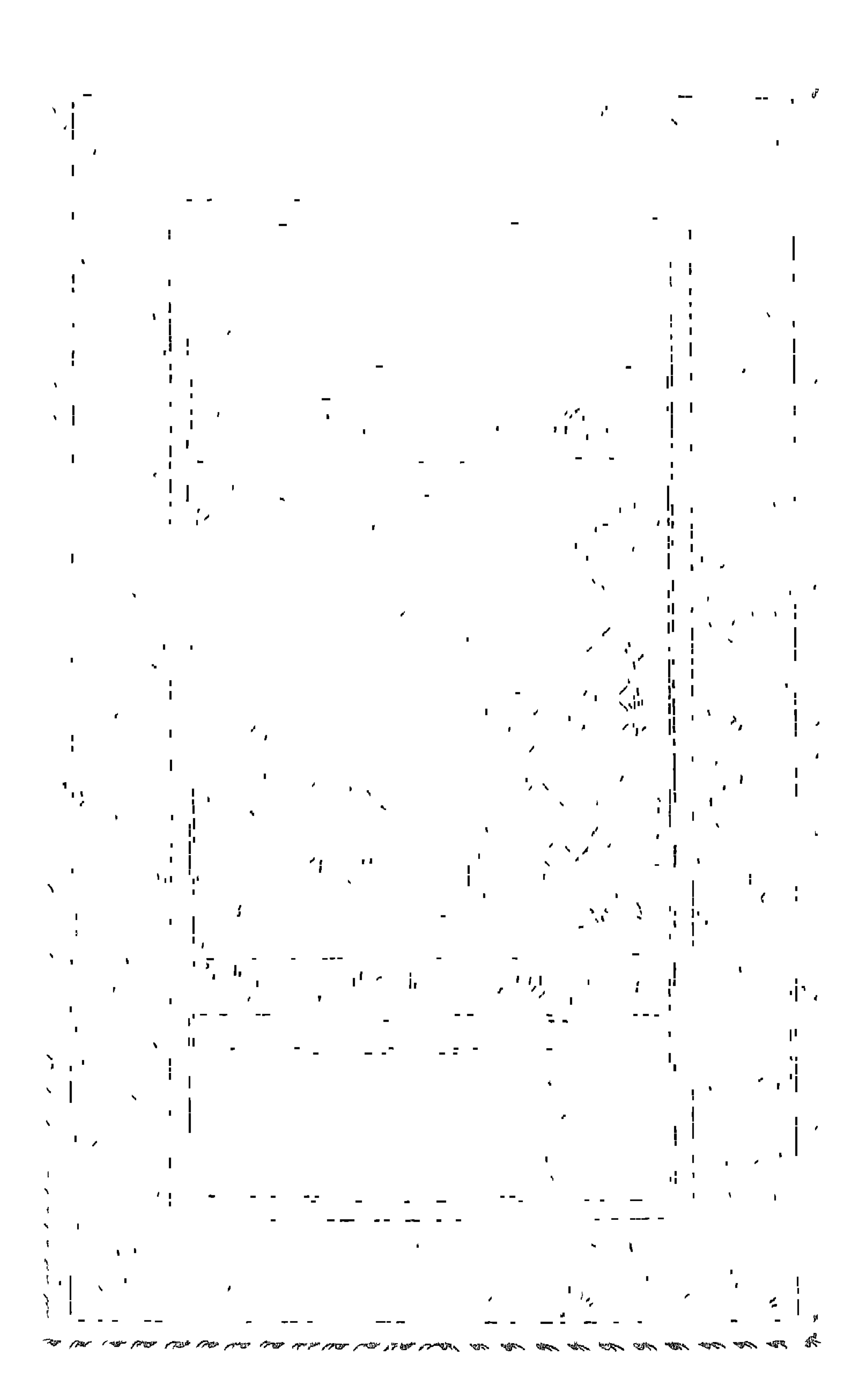
درصد و بست و چار باقی را	حسرت فرما تو اے فہیم زمان
پس بنقصان یک عدد دلیب	فوت آں مفخر زمین و زمان

ونیز از حکیم مومن خان دہلوی بزبان اردو تاریخی عجیب ملاحظہ باید نمود

انتخاب نسخۂ دین مولوی عبدالعزیز	بے عدیل و بے نظیر و بے مثال و بے مثل
جانب ملک عدم تشریف فرما کیوں ہوئے	آ گیا تھا کیا کہیں مردوں کے ایمان میں خلل
ہے ستم اے چرخ تو کسکو یہاں سے لیگیا	کیا کیا یہ ظلم تو نے بیکسوں پر اے اجل ؟
جب اٹھائی نعش ایک عالم نہ و بالا ہوا	لوٹتا تھا خاک پر ہر قدسی گردوں محل
کیا کس و ناکس پہ تھا صدمہ کیا جس وقت دفن	ڈالتا تھا خاک سر پر ہر عزیز و مبتذل
مجلس درد آفرین تعزیت میں بھی تھا	جب پڑہی تاریخ مومن نے بآہ کرب بدل
دست بیداد اجل سے بے سر و پا ہو گئے	فقر و دین فضل و ہنر لطف و کرم علم و عمل

١٢ ٥ ٣٩





بعد ازان سلسلهٔ درس و تدریس را حضرت مولانا محمد اسحٰق صاحب مهاجر رحمة الله علیه سپردند ایشان

بعد چندی مع عیال بهمراهی برادر خورد مولوی محمد یعقوب صاحب ... هجرت بمکه معظمه فرمودند

بنا بر ایمای [illegible] و ... حضرت ابوظفر سراج الدین محمد بهادر شاه بادشاه درگاه حضرت خواجه قطب الدین

بختیار کاکی ... بیعت آنحضرت رفتند و مرخص گردانیدند از صدمهٔ مفارقت آن مجمع البرکات

تمامی اهل این دیار مغموم بودند و هر صغیر و کبیر از درد فراق آن یگانهٔ آفاق غمگین و ملول۔

آنحضرت ... هشت سال کامل به درس و تدریس پرداختند و بیست و پنجم ماه رجب المرجب ... شنبه

... صادق ... از دار فانی بملک جاودانی رحلت فرمودند انا لله و انا الیه راجعون

... قول جلی حضرت شاه ولی الله رحمه الله می‌گوید که ایشان ... آگاهی داد این

فرمان که لطف الهی ایشان را ... ایشان ظهور خواهد کرد لیکن ...

غیبت تقاضای کسی که دو شخص ... باشند که در ... سالها احیای علوم دین ...

اختیار ... طرف ... ایشان ممکن باشد ... آدمی زاده و وطن ... مالوف ...

... ایشان ممکن باشد ... مستقبل است ... انتهی بلفظه ...

آگاهی ... حضرت ... شاه ... صاحب دهلوی ... مولانا ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... الله ... بالا ... [illegible]

... حضرت مولانا ... مولوی ... دهلوی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سال وفات ۱۲ رجب سنه ۱۲۵۹ هـ ... تاریخ وفات ... ۱۸۴۳ء

واجوبه آن مقصد ضمیمه در بیان تمسک بسنت وقت اختلاف امت قال الله تعالی وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شدید العقاب فرمود حق تعالی چیزیکه بدهد شمارا پیغمبر یعنی از اوامر ونواهی پس بگیرید آنرا یعنی عمل کنید بر آن و چیزیکه منع کند شمارا از آن پس باز مانید و بترسید از خدای تعالی بدرستیکه خدای تعالی سخت عقاب کننده است یعنی عذاب سخت میکند کسی را که خلاف فرمان رسول الله کنند وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ رواه احمد والترمذی یعنی فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم کسیکه زنده خواهد ماند از شما بعد من پس خواهد دید اختلاف بسیار پس لازم است بر شما که چنگ زنید بسنت من و بگزید بر آن بدندانها یعنی محکم بگیرید وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب سنتی فقد احبنی ومن احبنی کان معی فی الجنة رواه الترمذی یعنی فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم کسیکه دوست دارد سنت مرا پس بتحقیق دوست داشت مرا و کسیکه دوست داشت مرا باشد با من در جنت

فصل اول در احادیث صحیحه روایت کرد امام ربانی محمد بن الحسن الشیبانی در موطا خود از امام مالک و او از مسلم بن ابی مریم و او از علی بن عبد الرحمن المعاوی که گفت دید مرا عبد الله بن عمر رض که بازی میکردم بسنگریزه ها در نماز چون از نماز فارغ شدم نهی کرد مرا و گفت بکن آنچه رسول الله صلی الله علیه وسلم میکرد گفتم چه میکرد پیغمبر خدا صلعم گفت بود رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه در نماز نشستی نهادی کف دست راست را بر ران راست و قبض کردی همه انگشتان را و اشارت کردی بانگشتی که متصل انگشت نر است و نهادی کف دست چپ بر ران چپ گفت محمد که ما فعل پیغمبر خدا صلعم را اختیار کردیم و همین ست قول ابی حنیفه تا اینجا ترجمه عبارت موطا او ست و در بدایع و نهایه آورده که نقل کرد امام محمد در کتاب مشیخه به اشارت و حدیث آورده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اشاره کردی و بعد از ان گفته که آنچه پیغمبر خدا صلعم کرد ما نیز او را اختیار کردیم و همین ست قول ابی حنیفه و قول ما در ذخیره و شرح زاهدی مذکور ست که امام محمد بعد از ان گفته که آنچه پیغمبر خدا صلعم کرد ما نیز او را اختیار کردیم و همین ست قول ابی حنیفه و قول من و در کفایه و تاتارخانی حدیث بروایت امام محمد آورده که پیغمبر خدا صلعم اشارت کرده است بعد از ان گفت محمد که همین ست قول من و قول ابی حنیفه و در عنایه مذکور ست که نقل کرد محمد بن حسن در کتاب مشیخه و حدیث آورده که پیغمبر خدا صلعم اشاره کردی در نماز و نیز روایت کرد امام احمد و ابن السکیت در صحاح خود از عبد الله بن عمر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

رساله در بیان استحباب رفع سبابه در تشهد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والمنة والصلوة والسلام علی صاحب الشرع والسنة وعلی آله واصحابه ازمة الحق والائمه
بدانکه امام ابوحنیفه رحمة الله علیه گفته است حلال نبود کسی را که بقول ما تمسک کند تا آنکه بداند ما از کجا
از کتاب وسنت واجماع وقیاس جلی در مسئله و در اصول امام اعظم آمده که فقه را از چهار اصل گیرند اول
کتاب الله تعالی دوم سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم سوم اجماع امت مجتهدان عصر واحد چهارم قیاس
نظری که در ان نص نباشد بر نظریکه در ان نص باشد و هر حکم که به کتاب وسنت ثابت گردد و جز بکتاب یا بسنت
منسوخ نشود و اجماع وقیاس مخالف کتاب وسنت باطل بود و نسخ بعد از زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم
روا نبود مجتهد گاه خطا کند و گاه بحق رسد و چون خطای او ظاهر گردد تقلید او در خطا حرام بود آنست اصول
امام اعظم رحمة الله علیه اکنون بشنو که ثابت شد باحادیث صحیحه نزد امام اعظم و صاحبیه وامام مالک وامام
شافعی وامام احمد وغیرهم رحمهم الله که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در تشهد نماز برای توحید
خدای تعالی اشارت بانگشت کردی و تصریح کرده اند محققان و متبعان آثار واخبار نبویه علیه افضل الصلوة
والتحیه که وارد نشده در منع اشارت هیچ آیتی و حدیثی و چون نرسید بعضی را سنت در اقوال امت کردند
آنرا بقیاس نه بکتاب وسنت و قیاس واجماع مخالف نص باطل باشد پس خطا کرد و تقلید او در خطا حرام بود
و ترتیب داده ام این رساله را بر یک مقدمه و سه فصل **مقدمه** در بیان تمسک بسنت وقت اختلاف
است **فصل اول** در احادیث صحیحه **فصل دوم** در روایات فقهیه قویه **فصل سوم** در ادلهٔ مانعان

که سنت از زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم وائمه دین مقرر هم مخالفت رافضیان از بدعتها و ایشان حج را
نه دیده‌اند تا که ایشان بران عمل کنند که این مخالفت عین مخالفت پیغمبر باشد صلی الله علیه وسلم
نه آنکه هر را رافضیان در وضو مسح فرستند و ابتدا به بسم الله میکنند و بدست راست مضمضه میکنند و
استنجا میکنند و درود و تسمیه و تحمید و ثنا و موالات در وضو و ناخن گرفتن و حلق موی بغل و موی زیر ناف
اگر ترک سنتها برای مخالفت رافضیان ضروری باشد باید که سنیان اکثر سنتها و عبادت و عبادات
را ترک کنند و مخالفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم روا دارند و باز خود را سنی گویند ترتیب عروس شب زفاف
و تعصب و در محیط آورده که اشارت بر قول امام ابوحنیفه و محمد رح سنت است و همچنین در کتابهای
دیگر مذکور است اگر ذکر کنیم سخن دراز گردد بالجمله بدلیل باطل کسی مخالفت پیغمبر خدا صلعم کردن و خطا
امام مذهب گرفتن و با وجود این خود را سنی پنداشتن جز جهل و نادانی و یا تعصب نفسانی چیزی دیگر نباشد سنی آنکه
کار سنت کند و رافضی آنکه ترک کند و بر خلاف امام مذهب رود فقط کتبه عبد العزیز عفا الله عنه تمام شد رسالة اشارة المسبحة

بسم الله الرحمن الرحیم

سوال مراد از دوازده خلیفه که در صحیح مسلم و دیگر صحاح موجود است کدام کدام اند و علمای اهل سنت
چرا به یک معنی مراد این حدیث اتفاق نکرده اند و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چرا معنی مفصل این حدیث
بیان نفرموده که امت در تعیین معنی مراد آن در اختلاف افتادند و هر یک فرقه بزعم دیگر گمراهی و ضلال اختیار کرده
جواب عبارت این سوال خالی از اضطراب و اختلال نیست بیانش آنکه جمله اولی از آن مشعر است
بر اینکه سائل به مراد علمای اهل سنت از مصادیق دوازده خلیفه که در احادیث صحیحه ایشان بروی کار
آمدن انها منصوص است اطلاعی ندارد لهذا از ان استفسار میکند پس برین تقدیر بنای سوال بر
استکشاف مراد ایشان از ان خلفا خواهد بود و جمله ثانیه از ان یعنی قول او که علمای اهل سنت چرا بر یک
معنی این حدیث اتفاق نکرده اند دلالت دارد برینکه معترض بر مراد ایشان بتفصیل اطلاع دارد
سوال از علیت اختلاف ایشان در تعیین مصادیق آن خلفا میکند پس برین تقدیر بنای سوال
بر استفسار کیفیت افتراق و عدم اتفاق ایشان بر یک قول خواهد بود و هل هذا الا تهافت و تساقط بالجمله
اگر مقصود از سوال استکشاف مراد علمای اهل سنت ازین خلفا است چنانکه صدر سوالش بران

الاشارة بالاصبع اشد علی الشیطان من الحدید اما آنچہ روایت کردہ اند ائمہ شافعیہ در کتب حدیث
قریب بتواتر ست چنانچہ در صحیح مسلم از عبد اللہ بن زبیر روایت کرد کہ چون پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اندر
نماز نشستی دست راست بر ران راست نہادی و دست چپ بر ران چپ نہادی و اشارہ بانگشت سبابہ
کردی و نر انگشت بر انگشت میانہ نہادی و عبد الرزاق از ابی ہریرہ روایت کرد کہ پیغمبر خدا فرمود صلعم
کہ تحقیق یک جز از ہفتاد جزء پیغمبری تاخیر سحور ست و جزء دیگر تعجیل افطار ست و جزء دیگر اشارت بہ انگشت سبابہ
از نماز و روایت کرد حاکم از عقبہ بن عامر کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ نوشتہ میشود در ہر اشارت کہ
اشارت میکند در نماز خود دہ نیکی بمقابلہ ہر انگشت یک نیکی و فضائل اشارت بسیار است درین مختصر نگنجد
وای بر کسے کہ از فضائل محروم باشد **فصل دوم** در روایات فقہیہ از کتب معتبرہ حنفیہ ابن الہمام در شرح
ہدایہ گفتہ منع اشارت خلاف عقل و نقل است و در ملتقط مذکور ست کہ نیست در اشارت اختلاف علما و در خلاصہ
گفتہ کہ اشارت در وقت لا الہ الا اللہ بلا اختلاف ست و در کفایہ مذکور ست کہ علامہ نجم الدین زاہدی
گفتہ کہ ہرگاہ متفق شد روایات از ہمہ اصحاب ما کہ اشارت سنت ست و ہمچنین از علمای کوفہ و علمای مدینہ
و بسیار ست اخبار و آثار پس عمل بآن اولی باشد امام ابن الہمام در شرح ہدایہ و صاحب کفایہ و محقق حلبی
در غنیۃ المہتدی و شیخ شمنی در شرح نقایہ گفتہ کہ وقت تہلیل عقد و اشارت کند تا عمل بہر دو طریق جمع کردہ و امام ابو یوسف در
امالی خود گفتہ کہ انگشت خورد و دومی را بندد و انگشت میانہ با انگشت ابہام حلقہ کند و بانگشت سبابہ اشارہ کند و در شرح وقایہ گفتہ ہمچنین ست
نزد علمای ما و صاحب ہدایہ در مختارات النوازل گفتہ کہ اشارت وقت لا الہ الا اللہ نیک است و در منیۃ المصلی
میگوید کہ وقتیکہ بشہادتین رسد اشارہ بسبابہ کند **فصل سوم** در دلائل منع کنندگان و جوابہای آن
بعضے گفتہ اند بہتر آنست کہ اشارہ نکند و فتوی برین ست زیرا کہ بنای نماز بر سکینہ و وقار است یعنے بر
آرامش و آہستگی ست و در اشارت سکینہ و وقار نیست جواب این دلیل آیت و حدیث نیست و نہ اجماع پس
قیاس است و قیاس و اجماع باوجود حدیث صحیح باطل باشد ظاہر ست کہ منع کنندہ را احادیث صحیحہ و روایات
فقہیہ حنفیہ نرسیدہ بود و گرنہ ہر کہ گوید فعل پیغمبر را صلعم کہ این خلاف سکینہ و وقار است خصوصا در نماز
باتفاق جمیع مومنین کافر گردد و در صلوۃ مسعودی میگوید کہ این سنت علمای متقدمین است متاخران باخر نہی
کردند منسوخ شد بنا بران کہ این قول رافضیان گرفتند جواب اول آنکہ دلیل بر خلاف اصول امام اعظم است
زیرا کہ این دلیل قیاس است و قیاس و اجماع باوجود حدیث صحیح بر خلاف آن باطل باشد دوم آنکہ منقرض سنت

بام ساعت خواهد بود حمل کرده چنانچه شیخ ابن حجر در فتح الباری بآن تصریح کرده حیث قال المراد
بقوله ثم یکون الهرج ای القتل المتوقع بقیام الساعة هذا جواب السوال علی طبق ما یفهم من
صدر المقام فان اختلج فی روع السائل علی هذه الارادات المرضیة شیئ من الاوهام الفاسدة فعلیه
البیان وعلینا رده بالبرهان و اگر مقصودش از سوال استفسار لمیت اختلاف علماء در بیان مراد آن
حادیث است گوییم این معنی بر کسانیکه فی الجمله بهره از عقل و علم دارند مخفی نیست لیکن چونکه ظاهر از تحریر
سائل معلوم میشود که مایه علمی ندارد لهذا به بیان آن بر سبیل اجمال پرداخته میشود باید دانست که
بحدیث محتملات کثیره وارد ود در حدیثی که این چنین باشد اتفاق علماء صورت نمی بندد بلکه رای
هر عالمی بسوی احتمالی ازان احتمالات که در ظن او نظر بر قراین و امارات قوت میدهد باید میرود
هیچ مذهبی نیست که دران این قسم احادیث موجود نباشند و علماء آن مذهب دران اختلاف نکرده
شند هر چند این دعوی بجهت کمال الظهور مستغنی از بیان ست لیکن برای دفع اوهام متعصبین بذکر
مایدسی پرداخته میشود که شریف مرتضی در نهج البلاغة از کلام حضرت امیر المومنین نقل کرده
لله فلان فلقد قوم الاود الخ و ابن ابی الحدید در شرح آن گفته المکنی عنه عمر بن الخطاب وقد
وجدت النسخة اللتی بخط الرضی وتحت فلان عمر حدثنی بذلک مختار بن معد الموسوی الاودی
شاعر وقال الراوندی فی شرحه انه ع مدح بعض اصحابه بحسن السیرة وان الفتنة هی التی وقعت
بعد رسول الله صلعم من الاختیار والاثرة وقال البحار ودیه انه کلامه فی امر عثمان کما یمدح الان
امیر المیت فی ایام الامر الحی بعده فیکون ذلک تعریضا به انتهی مختصرا پس بدستور معترض گوییم که
یا مرشبهه چرا بر یک معنی مراد این حدیث اتفاق نکرده اند بالجمله سوال معترض بهر تقدیر که باشد ناشی
قصور اطلاع او در علوم دینیه وعدم اطلاع بر مذهب اہل سنت امامیه است و آنچه گفته است که پیغمبر خدا
معنی حدیث بیان نفرموده که است در تعیین مراد آن در اختلاف افتادند گوییم این کلام مالا مال
انفعال ست و تعرض بجمیع آن موجب اطناب و املال ست لیکن بحکم ما لا یدرک کله لا یترک
در ینجا بذکر سه خلل اکتفا میرود اول آنکه ازین کلام لازم می آید که در کلام شارع اصلا از اقسام
خفی و مشکل و مجمل و متشابه که از مقابلات ظاهر و نص و مفسر و محکم اند احدی واقع نباشد حالانکه وقوع
آن در کلام شارع بر همگی از اہل علم مخفی نیست دوم آنکه بر تقدیر وقوع این اقسام در کلام الله

دلالت دارد گو بہم مثالے از امثال ہذا الاختیار بما ارادبہا الرسول المختار لیکن آنچہ از محتملات ان در
ظاہر نظر اشہر مے نماید و مختار بعضے از ائمہ فن شریف حدیث مثل تورپشتی و قاضی عیاض و متبعیہما
کالشیخ المحقق عبد الحق الدہلوی وغیرہم من الاجلۃ قدس اللہ اسرارہم و میل امام نووی در شرح صحیح مسلم
نیز بطرف آن معلوم میشود آنست کہ مراد ازان خلفاء اثنا عشر مقسطین کہ مروج و مقیم دین متین و منفذ احکام
شریعت غرا و صاحب بسط تام در اطراف غبراء و والی خلافت نبوت باستحقاق والاتفاق لا علی سبیل التغلب
والشقاق باشند ہستند و بروی کار آمدن این خلفا بر سبیل اتصال یکدیگر لازم نیست بلکہ از وقت ظہور
خلافت راشدہ تا قرب قیام ساعت این عدد تمام خواہد شد پس از جملہ این خلفاء بعضے مثل خلفاء اربع
و حضرت امام حسن و عمر بن عبد العزیز بروی کار آمدہ اند و اتمام این عدد تا قرب قیامت صورت خواہد بست
و اکثر طرق این حدیث و بعض احادیث دیگر موید اینست از انجملہ آنچہ در صحیح مسلم وارد ست لا یزال
الدین قائما حتے تقوم الساعۃ و یکون علیہم اثنا عشر خلیفۃ و ایضاً دران کتاب وارد ست لا یزال
الاسلام عزیزا منیعا و از انجملہ آنست آنچہ در حدیث صحیحہ نزدیک بزار و طبرانی آمدہ لا یزال امر امتی
صالحا چنانچہ ابن حجرؒ در فتح الباری نقل نمودہ و از انجملہ است آنچہ در سنن ابی داؤد وارد شدہ کلہم تجتمع
علیہ الناس و از انجملہ است آنچہ در طبرانی وارد شدہ لا یضرہم عداوۃ من عاداہم و از انجملہ است
آنچہ اخراج کردہ است آنرا احمد و بزار از حدیث ابن مسعود انہ سئل کم یملک ہذہ الامۃ من الخلیفۃ فقال
سالنا عنہا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم فقال اثنا عشر کعدد نقباء بنی اسرائیل و از انجملہ است آنچہ
شیخ ابن حجر در فتح الباری از ابن جوزی نقل کردہ کہ گفتہ بسندہ فی مسندہ الکبیر من طریق ابی بحران
لا تہلک ہذہ الامۃ حتے یکون فیہا اثنا عشر خلیفۃ کلہم یعمل بالہدی و دین الحق الخ و از انجملہ است
آنچہ ابو داؤد آنرا از طریق اسود بن سعید از جابر بن سمرہ اخراج کردہ و زیادہ نمودہ بران فلما رجع الی
منزلہ اتتہ قریش فقالوا ثم یکون ماذا قال الہرج اخرج البزار ہذہ الزیادۃ من وجہ فقال فیہا ثم رجع
الی منزلہ اتبعتہ فقلت ثم یکون ماذا قال الہرج کذا فی الفتح الباری و ایام ہرج قریب قیام ساعت
خواہد بود چنانچہ امام بخاری در صحیح خود از شقیق ابن سلمہ اخراج نمودہ کہ گفت کنت مع عبد اللہ و ابی
موسے فقالا قال النبی صلے اللہ علیہ وسلم ان بین یدی الساعۃ ایاما ینزل فیہا الجہل و یرفع فیہا العلم
و یکثر فیہا الہرج القتل و ابن جوزی ہرج را کہ در حدیث اثنا عشر خلیفہ واقع ست برہمین ہرج کہ قریب

آنست استیفای آن خود [illegible] مثل حق الوالد و حق الارث
و حق [illegible] و حق تعالی [illegible] ذلک [illegible] ختم خواندن قرآن
[illegible] جایز نیست و نزد شافعیه [illegible]
و [illegible] کما فی شرح الوقایه و غیره
الاصل عندنا انه لا یجوز الاجارة علی الطاعات و علی المعاصی لکن لما وقع الفتور فی الامور الدینیة
[illegible] التعلیم القرآن و الفقه [illegible] و دیگر آنکه اجاره برای طاعات خواه فرض باشد
خواه نفل [illegible] آنست [illegible] طاعت شده است بحکم [illegible] آلهی مستحق اجر خواهد گشت
پس [illegible] اجماع عوضین و اجرین در حق یک کس بیک فعل لازم
خواهد [illegible] اجیر خاص [illegible] که اجیر خاص شخص دیگر شود در میان مدت
کما فی [illegible] اقرؤا القرآن و لا تاکلوا به مثل ان یستاجر بالبقرا علی راس قبر قبیل
[illegible] سوم آنکه شخصی [illegible] ثواب خواند خود
[illegible] کند و آنکس بطریق مکافات
[illegible] احسان نماید یا شخصی باشد که از سالها [illegible]
انعام و احسانی میکند و آنکس در مکافات آن قرآن و کلمه تهلیل و امثال ذلک برای او
میخواند و ثواب بخشد این صورت جایز است بلاشبه بلکه مستحب زیرا که مکافات احسان
باحسان جایز است [illegible] فی الحدیث [illegible] فکافئوه الخ و لیکن [illegible]
که آن نیت آن در خواندن مکافات احسان [illegible] پس جایز مستحب است اگر این نیت میخواند که از این
خواندن [illegible] اجاره [illegible] مکافاة مضر نیست
لیکن [illegible] یا حفظ قرآن یا اشتغال بطاعت
دیگر [illegible] لیکن از راه تنگدستی و فقدان وجه معاش فراغت اشتغال باین امور ندارد مرد دیگر
صاحب [illegible] مشغول بطاعت گردد درین صورت هر دو را اجر
کامل بهر طاعت او حاصل میشود قال الله تعالی للفقراء الذین احصروا الی اخرها و امانت بر طاعت
که در حدیث [illegible] واقع شده همین است لیکن این را اجرت گفتن مجاز است [illegible]

بر جناب رسالت پناه که ترجمان الحق و مبین معانی کلام الله بودند لازم بود که ایضاح آن میفرمودند و خفا و اشکال و اجمال و تشابه آن زائل میفرمودند حالانکه بعضے افراد اقسام ثلثه و جمیع افراد اقسام رابعہ نیز بعین واقع اند سوم آنکه این اشکال مشترک الورود است چرا که مخالفین او را ہم مے رسد تقریر ناصر بطلان او را اکثر احادیث جاری نمایند مثلاً در حدیث نہج البلاغه که مذکور شده بگو بنیاد که حضرت امیر گفتی عند فلان، الکه در حدیث لہذا بلاء و فلان واقع ست چرا بیان نفرمودند که امت در تعیین آن در خلاف افتاده اند و ہر یک بزعم دیگرے گمراہی و ضلالت اختیار کرده مثل آیه فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع جواز ازدواج ہزده زن مے فہمند و دیگران جواز چہار زن پس بزعم دیگرے گمراه پس در احادیث نبویه نیز بعض مردم اغلاط فهمی اختلاف نموده باشند از ان الزام چه باشد لازم مے آید دیگر آنکه اگر مرادش آنست که یک فرقه از علماء اہل سنت که بجائے خود تعیین مراد آن احادیث نموده بزعم فرقه دیگر از ان که تعیین خلاف آن کرده گمراه است پس غیر مسلم چرا که ہر کسے از علماء اہل سنت که یکے از احتمالات این حدیث را ترجیح داده اختیار نموده اصلاً بزعم دیگرے گمراه نیست و اگر مرادش آنست که فرقه از علماء راست بسبب تعیین مراد آن بزعم دیگرے اختیار ضلالت و گمراہی کرده مثل شیعه و سنی که ہر واحد بزعم دیگرے اختیار ضلالت و گمراہی کرده گوئیم ما مردم شیعه را بسبب تعیین مراد درین احادیث خاطی نمی گوئیم بنا بر آن میگوئیم که بر حضرا انکه شیعه حمل این احادیث مے نمایند بزعم ایشان صفاتے که درین احادیث مذکور اند برا ایشان مثل قوت و عزت اسلام در وقت ایشان و اجتماع ناس بر ایشان و غیر ہما من الصفات المذکورة فے طرق ہذه الاحادیث و اکثر شیعه این ہمه صفات را بر ائمه اطہار منطبق کرده اند اصلاً ایشان ہم نظر برین نزد ما گمراه نخواہند بود - فقط تمام شد تقریر مولانا شاه عبد العزیز صاحب محدث دہلوی

مسئله حکم اجرتے که حافظان قرآن بر خواندنش میگیرند چند صورت دارد جدا گانه در ذہن خود منقسم باید فرمود خلط نباید کرد صورت اول آنکه ثواب قرآن خوانده خود را بعوض مبلغ کذا بدست کسے بفروشند و این صورت محض باطل ست باجماع اہل سنت آری نزد امامیه رائج و متعارف است بلکه ثواب روزه و حج و دیگر عبادات را نیز میفروشند و دلیل بطلانش آنکه حقیقت بیع مبادلة المال بالمال است و ثواب طاعات مال نیست بلکه حقیقت آنکه برای این شخص بحکم وعدهٔ الٰہی ثابت مے شود و در

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible] رفته [illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible] صلی الله علیه [illegible]
[illegible] اگر [illegible] کفن [illegible] خریده از کسی گرفته [illegible] خود [illegible]
کفن [illegible] مضایقه نیست چنانچه [illegible] بهشت [illegible] می‌شود [illegible] مضایقه ندارد [illegible]
[illegible] این ندارد که مرده [illegible] بپوشد [illegible] تقصیر [illegible] خود سؤال
مضایقه ندارد در صحیح بخاری از سهل روایت است که آورد زنی پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم یک چادر
بافته که در آن حاشیه هم بود گفت بافته‌ام این چادر را از دست خود پس آورده‌ام تا که شما را این بپوشانم
پس گرفت آنرا پیغمبر خدا صلعم محتاج شده بسوی او پس بیرون آمد بسوی یاران چادر [illegible]
[illegible] پس بسیار تحسین نمود شخصی از حاضران مجلس پس گفت مرا بدهید این را بسیار خوب است
پس مردمان گفتند خوب نکردی پوشیده بود آنرا پیغمبر خدا در آن حالیکه محتاج شده بود بسوی آن
و باز سؤال کردی [illegible] که ایشان سؤال را رد نمی‌کنند [illegible] سؤال نکردم [illegible] او را
جز این نیست که سؤال کردم آنرا تا که باشد کفن من گفت سهیل پس بود آن چادر کفن آن شخص سؤال
اگر کسی از رشوت وغیره که ممنوع وغیر جائز است حویلی احداث ساخته یا که دهات خریده [illegible]
[illegible] آن حویلی و دهات شرعاً حلال [illegible]
[illegible] حرام [illegible] لیکن هرگاه آن مال [illegible]
[illegible] عمارت کرده [illegible] حرام [illegible]
[illegible] بیع و شرا [illegible] ثابت شد [illegible]
[illegible] هرگاه کسب حرام شد مال نیز حرام شد هرچند تغییر [illegible]
[illegible] مثل [illegible] زنا [illegible]

[illegible] قرآن را [illegible] کلمه بنا بر قصد [illegible] جائز دیدند [illegible] احمد سکندر شاه [illegible] تسبیح و تعویذ و ختم
[illegible] قرآن [illegible] سوال [illegible] ولا بأس [illegible] استحباب [illegible] از عذاب گور [illegible]
[illegible] و این [illegible] جائز است بلا کراهت [illegible] هست مراد این حدیث که ان احق
[illegible] کتاب الله [illegible] سوره فاتحه و گرفتن اجرت بر آن نیز از همین قبیل است
[illegible] در خاطر محفوظ باید داشت [illegible] سوال [illegible]
[illegible] و در حدیث عبادة بن الصامت قال قلت یا رسول الله رجل اهدی الی قوسا
[illegible] الکتاب والقرآن ولیست بمال فارمی علیها فی سبیل الله قال ان کنت تحب ان تطوق
[illegible] رواه ابو داود وابن ماجه و این [illegible] تعلیم [illegible] مشکاة [illegible]
[illegible] علیه القیاس [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

رساله [illegible] نماز زنان

[illegible] فرق چند است اول آنکه زنان را تمام بدن خود باید پوشید [illegible]
[illegible] داخل [illegible] نماز او [illegible]
[illegible] احتیاط
[illegible]
[illegible] آنکه [illegible] گویند زنان را نباید گفت [illegible]
[illegible] بدون اذان و اقامت نماز گذارند [illegible]
[illegible] آنکه هر دو دست را زیر ناف نه نهند بلکه
[illegible] قراءت [illegible] تکبیرات بآواز [illegible] آهسته گویند

الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت لبیک وسعدیک والخیر کله فی یدیک والشر لیس الیک انا بک و
الیک تبارکت وتعالیت استغفرک واتوب الیک. سوال برای حصول مطالب دنیوی چه باید خواند
جواب بعد صلوٰة الصبح نعم الوکیل پانصد بار اول وآخر درود تا حصول مقصود برای استمالت قلوب حکام
یا مقلب القلوب با مهر درسه بار بعد از عشا باید خواند و یا غنی المغنی برای این کار مجرب است
واگر خواهد بیگانگان را مطیع خود کند بعد عشا [illegible] یا قاضی الحاجات نیز باید خواند سوال اگر زنے
برخلاف مرضی شوهر خود از خانه شوهر بیرون رود و بی اذن زوج خود را بخانه غیر برود آیا از سبب
این نافرمانی ساقط میشود مهر آن زن و نفقه و کسوت و سکنی آن باطل میشود یا بذمه زوج او باقی میماند
علمای بنارس نوشته اند که در صورت خارج شدن زن از بیت زوج خود مهر و نفقه و کسوت و سکنی آن
باطل میگردد کما فی تحفة الفقهاء المراة اذا خرجت عن البیت بغیر اذن زوجها بطل مهرها ونفقتها وکسوتها
وفی الذخیرة اذا خرجت المراة مع المحارم بغیر اذن الزوج ودخلت فی بیت الوالدین وغیرهم بطل مهرها
ونفقتها وکسوتها وسکناها نقل عن الحماسیة اذا خرجت المراة من البیت مع غیر محرم بغیر اذن زوجها بطل مهرها
ونفقتها وکسوتها وسکناها وعن الطحاوی فی قول محمد بن الحسن الشیبانی الفتوی علیه کذا فی خزانة
السمرقندی الشهید وفی النهایة شرح الهدایة اذا خرجت المراة من بیت زوجها ناشزة بلا اذن زوجها
وصاحبها [illegible] حتی تسقط نفقتها ومهرها من وقت زوجها اذا انتقل من
البیت [illegible] شرح الهدایة من [illegible] المراة اذا خرجت من بیت زوجها مع غیر المحرم بغیر اذن الزوج
ودخلت بیت الوالدین او غیرهما بطل مهرها ونفقتها وکسوتها وسکناها فی المحیط وعلیه الفتوی
کذا فی [illegible] جواب این روایات فقهیه در مقدمه مذکوره که زن بسبب برآمدن از خانه شوهر بے اذن او
مهر باطل میگردد [illegible] روایات مفتی بها نیست و مخالف قواعد [illegible] است زیرا که مهر زن را
جمیع [illegible] نوشته اند که ساقط الدیون لا یسقط الا بالاداء او بالابراء و نیز در مقام تعلیل فقها
نوشته اند مهر بتمامه مقابله وطی اول است هرگاه یکبار وطی کرد گویا استیفاء تمام نمود و مهر که بمنزله ثمن است
لازم الاداء گشت من بعد اگر وطی دیگر یا خدمات دیگر یا اقامت در خانه واقع نشود در وجوب مهر
قصور نمیکند پس بسبب [illegible] ساقط نمیشود آرے نان و نفقه مقابل احتباس در خانه است
اگر از خانه برآید بے اذن زوج نفقه و کسوت واجب نمیماند قاعده مقرر است که نفقه مخصوص جزاء احتباس است

امور غیبیہ مستقبلہ می برند آری اگر فقیران را یا حاجتمندان را از مال بدہند در حق آنہا حلال می شود
و در حق این شخص خبث آن می ماند مگر موافق روایت احیاء العلوم ہرگاہ این شخص از ان فعل توبہ کرد
حلال شد بشرطیکہ آن مال برضاء [illegible] گرفتہ باشد [illegible] بالا رضا [illegible] قول
در خصوصیات شہر ماست واللہ اعلم سوال اگر کسے از زر [illegible] احداث [illegible] بنا
نمودہ از زر رشوت وغیرہ کہ غیر جائز است قرض اداء نماید شرعا احداث این قسم مسجد درست است
یا نہ جواب این قسم احداث کردن مسجد درست است حکم مسجد وارد و اصل ثواب ہم از ان متوقع است
زیرا کہ آن مال کہ قرض گرفتہ بنا ساختہ و در وقت اداء دین این قرض اگر چہ از مال خبیث اداء نماید
خبث این در [illegible] است کہ اول قرض گرفتہ است [illegible] واللہ اعلم سوال اگر [illegible] مذہب سنت وجماعت
[illegible] مذہب امامیہ داشتہ باشد [illegible] مذہب اہل سنت وجماعت نکاح
جائز است یا نہ جواب نکاح [illegible] این فرقہا
در مذہب حنفی موافق روایات [illegible] فرقہ [illegible] است چنانچہ در فتاوی عالمگیری
مرقوم است پس نکاح کردن از زن [illegible] درست نیست [illegible] قول
[illegible] قول کافر [illegible] لیکن [illegible]
ازان العقاد [illegible] این فرقہ [illegible]
اہل خانہ و اولاد [illegible] موافقت [illegible] پس احتراز ازان واجب است واللہ اعلم
سوال اگر [illegible] بنماز استادہ اول [illegible] مقام ابراہیم [illegible]
خواندہ [illegible] است یا نہ جواب خواندن آیات [illegible]
ہم است [illegible] روایات آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم [illegible]
این ہم آمدہ کہ وقتیکہ استادہ می شوند سوی نماز این [illegible] خواندن [illegible] مقام ابراہیم [illegible]
از دو رکعت کہ بعد طواف کعبہ میخوانند ثابت شد چنانچہ در مشکوۃ این ہر دو روایت موجود اند و دعا اینست
انی وجہت وجہی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین ان صلاتی ونسکی ومحیای
ومماتی للہ رب العالمین لا شریک لہ وبذلک امرت وانا اول المسلمین اللہم انت الملک لا الہ الا انت
وانا عبدک ظلمت نفسی واعترفت بذنبی فاغفرلی ذنوبی جمیعا انہ لا یغفر الذنوب الا انت واہدنی لاحسن

اعلان کلمہ یا وصفت ایمان مجمل ومفصل از چہ راہ ایا بنظر تلقین ست یا کہ احکام عقد جواب انروی
شریعت غرا درمیان مومن و کافر نکاح منعقد نمیگردد و ظاہر ست که ایشان در حالت لاعلمی یا از رو
سهو آنقدر کلمه کفر صادر میگردد که ایشان بران متنبه نمیشوند در ینصورت اگر اکراه هم حقیقتاً نکاح منعقد نمیگردد
لهذا متاخرین از علمای متاخرین احتیاطاً صفت ایمان مجمل و مفصل را تحفه [illegible] میگویند و میگویانند
تا انعقاد نکاح بحالت اسلام واقع شود فی الحقیقت که علماء متاخرین این احتیاط را در عقد نکاح
افزوده اند تعالی از برکت [illegible] ست کسانیکه از اسلام بهره ندارند به لطف آن کے میرسند معلوم نیست
که تلقین [illegible] در [illegible] فرقه خلاف [illegible] است [illegible] آن [illegible] رسانیده اند زیرا که کل فرق اسلامیه
متفق اند [illegible] که ایمان [illegible] درست [illegible] شهادت از افعال روحانی ست سوال
شفاعت [illegible] منحصر بذات جناب پیغمبر صلی الله علیه [illegible] و سلم است یا اصحاب کبار هم شفیع میتوانند شد
والاولیاء [illegible] ایشان چه [illegible] اوست الی آن [illegible] بر اولیاء الله [illegible] باصحاب الرشد
والارشاد [illegible] السوال [illegible] من اللوح [illegible] لعنة الله [illegible] باصحاب [illegible]
[illegible] نه اولیای [illegible] حسن [illegible] ذات [illegible] باشهور [illegible] شفاعت [illegible]
[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] در شفاعت [illegible]
[illegible] اصحاب کبار [illegible] آیه کریمه اطیعوا الله
واطیعوا الرسول واولی الامر منکم [illegible] اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم [illegible]
[illegible] الشیطان [illegible] ایشان [illegible] الهم [illegible] فی النار
[illegible] امام اعظم علیه الرحمه [illegible] جواب [illegible]
[illegible] اولیاء [illegible]
[illegible] بخلاف فرق [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible] بنبوت پیغمبر صلعم و دیگر به نبوت
[illegible] آن ذلیل اند [illegible] ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
والسلام علی من اتبع الهدی سوال شخصے که از حدیث شریف منکر شود چه حکم دارد جواب
انکار حدیث شریف چند احتمال دارد اول آنکه تمامی احادیث را انکار کند این خود کفر ست دوم آنکه

اگر شخصے را در کارے مشغول سازند تقید از آن کار یا صاحب کار باید گرفت چنانچه عامل زکوة را از
زکوة [illegible] العقبار [illegible] ترتیب دفع
آسیب سحر [illegible]
ثعلب [illegible]
است خوانده بر آن [illegible] خوانده هم کرده باشد پس روشن [illegible]
بالا [illegible] خالی [illegible]
[illegible]
ان شاء الله آسیب دفع [illegible] سحر [illegible]
باشد یا غیر آن [illegible]
و دست و پای هم باید شو یا بند و اگر اتفاق [illegible] شود بهتر است و این عمل روز یکشنبه باشد چند بار
همین روز کرده باشد ان شاء الله تعالی دفع سحر هم خواهد شد آیات دفع سحر این است فوقع الحق و
بطل ما کانوا یعملون فغلبوا هنالک وانقلبوا صاغرین والقی السحرة ساجدین قالوا امنا برب العالمین
رب موسیٰ وهارون ○ فلما القوا قال موسیٰ ما جئتم به السحر ان الله سیبطله ان الله لا یصلح عمل المفسدین
ویحق الله الحق بکلماته ولو کره المجرمون ○ انما صنعوا کید ساحر ولا یفلح الساحر حیث اتیٰ [illegible] سوال
بیعت در اصل چیست و اتصال آن از روی نص است یا حدیث شریف [illegible] جواب بیعت
از روی لغت معاہدت و معاقدت است و باصطلاح متکلمین دست بعہد دادن است و باصطلاح
متصوفین دست عقیدت را بدست ارشاد مرشدین صفوت ساختن پس اگر غرض سائل استفسار از
بیعت کلامی است پس آن بیعت که اصحاب کبار بعد از نبی صلی الله علیه وسلم [illegible] اجماعا برای
[illegible] دست بعہد و توثیق اجراے خلافت جناب شان بود رضی الله عنهم و مفهوم آیه کریمه
یبایعونک تحت الشجرة ماخذ نص است و اگر استفسار از بیعت تصوفی است پس آن بیعت که از
مرشدین واقع مے شود دست عقیدت خود را بدست ارشاد مرشدین صفوت [illegible] است
و این انعقاد لو اسطه احدی از ولیاے تنها به علی مرتضیٰ رضی الله عنه و از آن جانب به جناب
پیغمبر صلی الله علیه وسلم مے گردد و درین صورت ماخذ آن فعل نبی است سوال بر وقت عقد نکاح

در شرع عقوق والدین بمعنی ایذارسانی والدین است و آن گناه کبیره است و در نص صحیح اکبر الکبائر
هیچ صاحب کبیره مخلد در نار نخواهد شد پس عقوق پدر و مادر ابتداً یا بعد مردن اند عفو از جناب الهی
ممکن است البته تا کی یا بکشیدن عذاب او بپاداش عقوق بخشیده خواهد شد والله اعلم بالصواب
سوال دار الاسلام دار الحرب میشود یا نه جواب در کتب معتبره اکثر همین روایت اختیار کرده که
دار الاسلام دار الحرب میتواند شد بشروط ثلثه و در در مختار مینویسد لا تصیر دار الاسلام دار الحرب
الا بامور ثلثة باجراء احکام اهل الشرک و باتصالها بدار الحرب و بان لا یبقی فیها مسلم او ذمی آمنا
بالامان الاول علی نفسه و دار الحرب تصیر دار الاسلام باجراء احکام اهل الاسلام فیها انتهی
و در کافی مینویسد ان المراد بدار الاسلام بلاد یجری فیها حکم امام المسلمین و یکون تحت قهره و بدار الحرب
بلاد یجری فیها امر عظیمها و تکون تحت قهره انتهی و درین شهر حکم امام المسلمین اصلا جاری نیست و حکم رؤسای
نصاری بی دغدغه جاری است و مراد از اجرای احکام کفر این است که در مقدمه ملک داری و بندوبست
رعایا و اخذ خراج و باج و عشور اموال تجارت و سیاست قطاع الطریق و سراق و فصل خصومات
و سزای جنایات کفار بطور خود حاکم باشند آری اگر بعضی احکام اسلام را مثل جمعه و عیدین و
اذان و ذبح بقر تعرض نکنند نکرده باشند لیکن اصل الاصول این چیزها نزد ایشان هباء و هدر است
زیرا که مساجد را بی تکلف هدم مینمایند و هیچ مسلمان یا ذمی بغیر استیمان ایشان درین شهر و در نواح
آن نمیتواند آمد برای منفعت خود از واردین و مسافرین و تجار ممانعت نمی نمایند اعیان دیگر مثل
شجاع الملک و ولایتی بیگم بغیر حکم ایشان درین بلاد داخل نمیتوانند شد و ازین شهر تا کلکته عمل نصاری
ممتد است آری در چپ و راست مثل حیدرآباد و لکهنو و رامپور احکام خود جاری نکرده اند بسبب
مصالحه و اطاعت مالکان آن ملک و از روی احادیث و تتبع سیرت صحابه کرام و خلفای عظام همین
مفهوم میشود زیرا که در عهد حضرت صدیق اکبر بر بنو حنیفه حکم دار الحرب داده اند حال آنکه جمعه و عیدین
و اذان در انجا جاری بود تا اینکه یکی زکوة کرده بودند و همچنین صحابه دیگر در نواح آن حکم دار الحرب داده اند
باوجودیکه مسلمانان دران بلاد موجود بودند و علی هذا القیاس در عهد خلفای کرام همین طریق مسلک
بود آری در عهد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فدک و خیبر را حکم دار الحرب میبود حال آنکه تجار
اهل اسلام آنجا میرفتند مثلا انجانبه در آن مکانات در دار الحرب مشرف باسلام بود [illegible]

حدیثے متواتر بے تاویل را انکار نماید این انکار هم کفر است سوم آنکه حدیث صحیح را از راه عناد یا تعصب یا
بهوای نفسانی نظر بر شکه این احادیث منافی طبع یا خلاف مصلحت دنیوی است انکار نماید این انکار گناه کبیره است
و این مرتکب [illegible] بدعت است چهارم آنکه حدیثے را به سبب قوت حدیث دیگر یا به سبب [illegible] اعتقاد [illegible]
ناقل [illegible] متصور نکرده باشد آن پرداخته و منشاء انکار هوای نفسانی [illegible]
و چنین [illegible] کلام خود منظور نداشته باشد بغرض دیگر از اغراض [illegible] مقصود او نباشد [illegible]
قواعد اصول حدیث یا مخالفت حدیث مذکور با کدام آیت قرآنی یکسان منظر یا امثال آن انکار حدیث
نموده باشد این هر چهار قسم [illegible] نیست [illegible] کسیکه از کتاب فقه منکر شود از روی شرع مشترک [illegible]
[illegible] اختلاف دارد اول آنکه اگر این شخص [illegible] انکار [illegible]
ندارد دوم آنکه [illegible] بر [illegible] انکار کند [illegible]
[illegible] این کتاب [illegible] است پس این خود کفر است چهارم آنکه [illegible] انکار این کتاب
از [illegible] اهل سنت است پس این شخص [illegible] است چه انکار آن [illegible]
کتاب [illegible] اهل سنت باشد [illegible]
[illegible] مذهب حنفی [illegible] باشد [illegible] بطلان اصول [illegible]
[illegible] زبان [illegible] این کلمه کفر [illegible] زبان
فقه مختلف [illegible] روایات آن [illegible] الروایات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لیکن [illegible]
[illegible] آن [illegible] است [illegible]
و اگر علم [illegible] نسبت [illegible] باین [illegible] را [illegible]
عاق کرده باشند بخشیده شود یا نه جواب عاق کردن که در عوام مشهور است یعنی اخراج پسر از نسب خود
هیچ اصلے ندارد و باین عاق سبب [illegible] پسر از ثبوت احکام آن [illegible] خارج نمیشود

همه بر انکار ایمان حضرت امیر و بهشتی بودن ایشان و سلب لیاقت خلافت ازیشان متفق اند بخلاف
شیعه که مذاهب مختلفه دارند بعضی بر محض تفضیل حضرت امیر بر شیخین و اولویت خلافت ایشان اکتفا نمایند
و بعضی ازین مرتبه ترقی نموده سر تخطیه شیخین و اعوان ایشان تصریح مینمایند و برخی تفسیق و تضلیل ایشان
تا آنکه جمعی از امامیه نوبت تکفیر رسانیده اند ازین جهت علما را در حال شیعه اختلاف افتاد بعضی علمای متقدمین
اولی از تشیع حکم کردند و بعضی بر مرتبه دوم و بعضی بر مرتبه سوم مالا آنچه مفتی به و مرجح است همین است
که اینها نیز در رنگ خوارج در احکام اخروی کافر اند و توجیه کلام تحفه اثنا عشریه میتوان گفت که خوارج
را بالاتفاق در احکام اخروی کافر نوشته است و در احکام دنیوی جائز است که بعضی علما آنها را هم
مسلمان دارند حتی یجوز المناکحة معهم والتوارث بینهم و بین غیرهم من اهل الحق و آنچه افسانه در حال شیعه
است نیز در احکام دنیوی است نه در احکام اخروی فلا فارق بینهما **سوال** چون نسبت به پیغمبر
صلی الله علیه و سلم واجب چیست نسبت چرا که واجب آنرا میگویند که بدلیل قطعی ثابت گردد و سجده سهو
جائز نیست مگر بر ترک واجب پس درین صورت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را سجده سهو جائز باشد
و در احادیث ثابت است که جناب پیغمبر دو سه بار سجده سهو کرده اند **جواب** و شرح مسلم الثبوت که
که بعضی امور نسبت بآنجناب نیز نسبت بمرتبه وجوب بوده اند زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم را
نیز مرتبه اجتهاد نیز داده شده ثابت است و بعضی احکام اجتهادی نسبت بایشان هم ظنی بوده اند لیطلب
علی ظنه صلی الله علیه و سلم ان الآیة تدل علی کذا مع احتمال ان یکون [illegible] علی
قلنا ان الفرد الفلانی داخل فی مفهوم الآیة نظرا الی مشارکته فی اکثر الامور مع احتمال ان یکون غیر داخل
نظرا الی الفارق الخفی پس مرتبه وجوب با آنحضرت نیز متحقق میتواند شد علاوه آنکه در نفس الامر متعدد
یا ترک فرض است یا ترک سنت پس احتمال هست که آنچه را ما واجب میدانیم در علم آنحضرت فرض بود
یا سنت بود که مجبور بسجده سهو شده و آنچه میگوئیم که سجده سهو برای تدارک واجب است [illegible]
انجناب والحاصل ان قول الحنفیة ان الواجب یجبر ترکه بسجدة السهو مقید بالنسبة الی الامة بل الی فقیه
خاصة لا مطلقا کیف والشافعیة قائلون بوجوب سجدة السهو بترک الفرض او السنة فیکون علمهم السهو
خارجا عن هذه القاعدة کما ان علم الشافعیة خارج عن هذه القاعدة **سوال** حضرت شاه ولی الله محدث
قدس سره خلافت را بنص ثابت کرده اند چون وقت خلافت در سقیفه بنی ساعده در باب خلافت

و خیبر را کمال اتصال بود با مدینه منوره باقیماند حکم حصه یهود رقبه کفار حربی پس درین مسئله هم اختلاف
روایات بسیار است اکثر فقها مینویسند که صورت مرقوق شدن ایشان همین است که استیلا واقع شود
و باز باحراز بدار الاسلام بیایند آن زمان مملوک میشوند و بعضی فقها نوشته اند که اگر در میان ایشان کسی خود
یا بزور و قهر اولاد خود یا اقارب خود را بیع نمایند و این معنی در انها رائج نیز مملوک میشوند و موافق بحث
همین مذهب قوی معلوم میشود زیرا که بیع بسیاری از عبید و اماء در عهد آنجناب همین قسم واقع شده
مثل بیع زید بن حارثه و سلمان فارسی و دیگر کسان همین قسم واقع شده بود و آنحضرت مملوکیت آنها را مسلم
داشته بودند و در رموز مینویسند و تملک بهما ای بالاستیلاء والاحراز هم ای استیلاء علی مباح
فلو اهدی ملک من اهل الحرب الی مسلم هدیه من احرارهم ملکه الا اذا کان ذی قرابة له ولو دخل دارهم
مسلم بامان ثم اشتری من احدهم ابنه ثم اخرجه الی دارنا قهرا ملکه واکثر المشایخ علی انه لا یملکه فی دارهم
لو وهبهم وعن محمد انه یملکه حتی یجبر علی اخراجه وعن ابی یوسف یجبر وقال الکرخی ان کانوا یرون جواز البیع
فالبیع جائز والا فلا کما فی المحیط وفیه اشعار بان الکفار فی دارهم احرار ولیس کذلک فانهم ارقاء فیها و
ان لم یکن ملک لاحد علیهم علی ما فی عتاق المستصفی وغیره **سوال** در حق سید مبتدع یا متهم
بالفسق یا متکلم بکلمه کفر چه حکم است **جواب** این مسئله حاجت بجواب ندارد زیرا که نص قرآنی در این
باب کافی و شافی است قال الله تعالی قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح و در صحیح آمده که
که در مشکوة شریف موجود است که ان آل ابی فلان لیسوا باولیائی انما ولیی الله و در روایت
دیگر است ان اولیائی الا المتقون **سوال** در تحفه اثنا عشریه مرقوم است که منکر ضروریات دین
کافر است علاوه بر ایمان حضرت علی و بهشتی بودن ایشان و لایق خلافت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بودن از روی احادیث بلکه آیات قطعیه متواتره ثابت است پس منکر این امور کافر باشد چنانچه خوارج
در انکار امر او و تکفیر او و دعای مغفرت برای ایشان نباید کرد و نماز جنازه ایشان نباید خواند پس در تحفه
شیعه چرا ... نصوص قطعیات در حق حضرت صدیق اکبر و فاروق اعظم زیاده تر از جناب امیر
است و نیز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر جنازه شخصی که با حضرت عثمان رضی الله عنه عداوت
داشت نماز نخوانده پس اختلاف در تکفیر شیعه نزد اهل سنت چه سبب است **جواب** خوارج
یک مذهب دارند ازین جهت در حال آنها علما را اختلاف نیست زیرا که خوارج با وصف تعدد فرق آنها

اختلاف بود. از جهت سلب لیاقت خلافت چه همان اشخاص در نقل مناقب حضرت امیر را ابا بسیار
کرده اند آری حضرت سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلمه و اسامه بن زید و عبد الله بن عمر و دیگر جمعی از
صحابه در جنگ اهل اسلام همراه امیر بنا بر کمال احتیاط شریک نشدند و حضرت امیر نیز آن زمان اعتذار را
در حق ایشان فرموده که هولاء قعدوا عن الباطل ولم یقوموا مع الحق ابداً پس همه آنها در [illegible]
و نشر فضائل حضرت امیر قصوری نکرده اند و بیعت هر فرد از آنها مصر نیست اگر جمعی بیعت
کنند و دیگران تسلیم نمایند خلافت منعقد میشود بالجمله حالا که نصوص هم صحیح شده اند ثبوت خلافت
هر چهار بلا اشتباه از روی نصوص ثابت است گو در وقت اتفاق بنصوص ثابت نشده باشد که بسبب
ضیق وقت و دهشت حادثه و تردد و تواطی تتبع نصوص اتفاق نیفتاد و از جنس مسائل بسیار است
که حالا نصوص ثابت شده اند و در صدر اول با قیاس و اجتهادات ثابت میکردند این مسئله هم از همین جنس
سوال شخصی از قوم نواصب میگوید که جناب حضرت امیر در وقت حکومت خراسان و فارس باین
قدر حکومت دنیا ساخته مغرور شده دعوی الوهیت کرده اند و فرعون لعین وغیره دیگر حکام هم وقت
حکومت خویش دعوی الوهیت کرده پس فرق میان هر دو چه باشد جواب آنچه این ناصبی میگوید
که جناب حضرت امیر دعوی الوهیت کرده اند سراسر دروغ و بهتان است اول از نص صحیح الشان این
دعوی برآرد و بعد از آن جواب طلبد و اگر مرادش آنست که از ایشان کلماتی که از اولیا در وقت سکر سر میزند
صادر شده مثل انا منشئ الارواح انا باعث من فی القبور انا ید الله انا وجه الله انا القرآن الناطق پس
اینهم مسامحه با معاندانه و چه دعوی الوهیت ازین کلمات فهمیدن کار احمقان است مفهوم این کلمات
غیر از مظهریت اتم جناب الهی چیزی دیگر نیست و همین مفاد اقوال الصوفیة وما ذا یقول القائل
فی قول موسی انی انا الله رب العالمین و قوله تعالی ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
ید الله فوق ایدیهم و قوله تعالی وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی الی غیر ذلک من النصوص
بالجمله مقوله فرعون آن بود که ما علمت لکم من اله غیری و انا ربکم الاعلی و اسما غیر خود را در مرتبه
الوهیت ثابت نمیکرد و مفهوم این کلمات آنست که حضرت جناب رب العزت را با صاحب این کلمات
نسبتی حاصل است که مدار احکام اتحاد است در بعضی وجوه شتان بین المعنیین سوال با وصف صحت
حدیث الخلافة بعدی ثلثون سنة ترک خلافت حضرت امام حسن رضی الله عنه بجهت استماع

نزاع کردند و صحابه کبار از نص الائمة من قریش جمیع انصار را تسکین داده آن وقت حضرت صدیق اکبر
فرمودند که گروه مسلمانان یکی را از عمر بن الخطاب و ابو عبیدة بن الجراح که استحقاق خلافت دارند
اختیار کنند خلیفه می شود پس اگر نص میبود حضرت صدیق این لفظ چه قسم میفرمود و حضرت فاروق وقت شهادت خود
خلافت در میان شش کس چه قسم تجویز میفرمودند و حضرت زبیر و طلحه در وقت خلافت حضرت امیر چه قسم
بیعت طوعا و کرها میکردند و اگر خلافت باجماع باشد پس برود جواب در صحت خلافت حضرت امیر
ظاهر است که حضرت ابان باوصف اجتهاد تمام عمر بیعت نکرده اند و بسیارے از صحابه از حضرت امیر
آزرده خاطر شده پیش معاویه رفتند و حضرت سعد وقاص و غیره صحابه کبار در جنگ حضرت امیر شریک
نشدند جواب آنچه حضرت شاه ولی الله فرموده اند که خلافت بنص ثابت است مراد ایشان آنست
که در نفس الامر نصوص متواتره دلالت میکنند بر خلافت علی الترتیب نه آنکه خلافت در وقت انعقاد
بنص ثابت شده چه در وقت انعقاد خلافت هر کس بدلیلے که ادراک فی الفور حاضر شد تمسک نمود و فرصت
تتبع نصوص از معادن آنها نیافت لضیق الوقت و آنچه حضرت صدیق فرمود که اگر گروه مسلمانان یکے را
ازین دو کس اختیار کنند خلیفه میشود غرض ایشان آن بود که اظهار انصاف نمایند و دعوی نص برای خود
نکنند چه معلوم داشتند که یابی الله والمومنون الا ابابکر و ایشان را یقین بود که این امر شدنی است
حاجت دعوی نص برای خود نیست خود بخود خواهد شد و حضرت عمر فاروق که وقت شهادت در میان شش
کس خلافت را شوری گذاشتند بنا بر همین بود که تعیین خلیفه را بر ذمه خود نگیرند والا از حضرت عمر بارها
منقول است که اشاره بخلافت ختنین علی الترتیب نمودند و حضرت زبیر و طلحه که در وقت خلافت
حضرت امیر کلمات اکراه گفته باشند از آنجهت است که بیعت بزور قاتلان حضرت عثمان می شد
هر چند در نفس الامر اعتقاد و استحقاق خلافت حضرت امیر میداشتند و آنچه از تقریرات است که خلافت
باجماع ثابت میشود مراد آنست که اجماع اکثر اهل حل و عقد بدون تحقیق باشد اگر یک دو کس خارج از
اجماع شوند پروا نباید کرد که للاکثر حکم الکل چنانچه سعد ابن عباده در وقت انعقاد خلافت حضرت
ابوبکر صدیق داخل در اجماع نشد و ابان ابن عثمان از مجتهدین صحابه نبود تا خلاف او مضر باشد
و کسانے از صحابه که از حضرت امیر آزرده خاطر شده پیش معاویه رفتند بیش از دو سه کس نبوده اند مثل
مغیرة بن شعبه و غیره که در مجتهدین صحابه معدود نیستند و سعد را آزردگی ایشان از جهت شکایت

ليس ... عليه وذكر اسم النبيين اكرام الله تعالى والفارق انه ان قدمها ليأكل منها كان الذبح لله
والمنفعة للضيف او للوليمة او للربح وان لم يقدمها ليأكل بل يدفعها لغيره كان لتعظيم غير الله فيجري
مجرى ما اهل لغير الله به ... قلت وفي صيد المنية انه يكره ولا يكفر لانا لا نسيئ الظن بالمسلم انه
يتقرب الى الآدمي بهذا النحر ونحوه في شرح الوهبانية عن الذخيرة ونظمه فقال ... وفاعله جمهورهم قال كافر
... كذا في مطالب المؤمنين والاشباه والنظائر وفي الحديث لعن الله من ذبح
لغير الله رواه احمد ايضا ملعون من ذبح لغير الله رواه ابوداود وفي غرائب ابي عبيد وبستان
الفقيه وكنز العباد انه لا يجوز ذبح البقر والغنم عند القبور لقوله عليه السلام لا عقر في الاسلام ... القبور
كذا في سنن ابي داود وكذا لا يجوز على البناء الجديد ... لان النبي صلى الله عليه وسلم
نهى عن ذبائح الجن ... انهم يرون فابطل النبي صلى الله عليه وسلم ونهى عنه وكذا في كتب
الشافعية كما قال النووي في شرح صحيح مسلم في تفسير ما اخرجه عن قوله صلى الله عليه وسلم لعن الله
من لعن والده ولعن الله من ذبح لغير الله واما الذبح لغير الله فالمراد به ان يذبح باسم غير الله كمن
ذبح للصنم او للصليب او لموسى وعيسى عليهما السلام او الكعبة ونحو ذلك فكل هذا حرام ولا تحل هذه
الذبيحة سواء كان الذابح مسلما او نصرانيا او يهوديا كما نص عليه الشافعي رح واتفق عليه اصحابنا
فان قصد مع ذلك تعظيم المذبوح لغير الله والعبادة له كان ذلك كفرا فان كان الذابح مسلما
قبل ذلك صار بالذبح مرتدا وذكر الشيخ ابراهيم المروزي من اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان
تقربا اليه افتى اهل بخارا بتحريمه لانه مما اهل به لغير الله وقال الرافعي هذا انما يذبحونه استبشارا بقدومه
فهو كذبح العقيقة لولادة المولود ومثل هذا لا يجري فيه التحريم والله اعلم فان قيل قوله تعالى وما لكم الا
تاكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه وكذا قوله تعالى وكلوا مما ذكر
اسم الله عليه ان كنتم بآياته مؤمنين عام يتناول ما قصد به التقرب الى الله وغيره فيكون اكل حلالا
قلنا هذه الآيات عامة مخصوصة بالنص الآخر وهو قوله تعالى في سورة المائدة حرمت عليكم الميتة والدم
ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردية والنطيحة وما اكل السبع الا ما ذكيتم وما ذبح
على النصب فلو ان رجلا مسلما خنق شاة وذكر اسم الله عليها لا تحل مع انه ذكر اسم الله عليها وكذا
لو ذبح شاة على نصب من الانصاب او على قبر من القبور وقصد به التقرب الى صاحب القبر

[illegible] حضرت امام حسین رضی الله عنه بکدام دعوی از مکه معظمه برآمده در کربلا شهید شدند
[illegible] حدیث متواتر در مشکوة وغیره موجود است که اکثر بادشاهان ظالم خواهند بود و سبب ظلم
خواهند کرد صحابه عرض نمودند که درآنوقت مسلمانان تعرض از بادشاهان نخواهند کرد حضرت علیه السلام
فرمود که مسلمانان را نمیرسد که از بادشاه وقت که تسلط سلطنت گرفته باشد تعرض کنانید ورنه آن مسلمانان
خود ظالم و باغی خواهند گردید پس حضرت امام حسین رضی الله عنه چرا مقابله کردند و سلطنت یزید
از روی سلطنت ظاهر و ثابت ست **جواب** خروج حضرت امام حسین علیه السلام بنا بر دعوی
خلافت راشده پیغامبر که بر سی سال منقضی گشت نبود بلکه بنا بر تخلیص رعایا از دست ظالم بود
واعانة المظلوم علی الظالم من الواجبات وآنچه در مشکوة ثابت است که حضرت صلی الله علیه وسلم
از بغی و خروج بر بادشاه وقت اگرچه ظالم باشد منع فرموده اند پس درآنوقت است که آن بادشاه
ظالم بلا منازع و مزاحم تسلط تام پیدا کرده باشد و هنوز اهل مدینه و اهل مکه و اهل کوفه بتسلط یزید پلید
راضی نشده بودند و مثل حضرت امام حسین و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر
رضی الله عنهم بیعت نکرده بالجمله خروج حضرت امام حسین رضی الله عنه برای دفع تسلط او بود نه برای
رفع تسلط وآنچه در حدیث ممنوع است آن خروج است که برای رفع تسلط سلطان جابر باشد
والفرق بین الدفع والرفع ظاهر مشهور فی المسائل الفقهیة **سوال** درصورتیکه کسی نیت کند
که اگر این بار من حسب حاجت برآید گاو سید احمد کبیر یا گوسپند شیخ سدو وغیرهما بدهم و بعد انجاح حاجت
گاو را ذبح بنام خدا کرده [illegible] گاو سید احمد و شیخ سدو [illegible] حدیث انما
الاعمال بالنیات [illegible] وان الله لا ینظر الی صورکم ولکن ینظر الی قلوبکم ونیاتکم [illegible] یعنی
[illegible] نیة المؤمن خیر من عمله [illegible] دلیل برین [illegible] پس در صورت مذکوره
اکل گاو وغیره درست است یا نه **جواب** مدار حل و حرمت ذبیحه بر قصد و نیت ذابح است اگر به نیت
تقرب الی الله یا برای اکل خود و یا برای تجارت و دیگر امور مباحه ذبح میکند حلال است والا حرام
قال فی التفسیر النیشاپوری تحت قوله وما اهل به لغیر الله قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها
التقرب الی غیر الله صار مرتدا وذبیحته ذبیحة مرتد انتهی وفی الدر المختار ذبح لقدوم الامیر ونحوه کواحد
من العظماء یحرم لانه اهل به لغیر الله ولو ذکر اسم الله تعالی ولو ذبح للضیف لا یحرم لانه سنة الخلیل

و اسم فلان او يقول بسم الله و فلان او بسم الله و محمد رسول الله بكسر الدال فيحرم الذبيحة لانه
اهل به لغير الله والثانية ان يقول مفصولا عنه صورة و معنى بان يقول قبل التسمية و قبل ان يضجع الذبيحة
او بعد الذبح وهذا لا باس به لما روي ان النبي صلى الله عليه وسلم قال بعد الذبح اللهم تقبل هذه من امة محمد
ممن شهد لك بالوحدانية ولي بالبلاغ والشرط هو الذكر الخالص المجرد على ما قال ابن مسعود رض
جردوا التسمية انتهى ما في الهداية صريح فيما ذكرنا من ان قصد التقرب الى غير الله محرم للذبيحة
سواء كان بطريق الاستقلال او بطريق الشركة نعم لو ذكر ذكرا مجردا عن غير قصد التقرب الى
غير الله ففيه تفصيل فان ذكر موصولا لا معطوفا يكره مثلا ان يقول بسم الله محمد رسول الله و اللهم تقبل
من فلان لا يحرم الذبيحة لعدم قصد التقرب اليه وانما كره لاجل المشابهة في ذلك بذكر اسم غير الله
لقصد التقرب ولو ذكره معطوفا يحرم ايضا وان لم يكن فيه معنى التقرب لكنه صريح في الشركة والصريح
لا يحتاج الى النية واذا ذكر مفصولا لا بطريق العطف ولا بطريق الوصل لا يكره ولا يحرم لانتفاء المشابهة
صورة و معنى مثلا ان يقول بسم الله و توقف ثم قال محمد رسول الله من غير قصد التقرب الى غير الله
واذا عرفت معنى هذا الكلام عرفت ان صاحب الهداية وضع المسئلة فيما اذا لم يكن المذكور مقرونا
بقصد التقرب الى الغير ذكرا مجردا فهو بمعزل من مسئلتنا الموضوعة فيما قصد التقرب الى غير الله
فانها حرام مطلقا وعرفت ايضا ان ما وقع في التفسير الاحمدي من تفريع قوله على ما وقع في الهداية
ونقله في ذلك النص كما ذكرنا وهو قوله ومن هاهنا علم ان البقرة المنذورة للاولياء كما هو الرسم في زماننا
حلال طيب لانه لم يذكر اسم غير الله وقت الذبح وان كانوا ينذرون لهم انتهى مبني عن الغفلة عن قول
صاحب الهداية وهو قوله والثالثة ان يقول مفصولا عنه صورة و معنى فان الانفصال المعنوي
كيف يتصور اذا كان النذر للاولياء فانه عين التقرب اليهم فنيتهم وانية الى وقت الذبح فلا انفصال
معنى اصلا لما تقرر في قواعد الفقه من استدامة النية الى اخر العمل وايضا مبني على عدم الفرق
بين الذكر المجرد الذي وضع صاحب الهداية المسئلة فيه وبين ما قصد به التقرب الى غير الله الذي
وضعنا المسئلة فيه واين هذا من ذاك سوال قال النبي صلى الله عليه وسلم ستفترق امتي ثلثة
وسبعين فرقة كلهم في النار الا واحدة مراد از بودن جميع فرقه ها در نار اگر خلود نار است فهذا مخالف
للنص والاحاديث القطعية زيراكه هيچ فرقه نيست از فرق اسلاميه كه در نار هميشه مانند و اگر مراد خلود

او ما ذبح على النصب وذكر اسم الله عليها لا تحل بهذا النص الصريح ومدار كل ذلك على قصد التقرب
الى غير الله او بغير الطريق المشهور في الذبح من استعمال الآلة المحدودة ونحو ذلك فعلمنا انها الى قوله
(١٢١) فصل لكم حوالة على ما ذكر في الآيات الاخر كالمائدة وغيرها وكان سبب نزول هذه الآية شبهة
المشركين حيث كانوا يقولون للمسلمين بطريق الالزام انتم لا تاكلون الميتة وقد قتلها الله وتاكلون
ما تقتلون بايديكم فقد رجحتم مقتولكم على مقتول الله فاجاب الله تعالى عن ذلك بان الميتة لم يذكر
عليها اسم الله فلذلك حرمت وكذا الموقوذة والمنخنقة والمتردية لم تقتل على الوجه المأذون من
الله فحرمت وما قتلناه بايدينا انما حل لانا قتلناها باذن الله تعالى وبالوجه المشروع بحيث
خرج منه الدم المسفوح ومع ذكر اسم الله فتحليل هذا وتحريم ذلك عين التعظيم لامر الله واما حديث
القتل فمغالطة بينة لان الكل مقتول الله سواء كان بايدينا او بايدي غيرنا او ماتت حتف انفها
اذ لا موت منا الا باذن الله كما قال تعالى الله يتوفى الانفس حين موتها ولذلك اجمع اهل السنة
والجماعة على ان المقتول ميت لاجله والله اعلم واما ما وقع في البيضاوي وغيره من التفاسير
انهم قالوا ما اهل به لغير الله اي ما رفع الصوت به عند ذبحه للصنم فمبني على ما جرى عادة المشركين
في ذلك الزمان ولذا لم يفرق في التفاسير القديمة بين ما ذكر اسم غير الله عليه وبين ما قصد بذبحه
التقرب الى غير الله لان مشركي ذلك الزمان كانوا مخلصين في الكفر وكانوا اذا قصدوا التقرب
بذبح بهيمة الى غير الله ذكروا عليها عند الذبح اسم ذلك الغير بخلاف مشركي المسلمين فانهم يخلطون
بين الكفر والاسلام فيقصدون التقرب بالذبح الى غير الله ويذكرون اسم الله عليه وقت الذبح
فالاول كفر صريح والثاني كفر صورته صورة الاسلام وكانوا يعتقدون ان الطريق للذبح الابدا
سواء كان لله او لغير الله وقد يجري هذه العادة في زماننا ايضا فانهم يشتهرون فلان يذبح بقرة
لاجل السيد احمد كبير مثلا سواء ذكروا اسم الله عليها عند امرار السكين اولا واما ما وقع في الهداية وغيرها
ان يذكر مع اسم الله تعالى شيئا آخر وهو ان يقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان وهذه ثلاث
مسائل احدها ان يذكر موصولا لا معطوفا فيكره ولا يحرم الذبيحة وهو المراد بما قال ونظيره ان يقال
بسم الله محمد رسول الله لان الشركة لم توجد فلم يكن الذبح واقعا له الا انه يكره لوجود القران صورة
فيتصور بصورة المحرم والثانية ان يذكر موصولا على وجه العطف والشركة بان يقول بسم الله

خواه از معصیت آنها عفو الٰهی واشود یا به اهوال قیامت و شدائد قبر در حق آنها اکتفا کرده آید یا شفاعت پیغمبر و سوای آنها ذنوب ایشان را آخر شوید [illegible] واین فرقه نخواهد بود مگر خواص اهل سنت اند عقیدة و عملا راه [illegible] [illegible] است [illegible] گرفته باشند و نفسیرا این فرقه که الذین هم علی ما انا علیه واصحابی [illegible] بی حساب [illegible] در [illegible] عقیده [illegible] وادام سجه الا [illegible] [illegible] در [illegible] کرده اند گفته اند که [illegible] کساعه [illegible] که [illegible] شفاعت در بهشت خواهند رفت لیکن در نهیبیت و اثره تحاشی [illegible] شود والذین هم علی ما انا علیه واصحابی [illegible] تناقض دارد زیرا که جمیع شمار را بغیر حساب و بغیر شفاعت داخل بهشت [illegible] [illegible] اخراج [illegible] [illegible] اصل مختار امام غزالی است اصلاح نمود [illegible] که سابق مذکور شد قرار داده اند فلا غبار علیه الشاء الله جواب سوم آنکه معنی کلها فی النار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مفهوم این عبارت ایجاب کلی [illegible] [illegible] [illegible] ایجاب کلی [illegible] ایجاب کلی [illegible] [illegible] [illegible] الا واحدة آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اشکال زائل شد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اهل نار [illegible] [illegible] باعث امتیاز این فرقه از فرق دیگر اعمال نمیتواند شد لانهم الواقع فی الجمیع پس نیست آن باعث مگر صحت عقائد پس درانتقال این جواب رجوع [illegible] اول [illegible] [illegible] [illegible] جواب [illegible] [illegible] در کتب وحواشی [illegible] [illegible] بر وفق استعمال [illegible] است [illegible] شاهد استعمال این برموجود است خلاصه اش آنکه کلها فی النار [illegible] [illegible] فلان چیز فی النار است یعنی باطل است چنانچه در حدیث صحیح وارد شده که الهذار فی النار یعنی زبان درازی باطل است قال الله تعالی ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا ای اکلا باطلا حرام لظهور ان مال الیتیم لیس نارا حقیقة ولا یمکن حمله علی المجاز باعتبار الاول لان الاکل فی البطن [illegible] الی [illegible] المجاز

بلا چندمدت فهو مسلم لیکن برین تقدیر لازم مے آید که از فرقه ناجیه کسے در نار نباشد حال آنکه احادیث
قطعیه وارد است که فساق مومنین را چندمدت دخول نار خواهد شد جواب این شبهه شبهه قدیمه است
و علما پنج شش جواب ازین شبهه نوشته اند که بشرح عقائد ملا جلال و حواشی آن مذکور و مسطور اند
و منتخب آنها مذکور سه جواب است جواب اول که ارجح و اقوی است جواب محقق دوانی است
اختیار شق ثانی جواب داده اند حاصلش آنکه مراد دخول است لیکن دخول من حیث الاعتقاد و فرقه
ناجیه را اصلا از جهت اعتقاد دخول نار نخواهد شد اگرچه از جهت تقصیرات عمل در نار داخل شوند و آنچه
برین جواب ایراد کرده اند که اضمار من حیث الاعتقاد در لفظ حدیث که کلها فی النار یا کلهم فی النار بدون قرینه است
و اضمار بدون قرینه جائز نیست پس مدفوع است بآنکه درینجا چهار قرینه برین تخصیص موجود است اول آنکه ستفترق امتی ثلثة و سبعین
فرقة فرموده اند و افتراق در عمل درین حدیث مقصود نیست خواه تنها گرفته شود خواه مع الاعتقاد چرا آنچه
بدیهی است چه رسد تراشان و دیگر پرستان و تارکان نماز و تارکان روزه و مانعان زکوة و تارکان
حج و مرتکب ... که ... عمل ... اطفال ... و قمار و سراق و قطاع الطریق وغیرهم من اصناف
العصاة فرقه جداگانه اند پس مراد نیست مگر افتراق من حیث الاعتقاد پس موجب دخول نار نیز همان
اعتقاد فاسد خواهد بود دوم آنکه استثناء الا واحدة دلالت میکند بر آنکه منشاء نجات این فرقه امریست
مشترک در سائر آحاد این فرقه و مشترک در سائر آحاد این فرقه نمیتواند شد مگر اعتقاد لا اختلاف آحاد کل
فرقه فی الاعمال سوم آنکه تعریف فرقه ناجیه باین عبارت که الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی دلالت
میکند بر آنکه چیزیکه واسطه نجاتیه مشترک است درمیان این فرقه و رسول و جمیع اصحاب او صلی الله علیه
وسلم و همچو مشترک غیر از عقائد نیست بالبداهة چهارم آنکه در صدر این حدیث در روایات صحیحه این
عبارت وارد شده که افترقت الیهود علی احدی و سبعین فرقة و افترقت النصاری علی ثنتین و
سبعین فرقة وستفترق امتی علی ثلثة و سبعین فرقة و ظاهر است که درینجا مراد افتراق بحیثیت عقائد
پس درین امت نیز مراد همان افتراق خواهد بود و منشاء دخول نار افتراق مذکور است پس منشاء دخول
نار همان عقائد که در آنها افتراق واقع باشد شده جواب دوم که مختار حجة الاسلام امام غزالی است
و محققین محدثین آنرا پسند نموده اند آنست که مراد از فرقه ناجیه کسانے هستند که آنها را دخول نار مطلق
نیست لا من حیث الاعتقاد و لا من حیث العمل یعنے بے سبق عذاب در بهشت خواهند رفت

اذا کان الآخر یطلب شفعة ما کانت تلزق ارضہ وان کان لا یطلب یقال لہذا الطالب اما ان تاخذ الکل او تدع الکل لان فی اخذ البعض اضرار بالمشتری بتفریق الصفقۃ ہذا قول ابی حنیفۃ رحمہ اللہ اما علی قول الآخر ہو قولہما ان یاخذ ما کان شفعۃ بہ یعنی **سوال** حضرت مرتضی علی کرم اللہ وجہہ در وقت بیعت مع الصحابہ فرمودہ اند وان کان عمر وابن کلام دلالت میکند بر آنکہ حضرت فاروق رضی اللہ عنہ اولی بامر بیعت نبودند کما اذا قال اکرمت زیدا وان کان جاہلا وامثالہ کثیرۃ جدا **جواب** ایجاد ان کان فقط برای مبالغہ است در اطاعت وانقیاد یا وصف مبالغہ عمر در تشدد واخذ بالعزیمۃ کہ متابعت این قسم شخص بسیار گران وثقیل است این ترکیب را از قبیل آن ترکیب کہ در صحیح در اطاعت والدین وارد شدہ باید فہمید وانفظ حدیث انیست لا تشرک باللہ وان قتلت او حرقت والدیک وان امراک ان تخرج عن اہلک ومالک ہمچنین ترکیب دیگر در ہمین حدیث وارد است لا تشرکن باللہ وان حرقت او قطعت لفظ وان کان عمر لم یوجد فی کتب الاحادیث المعتبرۃ بل وجد بخلافہ وہو ان علیا لما اتی بالصحیفۃ من قبل الصدیق رض لیبایع من فیہا قال لا نرضی الا ان یکون عمر رض فقال الصدیق رض وہو علی منبرہ کانہ عمر بکذا فی اسد الغابۃ فی معرفۃ الصحابۃ فی ترجمۃ عمر رض **سوال** رجعنا من الجہاد الاصغر الی الجہاد الاکبر کلام نبوی است یا سخن آن ہر دو کسر نفس وارد شدہ سخنے از فاضلے معتبر نقل میکند کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حین مراجعت از او طاس این لفظ فرمودہ اند در جہت را الجہاد الاصغر سمیدہ اند **جواب** این کلام در کتب صوفیہ بسیار مستعمل است ونزد ایشان حدیث نبوی است بلکہ در کلام بعضے علماء محدثین نیز این عبارت در مقام استشہاد بر افضلیت جہاد نفس دیدہ شدہ لیکن در کتابے از کتب حدیث یاد نیست کہ دیدہ باشم وعلی کل تقدیر مراد از جہاد اکبر جہاد نفس وشیطان است نہ مراجعت واین تفسیر مطابق فہم صوفیہ است شاہد این کلام حدیث صحیح متفق علیہ است المجاہد من جاہد نفسہ فی طاعۃ اللہ کما لا یخفی علیکم ان تعریف المسند الیہ فی امثال ہذہ المقامات انما یکون لحصر الکمال کما فی نظایرہ مثل المسلم من سلم المسلمون والمہاجر من ہاجر ما نہی اللہ عنہ وحمل جہاد اکبر بر مراجعت با آنکہ مخالف فہم جمیع علماء است سلیقہ کتاب دانی وعبارت شناسی ازان اباء کلی دارد زیرا کہ مراجعت مدلول لفظ رجعنا است وجہاد اصغر غایت ابتدا است وجہاد اکبر غایت انتہا است والغایتان غیر ذی الغایۃ فالجہاد ان غیر المراجعۃ فتاملوا **سوال** چہ میفرمایند در مسئلہ وحدۃ الوجود

مجاہدۃ النفس ... قال الحریری ... بسند ... کر الدر ... للسیوطی ... ۱۲۹ ... خلیل الرحمن ۱۲

لیس مرادلیس معنے کلام این چنین شد که کل الفرق علے الباطل واو بحسب عقیدۃ او عقیداتین او عمل او عملین والفرقة الناجیة لا بطلان فے عقیدتہم وعملہم الا ان یخص الفرقة الناجیة بمن لابد عنہ فے اعتقادہ وعملہ اصلا کما ہو تنقیح الجواب الثانی او یخص البطلان بالاعتقادیات فقط فیرجع الے الجواب الاول ولہذا در صدر کلام اشارہ نمودیم کہ جواب اول ہمان ست ارجح واقوی

سوال سود دادن بحربیان درست است یا نہ **جواب** عبارات کتب فقہیہ عام واقع شدہ اند دادن وگرفتن را شامل اند مثل لاربو بین المسلم والحربی فی دار الحرب وقاضی ثناء اللہ صاحب پانی پتی در رسالہ توجیہ دادن سود نیز نوشتہ اند اینوقت فقیر را یاد نیست لیکن این قدر ظاہر است کہ گرفتن سود از حربیان باین وجہ حلال ست کہ مال حربی مباح است اگر در ضمن ان نقص عہد نباشد وحربی چون خود بخود میدہد بلا شبہہ حلال خواہد بود ودادن سود بحربیان باین وجہ حلال است کہ خورانیدن حرام بمسلمان درست نیست وآنہا حرام خوار اند اگر چیزے بطریق سود دادہ خواہد شد بیش ازین نیست کہ حرام خواہد خورد وآنہا میان ہرچند کہ کافر حرام خوار باشند در دار الاسلام دادن سود ازین جہت حرام ست کہ ترویج معاملہ سود در دار الاسلام مے شود ودر دار الحرب این ہر دو علت مفقود است پس مباح باشد وتحقیق اینست کہ دادن سود بالتبع حرام است کہ مال کسے نمیگیرد بلکہ مال خود میدہد ومال خود دادن گو دران نقصان خود باشد خصوصا براے دفع حاجت ودفع ظلم مباح است پس وجہ حرمت دران ہمین دو چیز است یکے آنکہ غیر را حرام میخوراند مثل دادن رشوت بقاضی ظالم دوم آنکہ باعث ترویج این معاملہ در دار الاسلام میشود ولہذا دادن سود بنابر اضطرار در دار الاسلام ہم جائز داشتہ اند غرضکہ در گرفتن ودادن فرق بسیار است گو در اصل وزر ہر دو شریک اند **سوال** حویلی مشتمل بر مکانات متعددہ فروختہ مے شود وشفیعان او اجازت دادہ اند مگر یک شفیع شفعہ خود را میخواہد لیکن تمام حویلی را خرید نمیکند بلکہ مکانے کہ متصل زمین او ست خریداری مینماید ومشتری راضی بتفریق بیع نمیشود ومیگوید یا تمام حویلی خرید کن یا از شفعہ دست بردار شو شفیع را میرسد کہ مکان متصل خود را بگیرد وتمام حویلی را خریداری نکند **جواب** درین مسئلہ اختلاف است در مختار الجوابات مینویسد کہ فتوی برہمین ست کہ شفیع را میرسد کہ تفریق بیع نماید فے مختار الجوابات رجل باع ارضین وبعض کل من الشفیعین ملازق باحد الارضین کان للشفیع ان یاخذ الارض التی تلازق ارضہ دون الاخری

السالک را [illegible] استعداد [illegible] [illegible] حکمت دارد و گزوق

مراتب نکنی زند لفی . پس اگر [illegible] [illegible] گفتن این

[illegible] واجب است که در حدیث معاذ رضی الله عنه فی البخاری

فی کتاب العلم فی باب من خص بالعلم قوما دون قوم [illegible] ان النبی صلی الله علیه وسلم

ومعاذ ردیفه علی الرحل فقال یا معاذ بن جبل قال لبیک یا رسول الله وسعدیک قال یا معاذ قال لبیک

یا رسول الله وسعدیک ثلاثا قال [illegible] الا الله وان محمدا رسول الله صدقا من قلبه الا حرمه

الله علی النار قال یا رسول الله افلا اخبر به الناس فیستبشروا قال اذا یتکلوا [illegible] معاذ عند موته تأثما

[illegible] والمراد [illegible] فی اول [illegible] الارشاد [illegible] [illegible] باوصاف المشوقة [illegible]

[illegible] ومفهاوی [illegible] [illegible] فی بیان [illegible] التی تظهر للاوائل

بعد التجربة [illegible] [illegible] الی السعادة الابدیة الحقیقیة [illegible]

[illegible] [illegible] شروطا فمنها ان یکون

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ذلک

[illegible] الاسلام [illegible] [illegible] [illegible] وذلک لقوله

[illegible] یعنی مغفرتهم وبهذا [illegible] [illegible]

اشواق والتشویق [illegible] الحال فان من شروط الطلب [illegible] [illegible]

[illegible] کارکنتد [illegible] وذلک [illegible] [illegible] التی [illegible]

[illegible] فی عین استعداد [illegible] النهار [illegible] [illegible] [illegible]

ثم شرع فی بیان ما یعرض للسالک من [illegible] [illegible] والقطع [illegible]

[illegible] الاقارب والاصدقاء وذلک قوله [illegible] [illegible] کنت [illegible]

یعرض للسالک فی هذا الوقت من التوکل العظیم [illegible] الکمل [illegible]

والتوجه وذلک لقوله [illegible] ان رسول الله [illegible] ولقوله فقد انیت رسول الله [illegible] اشار الی

[illegible] الادب [illegible] لقوله لقد اقوم مقاما لو یقوم به واشار الی تجدید البیعة لقوله حتی [illegible]

[illegible] عاقل [illegible] بالقوه [illegible] در شرع [illegible] این اعتقاد [illegible]

[illegible] کالام [illegible] ظاهر [illegible]

[illegible] اتحاد [illegible] آن [illegible]

[illegible] النفس [illegible]

[illegible] مسئله [illegible]

[illegible] قبیح [illegible] الکلم [illegible]

[illegible] الکذب [illegible] الناس [illegible] و سوا [illegible]

[illegible]

[illegible] اشارات [illegible]

[illegible] الوجه الاول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الی المحال [illegible]

[illegible] قولکم [illegible] الیقین [illegible]

[illegible] الباطل المراد بالبطلان [illegible]

باطلا فانه یدل علی ان لا شیء من المخلوق باطل [illegible]

غیر الله وکذا قوله الثانی [illegible] فان [illegible] علی [illegible] الوجه [illegible]

و فوقه و تحته لا اختصاص [illegible] باتمام این اشارات [illegible]

ثبوت این مسئله بکشف و شهود حضرات صوفیه است قدس الله اسرارهم [illegible]

رابطوری تقریر فرموده اند که هیچ وجه مخالف شریعت نمیشود [illegible] مطلق [illegible]

مراتب ثابت میکنند در هر مرتبه واجب است و در هر مرتبه ممکن و حادث و قدیم [illegible]

و سگ و خوک و فی حد ذاته مبرا است ازین قیود و ملوث نمیشود بنقایص مثل عفونت جسم که [illegible]

شبهه ربا نیست و در هر دو صورت دیگر صریح رباست یا در دادن و یا در گرفتن اما طریق حلال کردن این ربا بسیار آسان است مثلاً اگر صد روپیه را هنڈوی میکنند و ده روپیه هنڈاون دادن لازم می آید پس دو کم صد روپیه پیش ساهوکار بدهد و دو روپیه را فلوس بکنانند در عوض دوازده روپیه سرخ نماید که بسبب غیر جنس بودن فلوس و دو روپیه حلال میشود و در حدیث صحیح آمده که در مشکوة موجود است که شخصی از خیبر آمد خرما آورد بسیار خوب و نفیس بود آنحضرت فرمودند اکل تمر خیبر هکذا یعنی آیا تمام خرمای خیبر همین قسم می باشد عرض کرد که لا یا رسول الله انما ناخذ هذا الصاع بالصاعین یعنی تمام خرمای خیبر این قسم نمیباشد اما این قسم را مضاعف خرید میکنیم یک صاع را بدو صاع فرمودند عین الربوا لا تفعل هذا یعنی این عین رباست یک جنس را بهم جنس زیاده و کم خریدن این کار نکن بلکه بع الجمع بالدراهم ثم ابتع بالدراهم جنیبا یعنی خرمای ردی را بدراهم بفروش و بآن دراهم خرمای عمده را خرید بکن این جا معلوم شد که از سبب اختلاف جنس تفاضل را حلال میکنند و اگر ساهوکار چیزی از صد روپیه واپس میدهد آنرا بهرت میگویند پس علاجش نیز همین است مثلاً اگر صد روپیه را هنڈوی میکنانند و پنج روپیه ازان واپس میدهند پس باید نود روپیه نقد بدهند و پنج روپیه را فلوس کنانیده بدهد در عوض ده روپیه و دو روپیه خود بگیرد و علما در دفع کراهت سفاتج تدبیری نوشته اند که اول ساهوکار را مبلغ بی شرط هنڈوی قرض بدهد بعد ازان بگوید که این قرض را بفلان کس در فلان شهر بده و او با این مضمون نوشته بدهد زیرا که کراهت هنڈوی از همین جهت است که با این قرض منفعتی بخود میکشد یعنی ایمنی از خطر راه و هر قرضیکه در وی منفعت این کس مشروط باشد شبهه ربا دارد چون منفعت مشروط نباشد ایمنی متحقق نگشت والله اعلم سوال تمامی اقلیم نصاری باتفاق دار الحرب است یا نه اگر هست اهل اسلام را ازان نصاری سود گرفتن جائز است یا نه سوال دیگر بعد ادای جمعه در دیار معموله کفار فرضیت فرض ظهر ساقط میشود یا نه سوال دیگر اهل اسلام بنابر ضرورتی از کفره مبلغ سود میگیرند یعنی کفره را مبلغ میدهند و ربو میگیرند و یا مبلغ قرض میگیرند و سود میدهند جائز است یا نه جواب شروطیکه در دار الحرب در روایات فقهیه مذکور است ملاحظه باید نمود چنانچه برخی ازان درین قرطاس ثبت خواهد شد درین اقلیم آن شروط را قیاس باید کرد و اگر متحقق شدند پس دار الحرب قرار یافت و بحکم اذا ثبت الشئ ثبت بلوازمه هرگاه دار الحرب شد ربا گرفتن از ان

ثم اشار الى مراعات الشيخ اذا كان رسولا جامعا لاحكام الشريعة والطريقة اشد واهم من مراعاة حقوق
الشيخ اذا كان وليا فقط وذلك بقوله لذاك اهيب واشار الى الشيخ الولي بقوله من خادر من ليوث الخ
وكانه اشار الى على اسد الله فانه شيخ الولاية المطلقة المحمدية وانما ذكره بلفظ الخادر ووصفه بالاختفاء لان
امر الولاية مبطن وانهم تحت القباب واشار الى شروط الشيخ من قوله يغذو فيلحم ضرغامين اى الروح
والقلب فان الشيخ يربيهما معا ليقطع العلائق من العشائر والاخوان ومن شروط الشيخ انه اذا ساور قرنا
نفى له همة في دفع الوساوس والخطرات والشبهات وقوله منه تظل سباع الجو ضامرة يعني لا يقدر شياطين
الانس والجن على اضلال من دخل في طريقته واما قوله ولا يمشي بواديه الاراجيل فاشارة الى ان
من شرط المريد ان يكون عالي الهمة لا راجلا واشار الى فناء النفس بقوة الشيخ بقوله ولا يزال بواديه
اخو ثقة مطرح البز الخ ثم عاد الى ترشيح الرسول عليه السلام بقوله ان الرسول لنور يستضاء به مهند
من سيوف الله مسلول ثم اشار الى رفقاء الطريقة وجلساء الخانقاهات بقوله في عصبة من قريش الخ
ووصفهم بصفات غايتها منها ان قائلهم قال ببطن مكة اى من جانب الغيب لما اسلموا اى دخلوا
في الطريقة وبايعوا الشيخ زولوا اى اتركوا المال والجاه والاوطان والعشائر بالترك والتجريد وقطع
العلائق وهي الهجرة الحقيقية لكنهم ما جبنوا وما زالوا عند لقاء الاعداء من النفس والشيطان والخلق بل
قويت همتهم على المجاهدة ومنها انهم شم العرانين ابطال لا يبالون بمجاهدة النفس ثم اشار الى
انهم لبسوا لباس التقوى والشريعة بقوله لبوسهم من نسج واشار الى عزائم الشرع بقوله بيض سوابغ الخ
واشار الى نفي العجب بقوله لا يفرحون الخ والى الصبر على مشاق الطريقة بقوله وليسوا مجازيعا الخ
واشار الى النشاط في الطريقة بقوله يمشون مشي الجمال الزهر الخ واشار الى فناء نفوسهم بسيوف المجاهدة
بقوله لا يقع الطعن الا في نحورهم الخ وعند ذلك ينتهي السلوك الكسبي ويبقى الوهبي **سوال** هنڈوی
کنانیدن جائزست یا مکروه **جواب** در کتب فقه هنڈوی را که سفتجه و سفاتج گویند مکروه نوشته اند
و در شرح وقایه مے نویسد ویکره السفتجة وهي اقراض لسقوط خطر الطريق في المغرب السفتجة بضم السين
وفتح التاء ان يدفع مالا لطريق الاقراض ليدفع الى صديقه في بلد اخر وانما يقرضه لسقوط خطر الطريق
آمدیم برینکه این معامله درینجا بسه صورت میشود گاہے مبلغ را بقدره مینویسند نه زیاده نه کم و گاهی
کم میگیرند و زیاده مے نویسند و گاہے بالعکس یعنے زیاده میگیرند و کم مینویسند در صورت اول

که بنی نوع انسان از یکدیگر چرا سوال مینمایند عالم گفت که بنی نوع زنده اند از ایشان سوال هیچ عیب نیست
و بتان تو مثل کنهیا و کالکا وغیره مرده اند قدرت بر هیچ چیز ندارند بت پرست گفت شما که از اهل قبور مدد
و شفاعت می طلبید باید که بر شما هم شرک عائد شود القصه هر چه مقصد و مراد شما از اهل قبور است همان قسم
مقصود من هم از صورت کنهیا و کالکا است بحسب ظاهر نه قوت اهل قبور دارند نه بت و اگر میگوئی که تصرف
باطن اهل قبور کشایش حالات مے نمایند بسا جا از بتان هم روائی حاجات میشود و اگر میگوئید که با ایشان
مے گوییم که از خدا برائے ما شفاعت بخواهید من هم از بتان همین استدعا دارم پس هرگاه که جواز استمداد از
اهل قبور ثابت شد بعض مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش سیتلا و مسانی وغیره چگونه باز خواهند آمد جواب
درین سوال چند جا اشتباه واقع شده آن چند جا را خبردار باید شد آنگاه به فضل الٰهی جواب سوال بخوبی
واضح خواهد شد اول آنکه مدد خواستن چیز دیگر است و پرستش چیز دیگر است عوام مسلمین برخلاف حکم شرع
از اهل قبور مدد میخواهند و پرستش نمیکنند و بت پرستان مدد هم میخواهند و پرستش هم میکنند پرستش آنست
که سجده کند یا طواف نماید یا نام او را بطریق تقرب ورد سازد و یا ذبح جانور بنام او کند یا خود را بنده فلانے
بگوید و هر که از مسلمانان جاهل با اهل قبور این چیز ها بعمل آرد فے الفور کافر میگردد و از مسلمانی مے برآید
دوم آنکه مدد خواستن دو طور مے باشد مدد خواستن مخلوقے از مخلوقے مثل آنکه از امیر و بادشاه نوکر و
گدا در مهمات خود مدد میجویند و عوام الناس از اولیا میخواهند که از جناب الٰهی فلان مطلب ما را درخواست
نمائید این نوع مدد خواستن در شرع از زنده و مرده جائز است دوم آنکه باستقلال چیزیکه خصوصیت
بجناب الٰهی دارد مثل دادن فرزند یا بارش باران یا دفع امراض یا طول عمر و مانند این چیزها بے آنکه
دعا و سوال از جناب الٰهی در نیت منظور باشد از مخلوقے درخواست نمایند این نوع حرام مطلق بلکه
کفر است و اگر از مسلمانان کسے از اولیاے مذهب خود خواه زنده باشند یا مرده این نوع مدد خواهد
از دائره مسلمانان خارج میشود بخلاف بت پرستان که همین نوع مدد را از معبودان باطل خود
میخواهند و آنرا جائز میشمارند و آنچه بت پرست گفت که من هم از بتان خود شفاعت میخواهم چنانچه
ما هم از پیغمبران و اولیا شفاعت میخواهیم پس درین کلام هم غلط و تلبیس است زیرا که بت پرستان
از شفاعت نمیخواهند بلکه معنے شفاعت را نمیدانند و نه در دل خود تصور میکنند معنے شفاعت سفارش
است و سفارش آنست که کسے مطلب کسے را از غیر خود بعرض و معروض ادا سازد و بت پرستان

بکفرہ آنجا جائز شد زیرا کہ در ہدایہ مذکور ست ولا ربوا بین المسلم والحربی فی دار الحرب وقاعدۂ مقرر ست
کہ الاطلاق فی الروایات نفی عن تعمیمہ پس ہر دو صورت اخذ و اعطا در نفی داخل شد لیکن مسلمان را
باید کہ در دادن سود بحربی احتیاط کند بے ضرورت ندہد و اقامت جمعہ در دار الحرب اگر از طرف کفار
والی مسلمان در مکانے منسوب باشد باذن او درست است والا مسلمانان را باید کہ یک کس را کہ
امین و متدین باشد رئیس قرار دہند کہ باجازت و حضور او اقامت جمعہ و اعیاد و انکاح من لا ولی
من الصغار و حفظ مال غیب و ایتام و قسمت ترکات متنازع فیہا علی حسب السہام سے نمودہ باشد
نہ آنکہ در امور ملکی تصرف کند و مداخلت نماید و اگر ازین امور ہیچ یک متشخص نگردد باید کہ بعد ادائے
نماز جمعہ چہار فرض بہ نیت آخر ظہر ادرکت وقتہ ولم اصلہ ادا نمایند تا از عہدۂ فرض بالیقین بر آیند
فی الہدایۃ لا ربوا بین المسلم والحربی فی دار الحرب خلافا لابی یوسف والشافعی لہما ان الاعتبار
بالمستامن منہم فی دارنا ولنا قولہ علیہ السلام لا ربوا بین المسلم والحربی فی دار الحرب ولان مالہم مباح
فی دارہم فبای طریق اخذہ المسلم اخذ مالا مباحا اذا لم یکن فیہ غدر بخلاف المستامن منہم لان مالہ
صار محظورا بعقد الامان انتہی وفی العالمگیریۃ من باب استیلاء الکفار اعلم ان دار الحرب تصیر دار الاسلام
بشرط واحد وہو اظہار حکم الاسلام فیہا قال محمد فی الزیادات انما تصیر دار الاسلام دار الحرب عند ابی حنیفۃ
بشرائط ثلاث احدہا اجراء احکام الکفار علی سبیل الاشتہار وان لا یحکم فیہا بحکم الاسلام والثانی
ان یکون متصلۃ بدار الحرب لا تتخلل بینہما بلدۃ من بلاد الاسلام والثالث ان لا یبقی فیہا مومن
ولا ذمی آمنا بالامان الاول الذی کان ثابتا قبل استیلاء الکفار للمسلم باسلامہ والذمی بعقد الذمۃ
وصورۃ المسئلۃ علی ثلثۃ اوجہ اما ان یغلب اہل الحرب علی دار من دارنا او ارتد اہل مصر وغلبوا واجروا
احکام الکفر او نقض اہل الذمۃ العہد وتغلبوا علی دارہم ففی کل من ہذہ الصور لا تصیر دار الحرب الا بثلاث
شرائط وقال ابو یوسف ومحمد بشرط واحد لا غیر وہو اظہار احکام الکفر وہو القیاس انتہی ایضا فی العالمگیریۃ
من باب الجمعۃ بلاد علیہا ولاۃ کفار یجوز للمسلمین اقامۃ الجمعۃ ویصیر القاضی قاضیا بتراضی المسلمین ویجب
علیہم ان یلتمسوا والیا مسلما کذا فی معراج الدرایۃ انتہی سوال بت پرستی مدار بت منخواست عالمی منع
کرد کہ شرک مکن بت پرست گفت کہ اگر شرکا بہ خدا دانستہ پرستش کنم البتہ شرک است و اگر مخلوق فہمیدہ
پرستش نمایم چگونہ شرک باشد عالم گفت کہ در کلام مجید مستوا آمدہ کہ از غیر خدا مدد مجوئید بت پرست گفت

سنے امساک عن الشہادۃ ین کہ قطعاً و یقیناً شہادت بہ بہشتی بودن و دوزخی بودن کسے نباید داد آرے
این قدر باید گفت کہ فلانے کار بہشتی میکرد و فلانے کار دوزخیان بر اسے او امید نجات داریم و برای
این خوف عذاب چنانچہ در حدیث شریف در حق عثمان بن مظعون رضی اللہ عنہ کہ ام العلاء در حق او
شہادت قطعی بہشت میداد ہمین قسم ارشاد شدہ سوال لفظ لا اراکم فاعلین کہ در حدیث ان تؤمروا
علیا ولا اراکم فاعلین وارد است بر زبان مخالفین مذکور میشود و جواب آن خوب بملاحظہ نگذرد و کلمہ
لا اراکم این باشد کہ مقدر نیست کہ علی را بلا فصل خلیفہ کنید جواب لفظ لا اراکم فاعلین را سہ معنی است
اول آنکہ اہل کلام گفتہ اند کہ لا اراکم تخلفون المفضول مع وجود الافضل یعنی الشیخین فان خلافۃ المفضول
مع وجود الافضل وان جاز عند البعض لکنہ ترک الاولی فلا تقدمون علیہ دوم شراح حدیث گفتہ اند کہ لا
اراکم تخلفون علیا [illegible] وحداثۃ عمرہ لان ترجیح الاکبر علی الاصغر مع تساوی العلم والقراءۃ
والہجرۃ امر لازم لکم فی الامامۃ الصغری تقیسون علیہ الامامۃ الکبری سوم آنچہ از حضرت شیخ خود
در وقت قراءۃ این حدیث شنیدہ ام وہو الارجح عندی وآن آنست کہ این کلمہ اشارت است
بعدم اجتماع الامۃ مع وجود الاستحقاق الکامل زیرا کہ اہل شام و عائشہ و طلحہ و زبیر و اصحاب جمل باتباع
انتخاب مجتمع نشدند واللہ اعلم سوال [illegible] بیان فرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین کہ مقابر اولیا کہ در دیار
ہندوستان است و دیہات و اراضی برای مصارف درگاہ و خرچ وارد و صادر مقرر باشد فرزندان
آن ولی اگر خواہند تقسیم کردہ بطور میراث حصہ گرفتن میتوانند یا نہ و اگر تقسیم کردن نتوانند کدام کس متعہد
و متولی آن شود و ہمچنین از نذر و نیاز ہر روزہ آمدنی درگاہ شود در آن فرائض جاری میتوانند شد یا نہ
و اگر از فرزندان دختر بے پسر [illegible] برادر زادہ برای سجادہ نشینی کہ آنرا خلافت میگویند باہم نزاع
نمایند کدام از آنہا استحقاق دارد در حق سجادہ نشینی و خلافت قاضی وقت سماعت میتواند کرد
یا نہ اگر قاضی این جنس دعوی [illegible] نتواند چگونہ رفع نزاع آنہا کردہ شود و سجادہ نشین کدام کس
را مقرر کردہ آید جواب دیہات و اراضی کہ برای مصارف درگاہ و خرچ وارد و صادر مقرر است
فرزندان را بطور میراث تقسیم کردن و حصہ گرفتن نمیرسد بلکہ یک کس را از طرف خود متولی قرار دہند
تا موافق [illegible] تقسیم نماید آرے اگر اولاد محتاج اند و در جملہ خدام و متعلقان درگاہ داخل اند آنہا را
نیز حصہ است بقدر حاجت و اگر بسبب تنازع فیما بین یک شخص را قرار نہند حاکم عادل [illegible]

در وقت درخواست مطالب خود از بتان نمیفهمند و میگویند که سفارش ما بحضور پروردگار جل و علا نمایند
و مطلب ما را از جناب او تعالی بر آرید بلکه از بتان خود درخواست مطلب خود میکنند و آنچه گفته است که هر چه
مقصد شما از اهل قبور است همان قسم مقصود من هم از صورت کنهیا و کالکا است نیز خطا در خطا است زیرا که
ارواح را تعلق به بدن خود که در قبر مدفون است البته می باشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند و اینها
قبور معبودان خود را تعظیم نمیکنند بلکه از طرف خود صورتها و سنگها و درختان و دریاها را قرار میدهند که صورتها
فلانی است نه اینکه آن چیز را تعلق بآن ارواح باشد یا بدن آنها در انجا سوخته گردد و این قرارداد
افترائی را هیچ اثر نیست آری حاجت روای بندگان خالق اکبر از راه رحمانیت خود میفرماید آنها نمی
فهمند که از طرف بتان این فائده حاصل شد حق تعالی که عالم الغیب والخفیات است حالات بندگان
خود را میداند و در زندگانی انها حاجت روائی منظور است از هر طرف که مطلب خود خواهند مطالب ایشان را
با ایشان میدهد چنانچه پدر مشفق حاجت پسر خورد را که صغیر السن است میداند و در وقتیکه از خدمتگار و دایه خود
چیزی می طلبد باو میدهد حالانکه خدمتگار و دایه مقدور ندارد و همچنین است حال بتان بلکه حال اهل
قبور نیز موافق قاعده اهل اسلام فانچه مرقوم شده پس هرگاه که جواز استمداد از اهل قبور ثابت شد بعض
مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش سیتلا و مسانی وغیره چگونه باز خواهند آمد پس فرق درمیان استمداد
از اهل قبور و پرستش سیتلا و مسانی بچند وجه است اول آنکه اهل قبور معلوم الذکر صلحا و بزرگان بوده اند
سیتلا و مسانی موهوم محض از وجود آنها معلوم نیست بلکه ظاهرا خیال بندی این مردم است دوم آنکه سیتلا
و مسانی بر تقدیر وجود آنها از قبیل ارواح خبیثه شیاطین اند که بر ایذای خلق بسته اند اینها را با ارواح طیبه
انبیا و اولیا چه مناسبت سوم آنکه استمداد از اهل قبور بطریق دعا است که از جناب الهی عرض کرده
مطلب ما بر آرند و پرستش این چیزها بنابر اعتقاد استقلال و قدرت است که کفر محض است سوال عمرو
صالح را بعد وفات نام گرفته میگویند که فلان ولی است مخالف عقیده اهل سنت و جماعت باشد
یا نه بحکم امساک عن الشهادتین که از ده خصلت عقیده اهل سنت و جماعت است جواب مرد صالح
و بزرگ را در حیات و بعد از ممات ولی گفتن بنابر آنست که افعال و اقوال ولی ازو صادر میشده و صفات
ولی بحسب ظاهر درو پیدا بود و اعتقاد بهشتی بودن او بالقطع والیقین نباید کرد که مخالف عقیده اهل
سنت است زیرا که احوال باطن او و خاتمه او هیچکس را غیر از علام الغیوب معلوم نیست همین است

تمام دوازده سال منکه راهن ام از مرتهن مسطور طلب منافع اراضی مذکور مع ثمار آن اشجار میکنم در شرع
شریف چه حکم ست بینوا توجروا جواب حکم اینست که آن اراضی مرهونه واثمار مع منافع
واشجار براهن میرسد مرتهن را هیچ حق در منافع وثمار آن نیست وهبه منافع واثمار
غیر صحیح است زیراکه هبه معدوم است وهبة المعدوم لا یصح هـ وهبة لبن فی ضرع وصوف علی غنم
وزرع ونخل فی ارض وتمر فی نخیل کالمشاع ش ای لا یجوز هذه الهبات هـ ونماء الرهن کولده
ولبنه وصوفه وثمره للراهن کذا فی شرح الوقایة موافق فهم ظاهری جواب درست نوشته اند وبلفظ هبه نظر
کرده لیکن پیش فقیر تحقیق اینست که درین صورت ها موافق رواج وعادت لفظ هبه را بمعنی اباحت
یعنی پروانگی انتفاع باید فهمید پس روپ داس که باقی شاه را منافع زمین مرهونه خود از محصول وثمار داد
وهبه نمود مقتضیش اینست که پروانگی انتفاع بمحصول وثمار آن زمین داده بود دلیل یکی آنکه قاعدهٔ فقهیه مقرره است
که العادة محکمة چنانچه در کتاب اشباه والنظائر موجود است وعرف وعاده همین است که راهن مرتهن
را اباحت منافع میکند پس محمول برهمان عادت باید داشت دوم آنکه نیز قاعدهٔ مقررهٔ فقه است که
المعتبرة فی العقود للمعانی دون الالفاظ ولهذا هبه بالعوض را در حکم بیع میدارند وکفالت را بشرط
برائت اصیل حواله مینامند وحوالت را بشرط عدم برائت اصیل کفالت میگویند پس روپ داس
هرگاه لفظ هبه را بمحصول وثمار متعلق ساخت وظاهر آنست که محصول وثمار منافع متجدده اند سال بسال
نو پیدا میشود وچیزی موجود نیست که هبه آن صحیح باشد ومعدوم محض هم نیست تا هبه باطل گردد مثل
شیر در پستان وصوف بر پشت گوسفند وبچه در حمل پس لا بد لفظ هبه را بر اباحت حمل باید کرد چنانچه
زن حرّه بمردی بگوید که من نفس خود را بتو هبه کردم وبخشیدم نکاح میشود وهبه حقیقی نمیشود وکذا هذا
آمدیم بر بنکه هرگاه این عقد عقد اباحت شد پس حکمش آنست که تا وقتیکه روپ داس این اباحت را
فسخ نکرده واز ان برگشته باشد واز مطالبه محصول وثمار سکوت ورزیده پس انتفاع بمحصول وثمار
بیان باقی شاه مباح وجائز بود ودر مباح ضمان نمی باشد واگر روپ داس در انتهای دوازده سال
اباحت مذکور را فسخ میکرد او را میرسید زیراکه در عاریت واباحت مدت لازم نمیشود اینست آنچه بذهن
فقیر میرسد والله اعلم روایات اباحت اینست در کتاب در مختار مینویسد اباح الراهن للمرتهن اکل الثمار
وسکنی الدار اولبن الشاة المرهونة فاکلها لم یضمن وله منعه انتهی در کتاب خزانة المفتین میگوید

کہ متولی این وقف یک کس را از آنہا کہ موصوف بعدالت و امانت باشد از طرف خود مقرر سازد و نذور و نیاز ہر روزہ کہ در درگاہ مے آید بقدر حاجت در اولاد و خدام صرف باید نمود و متولی جمع و تقسیم یک کس امین را باید ساخت و تقسیم بر رؤس احیا از اولاد و خدام باید نمود مانند تقسیم خمس بر ذوی القربی آری کسانیکہ حاجت زائد دارند یا خدمت زائد در درگاہ مے نمایند یا باعث مرجعیت خلایق میشوند ترجیح آنہا باکے ندارد قیاسا علے التنفیل من الخمس و سجادہ نشینی و خلافت دو معنی دارد یکے آنکہ ریاست جمع و تقسیم و عزل و نصب خدام و تقدیم و تاخیر مصالح و اینمعنے موروث نیست بلکہ مفوض باتفاق الجماعہ است و اگر اتفاق نکنند مفوض بر رای حاکم عادل ست دوم اخذ بیعت و تلقین اذکار و اقامت جمعہ و جماعات و ترتیب حلقہ ذکر و اشغال و اینمعنی ہم البتہ موروث نیست بلکہ موقوف بر لیاقت این کار است و در معرفت لیاقت این کار سہ طریق ست قیاسا علے الخلافۃ الکبری اول آنکہ سجادہ نشین سابق او را خود خلیفہ ساختہ باشد و باخذ بیعت و تلقین اذکار و اوراد بحضور خود مجاز و ماذون ساختہ باشد دوم اتفاق و اجماع خلفا و مریدان بزرگ و ہم پیران او بر خلافت و سجادہ نشینی این کس سوم شوری یعنے چند کس از یاران کارکردہ و اصحاب ان طریقہ باہم شورہ نمودہ یک کس را از اولاد و یا از خلفای آن بزرگ بخدمت او منصوب سازند و دعوی این سجادہ نشینی و خلافت ابتدائً قاضی استماع نماید بلکہ اہل حل و عقد آن جماعت را تقید کند کہ از میان خودہا یکے را کہ الیق باین کار باشد خلیفہ سازند یا چند کس را از آنہا انتخاب نمودہ این امر را در آنہا شوری سازد اما بعد از آنکہ بیکے از طرق ثلثہ شخصے برای سجادہ نشینی و خلافت متعین شدہ باشد و شخصے دیگر با او درین امر منازعت نماید البتہ دعوی شخص اول را شنود و دفع نزاع باقامت شہود معتبر بر ثبوت سجادہ نشینی و خلافت بیکے از طرق ثلثہ میتواند کرد و اگر شخص دوم دعوی نااہلیت شخص اول و تغییر و تبدیل سیرت محمود میکند پس تفتیش نمودہ صدق و کذب آنرا دریافتہ اگر خواہد اول را معزول نماید و در نصب خلیفہ دیگر بہ یکے از طرق ثلاثہ متمسک شود بالجملہ درین امور وراثت جاری نیست وراثت محض در اعیان مملوکہ آن میت ست کہ در آخر جزو حیات مالک آن بود اگر ہر دو کس دعوی تعیین خلیفہ سابق میکنند یا ہر دو کس دعوی اتفاق اہل حل و عقد یا اہل شوری نمایند قاضی بطلب شہود و تزکیہ آن دفع نزاع نماید سوال روپ داس گسائین موازی چند بیگہہ زمین خود را نزد باقی شاہ رہن داشتہ باقرار آنکہ منافع آن اراضی و ثمرات اشجار بطوع خود بلا اکراہ و اجبار بمرتہن دادہ ام و ہبہ نمودہ ام تا وقتیکہ آن مرہونہ را از مرتہن استخلاص نمایم حالا بعد

چنانچہ اہل زمان ما غلام فلان وعبد فلان نام مے نہند واللہ اعلم سوال کسے گاو یا بز یا مرغ بنام
کدام شہید یا ولی ذبح نماید یا صرف مالیدہ یا شیر برنج بہ نیت نیاز کدام بزرگ پزد وحلوا را بخوراند این ہر دو را
چہ حکم است وخوردن طعام نیاز ونذرانہ مساکین وفقرا را جائز است واغنیا واہل تمول را چہ حکم است
جواب ذبح کردن جانور بنام غیر خدا خواہ پیغمبر باشد خواہ ولی خواہ شہید خواہ غیر انسان حرام است واگر بقصد
تقرب بنام اینہا ذبح کردہ باشد ذبیحہ آن جانور ہم حرام ومردار میشود وذبح کنندہ مرتد میشود وازین فعل منع
لازم است در تفسیر کبیر وتفسیر نیشاپوری ودیگر تفاسیر مرقوم است قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحۃ
وقصد بذبحہ التقرب الی غیر اللہ صار مرتدا وذبیحتہ ذبیحۃ مرتد انتہی واگر مالیدہ وشیر برنج بنا بر فاتحہ بزرگے
بقصد ایصال ثواب بروح ایشان پختہ بخورانند مضایقہ نیست جائز است وطعام نذر اللہ اغنیا را خوردن
حرام است وطعام نذر اللہ اینست کہ کسے گوید اگر مریض مرا شفا شود یا مسافر من بیاید یا کار فلانی
من شود بر ذمہ من اینقدر طعام برای خدا خواہد بود این نذر اللہ است واگر فاتحہ بنام بزرگے دادہ شد
پس اغنیا را ہم خوردن ازان جائز است واللہ اعلم سوال بیع انسان جائز است یا نہ جواب بیع
بسہ طور در شرع جائز است اول آنکہ جماعہ از کافران مطیع بادشاہ وقت نباشد واز دادن جزیہ
وخراج ابا ورزند زن وبچہ اینہا را بندی کردہ آورند مثل مرہٹہ وسکہان وراجپوتان ودرست ومردم
کوہستان بیع این طور بلا شبہہ وباتفاق جائز است دوم آنکہ ہمین قسم کفار مثل کوہستانیان
ودیگر طوائف مذکورہ اولاد خود را بفروشند وسوداگر خریدہ بیارد درین قسم اختلاف است بعضے علما
جائز داشتہ اند وبعضے جائز نداشتہ اند لیکن اصح واقوی آنست کہ این قسم ہم جائز است چنانچہ
حضرت ہاجر کنیزک حضرت ابراہیم علیہ السلام کہ بادشاہ مصر از قبطیان خریدہ بود وبحضرت سارہ
زوجہ حضرت ابراہیم علیہما السلام ہبہ نمود از ہمین قبیل بودہ اند سوم آنکہ ازین دو قسم کنیزک پیش
کسے باشد وبا مرد اجنبی نکاح کردہ بدہد ہر بچہ کہ ازان کنیزک پیدا شود ملک او میگردد فروختن و
ہبہ نمودن آن جائز است آرے اگر با اولاد خود یا برادر خود نکاح کردہ بدہد یا خود متصرف شود وبچہ
پیدا گردد آن بچہ آزاد میشود وفروختن وہبہ نمودن آن جائز نیست ودو طور دیگر است کہ بعضے علما
جائز داشتہ اند واکثر منع کردہ اند یکے آنکہ در وقت گرسنگی وقحط مسلمان بچہ خود را بفروشد وکسے
او را خرید بکند چنانچہ در عہد حضرت یوسف علیہ السلام مصریان در قحط خود را واولاد خود را بدست

او در حین ختانه وابا ح للمرتهن ان یشرب لبنها کان للمرتهن ان یشرب لبنها ولا یکون غناسنا و سیأتی فی الذبائح الثمار
والزیادة انتهی سوال استعمال آهنگ بر قبور جائز است یا نه جواب استماع آهنگ همراه معازف
و مزامیر و آلات لهو ممنوع و حرام است بر قبور یا غیر قبور و حرمت این چیزها بسبب معازف و مزامیر و آلات لهو در کتب
حدیث و فقه مشهور و مبسوط است فقط آواز غنا با همراه دف جائز است بر غیر قبور و بر قبور باعث [illegible]
اولیست سوال تعین و تقرر یک روز بعد سالی بنا بر زیارت قبور بزرگان جائز است یا نه جواب
رفتن بر قبور ابا سالی یک روز معین کرده سه صورت است اول آنکه یک روز معین نموده یک شخص
یا دو شخص بلا هیئت اجتماعیه مردمان کثیر بر قبر شخص بنا بر زیارت و استغفار بروند اینقدر از روی روایات
ثابت است و در تفسیر در منثور نقل نموده که هر سال آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سر قبور [illegible] رفتند
و دعا برای مغفرت اهل قبور می نمودند این قدر ثابت و مستحب است دوم آنکه بهیئت اجتماعیه مردمان
کثیر جمع شوند و ختم کلام الله کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم در میان حاضران نمایند این قسم
معمول در زمان پیغمبر و خلفای راشدین نبود اگر کسی این طور بکند باکی نیست بلکه درین قسم فیض
[illegible] اهل قبور را حاصل میشود [illegible] سوم مجتمع شدن مردم بر قبور آنست که مردمان یک روز
معین نموده لباسهای فاخره پوشیده مثل روز عید شادمان شده بر قبرها جمع میشوند و رقص
و مزامیر و دیگر بدعات ممنوعه مثل سجود برای قبور و طواف کردن قبور میکنند این قسم حرام و ممنوع
است بلکه بعضی بحد کفر میرسد و همین است محمل این دو حدیث لا تجعلوا قبری عیدا [illegible] در مشکوة
شریف موجود است و اللهم لا تجعل قبری وثنا یعبد این هم در مشکوة است سوال اطلاق لفظ غلامی نسبت
به بزرگان و خواجگان که زر خرید ایشان نیستند کردن جائز است یا نه جواب لفظ غلام بدو معنی استعمال
میکنند یکی بمعنی مملوک زر خرید دوم بمعنی خادم نسبت کردن بمالک بمعنی اول است و نسبت به بزرگان
بمعنی اول [illegible] که بزرگان ایشان را هرگز نه خریده اند و بمعنی دوم میتوان گفت لیکن
جهال را [illegible] این قسم الفاظ استعمال کردن نشاید زیرا که شرک [illegible] عباد
بقدرت میشود [illegible] شرک در تسمیه هم میشود و این قسم نام نهادن شرک در تسمیه است از بهر
احتراز لازم است چنانچه [illegible] فتح الرحمن در تحت آیه فلما آتاهما صالحا جعلا له شرکاء
فیما آتاهما فتعالی الله عما یشرکون مذکور است که در اینجا دانسته شد که شرک در تسمیه نیز هست از شرک

تخصیص وتقیید للکلام بلا دلیل والجواب الثانی مبنی علی اختلاف القائلین بالقولین وهو خلاف
الواقع بل القائلون بتلک القاعدة هم الذین یکفرون بخلق القرآن وسب الشیخین وقدم العالم ونفی العلم
بالجزئیات الی غیر ذلک قال السید فی شرح المواقف اعلم ان عدم تکفیر اهل القبلة موافق لکلام الشیخ
الاشعری والفقهاء کما مر لکنا اذا فتشنا عقائد فرق الاسلامیین وجدنا منها ما یوجب الکفر قطعا کالعقائد
الراجعة الی وجود اله غیر الله سبحانه او الی حلوله فی بعض اشخاص الناس او الی انکار نبوة محمد صلی الله
علیه وسلم او الی ذمه او استخفافه او الی استباحة المحرمات واسقاط الواجبات الشرعیة انتهی بل التحقیق
ان المراد باهل القبلة فی هذه القاعدة هم الذین لا ینکرون ضروریات الدین لا من یوجه وجهه الی
القبلة فی الصلوٰة قال الله تعالی لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من
آمن بالله والیوم الآخر الخ فمن انکر ضروریات الدین لم یبق من اهل القبلة لان ضروریات الدین
منحصرة عندهم فی ثلثة بدلیل الکتاب بشرط ان یکون نصا صریحا لا یمکن تاویله کتحریم الامهات
والبنات وتحریم الخمر والمیسر واثبات العلم والقدرة والارادة والکلام له تعالی وکون السابقین
الاولین من المهاجرین والانصار رضی الله عنهم عند الله تعالی وانه لا یجوز اهانتهم والاستخفاف بهم وبدلیل
السنة المتواترة لفظا او معنی سواء کان من الاعتقادیات او من العملیات وسواء کان فرضا او نفلا
کوجوب محبة اهل البیت واحترام الازواج والبنات والجمعة والجماعة والاذان والعیدین وبدلیل المجمع علیه اجماعا
قطعیا کخلافة الصدیق والفاروق ونحو ذلک ولا شبهة ان من انکر امثال هذه الامور لم یصح ایمانه
بالکتاب والنبیین اذ فی تخطئة الاجماع القطعی تضلیل لجمیع الامة فیکون انکارا لقوله تعالی کنتم خیر امة
اخرجت للناس ولقوله تعالی ومن یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی ویتبع غیر سبیل المؤمنین
ولقوله علیه السلام لا تجتمع امتی علی الضلالة وهو متواتر معنوی فلا یکون منکر هذه الامور من اهل القبلة
وقد عرف بعضهم ضروریات الدین بانها امور یشترک فی معرفتها المتدین بدین الاسلام وغیر المتدین
وبالجملة قولهم لا نکفر احدا من اهل القبلة کلام مجمل باق علی عمومه لکن له تفصیل طویل والشان فی معرفة
من هو من اهل القبلة ومن لیس منهم فلعل بعض الفقهاء قد بالغوا فی تکفیر من ینکر بعض المسائل الاجتهادیة
المشهورة عند قوم دون قوم کحرمة لبس المعصفر ونحو ذلک وهو مذهب رکیک جدا واما من فرق بین
الاصول والفروع فکفر فی احدهما دون الاخری فان اراد نفس الاحکام فنعم ومرحبا وان اراد اعتقاد

حضرت یوسف علیه السلام فروخته بودند این قسم ملا اله داد شارح هدایه جائز داشته اند و نقل از کتاب
محیط آورده اند لیکن اکثر علما این را مسلم نداشته اند و گویند که مخصوص در زمان حضرت یوسف علیه السلام بود و حالا
موقوف شد دوم آنکه هندوان و دیگر کفار که در دار الاسلام باشند و مطیع پادشاه وقت اولاد خود را
بفروشند و این قسم هم نزد امام شافعی جائز است و در مذهب حنفی جائز نیست مسئله در حالت جنابت
خوردن و آشامیدن روا است اولی آنست که وضو کرده بخورد مسئله پائجامه و لنگ و ازار مرد
را از شتالنگ پائین کردن مکروه است مسئله موئیکه بر لب می روید اگر از لب فرو می افتد بریدن
آن نهایت موکد قریب بوجوب است و اگر از لب فرو نمی افتد بالا بالا دراز شود پس بریدن
آن واجب نیست مگر بخوف فرو افتادن زیرا که آب بار دراز میشود فرو می افتد در دهان می آید
مسئله برده حلال در شرع بر مذهب صحیح سه قسم است اول آنکه جهاد از مسلمانان که در ملک کفار
نمی باشند بطریق تاخت در ملک کفار رفته اولاد آنها را اسیر کرده بیارند دوم آنکه کافران حربی
اولاد خود را بفروشند و مسلمانان از آنها خریده بیارند بشرطیکه مالک آنها بفروشد سوم آنکه
ازین هر دو قسم برده که بی نکاح حلال اند از غیر مالک خود دختری یا پسری متولد شود آن نیز
در ملک مالک در آید او را بی نکاح حلال است و قسم چهارم مختلف فیه است نزد بعضی علما حلال
است و نزد اکثر علما حلال نیست و آن آنست که مسلمانان در وقت مخمصه تنگی و گرسنگی اولاد
خود را بفروشند نزد صاحب محیط موافق نقل ملا اله داد شارح هدایه این قسم برده نیز در ملک می
در آید لیکن فتوی برین قول نیست اصح آنست که آن برده را بقصد ثواب خرید نماید تا از عذاب
گرسنگی خلاص شود لیکن او را برده خود ندانند و معامله کنیزک و غلام با او نسازند بیع و شرا درست نیست و
بی نکاح روا نیست مسئله قال فی شرح العقائد و الجمع بین قولهم لا یکفر احد من اهل القبلة و قولهم
یکفر من قال بخلق القرآن او استحالة الرؤیة او سب الشیخین او لعنهما و امثال ذلک مشکل انتهی
و قال المدقق شمس الدین الخیالی فی حاشیته قوله و من قواعد اهل السنة ان لا یکفر معنی هذه القاعدة
ان لا یکفر فی المسائل الاجتهادیة اذ لا نزاع فی تکفیر من انکر ضروریات الدین ثم ان هذه القاعدة
للشیخ الاشعری و بعض متابعیه و اما البعض الآخر فلم یوافقوهم و هم الذین کفروا المعتزلة و الشیعة
فی بعض المسائل فلا احتیاج الی الجمع لعدم اتحاد القائل انتهی و لا یخفی ان الجواب الاول

سنه اکبر عند الله فلیتامل سوال اخرج ابن ابی عاصم فے السنة عن حسن بن علی رض انه قال لمعاویة
انت الساب لعلی اما والله لترد علیه الحوض وما اری ان تره فتجده مشمر الازار عن ساق یذود عنه المنافقین جواب
ترجمة الحدیث ہکذا قال لمعاویة انت الساب لعلی اما والله لترد علیه الحوض یعنے گفت امام حسن معاویه را
توئی بدگوی علی آگاه باش قسم بخدا که البته وارد خواهی شد پیش علی بر حوض حاصل آنکه ترا با او کار خواهد
افتاد و بسوی او محتاج خواهی گشت بسبب تشنگی موقف و برای درخواست آب پیش او خواهی رفت
پس ترا چه لایق است که او را بدگوئی وما اری ان تره و من گمان نمیکنم که تو وارد حوض خواهی شد
زیرا که بسبب سب او فاسق و مبتدع شدی و فاسق و مبتدع را بر حوض ورود نخواهد شد فتجده مشمر الازار
پس خواهی یافت علی را و آن چیده این جمله معطوف است بر لترد علیه الحوض و تقدیر الکلام لترد علیه الحوض
فتجده مشمر الازار یذود عنه در حالتے که میر اند از حوض و دور میکند و منه قوله تعالے و وجد من دونهم
امرأتین تذودان لا یاتی المنافقون یعنے تا نیایند منافقان و ذود غریبة الابل یعنے مانند راندن
و دور کردن شتران بیگانه قال الصادق المصدوق گفته است این سخن را راست گوی که باور شده
است گفته میشد یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وقد خاب من افتری و نا امید شد هر که افترا کرد درین حدیث تناقض لفظی
و معنوی است چنانچه در جمله اما والله لترد علیه الحوض و در جمله وما اری ان تره تناقض صریح است
علاوه اینکه این حدیث را ابو یعلی موصلی که محدث معتبر است در مسند خود روایت کرده و در آن روایت
ایهام معاویه که ذہن از آن سبقت با میر شام میکند موجود نیست بلکه در آن روایت نام معاویه بن
حدیج واقع شده پس بموجب این روایت نسبت سب با میر شام درست نخواهد شد و ہمچنین الفاظی
که خلاف قاعدهٔ عربیت است مثل وما اری ان نیز در آن موجود نیست اکثر اشکالات از آن روایت مندفع
میشود و روایت ابو یعلی اینست عن علی بن طلحة مولی بنی امیة قال حج معاویة بن ابی سفیان و
حج معه معاویة بن حدیج وکان من اسب الناس لعلی قال فمر فی المدینة وحسن بن علی ونفر من اصحابه
جالس فقیل له ہذا معاویة بن حدیج الساب لعلی قال فأتاه رسول الحسن فقال اجب قال من قال الحسن بن علی یدعوک فأتاه فسلم علیه
فقال الحسن انت معاویة ابن حدیج قال نعم قال فرد ذلک علیه قال فانت الساب لعلی قال فکانه استحیی فقال له اما والله لئن وردت
علیه الحوض وما اراک ترده لتجدنه مشمر الازار عن ساق یذود عنه رایات المنافقین ذود غریبة الابل
قول الصادق المصدوق وقد خاب من افتری انتہی جواب سوال آنچه در دفع تعارض روایتے

وجوبها وسنيتها فلا اذ لا شبهة في ان من انكر وجوب الزكوة او وجوب الوفاء بالعهد او وجوب الصلوات
الخمس او كون الاذان مسنونا فقد كفر كما يدل عليه قتال مانعي الزكوة في صدر الاسلام نعم في بعضها يكون
كفرا تاويليا لكن التاويل غير مسموع في امثال هذه الامور الجلية كما لم يسمع تاويل مانعي الزكوة متمسكين
بقوله تعالى ان صلوتك سكن لهم وكما لم يسمع تاويل الحرورية في انكار التحكيم متمسكين بقوله تعالى ان الحكم الا لله
واما التكفير بخلق القرآن او انكار الروية او انكار العلم بالجزئيات على الوجه الجزئي مع القول بثبوت
العلم على وجه كلي فلا ينبغي الاقدام عليه اذ ليس مخالف هذه الاحكام منصوصا نصا جليا لا في الكتاب
ولا في السنة المتواترة هذا والله تعالى اعلم فان قيل ما الدليل على ان المراد من اهل القبلة هم المصدقون
بجميع ضروريات الدين اي دلالة بلفظ اهل القبلة قلنا الدليل عليه ان الكفر يقابل الايمان تقابل العدم
والملكة اذ الكفر عدم الايمان والمتقابلان بالعدم والملكة لا يكون بينهما واسطة بالنظر الى خصوص الموضوع
وان امكن بينهما واسطة بالنظر الى الواقع كالعمى والبصر فان الذي من شانه البصر لا يخلو عن احدهما ولا
شبهة ان الايمان مفهومه الشرعي المعتبر به في كتب الكلام والعقائد والتفسير والحديث هو تصديق النبي
صلى الله عليه وسلم فيما علم مجيئه ضرورة عما من شانه ذلك ليخرج الصبي والمجنون والحيوانات والكفر عدم الايمان
عما من شانه ذلك التصديق فمفهوم الكفر هو عدم تصديق النبي صلى الله عليه وسلم فيما علم مجيئه ضرورة
وهو بعينه ما ذكرنا من ان من انكر واحدا من ضروريات الدين اتصف بالكفر ثم عدم التصديق له مراتب اربع
فيحصل الكفر ايضا اقسام اربعة الاول كفر الجهل وهو تكذيب النبي صلى الله عليه وسلم صريحا فيما علم مجيئه
به مع العلم بكونه عليه السلام كاذبا في دعواه وهذا هو كفر ابي جهل واضرابه والثاني كفر الجحود
والعناد وهو تكذيبه مع العلم بكونه صادقا في دعواه وهو كفر اهل الكتاب بقوله تعالى الذين آتيناهم الكتاب
يعرفونه كما يعرفون ابناءهم وقوله وجحدوا بها واستيقنتها انفسهم ظلما وعلوا وكفر ابليس من هذا القبيل
والثالث كفر الشك كما كان لاكثر المنافقين والرابع كفر التاويل وهو ان يحمل كلام النبي صلى الله عليه وسلم
على غير محمله او على التقية ومراعاة المصالح ونحو ذلك ولما كان التوجه الى القبلة من خواص معنى
الايمان سواء كان شاملة او غير شاملة عبروا عن الايمان باهل القبلة كما ورد في الحديث نهيت عن
قتل المصلين والمراد المومنين مع ان نص القرآن على ان اهل القبلة هم المصدقون بالنبي صلى
الله عليه وسلم في جميع ما علم مجيئه وهو قوله تعالى وصد عن سبيل الله وكفر به والمسجد الحرام واخراج اهله

باحکمے بکسے بخشید مالک او شد و ہر قطعہ را کہ بروجہ ادرار و استحقاق باو داد درست او عاریت گشت
از سے نظر در مناشیر ملوک قدیم باید نمود تا آنچہ بروجہ تابید دادہ اند از قسم دیگر ممیز گردد و آنچہ بروجہ
تابید دادہ اند پس اگر با معافی خراج است پس خراج ہم واجب نمیشود زیراکہ درینصورت تملیک
رقبہ ارضی ہم شد و خراج راہم تنخواہ کردند و اگر محض تملیک ارضی است بدون معافی خراج
پس خراج واجب میشود و در صورت اولے امام لاحق را میرسد کہ از زمین مذکورہ خراج بگیرد
بہر حال در ہر حال زمین اینجا نیز شبہہ است و در وجہ اعطای پیشینیان نیز تعارض ظنون و اللہ اعلم
از بعضے معتبران مخادیم شنیدہ شد کہ در اکثر قصبات زمینے را کہ در دست شرفا است محدود
مے نامند و آن زمین احیائی است کہ باذن امام وقت آنرا احیا نمودہ مالک آن گشتہ اند بدلیل
آنکہ زمینداران آنجا را در آن زمین دخلے نیست بلکہ شرفا مختار اند اگر خواہند خود آنرا بکار برند و اگر خواہند
از دیگری کاشت کنانند پس آن زمین ازین حیث الرقبہ البتہ قابل بیع و شرا خواہد بود و خراج آنہا
موقوف بر اذن امام وقت و گرفتن تصحیح از صدور و نظر در استحقاق و عدم استحقاق وسع اعطاے
زمین معاش در مہر و غیرہ و ترجیح بعضے وارثان بر بعضے کہ معمول بادشاہان تیموریہ است صریح دال
بر عدم مالکیت این قسم زمین میکند سوال چہ میفرمایند علماء دین و مفتیان شرع متین درینصورت
کسے نیت کند کہ این کار من حسب الحاجت برآید گاو سید احمد کبیر یا گوسپند شیخ سدو و غیرہما
بدہم و بعد انجاح حاجت گاو را ذبح بنام خدا کرد و حال آنکہ در نیت نسبت گاو بسید احمد و شیخ سدو
میکند و حدیث انما الاعمال بالنیات ناطق است و ان اللہ لا ینظر الی صورکم و لکن ینظر الی
قلوبکم و نیاتکم بر ہمین شاہد است و نیۃ المومن خیر من عملہ دلیل بر اینکہ نیت را دخل ضرور است پس
در صورت مذکورہ اکل گاو و غیرہ درست است یا نہ بینوا توجروا جواب از بعضے علما گاو و غیرہ ذبیحہ
مذکورہ حلال است و خوردن آن بموجب شرع شریف درست خصوصاً وقتیکہ ذابح بغیر نادی باشد
کما ہو المعتاد فی ذبح بقرۃ السید احمد کبیر و غیرہ اما ثبوت حلہا و اکلہا بالکتاب فقولہ تعالی فکلوا مما
ذکر اسم اللہ علیہ ان کنتم بآیاتہ مومنین و ما لکم الا تاکلوا مما ذکر اسم اللہ علیہ و قد فصل لکم ما حرم
علیکم لانہ عام قد خصص منہ البعض و ہو المیتۃ والدم و لحم الخنزیر و ما اہل لغیر اللہ بہ والمنخنقۃ
والموقوذۃ والمتردیۃ والنطیحۃ و ما اکل السبع و ما ذبح علی النصب و ما قصد بہ التقرب الی غیر اللہ

سوال دیگر

قلمی فرموده اند که از اختلاف محل حکم مختلف آمده بسیار واقعی و بجاست بلکه بخاطر فقیر چنین میرسد که بدون
اختلاف محل نیز تعارض نیست زیرا که وجه اعطا در هر روایت مختلف است در روایت جواز بیع و شرا مقید
بانعام موبد واقع شده سواء کان التابید حقیقة کما اذا صرح فی المنشور بالتابید او حکما کما فی صدور السکوت
و در روایت منع بیع و شرا اعطا بوجه ادرار و استحقاق مقید نموده و ظاهر است که این التقیید منافی تابید است
پس اگر امام وقت زمینے را که مملوک بیت المال است بایں وجه کان بطریق انعام موبد بکسے بخشد
مملوک او میشود و اگر همان زمین را بوجه ادرار و استحقاق بکسے بدهد در دست او عاریت مے شود
پس رفع تعارض باختلاف وجه عطاست اگرچه محل واحد باشد و علی هذا التقریر متصور بحسب الاحتمالات
العقلیة اربع صور الاولی ان یعطی الامام ارضا مملوکة لبیت المال علی وجه التابید حقیقة او حکما
والثانیة ان یعطیها علی وجه الادرار والاستحقاق والثالثة ان یعطی الامام ارضا مملوکة لذمی او مسلم
علی وجه التابید والرابعة ان یعطیها الامام علی وجه الادرار والاستحقاق اما صورت ثالثه محض
احتمال عقلی است خلاف شرع پس باقی نماند مگر سه صورت در یک صورت رقبه زمین مملوک
آن کس میشود و در باقی محض حق انتفاع خراج یا عشر لیکن مشکل اینست که این سه قواعد بر آنچه درین
ملک رائج است تطبیق نمیتوان داد زیرا که زمینداران در هر جا خودهی مالک خود میدانند پس
زمینے که مملوک بیت المال است درین ملک موجود نیست و همچنین زمین موات یا زمینے که به سبب
عدم وارث در بیت المال داخل شده باشد یا آنرا از مال خراج خریده باشد متحقق نیست و اگر باشد
ممیز نیست پس این حکم را در جای معین جاری کردن ممکن نخواهد شد مگر بنابر آنچه حضرت شیخ جلال
تهانیسری قدس الله سره در رساله خود اختیار فرموده اند که زمین هندوستان در ابتدای فتح
مانند سواد عراق که در عهد حضرت فاروق رضی الله عنه مفتوح شده بود موقوف بر ملک بیت المال
است و زمینداران را بیش از تولیت و زراعت و حفظ دخلے نیست چنانچه لفظ زمیندار نیز اشعار
بآن میکند و تغییر و تبدل زمینداری و عزل و نصب زمینداران و اخراج بعضے از آنها و اقرار بعضے و
عطای بعضے اراضی بافغانان و بلوچان و سادات و قدوانیان بصیغه زمینداری دلالت صریح
برین میکند پس درینصورت جمیع اراضی هندوستان مملوک بیت المال گشت و بعقد مزارعت
علی النصف او اقل سند در دست زمینداران پس هر قطعه که بادشاه وقت بطریق تابید حقیقی

ارض الله واسعة فتهاجروا فيها الآية خلاف ورزیده در انجا اقامت میدارند و عرس بزرگان خود را
مثل فرض دانسته سال بسال بر مقبره اجتماع کرده طعام و شیرینی در انجا برده تقسیم نموده مقابر را
وثنا بعد میکنند افتاء بحرمت بقره مذکوره بسیار تعجب وسے فهمند که حرفی را بافتاء مضلین چه کار
بلکه بسبب فتوی مذکوره فضلوا واضلوا کثیرا میشوند لان الذبیحة لتعظیم غیر الله واکرامه حرام والذابح
مرتد وامرأته بائنة وقد اجمع الفقهاء فی الفرق بین الذبیحة لتعظیم غیر الله واکرامه وهو ما اهل به لغیر الله
وبین الذبیحة لله تعالی سبحانه انه ان قدمها لیأکل منها کان الذبح لله والمنفعة للضیف وغیره
هذا حل ذبیحة القصاب والولیمة وغیرهما کما فی البزازیة وان لم یقدمها لیأکل بل لیدفعها غیره
کانت لتعظیم غیر الله فیحرم ولذا حرمت الذبائح للعظام کما فی الدر المختار والبزازیة وقنیة فتوی
اوکه ذبیحه مذکوره حرام است پس بتحریم حلال مصداق ضالین گردید وبموجب فتوی از ذبیحه مذکوره
نا خورده نه غیر آن پس ذابح مرتد شده ومفتی حرمت داخل مضلین گردید ونیت را در صحت و
ساد اعمال سوی العبادات الخالصة سوی الاسلام مثلا در حل وحرمت اشیاء دخلے نیست
علی الخصوص در چیزیکه مامور فقط دران ذکر لسانی باشد کما فیما نحن فیه وقد صرح نکاح بغیر نیت
بنیت سفاح حرام نمیشود وزنا به نیت ولد صالح وفراغ عبادت حلال نمیشود وشراب مثلا برای
تا نماز وغیره حلال نیست والحدیث محمول علی حذف المضاف مثلا ای ثواب الاعمال او علی التخصیص کما تقرر فی الاصول والفروع
مرجع البیان نسبت جواب اعتراضات بسبیل بهارا نه ملا نا عبد العزیز صاحب محدث دهلوی قوله فذابح عمر ناوی باشد الخ
ذبح نخواهد بود الا وقتیکه ناوی بود ... پس نیت مؤکل بسبب در حل وحرمت تاثیر خواهد کرد
اسے فی الاضحیة قوله وما قصد به التقرب الی غیر الله الخ تخصیص هذا الفرد لم یثبت بالکتاب الا اذا
ن قوله وما اهل لغیر الله به علیه فیکون ذکره تکرارا ولا بالسنة الا اذا حمل قوله ملعون من ذبح لغیر الله
علی هذا لکن فیه انه لا یدل علی حرمة المذبوح بل حرمة الذبح کما اذا ذبح شاة مغصوبة وضمن قیمتها
والعام المخصص له تناول افراده الداخلة فیه ولو ظنا لکن یجری فیه التخصیصات الاخر بالدلائل الظنیة مثل الاخبار
الآحاد وقیاسات المجتهدین المودیة الی تحریمها فلا تفید تلاوة الآیة والتمسک بها فی معارضة قیاساتهم
اما عدم دخولها فیما سوی ما قصد به التقرب الی غیر الله الخ فظاهر هذا مخدوش لان ما اهل به لغیر الله
حمل علی ما قصد به التقرب الی غیر الله فعدم دخولها فیه لیس بظاهر قوله فلانه عبارة عن الذبیحة

والعام المخصص یتناول افرادہ الباقیة ولوظنا ان الذبیحة فی الصورة المذکورة لیست داخلة فی شیء من المخصصات
اما عدم دخولها فیما سوی ما قصد به التقرب الی غیر الله فظاهر واما عدم دخولها فیما قصد به التقرب الی
غیر الله فلانه عبارة عن الذبیحة التی لم یقصد بذبحها اکل لحمها بل قصد به الدفع الی الغیر کما سیاتی وههنا
لیست کذلک واما بالسنة فحدیث الذبیحة للضیف والولیمة والاعراس والعقیقة والتجارة کذبیحة القصاب
مثلا فانه لاشک ان الذبیحة فی الصورة الاولی والصور المذکورة اهل باسم الله بنیة غیر الله
والفرق تحکم واما بقول الفقهاء فقول السراجیة والکتابی اذا ذبح باسم المسیح لا یحل ولو ذبح باسم الله
واراد به المسیح علیه السلام یحل و باین عبارت سند فع میشود قول قاصران که میگویند نیت اگرچه
در ذبح شرط نیست لیکن نیت خبیثه و فاسده ذبیحه را حرام خواهد نمود و قول الهدایة والثالثة ان
یقول مفصولا عنه صورة ومعنی بان یقول قبل التسمیة وقبل ان یضجع الذبیحة او بعده وهذا لا باس به
الی قوله والشرط هو الذکر الخالص المجرد لان المراد بالذکر الخالص المجرد الذکر باللسان فقط کما
یدل علیه قوله بان یقول قبل التسمیة الخ فی تفسیر قوله صورة ومعنی وقول العنایة فی شرح قول الهدایة
هذا والمامور به ههنا الذکر علی الذبح والمراد بالذکر المتعدی بعلی الذکر باللسان کما تقرر و احتج
به المالک رح فی حرمة متروک التسمیة ناسیا فلا تدخل الذبیحة تحت قوله تعالی ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله
علیه ایضا واما بقول المفسرین فقول العالم العارف فی تفسیر الاحمدی ان البقرة المنذورة کما
هو الرسم فی زماننا حلال طیب لانه لم یذکر اسم غیر الله وقت الذبح وان کانوا ینذرون لهم انتهی والحق
المبین ما قاله مولانا محمد مبین فی رسالة فی النذر و نذر شیخ سدو و امثال آن حرام است و هر و مانند
آن که بنام شیخ سدو ذبح میکنند اگر وقت ذبح نامش گرفته باشند گوشت مردار شود و خوردنش روا
نباشد قال الله تعالی ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وانه لفسق واگر بنام خدا بسم الله الله اکبر ذبح
کرده باشند اگرچه در دل نیت فاسد دارند ظاهرا خوردنش حلال باشد لیکن متقی و پرهیزگار را باید
که نخورد والا جاهلان گمان برند که این نذر حلال است پس گمراه شوند انتهی بحروفه لیکن کسانیکه
اقوال آنها مطابق افعال شان نیستند مثلا فرقه شیعه را کافر مطلق بالاجماع گویند و قوله تعالی
ولا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا ولعبد مؤمن خیر من مشرک ولو اعجبکم الآیة را پس پشت انداخته
تزویج بنات وغیره از شیعه می نمایند و مسکن خود دار الحرب قرار میدهند که هجرت از آن فرض باشد لقوله تعالی الم تکن

نہ در عنوان قولہ قول الهداية والثالثة ان يقول مفصولا عنه صورة ومعنى هذا لا تعلق له بمحل النزاع
فانه فى ذكر اللسان المجرد عن نية التقرب ولا خلاف فى حله اذ اسبق لسانه بذكر الغير ولم يقارن الذبح
كما سيجيئ انشاء الله تعالى فمحل النزاع ما اذا ذكر بنية التقرب الى الغير او لم يذكر ونوى التقرب الى ذلك
الغير وقد اعترف حيث قال قوله لان المراد بالذكر الخالص المجرد الذكر باللسان فقط فيه خلل ظاهر لان مراده
بالذكر الخالص المجرد وان كان الذكر باللسان لكنه اراد بالخلوص والتجرد عدم ذكر الغير لا خلوه عن النية
واما قول العناية فى شرح قول الهداية فلا تعلق له بمحل النزاع اذ لا يشك عاقل فى ان المامور به
عند الذبح هو الذكر اللسانى الخالص المجرد عن ذكر الغير نعم محل النزاع ما اذا ذكر اسم الله باللسان واراد
به التقرب الى الغير قوله واما قول المفسرين فقول العالم الخ هذا القول يعارضه اقوال الجم الغفير من
الفقهاء كما سيجيئ فكيف يجتمع بقول هذا القائل وحده مع مخالفته باقوال العلماء الكبار وهذا فقوله
حلال طيب محل اشكال اذ لا شك فى وقوع الاختلاف فى حل هذه الذبيحة وتعارض الادلة ومتى كان
كذلك كان محل الشبهة ومن قاعدة الفقهاء انه اذا اشتبه الحل والحرمة غلب جانب الحرمة احتياطا
وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحلال بين والحرام بين وبينهما امور مشتبهات لا يعلمها كثير
من الناس فمن اتقى الشبهات فقد استبرأ لدينه وعرضه ومن وقع فى الشبهات وقع فى الحرام
كراع يرعى حول الحمى يوشك ان يواقعه قوله واگر بنام خدا بسم الله الله اكبر الخ درین عبارت لفظ
ظاهرا دلالت بوقوع شک در حل این ذبیحه میکند لهذا متقی را از خوردن آن منع نموده اند واقوال
جم غفیر فقها که فیما بعد منقول است نیز شک دلالت بر حرمت میکند فالاخذ بها اولى اذ لا قول
للشاک قوله شیعه را کافر مطلق بالاجماع الخ این نقل غلط است زیرا که شیعه را بالاجماع کسے
کافر نمیگوید بلکه در ایشان اختلاف است علماء ماوراء النهر از حنفیه کافر گفته اند ومصریین از حنفیه و
عراقیین از ایشان کافر نگفته اند بلکه مبتدع وضال قرار داده اند وعلمای شافعیه نیز کفر ایشان
ثابت نکرده اند بلکه مبتدع وضال گفته اند قوله تزویج بنات وغیره مے نمایند تزویج بنات وغیره
آنست که این شخص ولی یا مالک امر زن باشد وا ورا بکسے نکاح کرده دهد واگر این شخص ولی آن زن
نیست ونه مالک امر است بلکه آن زن از اقارب اوست مثل بنت البنت است پدرش زنده باشد
یا بنت العم یا بنت الخال که اولیاء دیگر دارد وجبر وولایت این شخص بر آن زن واولیای آن

التي لم يقصد بها الخ هذا ليس بدلول لغوي لقوله ما قصد به التقرب لغير الله فليبين وجه دلالة هذا اللفظ
على هذا المعنى والا فهو مردود على قائله كيف والاضحية يقصد بها التقرب الى الله ويقصد اكل لحمها
ايضا فاذا اجتمع قصد التقرب وقصد الاكل في التقرب الى الله ففي التقرب الى
الغير اولى قوله بل قصد به الدفع الى الفقير الخ ماذا اراد بالغير فليبين حتى نتكلم عليه قوله بنية غير الله
لكن لا بنية التقرب به الى ذلك الغير بل بنية اكله والانتفاع باللحم فنعلم ان منشاء اشتباه هذا السائل
انه لا يفرق بين الذبح بمعنى اراقة الدم وبين المذبوح بمعنى اللحم والشحم فمتى كان اراقة الدم للتقرب
الى غير الله حرمت الذبيحة ومتى كان اراقة الدم لله والتقرب الى الغير بالاكل والانتفاع حلت
الذبيحة لان الذبح عبارة عن الاراقة لا عن المذبوح اي الذي يحصل بعد الذبح من اللحم والشحم
وعلى هذا قلنا لو اشترى لحما من السوق او ذبح بقرة او شاة لاجل ان يطبخ مرقا وطعاما ليطعم الفقراء و
يجعل ثوابها لروح فلان حلت بلا شبهة وعلامة هذه الارادة ان لا يعين بقرة خاصة باسم ذلك الميت
ولا يعلمها بشيء بل يكون عنده كل البقر سواء بنيته في ذلك ان اللحم المشترى من السوق والحاصل
بعد ذبح البقرة سواء في وفاء النذر قوله والفرق تحكم قد علمت وجه الفرق فان هناك اراقة الدم
باسم الله من غير نية التقرب الى الغير بتلك الاراقة بل ايصال ثواب اليه باطعامه للفقراء او
ايصال نفع اليه بالاكل كما في الولايم والاعراس وفي صورة النزاع الاراقة نفسها مما يتقرب به الى
ذلك الغير قوله والثاني اذا ذبح باسم المسيح لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد به المسيح يحل هذا عين مذهب
القائل بالحرمة فانه يقول لو قال رجل بحضرة الناس اني نذرت ان اذبح بقرة لله واراد بالله السيد احمد كبير
على اعتقاد الحلولية يحل ذبيحته لا خلل في نيته بل هو خلص النية لله لكن اخطأ في اعتقاده حلول الله
في السيد احمد كبير كالنصراني يعتقد حلول الله في المسيح حيث يقول ان الله هو المسيح ابن مريم
فخطاؤه في المعنون دون العنوان فعنوانه حق ومعنونه باطل بخلاف ما لو قال اني نذرت ان اذبح
بقرة للسيد احمد كبير فانه اخطأ في العنوان والمعنون معا كما لو ذبح النصراني باسم المسيح قوله باين عبارت
مندفع میشود قول قاصران ازین عبارت قول قاصران مندفع نمیشود زیراکه مراد ایشان از نیت
خبیثه آنست که در عنوان متقرب الیه خطا کند نه آنکه در معنون خطا کند مثلا ذبیحه معتزلی که الله تعالی
را خالق افعال نمیداند و رافضی که علی را برابر خدا تجویز میکند حلال است زیراکه خطای اینها در معنون است

داخل فیما اہل لغیر اللہ فاحفظہ قولہ قد اجمع الفقہاء الخ لابد فی دعوی الاجماع من نقل اقوال الفقہاء والافلا
یسمع قولہ ان قدمہا لیاکل ان کان المراد من الاکل اکل الذابح فذبیحۃ القصاب بل اکثر الولایم والاعراس
یخرج عنہا اذ اکل الذابح منہا غیر مقصود ولا معمول فقولہ فکان الذبح للہ والمنفعۃ للضیف وغیرہ سہو
ظاہر اذ اکل الضیف لیس اکلا للذابح فیجب علی ہذا ان یکون ذبیحۃ القصاب والولایم والاعراس
محرمۃ داخلۃ فی ہذا القسم لا فی القسم الاول وان کان المراد اکل الغیر فیلزم ان تکون المذبوحات
فی اجزیۃ محظورات الاحرام والنذور مقصودۃ للہ وکذا فی کفارۃ الجنایات منہیات محرمات ایضا فالدفع
الی الغیر ان کان حلالا فکیف صارت ہذہ الذبیحۃ محرمۃ وان کان حراما فکیف یصح جعلہ مدار الحکم الشرعی
اذ الحرام ساقط عن درجۃ الاعتبار قولہ ولذا حرمت الذبائح للعظام ہذا مما یقضی منہ العجب بوجہین
احدہما ان السید احمد کبیر ہو داخل فی العظام ام لا فان قال بدخولہ فیہم فلم ما صارت البقرۃ المذبوحۃ
من جملۃ المحرمات وقد نقل شائعا من التفسیر الاحمدی حلہا واجاب ہو ایضا فی صدر الفتوی حلہا و
ان لم یقل بدخولہ فیہم فما بال العظام صارت محرمۃ ذبائح منذورۃ لہم وما بال الصغار حیث حلت
الذبائح المنذورۃ لہم وبالجملۃ فی ہذا الکلام خبط ظاہر وثانیہما ان البقرۃ المذبوحۃ لتعظیم السید احمد کبیر مثلا
یدفعون لحمہا الی الدافعین والواصلین ویطبخون بعضہا مرقا ولحما ویاکل منہ الذابح وغیرہ فکیف صارت
محرمۃ مع ان الذابح شریک فی اکل لحمہا قولہ پس وقتیکہ فتوی داد کہ ذبیحہ الخ این کلام منقوض است
بانکہ حضرت امام اعظم چون فتوی داد بحرمت سوسمار نزد شافعی بسبب تحریم حلال مصداق ضالین گردیدہ
شد وحضرت امام شافعی چون فتوی داد بحرمت طاؤس نزد حنفی مصداق ضالین شدہ باشد فما ہو
جوابکم فہو جوابنا قولہ ونیت را لے قولہ در حل وحرمت اشیا دخلے نیست عجب از این شخص کہ باوجود
دعای دانش وعلم مختصرات اصول را در نظر نیاوردہ ومثال ضرب الیتیم تادیبا وایذاء را نشنیدہ
ودر کتب حنفیہ فرق را در شرب نبید تقویا وتلہیا ندیدہ جواب نامہ مولوی نور محمد صاحب کو
فقیر عبد العزیز بعد از ابلاغ سلام مسنون ملتمس میدارد کہ رقیمہ کریمہ درباب استفسار از مسئلہ توحید
وجودی وتوحید شہودی وانکار تاویل وحشت ناک میان رمضان شاہ وصول عزت شمول
نمود مہربان من حقیقت الامر اینست کہ صوفیہ علیہم از قدیم اشارات باین مسئلہ میفرمودند
سبب ہے کہ محتمل تاویل بود گاہے بحکایت تاویل میتوان کرد وگاہے محمول بر سکر میتوان داشت

زن بمیر سد پس نسبت کردن تزویج آن زن باین شخص خطاء ظاهر است ولهذا قال قائل العرب
بنونا بنوا ابنائنا وبناتنا بنوهن ابناء الرجال قوله مسکن خود الخ مراد از دار الحرب که ازان هجرت فرض
باشد آن دار الحرب است که در بیان از اظهار دین خود وصوم وصلوة جمعه وجماعات واذان وختان مسلمان
انجا را ممانعت نمایند واگر چنین نباشد بلکه مسلمانان انجا اظهار دین خود بے دغدغه میکنند و جمعه و
جماعات را قائم میدارند وبیان احکام دین خود بے تکلف میکنند پس ازان دار الحرب هجرت فرض
نیست و علی تقدیر الوجوب فی الفور واجب نمیشود بلکه عند وجدان الملجاء والمفر لان النبی صلی الله
علیه وسلم اقام ثلثة عشر بمکة مع ان کفار مکة کانوا یمنعون من اظهار الدعوة ویضربون ویشتمون من آمن
ویمنعون من الصلوة فی المسجد الحرام پس حق تعالی هرگاه انصار را بعد از سیزده سال ناصر ومعین
آنجناب گردانید ومحل وسکن در بلده طیبه طیبه بهم رسید هجرت فرمودند فلا طعن فی ذلک اصلا قوله
عرس بزرگان خود الخ این طعن مبنی است بر جهل باحوال مطعون علیه زیرا که غیر از فرائض شرعیه
مقرره هیچ کس فرض نمیداند آری زیارت وتبرک بقبور صالحین وامداد ایشان باهداء ثواب وتلاوت
قرآن ودعای خیر وتقسیم طعام وشیرینی امور مستحسن وخوب است باجماع علماء وتعین روز عرس برای
آنست که آن روز مذکر انتقال ایشان میباشد از دار العمل بدار الثواب والا هر روز که این عمل واقع شود
موجب فلاح ونجات است وخلف را لازم است که سلف خود را باین نوع بر واحسان نماید چنانچه در احادیث
مذکور است که ولد صالح بدعوله وتلاوت قرآن واهدای ثواب را عبادت قرار دادن مبنی بر کمال بلادت
وافراط جهل است آری اگر کسے سجده وطواف ودعا بنحو یا فلان افعل کذا اجعل کذا بجمل آرد البته مشابهت
بعبدة اوثان کرده باشد وچون چنین نیست پس چرا محل طعن باشد در در منثور سیوطی مرقوم است
اخرجه ابن منذر وابن مردویه عن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یاتی احد کل عام فاذا تفوه الشعب
سلم علی قبور الشهداء وقال سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار واخرج ابن جریر عن محمد بن ابراهیم قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
یاتی قبور الشهداء علی راس کل حول فیقول سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار وابو بکر وعمر وعثمان انتهی وفی التفسیر الکبیر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
انه کان یاتی قبور الشهداء راس حول فیقول السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار والخلفاء الاربعة هکذا یفعلون انتهی قوله
لان الذبیحة الخ هذا بعینه مذهب القائل بالحرمة فقد رجع المعترض الی الحق واعترف به وجری علی لسانه
وهو لا یشعر قوله وهو ما اهل به لغیر الله الخ هذا ایضا رجوع الی مذهب القائل بالحرمة وان البقرة المستورة

نیست انکه در وجود باشد وهمچنین است مذهب شیخ علاء الدوله سمنانی وجماعه دیگر از قوم اما مذهب امام ربانی واتباع ایشان واین حضرات همه در اثبات این عقیده رسائل ومصنفات پرداخته چنانچه معلوم خاطر شریف خواهد بود پس ما مردم را که بعد ازین اختلاف شده ایم جزم با حدے الطرفین نمیتوانند شد پس سبیل ما مردم اینست که چنانچه در مذاهب اربعه حق را دائر مے انگاریم ومیگوئیم مثلا مذهب حنفی صواب یحتمل الخطا است ومذهب غیر ایشان مثل شافعی ومالکی خطا یحتمل الصواب است همچنین درین دو مذهب توحید وجودی وتوحید شهودی نظر بیکے وبعل یکطرف راجح شده طرف دیگر را باهم ضلال وگمراهی نباید انگاشت که تضلیل وتکفیر جمع کثیر از علمای ومشائخ کبار لازم مے آید آری اگر بتقلید یک طرف غلو پیدا کرده وفرق مراتب را از نظر انداخته پاے از جاده اعتدال بیرون نهاده عابد را معبود وحادث را قدیم وملوث را منزه وحرام را حلال ونجس را طاهر انگارد البته از ملحدان وزندیقان میگردد حاصل الکلام آنکه اختلافیکه درمیان سنی ورافضی وخارجی است مثل آن نیست که موجب تضلیل وتکفیر احد الجانبین باشد بلکه مانند اختلاف مذاهب اربعه است آری هرکه از قائلان توحید وجودی پاے از جاده اعتدال بیرون نهد نوبت بالحاد وزندقه رساند البته ضال وگمراه گردد همچنین قائلان از توحید شهودی پاے از جاده اعتدال بیرون نهاده تکفیر وتضلیل جمعے کثیر از علمای صوفیه نمایند البته مطعون وملام شوند اینست حال مجمل دریں باب اما حال میان رمضان صاحب ملاحظه باید فرمود اگر قید شرع دارند ومردم را بنماز وروزه وتلاوت قرآن وذکر وخوف ورجا وتقوے وصلاح دعوت میکنند پس از الحاد وزندقه بسیار دور اند واگر معاذ الله قید احکام شریعت نمی نمایند ومردم را باباحت وزندقه دعوت میکنند پس البته قابل تضلیل وتکفیر اند ودر کتب فقه مینویسند که در مسئله اگر چند وجوهات باشند که موجب کفر اند ویک وجه عدم کفر پس بر مفتی لازم است که میلان بر عدم کفر بکند مگر در صورتیکه قائل خود تصریح وجه کفر کرده باشد در فتاوی عالمگیری مرقوم است اذا کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر ووجه واحد یمنع فعلی المفتی ان یمیل الی ذلک الوجه الا اذا صرح بارادة توجب الکفر فلا ینفعه التاویل حینئذ ثم ان کان نیة القائل الوجه الذی یمنع التکفیر فهو مسلم وان کان نیته الوجه الذی یوجب التکفیر لا ینفعه فتوی المفتی انتهی جواب نامه حافظ مصری صاحب عنایت نامه سامی در مقدمه مناقشه میان محمد رمضان صاحب ومولوی

چنانچه آن صاحب خود از چند بزرگ نقل فرموده اند لیکن بعد از مرور طبقه سلف از صوفیه وگذشتن پانصد
سال از هجرت نبویه این حضرات دو فرقه شدند جمعی کثیر اشارات را بر حقیقت حمل نمودند و قائل شدند
بآنکه وجود واحد در مراتب وجوب و امکان و قدیم و حادث و مجرد و جسمانی و مومن و کافر و نجس و طاهر
ظاهر است لیکن هر مظهر حکم جدا دارد و فرق در احکام مظاهر ضرور است مومن را حکم بنجات است و کافر
را حکم بقتل واسر و علی هذا القیاس در جمیع صفات متضاده چنانچه گفته اند ؎ هر مرتبه از وجود حکمی دارد
گر فرق مراتب نکنی زندیقی ؎ و همین فرق وابسته است احکام ظاهر شریعت چه زن منکوحه حلال است
و اجنبیه حرام و پدر واجب التعظیم است و کافر معاند واجب التحقیر و هر که فرق در احکام نکند و محض وحدة
وجود را ملاحظه نماید خلاف شرع است والحاد و زندقه است و همچنین وجود را که عین ذات حق است
نزد ایشان باوصف ظهور در مظاهر مختلفه در مرتبه احدیت صرف پاک و منزه از نقایص و متصف
بکمالات بدانند و نیز بدانند که نقصان مراتب کثرت باو عاید نمیشود چنانچه شعاع آفتاب باوجودیکه بر
نجاسات می افتد نجس نمیشود و حقیقت کلیه انسان مثلا باوجودیکه در مسلمان و کافر و صالح و فاسق
و عالم و جاهل ظهور کرده و خود نقصان نمی پذیرد و همین مذهب را اکثر حضرات صوفیه و علمای نامدار
اختیار کرده اند و درین باب رسائل و کتب نوشته اند عمده اینها از قادریه شیخ اکبر محی الدین ابن العربی
و شیخ صدر الدین قونوی و شیخ عبد الکریم جیلی و شیخ عبد الرزاق جهجانوی و شیخ امان پانی پتی و از
کبرویه مولانا جلال الدین رومی و شمس الدین تبریزی و از سهروردیه شیخ فرید الدین عطار و از چشتیه
سید محمد گیسو دراز و سید جعفر مکی و از نقشبندیه حضرت خواجه عبید الله احرار و ملا نور الدین جامی و
ملا عبد الغفور لاری و حضرت خواجه باقی بالله کابلی و علی هذا القیاس شیخ عبد الرزاق کاشی و
شمس الدین فناری و قیصری و سعید الدین فرغانی و غیر ایشان گذشته اند و تصانیف اینهمه
بزرگان موجود و مشهور است و جماعه دیگر آنهمه اشارات را بر تاویل حکایت یا سکر حمل نموده انکار
وحدة وجود کرده اند و گفته اند که وحدت وجود در بعضی اوقات بنظر سالک می آید نه آنکه در حقیقت
باشد چنانچه در روشنی آفتاب همه ستارها بی نور میشوند و بنظر نمی آیند حالانکه در نفس الامر موجود
و نور هم دارند لیکن در وقت نهار بسبب غلبه نور آفتاب نور آنها مضمحل میگردد و همچنین است حال
چراغ پیش مشعل پیش کسانیکه بتوحید صرف راه پیموده اند توحید ایشان محض در شهود و در نظر است

تفضیل نسب یا ما سوال فضل اولاد سست و هرچند ظاهر است ان اکرمکم عند الله اتقکم اما حسن و فضل
نسب است بجنسه که اولاد شیخین را بر اولاد اعمام نبی صلی الله علیه وسلم افضل می پندارند از اصول مسلمه
لدا هم دلیل برین مدعا آرند جز آنکه باجماع در لفظ ذوی القربی اولاد اعمام داخل ست و در احادیث
صحیحه وارد است در حق عباس بن عبد المطلب رضی الله تعالی عنه العباس منی و انا منه و نیز وارد است
در حق وی و اولاد وی هذا عمی و صنو ابی و هؤلاء اهل بیتی استرهم من النار کستری ایاهم بملاءتی هذه
سوای آن احادیث صحیحه کثیره ناطق است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اولاد عباس بن عبد المطلب را
بلفظ اهل بیت تعبیر فرموده و چه میگفتند قرن اول و ثانی از صحابه و تابعین در عبد الله و فضل بن عباس
و محمد و عبد الرحمن فرزندان حضرت ابو بکر رضی الله عنه در هر قرن در بلاد اسلامیه عجم سوای
هندوستان اولاد عباس بلفظ سادات تعبیر شده آمده اند و چه میگویند مدعیان این حدیث
مسئله زکوة و خمس که باجماع جمیع امت درین اصل اجماعی شرعی اولاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و اولاد اعمام آنحضرت متحد الحکم اند اتحاد قطعی ابدی و مسئله فضیلت خلفای راشدین و قطعیت و غیر
قطعیت و اجماعیت و غیر اجماعیت و معنی آن فضیلت و اقوال صحابه و تابعین و علمای مجتهدین
درین باب باستیعاب در کتب عقائد مذکور است آن فضیلت مذکوره باین مدعا مساس ندارد و دلیل
این مطلب نمی تواند شد مسائل حق ما هو الواقع اصلا و اجماعا و منقولا بالقطع من الاصول
الثابتة من غیر رعایة احد الجانبین بینوا توجروا جواب تفضیل دو قسم است تفضیل انواع و
اصناف بر یکدیگر و تفضیل اشخاص بر یکدیگر قسم اول فیما بین اولاد شیخین و اولاد عم بزرگوار جاری نمیتواند
شد و تفضیل اشخاص فیما بین آنها قطعی الانتفاع است بلکه تفضیل اشخاص بغیر از چند کس مخصوص ثابت
نشده حالا بحث از قسم اول باید نمود تفضیل باعتبار ثواب درجات آخرت موافق نصوص قطعیه دائر
بر نسب نیست بلکه تابع بر تقوی و تورع است بموجب آیة ان اکرمکم عند الله اتقکم و بموجب احادیث
مشهوره مثل الناس کلهم بنو آدم و آدم من تراب لا فضل لاحد علی احد الا بدین و تقوی و تفضیل
در دین و تقوی ممکن است که اولاد ارذال را بر اولاد اشراف متحقق شود و نعم ما قیل ع حسن ز بصره
بلال از حبش صهیب از روم ز خاک مکه ابو جهل این چه بو العجبی است ع و تفضیلی که در شرع مقرر است
تفضیل است و اینجا دو نوع تفضیل دیگر اند که در بعض احکام شرعیه اعتبار آنها واقع شده

نور محمد صاحب بابت توحید وجودی وانکار آن وصول عزت شمول نمود مهربان من قائلین
توحید وجودی اکثری از اولیاء الله که خواص اہل سنت وجماعت اند گذشتند در هر طریقه
چنانچه خطی که برای مولوی نور محمد صاحب سابق ازین مرقوم شده مشتمل بر اسماء بعضی از انها است
پس کسی که قائل بتوحید وجودی باشد او را کافر گفتن واز نماز پس پشت او احتراز کردن ومناکحت
با او نمودن وذبیحه او نخوردن هرگز روا نیست بلکه آنها را مسلمان واہل سنت باید دانست ومعامله
مسلمانان اہل سنت از ابتدا بسلام وجواب بسلام وجواب عطسه وعیادهٔ مریض وشهود جنازه ودعای
مغفرت ورحمت نمودن باید نمود آری این اعتقاد یعنی اعتقاد توحید وجودی داخل در ضروریات
عقائد اسلام نیست اگر کسی اعتقاد آن نکند وانکار اند در اسلام نقصانی نیست اما باید که اولیاء الله
را که قائل بتوحید وجودی گذشته به تحقیر واهانت وتکفیر وتضلیل پیش نباید آمد واولی در حق عوام الناس
آنست که ازین مسئله نفیاً واثباتاً سکوت ورزند ومشغول بحث وتکرار این مسئله نشوند که عقل هر کس
بفهم آن نمیرسد وموجب فساد عقیده میگردد وابیات کتاب بلبل باغ نبی نیز مشتمل بر همان
الفاظ است که مانند آن الفاظ در مثنوی مولانا جلال الدین رومی وشیخ فرید الدین عطار وفخر الدین
عراقی ودیگر بزرگان ومانند آن فرموده اند اما این قسم الفاظ را نقل مجلس عوام نباید نمود که بسبب
کم فهمی در فتنه نیفتند ولفظ حقیقة الحقایق نیز در اصطلاحات قدمای صوفیه واقع است که در شرع
نیامده وهر فرقه را از فرقه های اہل سنت بعضی الفاظ مصطلح شده که در شرع اطلاق آن وارد نشده
مثل واجب الوجود در عرف متکلمین اہل سنت وهمچنین لفظ وجود مطلق در عرف صوفیه اہل سنت
مثل قیصری وفرغانی ومولانا جامی بسیار وارد است ودر شرع وارد نشده پس اطلاق این
الفاظ هرچند بدعت است اما بدعت سیئه نخواهد بود چه این قدر علمای با دیانت وتقوی استعمال
آن نموده اند وشاه محمد رمضان صاحب که مردم را بنماز وروزه مشغول میسازند واز قتل
بنات وتحریم نکاح اقارب وبنی الاعمام وذبح لغیر الله ورسوم کفر منع می نمایند همه خیر وصلاح
است دران مانع نباید شد بلکه در ترویج وتشهیر این احکام کوشش باید فرمود که احیای سنن و
ازاله بدعت ثواب بسیار دارد والسلام سوال چه میگویند محققان احوال کتاب وسنت واجماع
امت در مسئله فضیلت اولاد شیخین واولاد اعمام آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرچند ثابت است

و فی البدائع والسماع فی اوقات السرور تاکیداً للسرور وتهیجاً له مباح اذا کان ذلک السرور مباحاً کالغناء فی ایام العید و فی العرس و فی وقت قدوم الغائب و وقت الولیمة والعقیقة وعند ولادة الولد وعند ختانه وعند حفظ القرآن انتهی **سوال** معنی آیه وما اهل به لغیر الله چیست و مصداق این آیه کیست **جواب** قوله تعالی وما اهل به لغیر الله یعنی و دیگر آن جانور که آواز برآورده شد و شهرت داده شد در حق آن جانور که لغیر الله یعنی برای غیر خدا است خواه آن غیر بت باشد یا روح خبیث که بطریق بهوگ بنام او بدهند و خواه جنی مسلط بر خانه یا سر که بدون دادن جانور از ایذای سکنه آنجا دست بردار نشود یا توپ را روانه کردن ندهد خواه پیری یا پیغمبری را باین وضع جانوری زنده مقرر کرده دهند اینهمه حرام است و در حدیث صحیح وارد شده که ملعون من ذبح لغیر الله یعنی هر که بذبح جانور تقرب بغیر خدا نماید ملعون است خواه در وقت ذبح نام خدا بگیرد یا نه زیرا که چون شهرت داد که این جانور برای فلان است ذکر نام خدا وقت ذبح فائده نکرد چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت و خبثی در وی پیدا شد که زیاده از خبث مردار است زیرا که مردار بی ذکر نام خدا جان داده است و جان این جانور را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند و آن عین شرک است و هرگاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ و خوک که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمی گردند و کنه این مسئله آنست که جان را برای غیر جان آفرین نثار کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات و دیگر اموال را نیز اگرچه از راه تقرب لغیر الله دادن حرام و شرک است اما ثواب آن چیزها را که عائد بر بنده میشود از آن غیر ساختن جائز است زیرا که انسان را میرسد که ثواب عمل خود را بغیر خود بخشد چنانچه میرسد که مال خود را بغیر خود بدهد و جان جانور مملوک آدمی نیست تا او را بکسی تواند بخشید و نیز دادن مال ازین جهت مستوجب ثواب است که آدمیان بوی منتفع میشوند و چون مرده ها بعد از مفارقت ازین جهان قابل انتفاع عین مال نمانده اند طریق نفع رسانیدن آنها در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که بمستحقان برسانند بآنها عائد سازند و جان جانور اصلاً قابل انتفاع نیست در زندگی پس از مردگی نیز قابل انتفاع نباشد آری اضحیه از طرف مرده کردن در حدیث صحیح آمده است لیکن معنیش همین است که دادن جان برای خدا و ثوابی که دارد بآن مرده بخشیده شود نه آنکه ذبح برای مرده کرده آید و بعضی جهال مسلمین

یکے کفارت نکاح و درین معنی تمام قریش برابر اند چنانچہ در کتب فقہیہ مرقوم و مشہور است که قریش کلہم اکفاء بعضہا لبعض و غیر قریش کفو قریش نیستند دوم اعتبار شرف قرب انتساب بجناب رسالت مآب صلے اللہ علیہ وسلم و این معنی بنی ہاشم را بر غیر آنہا ثابت است و ہمین جہت سہم ذوی القربے از خمس بر ایشان صرف نمودن مقرر شده و زکوة بر ایشان حرام گشته اما بنو عبد المطلب را بر غیر ایشان شرافت دیگر است که در حدیث وارد شده مامن احد له ید علے احد من ولد عبد المطلب الا انا اکافی بہا یوم القیمة و در شفاعت ایشان را تقدم است بر دیگران بموجب حدیث اول من اشفع من امتی اہل بیتی ثم الاقرب فالاقرب من قریش و ظاہر است که در قرب نسب برابر اولاد عبد المطلب ہیچ کس نمیتواند شد اگر کسے که تفضیل سیدہا اولاد شیخین را بر اولاد عمین مکرمین اگر این معنی مراد دارد پس صریح البطلان است و اگر معنے دیگر دارد پس بیان کنند تا محل نزاع متعین گردد و دعاے خاص در حق اولاد حضرت عباس رض نیز وارد شده چنانچہ در سوال مستفتی مذکور است ظاہرا متنازع فیہ تفضیل شیخین بموجب قول به تفضیل اولاد ایشان شده است و بمعنی صریح البطلان است زیرا که اولاد افضل لازم نیست که افضل باشد الا در صورت تفضیل باعتبار قرب نسب و آن در ینجا از سر مفقود است مسئله در مقدمہ سرود و غنا و لو مع الدف روایات حنفیہ مختلف آمده اما ارجح و اقوی من حیث الدلائل و مطابقة الاحادیث الکثیرة المشہورة فی الکتب المعتبرة ہمین است که سرود و غنا مجرد از مزامیر مباح است و دف از جملہ مزامیر مستثنے است زیرا که سماع آن از آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بطرق صحیحہ ثابت شده پس عالم محقق را باید که بر ہمین روایات فتوی دہد و اولیاء اللہ خصوصاً کبار چشتیہ سماع ہمین غنا فرموده اند که بحضور مزامیر و آلات نبود قال الشیخ الامام ابن الہمام قید حرمة التغنی بما اذا کان فی اللفظ مالا یحل کصفة المذکر و المرأة المعینة الحیة و وصف الخمر المہیج الیہا و الدایرانیات و الحانیات و ہجاء مسلم او ذمی لا اذا اراد انشاد شعر للاستشہاد او لیتعلم فصاحته و بلاغته نعم اذا قیل ذلک علے الملاہی منع و ان کان مواعظ و حکما لالات تغنیہا لا لذلک التغنی انتہے و قال فے المغنی شرح کنز الدقایق و اختلفوا فی التغنی المجرد فقال بعضہم انه حرام مطلقا و منہم من قال لا باس بان یتغنی لیستفید بہ القوافی و الفصاحة و منہم من قال بجواز التغنی لدفع الوحشة اذا کان وحده و لا یکون علے سبیل اللہو و الیہ مال السرخسی انتہے

آری ذکر نام خدا بران جانور وقتی فائده میدهد که قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کرده و خلاف
آن شهرت و آواز دیگر دهد که ما ازین کار برگشتیم آمدیم بر بنکه درین سوره لفظ به را بر لفظ لغیر الله مقدم
آورده اند و در سوره مائده و انعام و نحل موخر وجهش آنست که اصل همین است که بای متصل فعل مقدم
بر متعلقات دیگر آرند زیراکه با درین مقام برای تعدیه فعل است مانند همزه و تضعیف پس حتی الامکان
ملاصق فعل باشد و این موضع اول قران است درین موضع بر همان اصل خود استعمال فرموده اند
و در سورتهای دیگر آنچه محل انکار و مدار سرزنش است یعنی ذبح بقصد غیر الله مقدم آمده و لهذا در باقی
سوره با جمله فلا اثم علیه را نیز موقوف داشته اند زیراکه در اول قرآن ممنوع شده آمده است و این
هر چهار چیز که مذکور شد یعنی مردار و خون و گوشت خوک و جانوری که برای غیر خدا مقرر کرده ذبح نمایند
ازان جنس است که بر جمیع فرقه‌ها در جمیع حالات حرام است و ازان قبیل نیست که بر فرقه حرام
باشد و برای دیگران حلال باشد مال زکوة و صدقات یا در حالتی حرام است و در حالتی دیگر حلال
باشد دوای گرم سمی مضر که بر محرور مزاجان حرام است و چون مزاج آنها برودت پیدا کند حلال
میشود آری بوقت ناچارگی خوردن این چیزها با وجود حرمت معاف میگردد کما قال تعالی فمن اضطر الخ

بسم الله الرحمن الرحیم

فائده - ابتدا به تسمیه سبب برکت است در هر کار بروایت جابر و نوزده حرف او سبب نجات
است از نوزده زبانیه بقول عبد الله بن مسعود و تعلیم تسمیه سبب کتابت برائة از نار است معلم را و صبی
و والدین او را بروایت ابن عباس مرفوعا برای دفع بلا چون در ورطه واقع شود بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم از ورطه خلاص یابد بروایت حضرت علی مرفوعا و حدیث کل امر ذی
بال لا یبدء فیه ببسم الله الرحمن الرحیم فهو اقطع بروایت صحیح از ابوهریره مرفوعا آمده و از خبر لا آمده که هنگام
بانگ کردن خران در شب بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگویند و نیز بسم الله مقدم
است بر امتعه و البسه و دیگر اشیای نفیسه تا جنیان او را استعمال نکنند و خواننده او را چهار هزار نیکی و چهار
هزار مرتبه حاصل شود و چهار هزار گناه دور میشود بروایت دیلمی است و بیهقی در شعب الایمان از حضرت
علی کرم الله وجهه آورده که تنوق رجل فی بسم الله الرحمن الرحیم فغفر له و بروایت ابن عباس رض مرفوعا آمده
که با بسم الله را مد باید کرد تا که نوشته تا سین و میم نوشتن مشتبه نشود و دیلمی آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم

در این مقام کج فهمی میکنند و میگویند که گوشت را پخته بنام مرده دادن بلاشبه جائز است و ما نیز از ذبح
کردن جانور بنام آن مرده همین قدر قصد میداشتیم برای فهمانیدن ایشان یک نکته کافی است که با ایشان
باید گفت که شما هرگاه ذبح کردن جانور بنام خدا غیر خدا اند میکنید اگر عوض آن جانور گوشت همان
مقدار خریده و پخته بفقرا خورانید در ذهن شما آن نذر ادا میشود یا نه اگر میشود راست میگوئید که مقصود
شما از ذبح نیز از گوشت خورانیدن برای ثواب آن مرده بود و الا تقرب بغیر خدا کرده اید و تحریم
صریح لازم می آید و در لفظ این آیه که در چهار جا از قران مجید وارد شده تامل باید کرد که ما اهل به لغیر الله
فرموده اند نه ما ذبح باسم غیر الله پس ذبح کردن بنام خدا همراه شهرت دادن و آواز بر آوردن بانکه فلانی را فلانی
و نیز فلانی میکنند هیچ فائده نمیکنند و گوشت آن جانور حلال نمیگردد و اهل را بمعنی ذبح حمل کردن بنا
فقه و عرف است هرگز اهلال در لغت عرب و عرف آن دیار و آن وقت بمعنی ذبح نیامده است در تفسیر
و هیچ عبارت بلکه اهلال در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز و شهرت دادن است چنانچه اهلال
هلال استهلال طفل نوزائیده و اهلال بمعنی تلبیه حج وغیره کلام مستعمل است و اگر کسی گوید که اهللت
لله هرگز بمعنی ذبحت لله فهمیده نخواهد شد و نیز اگر اهل را بر ذبح حمل کرده شود پس ذبح لغیر الله مراد
خواهد شد ذبح باسم غیر الله از کجا فهمیده شود تا مدعای این مردم حاصل شود پس درین عبارت
اهلال را بمعنی ذبح گرفتن باز لغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن [illegible] تکلف [illegible]
در تفسیر نیشاپوری میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله
صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و کافران در جاهلیت در وقت بر آوردن از خانه در راه بنام بتان
آواز میکردند و چون بمکه معظمه میرسیدند طواف خانه کعبه می نمودند این طواف ایشان هیچ گاه
هرگز از ایشان مقبول نبوده لهذا حکم شد فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا پس در مجموع آواز
بر آوردند و شهرت دادند که این جانور از فلانی است و بنام اوست و برای او میکشیم و در وقت ذبح
بنام خدا ذبح کنانیدند اصلا موجب ترتب حلیت نگشت و سر اینست که نزد عوام طریق ذبح
جانور بهر گونه که مقرر است متعین است برای رسانیدن جان جانور برای هر که منظور باشد چنانچه
فاتحه و قل و درود خواندن طریق متعین است برای رسانیدن ماکولات و مشروبات بارواح
خواه بقصد رسانیدن ثواب بآن ارواح نمایند یا بقصد تقرب و دفع شر و چاپلوسی و تملق

العقلية الباهرة ولست اعني بالعقلية قواعد وضعها قوم على حسب عقولهم كيف ورب دقيقة
لم تظهر على فحولهم بل اريد بها ما كان مطابقا لنفس الامر باعتبار العقل وبالجملة فضبط الكلام موقوف
على تمهيد اصول بسطها سيدي الوالد في كتبه فمن شاء تفصيل تلك الاصول فليرجع الى تصانيفه
المملوة نورا وصدقا اصل حقيقة النفس الانسانية عندنا انها برزة للنفس الكلية مدبرة للنسمة والنسمة
حالة في البدن مدبرة له حاملة للقوى اصل الفصل القريب للانسان هو الفيض المعتمد على الصورة
الحيوانية الذي من شانه انساع القوى الثلث القلب والعقل والنفس وتحصل الانسان انما هو
بالنفس الحاملة بهذه القوى والبواقي كالشرائط لوجوده الابتدائي اصل الاصل الذي به زيد زيد وعمرو عمرو
عند التحقيق ليس هي المشخصات بل نحو البرزة الذي به صارت هذه البرزة نفس زيد وتلك نفس
عمرو ومن ههنا يتضح ان الحركة في الكم موضوعها شخص الانسان المتقوم من نفس حقيقة واحدة مع
مادة ما مبهمة وانما المادة شرط لتقومها وتحصلها وظهور احكامها ونحو البرزة باقية والامثال متجددة
فتامل جدا فانه دقيق وبالتامل حقيق اصل معنى الموت انفكاك النسمة عن البدن لا انفكاك
النفس عن النسمة فاحفظ اصل لما كان من خاصية هذه البرزة ان تحل في النسمة لا يمكن ان تصير
مجردة محضة ولكن تتقوم بالنسمة فقط وتكون كالانسان الذي قطعت يداه ورجلاه دون الاعضاء
الرئيسة التي هي معنى صورة الانسان اصل كم من شئ تقتضيه الحكمة الالهية في العالم
كاستحالة الخلاء فان الانسان اذا مص القارورة فالهواء يخرج منه حتى اذا لم يبق للتخلخل مساغ
ويكون التخلخل الزائد عليه غير مناسب لحقيقة الهواء فحينئذ يحصل القفاء القارورة وكذا الكلام في النفخ
في القارورة حتى اذا لم يبق للتكاثف حد في حكم الطبيعة الهوائية فحينئذ انفقأت القارورة وتتفطر
من هناك ان الامراض وان حلت النسمة فانها لا تصل الى البنية حالة لا يمكن للنفس ان تتعلق
بها فاذا انحللت بحيث لم يمكن تولد النسمة مات الانسان والاصل لتحلل الى حد يمنع تعلق
النفس بها ان قلت الحيوان الارضي لا يتعلق النسمة ببدنه حتى يكون له غشاء فهل هناك غشية
قلت لا ادري اكثر من ان كل ما يجب في الطبيعة الكلية ان يكون في حفظ هذه البنية فانه لابد
ان يكون من حكم الطبيعة لكثير من النظائر اصل تكون النسمة بعد الموت حاملة للقوى وبهذا
كما قال الشيخان ابو علي وابو نصر ان النفس تتعلق بجسم هوائي حتى يصح بها التخيل والتوهم فكذلك

معاویہ را کہ کاتب آنجناب بودند فرمودند کہ یا معاویہ الق دواۃ وحرف القلم وانصب الباء وفرق السین واعور المیم وحسن اللہ ومد الرحمن وجود الرحیم وابوداؤد در کتاب نسے آوردہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گذشتند بر پارہ کاغذ کہ در زمین افتادہ بود نوجوان را کہ ہمراہ بود فرمودند لعن من فعل بسم اللہ را نہ نہید مگر در مقام مناسب یعنے مقام با احترام وخطیب از انس آوردہ مرفوعا کہ ہر کہ کاغذے را از زمین بردارد کہ درو بسم اللہ باشد نوشتہ میشود نزد خدا از صدیقین ووالدین او را تخفیف کردہ میشود اگرچہ کافر باشند خواص الحمد للہ الحمد للہ راس الشکر ودر قصہ رد ناقہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شکر را ہمین کلمہ ادا فرمودند کما رواہ الطبرانی عن النواس بن سمعان واز خواص این کلمہ آنست کہ قایم مقام دعا است چنانچہ در ترمذی وغیرہ از جابر بن عبد اللہ واقع است کہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افضل الذکر لا الہ الا اللہ وافضل الدعاء الحمد للہ ونیز خواص این کلمہ آنست کہ پر میکند میزان را ونیز در حدیث وارد است کہ التوحید ثمن الجنۃ والحمد ثمن کل نعمۃ ونیز وارد شدہ کہ کل امر ذی بال لا یبدا فیہ بحمد اللہ فہو اقطع ونیز از حضرت علی رض منقول است کہ ہر کہ نزدیک عطسہ بگوید الحمد للہ رب العالمین علی کل حال ما کان او را درد دندان ودرد گوش نشود ونیز مرفوعا آمدہ از واثلہ بن الاسقع کہ ہر کہ مبادرت کند وقت عطسہ بہ الحمد للہ موجب شفا از دوا امراض بطن است ودر حق او ودر فرستادن شکر آنحضرت علیہ الصلوۃ والسلام نذر کردہ بودند لا شکرن اللہ حق شکرہ وبہمین کلمہ اکتفا فرمودند

رسالہ معاد جسمانی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سبحان اللہ الذی خلق الانسان من طین وجعل نسلہ من سلالۃ من ماء مہین ثم سواہ ونفخ بہ من روحہ فاذا ہو خصیم مبین ولذلک خلقہم وتمت کلمۃ ربک لاملان جہنم من الجنۃ والناس اجمعین نحمدہ علی السراء والضراء ونشکرہ فی الشدۃ والرخاء ونصلی علی نبینا سید الانبیاء والہ الاولیاء واصحابہ الاتقیاء اما بعد فقد کثر التشاجر فی المعاد الروحانی والجسمانی وزعم کل ما خالج نفسہ واتخذوا ما ثبت بالنص الصادق وراءہم ظہریا بل ظنوہ لمساعدۃ عقولہم المشوبۃ بالوہم امرا بعیدا وحسبوہ محجوبا عن العقول وشیئا عنہا خفیا ولعمری انہ عندی من الامور الظاہرۃ ثابت بالدلائل

لنفی افضلیت علی بعد عثمان و یدل علی ذلک انه قد جاء فی بعض طرق حدیثه فقال رجل لابن عمر یا ابا عبد الرحمن فعلی قال ابن عمر علی من اہل البیت لا یقاس بہم علی مع رسول اللہ فی درجتہ ان اللہ عز و جل یقول والذین امنوا واتبعتہم ذریتہم بایمان الحقنا بہم ذریتہم فاطمۃ مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی درجتہ و علی مع فاطمۃ علیہما السلام اخرجہ علی ابن نعیم المصری انتہی موضع الحاجۃ منہ وازین عبارت صریح مستفاد میشود کہ کلام ابن عمر در مقام رد است بر کسیکہ از کلامش نفی تفضیل علی بعد از عثمان فہمیدہ بود و پس حاصل این عمر آنست کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صحابہ این کسر را تفضیل بترتیب میدادند و آیندہ سکوت میکردند و در حقیقت بعد از عثمان علی افضل است از جمیع من عداہ زیرا کہ او از اہل بیت است و اہل بیت را بالصحابہ قیاس نتوان کرد در قدری کہ نص تفضیل غیر او برا و معلوم شد قائل باید شد و بر دیگران او را افضل باید دانست و لہذا مسائل کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم صحابہ از ان بحث نکردہ اند این مسئلہ ہم از ان قبیل است و لفظ احد بعد از لا یقاس بہم در ریاض النضرہ موجود نیست تا جای تمسک تواند شد و آنچہ صاحب رسالہ نوشتہ است کہ ارشاد ثانی اسی منع عظیم متوجہ علی جمیع الادلۃ المتمسکۃ بہا علی افضلیۃ الثلاثۃ لیس مبنی بر دو چیز است یکی آنکہ لفظ احد درینجا موجود باشد حالانکہ موجود نیست دوم آنکہ الفاظ حدیث ابن عمر ہر و یہ اصحاب و مانند آن باشد و این امر نیز خلاف واقع است بلکہ اصح الفاظ او آنست کہ بخاری روایت میکند عن یحیی بن سعید عن نافع عن ابن عمر رض قال کنا نخیر بین الناس فی زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فنخیر ابا بکر ثم عمر ثم عثمان و در ترمذی ہر دو لفظ واقع اند درینجا آن منع متوجہ نمیشود و نیز این قدر گفت و شنید ہم در روایت ابن عمر است فقط جمیع ادلہ متمسکہ بہا درین باب ہرگز قبول این منع نمیکنند زیرا کہ دران ادلہ الفاظ ناصہ بر عموم امت وارد شدہ اند و اصرح این الفاظ در روایت حضرت مرتضی علی است عن عبد خیر قال سمعت علیا رض علی المنبر حمد اللہ و اثنی علیہ و قال الا انبئکم بخیر ہذہ الامۃ بعد نبیہا خیرہم ابو بکر و خیرہم بعد ابی بکر عمر و لو شئت ان اسمی الثالث فسمیتہ خرجہ خیثمۃ بن سلیمان و خرجہ ابن السمان عن ابی موسی و فی روایۃ ثم سکت بعد ذکر فرأینا انہ یعنی نفسہ خرجہ خیثمۃ بن سلیمان ایضا و عن ابی جحیفۃ قال قال علی الا انبئکم بافضل ہذہ الامۃ ابو بکر ثم عمر ثم رجل اخر و عن علی رضی اللہ عنہ قال ما مات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حتی عرفنا

بقدر ان هي قوة الحس المشترك في النفس ويحصل لها العلوم السمعية والبصرية بمنزلة الحدس في
النفس بمنزلة الاوهام الحادثة من مشاهدة القرائن احصل ما دامت النفس في عالم البرزخ فانها تعذب
بادراك عقلي ووهمي فقط وبانتشاء صور واشكال تحدث بها بتخييل اشباح المعاني كما يحدث
في المنام والهام الانكشاف ثم جمعت ... علم انفاسها او ايلامها تتولد من عزيمتها ومن تخيل النفس تلك
الاشباح حقيقة عجيبة تسمى لنفسه روضة من رياض الجنة او حفرة من حفرات النيران احصل اذا اراد الله
تعالى بعد اماتة اهل العالم وحدوث القيامة ان يحشر الناس لاسباب خفية لا تكاد تنضبط سيما في هذا المختصر
فانه يفيض على الارواح فيضا جمليا من قبيل مثال نوع الانسان وحدوث هيئة في العالم تفيض
قوة في الارواح وكمالها فحينئذ يعودوا الى الارواح صحتها وتذهب السيئات عنها فيقتضي تمام احياءها
فحينئذ يخرج اجسامها بمنزلة شجرة قطعت حتى لم يبق منها الا الدوحة ثم جاء مطر وهواء مناسب فنبتت من
الدوحة الاغصان والازهار والاوراق على الوجه الطبيعي فان كان هناك بدن ارضي له نوع مناسبة
بالنفس الناطقة والنسمة الهوائية يكون هو مطيها ومتعلقها والا انشأ لها بارئها بدنا مناسبا لها احصل اذا
حشروا اقوى في هذه الاجسام حكم المثال وشبه المثل الانسانية وتغلب حكم النوع فنشأ المحاسبات
والمناقشات احصل السر في انواع التعذيبات والتنعيمات اقتضاء النفس كمالها من كل
جهة من القوى الجسمانية والروحانية فتبتغ كل قوة ما تلتذ به فيقتضي اليه بكل ما تلتذ به كل قوة والله اعلم
مسئلة تفضيل در رياض النضرة در احوال علي ابن ابي طالب رضي الله عنه در فصل سابع كه در فضيلت
است ميگويد وقد اجمع اهل السنة من السلف والخلف من اهل الفقه والاثر ان عليا افضل الناس
بعد عثمان وهذا مما لم يختلف فيه وانما اختلفوا في علي وعثمان واختلف بعض السلف في علي وابي بكر
ذكره ابو عمرو بن عبد البر في كتاب الصحابة قال ابو القاسم عبد الرحمن بن الخباب السعدي في كتابه المسمى
بالحجة لسلف هذه الامة في تسميتهم الصديق بخليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم وهم في ذلك ابو عمر
غلط غلطا ظاهرا لمن تامله يعني الخلاف في تفضيل علي على ابي بكر رض وذلك انه ذكر في كتابه تعريضا
لا تصريحا انه كان من جملة من يعتقد ذلك ابو سعيد وابو سعيد ممن روى عن علي ان ابا بكر خير الامة
بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فكيف يعتقد في علي انه خير من ابي بكر وقد روي عن علي ذلك
اذا تقرر ان اهل السنة اجمعوا على ذلك علم ان ابن عمر لم يرد باحاديثه المتقدم ذكرها في باب الثلاثة

التاسعۃ العام قطعی کالخاص فلا یخصص عام بخاص حتے یکون قطعیا فیکون تخصیصہ نسخا الا اذا کان
العام قد خص منہ بعضہ عن عثمان رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من مات
وہو یعلم ان لا الہ الا اللہ دخل الجنۃ رواہ مسلم ہذا الحدیث ظاہر فی ان الایمان ہو التصدیق فقط کما
ہو مذہب ابی حنیفۃ رح قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم الوضوء من کل دم سائل رواہ الدار قطنی
واستدلت الحنفیۃ بہذا الحدیث علے انتقاض الوضوء بخروج النجس من غیر السبیلین قال رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم اذا اتیتم الغائط فلا تستقبلوا القبلۃ ولا تستدبروہا ولکن شرقوا او غربوا متفق علیہ
این حدیث نیز موافق مذہب ابوحنیفہ است کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یقبل بعض ازواجہ
ثم یصلی ولا یتوضأ رواہ الترمذی قال ابوحنیفۃ مس النساء لا یبطل الوضوء بدلیل ہذا الحدیث
سئل رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم عن مس الرجل ذکرہ بعد ما یتوضأ قال وہل ہو الا بضعۃ منک
رواہ النسائی والترمذی وابو داود وہذا الحدیث دلیل لابی حنیفہ بر آنکہ مس ذکر ناقض وضو نیست قال
رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اسفروا بالفجر فانہ اعظم للاجر رواہ الترمذی این حدیث بظاہر
تائید میکند بمذہب ابوحنیفہ رض قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم الامام ضامن والمؤذن موتمن
اللہم ارشد الائمۃ واغفر للمؤذنین رواہ احمد وابو داود والترمذی این حدیث نیز بظاہر تائید میکند
بمذہب ابوحنیفہ بر آنکہ نماز مقتدی موقوف است بر نماز امام ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم
صلی المغرب بسورۃ الاعراف فی رکعتین رواہ النسائی این حدیث دلالت میکند کہ وقت مغرب بسیار
تنگ نیست موافق مذہب ابوحنیفہ رض قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم انما جعل الامام
لیؤتم بہ فاذا کبر فکبروا واذا قرأ فانصتوا رواہ ابو داود والنسائی این حدیث تائید میکند بمذہب
ابوحنیفہ نہی رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ان یعتمد الرجل علے یدیہ اذا نہض فی الصلوۃ
رواہ ابو داود وہذا الحدیث دلیل لمذہب ابی حنیفۃ قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من کان
منکم مصلیا بعد الجمعۃ فلیصل اربعا رواہ مسلم ازین حدیث معلوم میشود کہ سنت بعد جمعہ چہار رکعت است
کما ہو مذہب ابی حنیفۃ قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من نام عن وترہ فلیصل اذا اصبح
رواہ الترمذی احتج ابوحنیفۃ بہذا الحدیث علے وجوب الوتر قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم
اذا احدث احدکم وقد جلس فی آخر صلوتہ قبل ان یسلم فقد جازت صلوتہ رواہ الترمذی ہذا مذہب

ان افضلنا بعدہ ابوبکر وما مات رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حتی علمنا ان افضلنا بعد ابی بکر عمر وما مات رسول اللہ صلی اللہ علیہ حتی عرفنا ان افضلنا بعد عمر رجل آخر ولم یسمہ اخرجہ الحافظ السلفی کذا فی ریاض النضرۃ وفی ریاض النضرۃ فی روایات حدیث ابن عمر وعنہ قال کنا نقول ورسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حی افضل امۃ محمد بعدہ ابوبکر ثم عمر ثم عثمان رواہ ابوداؤد والحافظ فی الموافقات وعنہ قال اجمع المہاجرون والانصار علی ان خیر ہذہ الامۃ بعد نبیہا ابوبکر وعمر وعثمان بقیتہ الآن وعنہ قال کنا نتحدث فی حیوۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واصحابہ او فرما کانوا ان خیر ہذہ الامۃ بعد نبیہا ابوبکر ثم عمر ثم عثمان فیبلغ ذلک النبی صلی اللہ علیہ وسلم فلا ینکرہ خرجہما خیثمۃ بن سلیمان والحاکم بالجملہ توجہ این منع بر یک روایت عبد اللہ بن عمر کہ روایت مرجوح است واکثر روایات او بلفظ دیگر وارد اند چہ فائدہ میکند در روایات صحابہ دیگر را علی الخصوص حضرت علی رضی اللہ عنہ را چہ جواب خواہد بود

بسم اللہ الرحمن الرحیم

رسالہ اصول مذہب ابی حنیفہ

من اللطائف التی قلما ظفر بہا لحفظ مذہبہم ما اخترعہ المتاخرون لحفظ مذہب ابی حنیفۃ وہی عدۃ قواعد یردون بہا جمیع ما یحتج بہ علیہم من الاحادیث الصحیحۃ القاعدۃ الاولی الخاص مبین فلا یلحقہ البیان ردوا بہا فرضیۃ قراءۃ الفاتحۃ فی الصلوۃ وفرضیۃ الاطمینان وغیر ذلک قالوا لفظ اسجدوا واقرؤا خاص مبین فلو لحقہا البیان لکان الخاص یلحقہ البیان والقاعدۃ الثانیۃ الزیادۃ علی الکتاب نسخ فلا یکون الا بآیۃ ناسخۃ او حدیث مشہور ناسخ الثالثۃ المرسل کالمسند الرابعۃ لا ترجیح بکثرۃ الرواۃ وانما ہو بفقہ الراوی الخامسۃ لا یقبل الجرح حتی یکون مفسرا وذلک لان الجرح والتعدیل انما ہما فی الاکثر اجمال البیان السادسۃ قول ابن الہمام فی بعض کتبہ ما صححہ البخاری ومسلم ونظراہما لا یجب علینا قبولہ کیف وکم من راو یختلف فیہ الناس باجتہادہم فمن جارح ومعدل فعسی ان یکون الذی عدلوہ مجروحا عند امامنا وکذلک ما ضعفوہ او وضعوہ لا یجب علینا ان نقول بہ کیف وعسی ان یکون الذی جرحوہ عدلا موثوقا بہ فاذن لا اعتماد لنا الا علی ما ذکرہ اصحابنا السابعۃ قال بعض اصحاب الفتاوی اذا کان فی المسئلۃ قول لابی حنیفۃ وصاحبیہ وحدیث یحکمون بصحتہ وجب اتباع قولہم دون الحدیث لانا نظن بابی حنیفۃ وصاحبیہ انہم یعارضوا الحدیث مع صحتہ وصحۃ الاستنباط منہ ولا نظن بہم انہم لم یبلغہم الحدیث لقرب زمانہم وسبقہم علیہم الثقۃ منہ وکل حدیث لم یردہ الامام لیس فقیہا فان الذی فیہ باب الرای لا یجب قبولہ

ودر دُرّ المعانی گفته که لهو الحدیث غنا و مزامیر است و در کشاف ذکر کرده که لهو الحدیث مانند غنا
و تعلیم موسیقیات است و در مغنی گفته که لهو الحدیث غنا است و آن حرام است باین ظهر که قائل
آن کافر است و در تفسیر تعلیمی آورده که لهو الحدیث غنا و ضرب بربط و دف و اوتار و مثل آنها است
و آنهمه باین نص حرام اند من استحله فقد کفر و وجه دلالت این کریمه بر حرمت آنست که حق تعالی
غنا را بلهو الحدیث مسمی ساخت و تعبیر از وی باین لفظ پرداخت و لهو غیر از اقسام ثلثه بمقتضای
احادیث و قرآن حرام است قال الله تعالی علی سبیل التوبیخ افحسبتم انما خلقناکم عبثا ای
عابثین لاعبین لاهین قال علیه السلام کل شیء یلهو به الرجل باطل الا رمیه بقوسه و تادیبه فرسه
و ملاعبته امرأته و انهن من الحق رواه الترمذی و ابن ماجه و الدارمی و آنچه جمعی از اباحیه میگویند که کریمه
بر حرمت غنا مطلقا دلالت نمیکند زیرا که مدلول کریمه حرمت است و غنائیکه بطریق لهو بود و اگر نه
چنین باشد حرام نیست باطل است زیرا که لهو الحدیث هر گاه به غنا مفسر شد و غنا لهو الحدیث
باشد پس تقیید مفسر بمفسر معنی ندارد و همچنین آنچه آن جماعه از ظاهر کریمه تقیید فهمیده میگویند که غنا
مطلقا حرام نیست بلکه غنائیکه مودی باضلال باشد باطل است زیرا که چون بودن غنا لهو الحدیث متحقق شد حرمت آن ثابت
گشت و لتقیید باضلال که منشا این وهم و خیال است از قبیل تقییدی است که درین احادیث
وارد شده و ملحد فی الحرم و ان تزنی حلیلة جارک الا آنکه الحاد مطلق و زنا مطلق حرام است اما الحاد در حرم
و زنا بزن همسایه شنیع تر است و در کریمه نهایت تشنیع بر مذهب آن جماعت است که لهو الحدیث
را که فی نفسه حرام است برای تضلیل اختیار نموده اند پس بر اباحت اصل غنا دلالت نکند و فی
الفتاوی العالمگیریة عن جواهر الفتاوی قال السماع و القول و الرقص الذی یفعله المتصوفة فی زماننا
حرام لا یجوز القصد الیه و الجلوس علیه و هو و الغناء و المزامیر سواء ابن ابی الدنیا و بیهقی از شعبی
روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود لعن الله المغنی و المغنی له طبرانی و خطیب بغدادی
روایت نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم نهی کرد از غنا و استماع آن و در سفر الهدی از ابن عمر
آورده گفت نهی النبی صلی الله علیه و سلم عن الغناء و الاستماع الی الغناء و در مغنی آورده که
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود الغناء ینبت النفاق کما ینبت الماء النبات و در احیاء العلوم
از معاذ بن جبل روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود [illegible] الا [illegible] اللهو الباطل

ابی حنیفة لان التسلیم عنده لیس لفرض عن علقمة قال قال لنا ابن مسعود الا اصلی بکم صلوة
رسول الله صلے الله علیه وسلم فصلے ولم یرفع یدیه الا مرة واحدة مع تکبیر الافتتاح رواه الترمذی والنسائی
این حدیث موید است مذہب امام ابوحنیفه را در اینکه رفع یدین نیست در ہیچ تکبیرے مگر در تکبیر
افتتاح آن النبی صلے الله علیه وسلم وابابکر وعمر رض کانوا یفتتحون الصلوة بالحمد لله رب العالمین
رواه مسلم این حدیث تائید میکند حنفیه را که بسمله از فاتحه نیست قال رسول الله صلے الله علیه وسلم
من صلے صلوة لم یقرأ فیها بام القران فهی خداج ثلثا غیر تام رواه الترمذی این حدیث نیز تائید میکند
بمذهب ابی حنیفه زیرا که آنحضرت صلے الله علیه وسلم نخواندن فاتحه را خداج فرموده وخداج بمعنی ناقص
است پس معلوم شد که خواندن سوره فاتحه فرض نیست زیرا که اگر فرض بودی لفظ دیگر میفرمودند
مثل فساد یا عدم جواز پس معلوم شد که خواندن سوره فاتحه در صلوة واجب است نه فرض زیرا که
ترک فرض موجب نقصان صلوة نیست بلکه موجب عدم جواز است عن ابی هریرة انه کان یقول
من ادرک الرکعة فقد ادرک السجدة ومن فاته ام القران فقد فاته خیر کثیر رواه مالک فیه دلیل
علے ان الفاتحة لیست بفرض کما هو مذهب ابی حنیفة قال رسول الله صلے الله علیه وسلم لا صلوة
لمن لم یقرأ بام القرآن فصاعدا رواه مسلم این حدیث نیز بظاهر تائید میکند بمذهب ابی حنیفه
زیرا که آنحضرت صلے الله علیه وسلم فرموده اند لا صلوة اگر ازین مراد نفی اصل است لفظ فصاعدا
درست نمیشود زیرا که بفرضیت خواندن زیاده از سوره فاتحه کسے قائل نیست بالاجماع پس
لازم آمد که مراد از نفی نفی کمال است قال رسول الله صلے الله علیه وسلم من افطر فی تطوعه
فلیقضه رواه احمد هذا دلیل علے مذهب ابی حنیفة بان النفل یلزم بالشروع ۔

رساله غنا

بسم الله الرحمن الرحیم

اما غنا پس کلام خدا واحادیث سرور انبیا علیه التحیة والثنا حجت است آن ناطق است قال الله
تعالے ومن الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله در معالم از عبد الله بن مسعود
وابن عباس وحسن وعکرمه وسعید بن جبیر رضی الله عنهم نقل کرده که لهو الحدیث غنا ومزامیر
ومعازف است ودر مدارک گفته که ابن عباس وابن مسعود قسم میخوردند که لهو الحدیث غنا است

میشوند بیع و رہن و ہبہ و وطی بے نکاح و جمیع تصرفات مملوکانہ با اینہا جائز است الکفار اذا سبی
بعضہم بعضا فاخذوا اما لہم او بعیرا انہ الیہم او غلبوا علی مالنا واحرزوہ بدارہم ملکوہ و نملک بالغلبۃ جنسہم وما
ہو ملکہم۔ شرح وقایہ اذا سبے کافر کافرا اخر بدار الحرب واخذ مالہ ملکہ لاستیلائہ علی مال مباح وملکنا
ما نجد من ذلک الشیء للکافران غلبنا علیہم اعتبارا بسائر املاکہم۔ درمختار دوم آنکہ کفار حربیان اولاد
خود را یا قریبان خود را بفروشند و مسلمانان خریدہ بیارند در ملک خود یعنی در جائیکہ اقامت دارند
خواہ دار الاسلام باشد یا دار الحرب درین قسم اختلاف روایات است کہ این کنیزان شرعاً
کنیزان میشوند یانہ اصح واقوی باعتبار دلیل ہمین است کہ این قسم ہم کنیزکان میشوند بیع و
ہبہ و رہن و وطی بلے نکاح جائز است چنانچہ از روایات واضح میشود بعضے درین قسم اینچنین
شرط کردہ کہ کفار حربیان کہ اولاد یا قریبان خود را مے فروشند حکم و رواج آن درینہا ہم باشد و بعضے
این شرط نکردہ اند غرض کہ این شرط اگر متحقق شود فبہا والا در رقیت اینہا حکم و رواج اینہا را اعتبار نیست
بنا بر روایت ارجح واقوی زیرا کہ حربیان در دار الحرب حکم حطب و صید دارند ہر کہ حطب و صید
بگیرد مالک میشود ہمین قسم کفار حربیان را ہر کہ بگیرد مالک میشود لیکن استیلاء و غلبہ و انتقال از دار الکفر
بدار الاسلام ضرور چنانچہ از ہدایہ وغیرہ معلوم میشود فاما الملاک فانما یثبت بعد الاحراز بدار الاسلام
والاستیلاء اثبات الید الحافظۃ والناقلۃ۔ ہدایہ ولو دخل دارہم مسلم بامان ثم اشتری من احدہم
ابنہ ثم اخرجہ الی دارنا فہو ملکہ واکثر المشائخ علی انہ لا یملکہم فی دارہم ہو الصحیح وقال الکرخی
ان کانوا یرون جواز البیع فالبیع جائز والا فلا کذا فی المحیط وفیہ اشعار بان الکفار فی دارہم احرار
ولیس کذلک فانہم ارقاء فیہا وان لم یکن ملک لاحد علیہم علی ما فی عتاق المستصفی وغیرہ کذا فی
جامع الرموز ولو دخل دار الحرب واشتری من احدہم اختہ او بنتہ ینبغی ان لا ؟ اذا کان ہذا الحکم
دارہم والا کان لیس من حکم الدار ذلک لا ینبغی لہ ان یشتری کذا فی الملتقط من کتاب البیوع
سوم آنکہ اولاد کنیزان این ہر دو قسم باشند آنہم مملوک میشوند مانند مادران خود زیرا کہ در کتب فقہ
مینویسند الولد یتبع الام فی الحریۃ والرقیۃ بشرطیکہ از مالک یا ذی رحم مالک پیدا نشوند زیرا کہ
ازین ہر دو اگر پیدا خواہند شد آزاد خواہند شد موافق حدیث من ملک ذا رحم محرم عتق علیہ چہارم
کفار ذمیان یعنے تابع بادشاہ مسلمانان باشند اولاد خود را یا اقارب خود را بفروشند و مسلمان

والغناء طبرانی از امیر المؤمنین عمر رض روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود القینة سحت وغناها حرام بیهقی در شعب الایمان از جابر آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود الغناء ینبت النفاق کما ینبت الماء الزرع فی الحقایق مجرد الغناء والاستماع الیه معصیة وفی المضمرات من اباح الغناء یکون فاسقا وفی الاختیار انه کبیرة فی جمیع الادیان وفی المحیط التغنی والتصفیق واستماعهما کل ذلک حرام ومستحلها کافر وفی اخفیاء الفتاوی ویکره الترجیع بقراءة القرآن والاستماع الیه لانه یشبه فعل الفسقة حال فسقهم وهو التغنی وفی الفتاوی لبیهقی التغنی واستماعه وضرب الدف وجمیع انواع الملاهی حرام ومستحلها کافر بهدی الله تعالی الزنا والجهلة الذین ابتلوا به خیف علیهم الکفر وفی جامع الفتاوی استماع الملاهی والجلوس علیها وضرب المزامیر والرقص کلها حرام ومستحلها کافر وفی العمادیة من النافع اعلم ان التغنی حرام فی جمیع الادیان وفی النهایة التغنی والطنبور والبربط والدف وما یشبه ذلک کل ذلک حرام ومعصیة بقوله تعالی ومن الناس من یشتری لهو الحدیث وفی التاتارخانیة من الیتیمة سئل الحلوائی عمن سموا انفسهم بالصوفیة فاختصوا بنوع لبس واشتغلوا باللهو والرقص وادعوا لانفسهم منزلة فقال افتروا علی الله کذبا وسئل ان کانوا زائغین من الطریق المستقیم هل ینفون من البلاد لقطع فتنتهم عن العامة فقال اماطة الاذی ابلغ فی الصیانة وامثل فی الدیانة وتمییز الخبیث من الطیب ازکی واولی وهذه الروایات کلها منقولة عن رسالة الفقیه العالم المتورع الکامل الشیخ محمد فرخ السرهندی فی هذا الباب الا روایة المعدن والهدایة فانها نقلت من عین الکتاب وقال الشیخ فیها ان سبعا وسبعین نفرا من الفقهاء اتفقوا علی تحریم الغناء وبین اسمائهم علی التفصیل وترکت هنا مخافة التطویل ـ

رسالهٔ بیع کنیزان

بسم الله الرحمن الرحیم

کنیزان وغلامان باعتبار ملک وعدم آن شش قسم اند اول آنکه جماعهٔ مسلمانان از دار الاسلام در دار الحرب رفته بقهر وغلبه کفار حربیان را خواه مرد باشند خواه زن خواه صغیر خواه کبیر گرفته بندی کرده در دار الاسلام بیارند یا کفار حربیان یک ملک کفار حربیان ملک دیگر را همین قسم غلبه نموده بیارند درین هر دو قسم بندی کنندگان خواه مسلمان باشند یا کافران مالک این کنیزان وغلامان

و فرائض و نوافل او در درگاه الٰهی مقبول نیست چنانچه در حدیث وارد است من احدث حدثا
او آوی محدثا فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا رواه الطبرانی
عن ابن عباس والبزار عن ثوبان و نیز در حدیث شریف است من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه
فهو رد رواه البخاری و مسلم و ابو داود و ابن ماجة عن عائشة رضی الله عنها و نیز در حدیث شریف
است در مذمت مبتدعان من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضی الله بها و رسوله کان علیه من الاثم
مثل آثام من عمل بها لا ینقص من اوزارهم شیئا رواه ابن ماجة عن عمرو بن عوف و بلال بن الحارث
سوال در ان مجلس به نیت زیارت و گریه و زاری حاضر شدن و در انجا رفته مرثیه و کتاب شنیدن
و فاتحه و درود خواندن جائز است یا نه جواب در ان مجلس به نیت زیارت و گریه و زاری حاضر شدن
هم جائز نیست زیرا که انجا زیارت نیست که برای او حاضر شود و این چوبها که ساخته اوست قابل
زیارت نیستند بلکه قابل ازاله اند چنانچه در حدیث شریف آمده من رأی منکرا فلیغیره بیده فان
لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه وذلک اضعف الایمان رواه مسلم و در مجلس تعزیه داری
رفته مرثیه و کتاب شنیدن اگر در مرثیه و کتاب احوال واقعی نیست بلکه کذب و افترا و تحقیر بزرگان
در ذکر ایشان پس شنیدن اینچنین مرثیه و کتاب درست نیست بلکه درین قسم مجلس حاضر شدن هم روا نیست
چنانچه در حدیث شریف نهی از شنیدن و خواندن مراثی واقع شده همین مراثی است عن ابی
اوفی قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن المراثی رواه ابن ماجة و اگر در مرثیه و کتاب
احوال واقعی باشد پس شنیدن این قسم مرثیه و کتاب فی نفسه مضائقه نی لیکن هیئت این
جماعه چنانکه مبتدعان میکنند نباید کرد که مشابهت از قوم مبتدعان میشود و احتراز از مشابهت
بدعتیان ضرور است چنانچه در حدیث شریف وارد است من تشبه بقوم فهو منهم و نیز داخل این
حدیث است من کثر سواد قوم فهو منهم و من رضی عمل قوم کان شریک من عمل رواه الدیلمی
عن ابن مسعود کذا ذکره السیوطی فی جمع الجوامع و فاتحه و درود خواندن فی نفسه درست است
لیکن درین قسم نوعی بی ادبی میشود زیرا که این قسم محل قابل ازاله و نابود کردن است و نجاست
معنوی دارد و فاتحه و درود جایی باید خواند که محل پاک باشد از نجاست ظاهری و باطنی پس
شخصیکه در پاخانه تلاوت کلام الله کند و درود بخواند ملام و مطعون خواهد بود همچنان در مقامیکه

خرید نماید یا حربیان ملک دیگر از دار الاسلام گرفته بندی کرده برند اینها در ملک داخل نشوند حکم کنیزان
و غلامان ندارند زیراکه ایشان در دار الاسلام احرار اند هرگاه ایشان را حر قرار داده شد پس هر که از مسلمان
و یا کافر بگیرد ایشان را مالک نمیشود چنانچه در کتاب در مختار فی باب استیلاء الکفار سے نویسند
فلو سبی اهل الحرب اهل الذمة من دارنا لا یملکونهم لانهم احرار پنجم آنکه جاریه مجهولة الحال باشد معلوم
نیست از حربیان یا از اهل ذمه پس اگر آن جاریه صغیره است که بحد بلوغ نرسیده قول قابض آن
معتبر است و اگر کبیره بالغه است پس قول آن معتبر است چنانچه از روایات کتاب الاشباه
والنظایر معلوم میشود الجاریة المجهولة الحال المرجع فیها الی صاحب الید ان کانت صغیرة والی
اقرارها ان کانت کبیرة وان علم حالها فلا اشکال ششم آنکه مسلمانان حر در حالت مخمصه و قحط اولاد خود را
بفروشند و کسے دیگر این را بگیرد و شرعا این قسم کنیز نمیشود اگرچه در فتاوی بے تامل مینویسند
که این حکم کنیز شرعی است برین روایت فتوی نیست و نه معمول به است زیراکه در جمیع متون
بلکه در دین محمدی علیه الصلوة والسلام حر را مال اعتبار نکرده اند کسے که این قسم زن داشته
باشد از وطی کردن بدون نکاح جائز نیست والله اعلم سوال چه میفرمایند علمای اهل سنت و جماعت
کثرهم الله تعالے در باب تعزیه داری عشره محرم و ساختن ضرایح و صورت قبور و علم و غیره جواب
تعزیه داری در عشره محرم و ساختن ضرایح و صورت و غیره درست نیست زیراکه تعزیه داری عبارت
ازین است که ترک لذائذ و ترک زینت کند و صورت محزون و غمگین نماید یعنی مانند صورت زنان سوگ
دارنده بنشیند و مرد را هیچ جا این قسم در شرع ثابت نمیشود مگر زن را بعد وفات زوج خود چار ماه
و ده روز سوگ آمده و در ماوراے زوج اگر کسے از اقارب او بمیرد تا سه روز اگر ترک زینت و غیره
کند جائز است و بعد سه روز آنرا درست نیست چنانچه در حدیث آمده لا تحل لامراة تؤمن بالله
والیوم الآخر ان تحد علے میت فوق ثلاث لیال الا علے زوج اربعة اشهر و عشرا رواه البخاری
و مسلم و نیز تعزیه داری که هیچو مبتدعان میکنند بدعت است و همچنین ساختن ضرایح و صورت
قبور و علم و غیره اینهم بدعت است و ظاهر است که بدعت حسنه که در ان ماخوذ نباشد نیست بلکه
بدعت سیئه است و حال بدعت سیئه اینست که در حدیث وارد است شر الامور محدثاتها
و کل بدعة ضلالة رواه مسلم و حال مبتدع که این قسم بدعتها اختراع میکند آنست که بدعت او در دین لعن خدا اسیر میکند

زیرا کہ ہیچ مفسدہ و قباحت در تعزیہ ساختن است ہمین قسم در مہندی منصور است و فاتحہ خواندن
و ثواب آن بارواح طیبہ رسانیدن فی نفسہ جائز و درست است لیکن بر مہندی ہا و فاتحہ
و درود خواندن بے ادبی وغیرہ است چنانچہ سابق گذشت و نذر بغیر خدا بر خود التزام کردن
درست نیست چنانچہ در حدیث وارد است کہ لاتنذروا فان النذر لایغنی من القدر شیئا
وانما یستخرج بہ من البخیل رواہ البخاری ومسلم سوال اینہمہ امور بدعت حسنہ اند یا سیئہ اگر مستہجان دارند
بحد حرمت است و فاعل آن مرتکب کبیرہ است یا مکروہ و فاعل آن صاحب صغیرہ جواب اینہمہ
امور بدعت سیئہ است البتہ مستہجن اند و تفاوت در امور بدعت تفاوت باعتبار مفسدہ است
و در ہر بدعت کہ مفسدہ زیادہ تر باشد استہجان آن زیادہ تر مے باشد و در ہر بدعت کہ مفسدہ
کمتر باشد قبح و استہجان آن کمتر مے باشد اگر مرتکب بدعت بدعت را باعث قرب و قربت خدا
دران میداند پس مرتکب آن خارج از دائرہ اسلام است چنانچہ از حدیث کہ در کتاب ابن ماجہ
وارد است معلوم میشود عن حذیفۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یخرج من الاسلام
کما یخرج الشعرۃ من العجین و صاحب بدعت عام است کہ خود بدعت را احداث کردہ باشد یا بدعت
را احداث نکردہ است بلکہ دیگر احداث نمودہ و این شخص مرتکب شود و آنرا پسند میدارد این شخص را
صاحب بدعت می نامند و نیز در ابن ماجہ وارد است قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ابی اللہ ان یقبل عمل صاحب بدعۃ حتی یدعہ و مرتکب بدعت را ضال در حدیث وارد شدہ
است اگر ضلالت او باین حد رسد کہ دران وعید نار باشد پس آن شخص مرتکب کبیرہ است
والا صغیرہ خواہد شد و این فرق در صورتے است کہ بدعت را مستہجن بفہمد سوال خوردن چیزہا
کہ بر تعزیہ وغیرہ نیاز و نذر مے آرند و در انجا نہادہ فاتحہ میدہند و نہادہ میدارند و سب عاشورا آنہا
علوا زیر تخت ضرایح و تعزیہ ہا مے نہند و صباح بر داشتہ تبرکا تقسیم میکنند جواب طعام میکہ
ثواب آن بنام حضرت امامین نمایند و بر آن فاتحہ و قل و درود خواندن تبرک میشود و خوردن آن بسیار
خوب است لیکن بسبب بردن آن طعام پیش تعزیہ ہا و نہادن پیش تعزیہ وغیرہ تمام شب بلکہ
پیش قبور حقیقیہ ہم تشبہ بکفار و بت پرستان مے شود پس ازینجہت کراہت پیدا میکند

واللہ اعلم

نجاست باطنی باشد وقابل ازاله باشد ودرانجا هم خواندن موجب ملامت ومطعونیت خواهد گردید
که فی نفسه محل خواندن **سوال** بدون ساختن ضرائح وغیره فقط درمکان تبرک صحیح مثل موی مبارک
داشته باشند داشتن مجلس گریه ترتیب کردن واخبار واحادیث صحیحه شهادت جناب سید الشهدا
ذکر کرده بکا کرده ختم کلام الله کردن وپنج آیه خوانده فقط فاتحه نمودن **جواب** بدون ساختن ضرائح
وغیره فقط درمکان تبرک صحیح مثل موی مبارک داشته باشند داشتن مجلس گریه وزاری الخ اینهم جائز
نیست بدلیل اینکه اینهم بدعت سیئه است فقط ذکر احادیث صحیحه شهادت وختم کلام الله وفاتحه وغیره
خواندن مضائقه نیست وتبرک صحیحه مثل موی مبارک اکثر جا بصحت بهم نمیرسد بنا براو نام عوام
کالانعام است آنرا تبرک دانستن این نشاید مادامی که بطریق صحیحه تبرک بودن او ثابت نشود
اعتقاد صحت او نباید کرد وچون تبرک مفقود شود محض مجلس گریه وزاری کردن ماند واینهم مجلس
مترتب کردن فقط برای گریه وزاری از سلف ماثور نشده واگر تبرک صحیح مثل موی مبارک همانجا یا
جای دیگر پیدا شود برای زیارت او رفتن مضائقه ندارد **سوال** ودران ایام ترک زینت ولذات
کردن وغمگین وحزین بطور ماتم زدگان ماندن **جواب** ترک زینت وغیره بالا منقول شد **سوال**
ساعی ومعاون بودن درامور تعزیه داری وغیره ازخود یا بپاس خاطر یا بپاس قرابت یا بسبب
همسایگی وهم خانگی شدن واسباب خود را مستعار دادن **جواب** اینهم جائز نیست چراکه اعانت
بر معصیت میشود واعانت بر معصیت غیر جائز **سوال** درحق کسیکه مرثیه وکتاب ونوحه خوانی
میکند خواه چیزی از اجرت بگیرد یا نگیرد **جواب** درحق کسیکه مرثیه وکتاب که دران احوال
غیر واقعی باشد موجب بزه کاری میشود وهمچنین نوحه خواندن گناه کبیره است ودر احادیث
وعید آن وارد است چنانچه درحدیث است لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم النائحة والمستمعة
رواه ابوداود کذا فی المشکوة واجرت گرفتن بر مرثیه خوانی ونوحه وغیره حرام زیراکه قاعده شرع
است که بر معصیت اجرت گرفتن درست نیست چنانچه بر مزامیر وغنا اجرت گرفتن حرام است
همین قسم برین چیزها حرام **سوال** درمقدمه مهندی که شب یازدهم ربیع الثانی روشن میکنند
ومنسوب بجناب حضرت سید عبد القادر جیلانی قدس الله سره العزیز می نمایند ونذر ونیاز
می آرند وفاتحه می خوانند **جواب** روشن کردن مهندی حضرت سید عبد القادر اینهم بدعت سیئه است

لکنہم لایبالون بہا بل یبذلون الاجتہاد والمحافظۃ علے الکلیات ودرج الجزئیات فی تلک الکلیات
مہما امکن وہذا الکلام الاجمالی لہ تفصیل طویل لایسع الوقت لہ واللہ الہادی **حکایت طاہر قمی**
با برہان شاہ کہ دعوت بمذہب امامیہ نمودہ بود وشفای پسر اورا معلق باختیار مذہب ائمہ اثنا عشر
ساختہ بازرویا برہان شاہ جناب رسالتمآب را وفرمودن آنجناب کہ فرزند تو شفا یافت وبگفتہ
طاہر عمل کن از تاریخ فرشتہ منقول فرمودہ بودند وتوجیہ آن جواب بر مذہب اہل سنت استدعا نمودہ
جواب اول مہربان من این سوال واشکال چندبار پیش فقیر آمدہ ودر جواب آن تحریرات چند
واقع شدہ کہ اینوقت نہ در حافظہ فقیر است ونہ منقول پیش فقیر ماندہ لیکن الحال آنچہ در حل این
اشکال کفایت میکند بلکہ ازین نوع اشکال چند واقع مشہورہ زایل گردد بتحریر مے آید وقبل از
حل این اشکال مقدمہ ممہدہ را در ذہن محفوظ باید داشت بعد ازان بحل اشکال متوجہ باید شد
مقدمہ ممہدہ اینست کہ اسباب العلم عندنا ثلثۃ الحواس السلیمۃ والخبر الصادق والعقل والالہام
لیس من اسباب العلم بصحۃ الشئ عندنا ہکذا فی العقاید النسفیۃ وشرحہا وقال الفقہاء ادلۃ الشرع اربعۃ
الکتاب والسنۃ والاجماع والقیاس بالجملہ الہام وکشف ورویا کہ ازین ہردو اضعف است نہ دلیل
احکام شرعیہ میتوانند شد ونہ دلیل امور واقعیہ بلکہ الہام وکشف ورویا ہرگاہ معارض یکے ازین
دلائل واقع شود آنرا رد باید نمود ورجوع بہمین دلائل ہفتگانہ باید نمود زیراکہ در الہام وکشف ورویا
احتمال غلط فہمی رائی وناقل موجود است وتدارک آن بسبب تنہائی رائی وناقل مفقود ودر دلائل
ہفتگانہ مذکورہ احتمال غلط فہمی ضعیف است وتدارک آن بسبب کثرت متاملین ومحققین
وغور کنندگان بوجہ احسن میتواند شد وبنا بر ہمین قاعدہ شیخ عزالدین ابن عبدالسلام مقدسی
کہ از مشاہیر علمای شافعیہ است ومصنف قواعد کبری ودیگر تصانیف مفیدہ ہرگاہ شخصی را شنیدند
کہ میگفت کہ من درکار خیر دختران خود سراسیمہ بودم جناب رسالتمآب را بخواب دیدم فرمودند کہ در
فلان موضع گنجے مدفون است کافتہ برون برآر وخمس ازان بکار اداکمن بلکہ تمام وکمال آن گنج
را خود متصرف شو فرمودند کہ این شخص را باید کہ خمس ادا نماید زیراکہ وفی الرکاز الخمس حدیث صحیح مشہور
است کہ راویان آن درحالت بیداری وکمال حواس شنیدہ ونقل نمودہ واین شخص درحالت
منام کہ سراسر غفلت ومظنہ غلط فہمی است این را شنیدہ ونقل نمودہ محل اعتماد نیست

بیان اختلاف المذاهب الاربعة

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده ونصلي على نبيه الكريم وعلى آله وصحبه ذوي الفضل الجسيم اعلم رحمك الله ان المجتهدين الباحثين عن دلائل الاحكام الشرعية ومآخذها لما راوا احاديث رسول الله صلى الله عليه وسلم متعارضة وآثار الصحابة والتابعين مختلفة وهي اهم المآخذ واكثرها في الاحكام تحيروا واختلفت رايهم في وجه التفصي عن هذا التعارض والاختلاف فالذي اختاره مالك رح تحكيمهم عمل اهل المدينة لان المدينة بيت الرسول وموطن خلفائه ومسكن اولاد الصحابة واهل البيت ومهبط الوحي واهلها اعرف بمعاني الوحي فكل حديث او اثر يخالف عملهم لابد ان يكون منسوخا او ماولا او مخصصا او محذوف القصة فلا يعتنى به والذي اختاره الشافعي رح تحكيم اهل الحجاز واشتغل بالدراية مع ذلك وحمل بعض الروايات على حالة وبعضها على حالة اخرى وسلك مسلك التطبيق مهما امكن ثم لما ارتحل الى مصر والعراق وسمع روايات كثيرة عن ثقات تلك البلاد ترجح عنده بعض تلك الروايات على عمل اهل الحجاز فحدث في مذهبه قولان القديم والجديد والذي اختاره احمد بن حنبل رح اجراء كل حديث على ظاهره لكنه خصص بموارده مع اتحاد العلة وجاء مذهبه على خلاف القياس واختلاف الحكم مع عدم الفارق ولذلك نسب مذهبه الى الظاهرية واما الذي اختاره ابو حنيفة رح وتابعوه وهو امر بين جدا وبيان ذلك انا اذا تتبعنا فوجدنا في الشريعة صنفين من الاحكام صنف هي القواعد الكلية المطردة المنعكسة كقولنا لاتزر وازرة وزر اخرى وقولنا الغنم بالغرم وقولنا الخراج بالضمان وقولنا العتاق لايحتمل الفسخ وقولنا البيع يتم بالايجاب والقبول وقولنا البينة للمدعي واليمين على من انكر ونحو ذلك مما لايحصى وصنف وردت في حوادث جزئية واسباب مختصة كانها بمنزلة الاستثناء من تلك الكليات فالواجب على المجتهد ان يحافظ على تلك الكليات ويترك ماوراءها لان الشريعة في الحقيقة عبارة عن تلك الكليات واما الاحكام المخالفة لتلك الكليات لاندري اسبابها ومخصصاتها على اليقين فلا يلتفت اليها مثال ذلك ان البيع يبطل بالشروط الفاسدة قاعدة كلية وما ورد في قصة جابر انه اشترط الحملان الى المدينة في بيع الجمل قصة شخصية جزئية فلا يكون معارضة لتلك الكلية وكذا حديث المصراة تعارض القاعدة الكلية التي ثبتت في الشرع قطعا وهي قولنا الغنم بالغرم ونحو ذلك من المسائل ولزم من هذا ترك العمل باحاديث كثيرة وردت على هذا النسق الجزئي

غمگین وملول گشتند این آیت نازل شد وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی
القی الشیطان فی امنیته الخ فی سورة الحج پس چون حکایت نعمه آنحضرت در بیداری بوقوع
آمده باشد در خواب برای اغوای بربان شاه اگر این قسم اراده کرده باشد چه تعجب باشد جواب سوم از مولانا عبد العلی
آنکه آنحضرت در منام همین قدر فرموده اند که بگفته طاهر عمل کن و نفرموده اند که بمرضی طاهر عمل کن یا آنچه
او تجویز کند بجا آر و طاهر در وقت تعلق ندر همین گفته بود که مذهب دوازده امام را اختیار کن و بلا
مذهب دوازده امام باجماع اهل سنت حق است و روش ایشان در سلوک و عبادت مقبول تمام
طوایف اهل سنت است بلکه استناد اکثر طرق صوفیه بایشان است پس مذهب دوازده امام شاید
بسلوک طرق صوفیه شد نورانیت باطن را با عبادت ظاهر جمع میکند و آنچه طاهر مقصود داشت یا آنچه
بعد نگفته آنچه بگوید و تجویز نماید داخل امر جناب رسالتمآب نشد جواب چهارم آنکه این یک خواب علی تقدیر صحته
و عدم الغلط فی السماع والفهم دلالت بر حقیقت مذهب امامیه میکند و منامات بیشمار و الهامات
و کشوف بسیار از جماعه کثیره اولیای سنت که در کشف الهی و کشف کونی ید طولی دارند و هزاران
با صدق منامات و کشوف آنها بتجربه رسیده گواهی ناطق بر بطلان آن مذهب میدهند اگر همه
منامات و کشوف را ترجیح برین یک خواب کذائی ندهیم تعارض خود البته حاصل خواهد شد والدلیلان
اذا تعارضا تساقطا و عند ذلک یجب الرجوع الی الدلائل الاخر من الکتاب والسنة والاجماع
والاخبار الصادقة والعقل وبه یتم المقصود جواب پنجم از مولانا رفیع الدین مرحوم تحقیق اینست که در
حدیث شریف وارد شده است من رآنی فی المنام فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل بصورتی
و نفرموده اند الشیطان لا یتسمی باسمی و نفرموده اند لا یدعی منصب نبوتی و لهذا بعض محققان تخصیص
کرده اند بآن صورت که در مدینه منوره مدفون است و بعضی تعمیم کرده اند بجمیع صورتها که در وقت
نبوت بوده اند و بعضی تعمیم کرده بجمیع صورتها که در تمام حین حیات بوده اند مجروح و مقدوح
داشته اند قول کسی را که در هر صورتی از شباب و بدر رؤیت واقع شود و چگونه مجروح و مقدوح
نباشد حال آنکه می بینیم در جهان بسیار کسان را از غاویان و مغویان مسمی باین اسم مبارک اند
در هر مذهب و بسا کس را ادعای نبوت میکنند پس چه تعجب که شیطان خود را یکی از غاویان وا
نماید و ایهام دعوی نبوت کند و لهذا احتیاج بهمان اقوال و افعال است که از زبان ثقات

نیز شیخ عبدالحق دہلوی در بعض رسائل خود نوشته اند که در سنه فلانی در مکه و مدینه استفتاء وارد شد
مضمونش آنکه شخصی جناب رسالتمآب را بخواب دید که میفرمایند اشرب الخمر حالا او را چه می باید کرد و شراب
بنوشد یا ننوشد علمای آنجا قاطبة همین جواب نوشتند که در حرمت خمر نصوص قطعیه وارد اند و این خبر
احاد در حالت غفلت و منام و مظنه غلط فهمی پس روا نیست که برین عمل نماید بلکه ظاهر اینست که
آنحضرت لا تشرب الخمر فرموده باشند این کس اشرب الخمر شنید و فهمید بدلیل آنکه حضرت ام المؤمنین
عائشه صدیقه رضی چون شنیدند که عبدالله بن عمر رض روایت میکند که ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه
یعنی مرده را بسبب گریه اهل و عشائر خودش در قبر عذاب میشود فرمودند که رحم الله ابا عبدالرحمن یعنی
عبدالله بن عمر که او دروغ نگفته است بر آنحضرت لیکن غلط فهمیده است آنحضرت بر یهودیه میگذشتند
کسان او برو میگریستند فرمودند این یهودیه را عذاب میشود و کسان او برو گریه میکنند از مجرد مقارنت
سبب فهمیدن نوعی از غلط فهمی است و علی هذا القیاس رواة حدیث را در شنیدن و فهمیدن
غلطی واقع شده لیکن هرگاه احادیث مشهوره از طرق متعدده وارد میشوند تدارک غلطی زود تر میشود
بخلاف حالت منام که در شنیدن حدیث مناحی تنها یک کس می باشد و او هم مخمور نشاء خواب
کیست که غلط فهمی او را تدارک کند چون این مقدمه ممهد شد پس میگوئیم که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم برهان شاه را همین فرموده باشند که فرزند تو شفا یافت و مطلب تو حاصل شد بر گفته ظاهر عمل
مکن و این شخص یعنی برهان شاه چون گفته ظاهر را در مخیله مملو داشت بمجرد شنیدن این لفظ توهم
کرد که شاید امر میکنند حال آنکه ایشان نهی میفرمودند اینست جواب تحقیقی این حکایت و بعضی
علما ازین حکایت جواب دیگر داده اند که چندان پسند فقیر نیست اگرچه راه بهی دارد و این هم
محتاج تمهید مقدمه ایست و آن مقدمه اینست که رویت جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وسلم البته واقعی و حق میباشد لیکن گاهی شیطانی و جنی آواز خود را با واز آنجناب شبیه ساخته
و حکایت کرده چنین میگوید و این می پندارد که شاید آنحضرت گفته باشند حالانکه آنحضرت هیچ
نفرموده دلیلش آنکه آنحضرت سوره و النجم میخواندند چون باین آیت رسیدند افرأیتم اللات والعزی
ومناة الثالثة الاخری شیطان آواز خود با واز آنحضرت شبیه ساخته این عبارت برخواند
تلک الغرانیق العلی و منها الشفاعة ترتجی مشرکین از شنیدن این آواز خوش شدند و مومنین

در هر طریقه چیزهای نامرضی باختلاف طورها احداث نموده اند و با اینهمه از طورها قصور دارند
زیرا که در عهد ما سه طریق شغلی که در تقرب الی الله مفید باشد معمول و مروج بود ذکر و تلاوت
قرآن و نماز آنها فقط ذکر را شغل مقرر کرده اند و تلاوت قرآن و نماز را شغل نمیدانند بعد ازان
عرض نموده که تلاوت قرآن و نماز را چگونه شغل باید گردانید از جناب ایشان طریق شغل و
تلاوت قرآن و نماز را القا شده و چیزی بزبان هم فرموده اند لیکن بیشتر تاثیر باطنی معلوم کردم
و حالت باطن من تغیر شده بهم رسید اگرچه در وصف نمی آید ازان وقت آن امر در باطن خود
مستقر می یابم عرض کردم که هر چند مرا توسل بجناب عالی از راه طرق و سلاسل بسیار بحمد الله
حاصل است لیکن میخواهم که بلاواسطه بیعت نمایم آنجناب دست خود دراز کرده دست فقیر را
گرفته بیعت مشرف نمودند و در آن وقت القای اثر عظیم در باطن فقیر نمودند بعد ازان عرض کردم که اکثر صحابه
خصوصا قریشیان با جناب عالی مشاجرات نموده اند در حق آنها حکم چیست و چگونه بوده است
این حقیقت فرمودند که ما از ایشان شکایت برادرانه داشتیم یا فرمودند شکایت برادری داشتیم
و شکر رنجی در میان بود مردم نافهم این را دور دور برده اند و بسیار افزوده باز عرض کردم
که فلان جماعت خود را از اولاد جناب عالی می انگارند فرمودند که آن جماعه از اولاد
من نیستند دروغ میگویند بعد ازان یکایک برخاسته بهمان سمت سرعت کنان تشریف
برده اند و مردم دیگر که منتظر بودند در حیرت ایستاده اند که کاش این صحبت قدری امتداد
می پذیرفت فقط مکاشفه آنچه بتحریر شرح رویای فقیر از وقوع و عدم وقوع استفسار فرموده
اند در صورت وقوع استدعای حل اشکالات وارده بران نمودند پس مخفی نماند که در صحت
نسبت این رویا بطرف فقیر بطوریکه شرح آن نقل کرده فرستاده اند هیچ شبهه نیست و جواب
از اشکالات وارده بران بدو طریق است اول اجمالی دوم تفصیلی اما اجمالی آنست که کسانی
از صحابه و تابعین که بشرف ملازمت حضرت امیر فایز شده بودند مذهب حضرت ایشان را
در فقهیات از ایشان دریافت کرده بودند آنها را بمذهب آنحضرت رضی الله عنه در امور فرعیه
قطع و یقین حاصل بود و کسانیکه بالمشافه از حضرت ایشان دریافت مذهب ایشان نکرده بودند
ناچار محتاج بودند بوسایط در صورت وقوع وسایط تنقید حال و اعمال و دیگر قواعد شغل

ودر حین حیات مروی گشته پس شیطان لقرابین دریافته بود که این بیمار را بحران تام جید است
وفی الفور شفا حاصل خواهد شد وقت را غنیمت شمرده برهان شاه را اغوا نمود و چون برهان شاه این
نکته واقف نبود تحقیق صورت و شباهت ناکرده در دام او افتاد و حال آنکه از صحابه کرام مثل عبد الله
بن عباس وغیره مروی است که هرگاه کسی پیش ایشان دیدار جمال باکمال آنحضرت در خواب نقل میکرد
ایشان از وی تحقیق صورت میکردند پس جهالت برهان شاه و بیخبری او معتقد دست درازی شیطان
گشت و اورا از راه برد و برین خواب او هیچ اعتماد نیست فقط

شرح رویای مولانا شاه عبد العزیز صاحب

بسم الله الرحمن الرحیم

هفت سال میگذرد که بست و هفتم ماه رجب شب معراج علی اکثر الروایات فقیر در خواب دید
که میدانی است دران فرش سفید براق گسترده اند و بران فرش مردم بسیار باشکال نورانی
ولباس های فاخره منتظر قدوم برکت لزوم جناب حضرت امیر نشسته اند فقیر هم بدریافت این معنی
دران مقام بر فرش مذکور جا گرفته ناگاه جناب حضرت امیر از جانب قبله نمایان شدند و سمت آن
فرش توجه فرمودند و مردم همه برای تعظیم برخاستند و بر لب فرش منتظر ایستادند فقیر نیز در وسط فرش
منتظر ایستاده بسبب هجوم اشخاص باعظمت تا لب فرش نتوانست رسید ایشان تشریف آورده
تفریق صفوف نموده نزد فقیر آمده چارزانو نشسته اند فقیر بادب تمام دوزانو مقابل نشسته الطاف
بسیار فرموده و با هیچکس کلام نفرموده محض با فقیر همکلام شدند فقیر آن وقت را غنیمت دانسته
چند چیز در آن وقت که در ذهن حاضر شده عرض نمود جواب باصواب یافته اول آنچه فرموده اند این بود که
شنیده ام شخصی بزبان پشتو کتابی تصنیف کرده است و دران کتاب چیزی که تحقیر من بود درج
نموده شما را اطلاع این معنی هست یا نه فقیر عرض نمود که بنده زبان پشتو نمیداند تا از حال کتابهای
این لغت آگاه باشد موافق فرموده تحقیق خواهم کرد باز عرض نمود که از مذاهب فقها کدام یک
مختار و پسند جناب است فرمودند که هیچ مذهب پسند ما نیست یا بطور ما نیست افراط و تفریط بعمل آورده
اند باز عرض نمود که از طرق اولیاء الله کدام یک طور جناب عالی است فرمودند که در ینجا هم همان جواب

وچون وقوع تحریف لفظی از ناقل شرح وجواب بر صفحه مرتسم گشت اشکال باینکه مطابق رویا
ذکر کلمه درود وذریعه قرب الهی معلوم میشود از اصل منهدم گشت ووجه دفع اشکال ظاهر است
چه لفظ ذکر در شرح رویا در بیان طریق شغل مذکور است ناسخ آنرا بادنے مناسبت صوری بلفظ اکثر
تحریفا تبدیل نموده ودرود هم در ذکر داخل است پس آنهم مذکور فانحل هذا الاشکال واضمحل ذلک
الاعضال آمدیم بر بیان حل اشکالات قسم دوم که منشاء آن تعمق در عبارت شرح جواب ومواخذه
برظاهر بعضے از الفاظ است مقدمه را بطوری تمهید میکنم که بعد استنتاج نتیجه ازان خود بخود شبهات
وارده ازهم مے پاشند مقدمه اول آنکه غیر مختار وناپسند بودن مذهب چیز دیگر است وباطل
بودن آن امر آخر غیر مختار عبارت از جائز مرجوح مے باشد وباطل عبارت از ناجایز محض بهمین
جهت غیر مختار در مقابل جایز غیر راجح واقع مے شود وباطل در مقابل حق کما هو المشهور فاین
هذا من ذاک دوم غیر مختار بودن مذهب مجتهد لاحق نزد مجتهد سابق مثلاً مستلزم آن نیست
که تمامی مسائل مخصوصه مذهب مجتهد لاحق نزد مجتهد سابق غیر مختار باشد چه مرضی ومختار چیزی
میباشد که از جمیع انحاء غیر مرضیه خالی باشد چنانکه حق صحیح چیزے میباشد که از جمیع انحاء بطلان
وسقم مبرا باشد وچون باعتبار بعضے مسائل مذهب مجتهد لاحق مثلاً مرضی مجتهد سابق نباشد
مذهب مجتهد لاحق خلاف مرضی مجتهد سابق خواهد بود بلکه در حقیقت غیر مرضی وناپسند بودن مذهب
نمیباشد مگر باعتبار بعضے مسائل مجتهد فیها چه بالاستقراء هیچ مذهب مجتهدی نیست که مجتهد دیگر را
باعتبار جمیع مسائل مجتهد فیها ناپسند وغیر مرضی باشد کما لا یخفی علے من تتبع الکتب اللتی صنفت
فی اتفاق الائمة وافتراقها - سوم آنکه مذهب مختار ومرضی همان می باشد که موددی میشود بطرف آن
اجتهاد پس ظاهر است که خلاف آن خلاف مرضی وغیر مختار خواهد بود - چهارم آنکه مخالفت در امور
مجتهد فیها که احکام فرعیه میباشد مستلزم رجوع شناعت وقباحت بطرف احدی از مخالفین
نیست وتفصیل کلام درین مقام بطوریکه موددی بطرف اثبات مرام شود آنکه در قرن اول
که مشهود بالخیر است بلکه در زمان لاحق در دین سه امر معتبر بود عقاید واعمال شرعیه فرعیه وتزکیه
باطن اما عقائد پس دران اصلا مخالفت گنجایش ندارد که نه سلف فیما بینهم دران مخالفت
داشتند ونه خلف را دران مخالفت سلف یکسر مو جائز ومذاهب فقهای اربعه ودیگر مجتهدین

تقدیم حدیث بر اثر و مجرم بر مبیح و غیر آن که در موضع خود مبین است منجمله چنانکه در احادیث نبویه
علی مصدرها الصلوة والتحیة نیز بنا بر وقوع وسایط اعمال مثل این قواعد میکنند ولیکن اعمال این
قواعد ادراک واقع غیر لازم جایز است که در واقع حدیثی یا اثری از جناب منسوب الیه صادر شده
باشد و در حدیثی یا اثری صحیح وهمی از راوی بمقتضای بشریت واقع شده باشد لیکن از انجا
که مجتهد مکلف باعمال این قواعد است نه بادراک واقع لهذا جایز است که مجتهدی مذهب حضرت
امیر را در بعضی مسائل فقه بنا بر بعضی وجوه مثل ضعف رواة آن مذهب یا رسیدن حدیثی
صحیح بکمال او بر خلاف آن مذهب ترک نماید و حالانکه آن مذهب حضرت باو رسیده وهمی از
راوی واقع شده باشد یا مخصص یا منسوخ باشد مجتهد مذکور بجهت آنکه قواعد مقرره اصولیه که مکلف
بآن بود عمل کرده ماجور خواهد بود چنانکه در ترک یکی از حدیثین متعارضین فی الظاهر بعذر اعمال
قواعد معذور است و شخص دیگر که مذهب امیر را در بعض فرعیات بطریقی از طرق علم دانسته مذهب
مجتهد مذکور را باعتبار واقع خلاف مذهب حضرت امیر گوید آنهم محقق خواهد بود و طعن از هر دو مندفع
واما جواب تفصیلی پس گوییم منشاء اشکالات بر آن دو امر است یکی تحریف ناسخ در نقل بعضی الفاظ
دوم عدم تعمق ناظرین در عبارات و مواخذه بر ظاهر بعضی الفاظ اما امر اول پس بیانش آنکه ناقل
شرح رد یا لفظ ذکر را در دو موضع که قریب یکدیگر واقع اول به نسبت ادنی مناسبت صوری بلفظ
اکثر تحریفاً تبدیل نموده حسب نقل اگر تلاوت قرآن الی آخر العبارة لهذا بجهت غیر مذکور بودن
ذکر کلمه که بموجب حدیث شریف افضل الاذکار است شبهه بخاطر ناظرین راه یافته و اصل عبارت
اینست زیراکه در عهد ما سه طریق شغلیکه در تقرب الی الله مفید باشد معمول و مروج بود ذکر
و تلاوت قرآن و نماز اینها فقط ذکر را شغل مقرر کرده اند و تلاوت قرآن شریف و نماز را شغل نمیدانند
انتهی و هر چند که وقوع تحریف در عبارتی که نسبت ناقلین معهر شده در انجا رسیده بود در یافت
عبارت صحیحه منقول شده واضح است لیکن بنا بر مزید اطمینان خواطر طالبان حق بمزید توضیح
نوشته میشود که بر وجود لفظ ذکر بجای لفظ اکثر آنکه قبل این لفظ محرف سه طریق شغل مذکور است
که ذکر و تلاوت قرآن و نماز بیان آن سه است پس اگر لفظ اکثر بجای لفظ ذکر واقع شود طریق
شغل همگی دو باقی ماند و آن خلاف سیاق کلام است که در ما سبق طریق شغل سه مذکور شد

نقض طالبان بولایت، مثال از هر دو قسم مسائل یک یک مسئله ذکر کرده میشود در شرح وقایه میگوید
فصل تقطع یمین السارق من زنده و تحسم ثم رجله الیسری ان عاد فان عاد ثالثا لا و حبس حتی یتوب
وعند الشافعی تقطع یده الیسری ثم رجله الیمنی لقوله علیه السلام من سرق فاقطعوه فان عاد فاقطعوه فان عاد فاقطعوه
و ذهبنا الاثر عن علی رض الخ و در رحمة الامة میگوید من سرق قطعت یده الیمنی ثم لو سرق ثانیا قطعت
رجله الیسری بالاتفاق فلو سرق ثالثا قال ابوحنیفه رح و احمد رح فی احدی الروایتین لا
یقطع اکثر من ید و رجل بل یحبس و مذهب مالک والشافعی انه یقطع فی الثالثة یسری یدیه و فی
الرابعة یمنی رجلیه و هی الروایة الاخری عن احمد انتهی و نیز در شرح وقایه در باب سجود التلاوة
میگوید و اختلف فی موضع السجدة فی حم السجدة فعند علی رضی الله عنه هو قوله تعالی ان کنتم ایاه
تعبدون و به اخذ الشافعی وعند ابن مسعود رضی الله عنه هو قوله تعالی و هم لا یسأمون فاخذنا
بهذا احتیاطا فان تاخیر السجدة جائز لا التقدیم انتهی و از انجا که مخالفت امام شافعی و امام مالک
و امام احمد بر یک روایت با حضرت امیر در مسئله اولی و مخالفت حنفیه با حضرت ایشان
در مسئله ثانیه در امور فرعیه است مبنی بر دلیل چنانکه دلیل امام شافعی و امام مالک و امام احمد
بر یک روایت در قطع سارق در مرة ثالثه حدیث فان سرق فاقطعوه الخ است و دلیل حنفیه
در موضع سجود حم السجدة جواز تاخیر سجده است کما مر نقله عن شرح الوقایة لهذا الحق به طرف
ائمه اربعه نسبت این چنین مخالفت متوجه نمیباشد مگر مخالفت جزوی در میان مذاهب فقهای
اربعه و مذهب حضرت امیر ثابت باشد و از مقدمه سوم بدریافت رسید که مذهب مختار و مرضی
مجتهد همان می باشد که موصل باجتهاد باشد پس امری که خلاف اجتهاد حضرت امیر باشد خلاف مرضی ایشان خواهد بود
و از مقدمه دوم معلوم شد که بنای غیر مختار بودن مذهب مجتهد لاحق نزد مجتهد سابق لازم نیست
که تمامی مسائل مختلفه مذهب مجتهد لاحق نزد مجتهد سابق غیر مختار باشد بلکه بسبب غیر مختار بودن
بعضی مسائل مذهب را غیر مختار توان گفت و از مقدمه اولی معلوم شد که غیر مختار چیز دیگر است
و باطل امر آخر پس از غیر مختار بودن مذاهب فقهای اربعه باعتبار بعضی اختلافات اجتهادیه ایشان
با حضرت امیر که آن اختلافات ایشان مبنی بر دلیل است بطلان مذاهب فقهای اربعه لازم
نمی آید و ترجیح مجتهد خلاف مذهب حضرت امیر را بر اجتهاد ایشان نظر به قاعده شرعیه مثل

رہا در اصول عقاید با سلف مخالفت ندارد اما فروع اعمال پس دران اختلاف کثیر گنجایش
دارد بلکه اختلاف فیه که موجب رحمت است [illegible] است بیان این اجمال آنکه مذاهب فقها عبارت
است از طریقه که ایشان برای فروع اعمال از کتاب و سنت موافق فهم و قواعد مقرره خود طلب
نموده مقرر کرده اند و در فروع اعمال اختلاف کثیر از سلف متوارث است چنانچه اختلاف حضرت
عائشه و حضرت امیر المومنین علی مرتضی و ابن عباس و ابن عمر و دیگر مجتهدین صحابه رضی الله عنهم
فیما بینهم مثل اختلاف جهر تسمیه و اخفای آن و قرائت فاتحه در حالت اقتدا با امام و عدم آن و همچنین
اختلاف در اذان و وضو و غسل و صوم و زکوة و حج و تلاوت قرآن درمیان علما مشهور است
و باین قسم اختلاف هیچ یکی مذهب دیگری را باطل نگفته آری نزد هر یکی مذهب خود
مرضی و مختار بود و مذهب دیگری غیر مختار علی هذا القیاس در اشتغال تزکیه باطن طرق
مختلفه داشتند بعضی بذکر و بعضی بکثرت نوافل از نماز و روزه و بعضی باکثار تلاوت قرآن و بعضی
بمراقبه چنانچه از حدیث یا غلام احفظ الله تجده تجاهک مستفاد میشود و بعضی باکثار صحبت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و بعضی بصحبت صحبت یافته در این راه تقرب می جستند و ظاهر است که طریق
مرغوب نزد هر یکی همان باشد که بآن تقرب زیاده جست لکن ابطال طریق دیگری نمیکردند
معلوم شد که درین قسم امور یعنی اشتغال تزکیه باطن هم ساغ اختلاف است و ازین مقام
دریافت شد که امور فرعیه شرعیه فی نفسها قابل اختلاف اند و مناط فروع اختلاف دران
حصول مرتبه اجتهاد است پس هر کسی را که این مرتبه حاصل باشد او را اختلاف مجتهد نظر بر ادله
جایز است اعم از اینکه آن مجتهد دیگر صحابی باشد یا غیر آن و چون مقدمات بدریافت رسید حالا میگوییم
که لالکائی از محدثین اهل سنت مذهب حضرت علی مرتضی را در فقهیات از کتاب الطهارة
تا کتاب القضا به ترتیب جمع کرده کتابی مستقل در فقه ساخته است هر کسیکه خواهد بطرف
آن کتاب رجوع نماید تا معلوم شود که مذهب فقهای اربعه با مجتهدات حضرت امیر موافقت کلی
ندارد و از آنجا که بهم رسیدن این کتاب و مطالعه تمامی آن خالی از تعسر نیست لهذا مختصر
میگوییم که در کتب متداوله فقه شایع و ذایع است که در بعضی مقامات بعضی فقها مذاهب خود را
موافق مذهب حضرت امیر میگویند و مذهب مخالف را مخالف آن و جایی بالعکس برای اطمینان

فقهای اربعه غیر لازم الورود و دلیلی برای حقیت مذهب شیعه غیر موجود و ادعای ایشان
باینکه غیر از نماز و تلاوت شغلی نداریم ادعای خلاف واقع است چراکه در ادای فرایض نماز تمام
فرق اہل اسلام متساوی الاقدام اند شیعه را دران خصوصیت نیست و در ادای سنن و نوافل
که موجب قرب میتواند شد نهایت قاصر اند که تارک سنن اند و نفل را راساً ساقط میگویند لهذا
ترک سنن و نوافل از شعار ایشان گردیده و عدم اعتداد ایشان بطرف تلاوت قرآن بسبب اینکه
جمع کرده حضرت عثمان و مثل تورات و انجیل محرف بزعم ایشان بر واقفین مذهب ایشان ظاهر
است پس ادعای شغل نماز و تلاوت سوای موطن خیال ایشان در واقع وجودی نداشته باشد
و قطع نظر ازین گوییم شغل نماز و تلاوت قرآن اعنی صرف اوقات درین دو فعل شریف چیز دیگر
است و نماز را شغل ساختن مثل اشغالی که درمیان صوفیه مشهور است امر آخر پس اگر بالفرض
در نماز و تلاوت مشغول باشند در مصداق این رویا داخل نخواهند بود چراکه در رویا نماز و تلاوت
را شغل ساختن مذکور است نه مشغول بودن بنماز و تلاوت و ازانجا که شیعه منکر طریقت اند بالضرورة
از اشغال ایشان نیز بیزار باشند پس شغلی که در رویا مذکور است منافی مذهب شیعه خواهد بود نه موید
آن کما لا یخفی و اگر شیعه بمخالفت بعضی مسائل فقها به بعضی آثار حضرت علی مرتضی که بحکم رویا
لازم می آید بر اہل سنت تشنیع نمایند نیز ناموجه است چراکه هیچ مجتهد بدون دلیل شرعی
حکمی نمیکند و در صورت وجود دلیل از مخالفت آثار صحابه که اضطراراً بنابر اعمال قواعد مقرره اصولیه
لازم می آید باکی نیست و شیعه نیز در مواضع بسیار مخالفت آثار حضرت امیر و دیگر ائمه اطهار
محض بنابر آنکه آن آثار موافق مذهب اہل سنت واقع اند نموده اند اگرچه این امر بر واقفین شیعه
خفایی ندارد لیکن برای تنبیه ناواقفان نوشته میشود که برین دعوی کتابین معتبرین شیعه اعنی استقصا و ا
دو شاهد عادل موجود اند که مصنف نظر بر موافقت اہل سنت بسیاری از احادیث حضرت امیر المومنین
و ائمه طاهرین را ترک میکند هر که خواهد بطرف آن رجوع نماید و ازانجا که مخالفت شیعه با طریقه
حضرت امیر در امهات عقائد و مایلحقها بر هر ماهر ظاهر و باهر و بر ناظر تحفه اثنا عشریه اظهر است که
همین معنی موجب ظهور بطلان مذاهب شیعه است و لهذا اصلاً بنابر بطلان مذاهب ایشان سائل را
بدریافت بطلان امر حاجتی نبود و ظن غالب آنست که اگر از جانب شیعه سوال واقع می شد

ترجیح یک حدیث است بر حدیث دیگر نظر بر قراین واثارات مرجحه پس چنانکه این قسم ترجیح یک حدیث بر حدیث دیگر مستلزم قباحتے نیست همچنین ترجیح مجتهد دلیلے شرعی راکه ماخذ اجتهاد او باشد بر اجتهاد حضرت امیر که تا باو بوسایط کثیره رسیده وبجهت کثرت وسایط محتاج به تنقید واعمال قواعد دیگر گردیده مستوجب شناعت نباشد پس بحکم مقدمه رابعه اختلاف اجتهاد فقهاء اربعه با اجتهاد حضرت امیر که در امور فرعیه مقرون با دله شرعیه مستلزم بطلان وقباحتے دیگر نباشد بلکه موجب رحمت باشد پس جواب حضرت امیر در خواب در امر مذاهب فقها بعد اعمال فکر درویه وتتبع کتب دینیه در نظر انصاف گزینان حق باهر وصواب ظاهر باشد اینست جواب از شبهه که بسبب لزوم غیر مرضی بودن مذاهب فقها بر رویا ایراد کرده اند ازین جواب دفع شبهه غیر مرضی بودن طرق اولیاء الله نیز مستفاد میشود وسوای این از شبهه غیر مرضی بودن طرق اولیاء الله جوابے دیگر هم است که از شرح خواب مستفاد میشود وآن عدم رضای حضرت امیر بسبب احداث چیزهای نامرضی است کما هو مصرح فی شرح الرویا پس در طرق اولیاء الله احداث بعضے امور غیر مرضی باشد که مقلدان طرق ابداع آن کرده نه باعتبار نفس آن طرق وپیداهر ظاهر است که در هر طریقه بعضے قیود ورسوم حادث شده اند که در زمان سابق نبوده پس طرق اولیاء الله را بسبب امور محدثه غیر مرضی گفتن بمثابه آنست که کسے طور اهل اسلام حال را بسبب ارتکاب منهیات وبدعات غیر مرضی بگوید پس عدم رضا راجع بطرف منهیات وبدعات است نه معاذ الله بطرق وآنچه نوشته اند که شیعیان بمضمون این رویا بے پرده از خوشی به پیراهن نمیگنجند ومیگویند که این رویای صادقه بر حقیقت مذهب ما دلیلے است واضح که پیرو فقهای مذاهب ومعتقد اهل طرق نیستیم وغیر از نماز وتلاوت شغلے نمیداریم انتهے پس بر عقلای دیندار خفاے ندارد که درین رویا اصلا جای خوشی شیعیان نیست بلکه غالب التفات والطاف حضرت امیر وخصوصیت شرف خطاب بطرف سائل واخذ بیعت از سائل وتعلیم شغل نماز وقرآن که بمنطوق ثابت است شایان آنست که شیعه بدریافت ان جامه برخود درند واگر از همه اغماض نظر کرده لفظے را منجمله مضمون خواب موافق مطلب خود در گمان باطل خود فهمند واز باقی اعراض نمایند در نظر عقلا مثل مستدل بجمله لا تقربوا الصلوة خواهند شد بالجمله از ماسبق معلوم شد که بحکم این رویا بطلان مذاهب

جائز است و مع ہذا در حدیث شریف ہم تجویز علیہ السلام بر غیر انبیا آمدہ کہ فرمودہ اند علیہ السلام تحیۃ الموتی پس تخصیص این حدیث در مشکوۃ شریف است باید دید و در قرآن مجید است وسلام علی عبادہ الذین اصطفی پس تخصیص بانبیا پس بلا شبہہ جائز باشد فقط بندہ خلیل الرحمن سلطان پوری مے گوید کہ در صواعق محرقہ آوردہ الآیۃ الثالثۃ قولہ تعالی سلام علی آل یاسین فقد نقل جماعۃ من المفسرین عن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان المراد بذلک سلام علی آل محمد وکذا قالہ الکلبی وعلیہ فہو صلی اللہ علیہ وسلم داخل بالطریق الاولی او النص کما فی اللہم صل علی آل ابی اوفی و بغوی نیز در معالم التنزیل این روایت ذکر کردہ۔ وقال تعالی فی سورۃ طہ والسلام علی من اتبع الہدی پس تخصیص انبیا . . . . .

مکتوب در حال ہمراہیان امام حسین در واقعہ کربلا۔

حضرت امام حسین علیہ السلام وقتیکہ در کربلا تشریف آوردند ہمراہ ایشان سہ پسر بودند علی اوسط امام زین العابدین کہ در انوقت بیمار بودند پسر دوم علی اکبر بست و دو سالہ عمر داشتند جنگ کردہ شہید شدند پسر سوم در نام ایشان اختلاف است بعضے عبد اللہ و بعضے علی اصغر گفتہ اند ایشان نیز شہید شدند شیر خوارہ بودند حضرت امام ایشان را بسبب غلبہ تشنگی در کنار گرفتہ زبان خود را برای تسکین عطش در دہان ایشان میدادند کہ ناگاہ تیرے از جانب اشقیا بحلقوم معصوم رسیدہ در کنار پدر جان دادہ و یک دختر ہمراہ حضرت امام علیہ السلام بود سکینہ نام داشت با حضرت قاسم منسوبہ بود و در انوقت ہفت سالہ عمر داشت و روایت نکاح ایشان با حضرت قاسم غلط است در انوقت فرصت این کار نبود و آنکہ مشہور است کہ حضرت سکینہ در راہ شام فوت شدند این ہم غلط محض است چنانکہ ایشان بتمادی ایام زندہ ماندند و با مصعب ابن زبیر منکوحہ شدند و زبیر عمہ زادہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و حضرت علی کرم اللہ وجہہ ہست و دختر کلان حضرت امام علیہ السلام کہ فاطمہ صغری نام میداشت او ہمراہ شوہر خود کہ حسن مثنی پسر حضرت امام حسن علیہ السلام بود در مدینہ ماندہ در دشت کربلا نیامد و نام مادر امام زین العابدین شہر بانو ملقب بہ شاہ زنان دختر یزدجرد بن خسرو پرویز بن ہرمز بن نوشیروان است و نام مادر علی اکبر لیلی دختر ابی مرہ ابن عروہ بن مسعود کہ سردار بنی ثقیف بود و نام مادر پسر سوم کہ شیر خوارہ بودند بیاد نیست این قدر معلوم است کہ از عرب بود و از نسل بنی قضاعہ و نام مادر سکینہ رباب دختر امرء القیس

حضرت امیر بجواب آن بر لفظ غیر مرضی و ناپسندیده بودن اکتفا نمی فرمودند بلکه الفاظ عبارت
دیگر ازین خود از طریقه ایشان و دوری ایشان از طریقه خود ارشاد میفرمودند چنانچه در حال حیات
خود فرموده اند ان قوما یحملون من اهواءهم علی النفسه بالباطل ستبغة لنا منهم لیسوا منا ولا انا منهم و آنچه از شیعه بطریق نقل
از نوشته اند که حضرت امیر کرم الله وجهه نفی سیادت کسانیکه فرمودند او شان آنانکه باعتقاد
شان تشیع و محبان او شان را از سادات می شمارند نیستند طرفه اختیار بنظر التیسب وادیا
قلوب است که با واقع منافی و با نفس الامر متباین تفصیلش آنکه آن جماعه که خود را به سیادت
نسبت میکنند فرقه خاص اند از سکان همین دیار که بکمال غلظت در تشیع دارند پس نفی نسبت
آنها یا بطور حقیقت است یا بطور مجاز بحکم انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح

بسم الله الرحمن الرحیم

سوال آنکه در تحفه اثنا عشریه صلوة و سلام بالاستقلال بر ائمه اثنا عشر نوشته و حال آنکه این اطلاق
نزد اهل سنت جائز نیست چرا که تشبه با اهل بدعت لازم می آید و اهل سنت اجتناب از
تشبه بر خود لازم شمرده اند پس برای جواز این اطلاق سند از کتب معتبره اهل سنت باید آورد
جواب از شاه عبد العزیز صاحب صلوة غلط در تحفه اثنا عشریه جای صلوة بالاستقلال بر غیر انبیا
واقع نیست آری علیه السلام در حق حضرت امیر المؤمنین و حضرت سیدة النساء و جناب حسنین
و دیگر ائمه مذکور است لیکن مذهب اهل سنت همین است که لفظ صلوة بالاستقلال بر غیر انبیا
درست نیست و سلام بر غیر انبیا میتوان گفت و سندش آنست که در کتب قدیمه حدیث اهل
سنت خصوصاً ابوداود و صحیح بخاری بعد از ذکر حضرت علی و حضرت حسنین و حضرت فاطمه و حضرت
خدیجه و حضرت عباس لفظ علیه السلام مذکور است آری علمای متقدمین ماوراء النهر این اطلاق
را برای تشبه با شیعه منع نوشته اند اما تشبه با بدان در امر غیر ممنوع نمیتواند شد و بنای الزام
این مردم میتوان گفت که در اول کتاب اصول حنفیه که شاشی است در عین خطبه بعد از
حمد و صلوة میگوید والسلام علی ابی حنیفة و احبابه و ظاهر است که رتبه این حضرات که نامهای
ایشان مرقوم شد کم از رتبه امام اعظم نیست پس نزد ایشان هم اطلاق لفظ سلام برین بزرگواران

نقل خط شاه غلام علی صاحب حضرت سلامت سلمکم الله علی رؤس الفقراء باختیار الفقر
علی الغناء بعد تسلیمات کثیره معروض میدارد که درینوقت شخصی ظاهر نمود که در مدرسه ما فقیران
مذکور نوکری کفار فرنگ و قبول خدمت افتا میشود خدا آگاه است که فقیر را شرف علم و علم را شرف بنی آدم گردانید
ازین خبر این فقیر بسیار تاسف نمود خاک نشینی فقرا به از صدر نشینی اغنیا هرگز مولوی عبدالحی صاحب
قصد این امر نامبارک نکنند بنان پاره قناعت ساخته لله فی الله درس طالبان علم فرمایند و اوقات
بذکر و مراقبه معمور دارند و درینجا هرگز هرگز متعلق بعلاقه نشوند هرگز و بتجرید و رسانیم و هر نفس را
نفس آخرین انگاریم برای خدا باشیم بطور بزرگان خود و سلف صالح خود زیاده امیدوار عفو گستاخی است
و بشنیدن خبر نیک انجام دل خوش میشود و با آنچه لایق شان درویشی نیست مشوش معذور خواهند
داشت زیاده چه جواب از مولانا شاه عبد العزیز صاحب شاه صاحب عرفان مراتب سلمکم الله
تعالی بعد از سلام مسنون الاسلام مکشوف خاطر عاطر باد که رقیمه کریمه وصول عزت شمول نمود
آنچه تردد بخاطر شریف از مذکور نوکری فرنگیان و قبول خدمت افتا از ایشان که درین مدرسه
از چندروز میشود لاحق گردید بوضوح انجامید بعض این خبر صحیح است و بعض ناصحیح اصل حقیقت
اینست که مولوی رعایت علیخان مختار کار فرنگی بسیار مستعد اند مکرر باینجانب نوشتند که شخصی را از
علماء متدین که مرتشی نباشد و اطلاع بر مسائل فقه داشته باشد نزد اینجانب باید فرستاد تا بنده
در هر واقعه و حادثه بموجب روایات فقه حکم میکرده باشم ازینجانب نوشته شد که صاحب نوکر و محبوس
فرنگیان اند مبادا آنها تکلیف حکم نامشروع دهند تا این شخص را که مالفرستیم اختلاط صحبت فرنگیان
ضرور افتد و موجب مداهنت در امور اسلام شود ایشان از انطرف بتاکیدات تمام قلمی نمودند که
اصلا آن شخص را اختلاط فرنگیان نخواهد شد نه آنرا تکلیف حکم نامشروع داده خواهد شد بلکه در مکان
جداگانه در شهر بالاستقلال سکونت خواهند ورزید و آنچه موافق شرع محمدی باشد علی صاحبها الصلوة والسلام
بی دغدغه و بی وسواس حکم نماید بعد از ورود این قسم رقایم ایشان تامل و تفکر نموده شد که این قسم معامله
باکفار که امداد در ترویج احکام شرعیه باشد موافق شرع جائز است یا نه حضرت حق عز و جل این آیه در
خاطر انداخت وقال الملک ائتونی به استخلصه لنفسی فلما کلمه قال انک الیوم لدینا مکین امین قال اجعلنی
علی خزائن الارض انی حفیظ علیم قال البیضاوی فیه دلیل علی جواز طلب التولیة واظهار انه مستولیها

بن عدی که از بنی کلب بود و از جمله ازواج خود حضرت امام رباب را بسیار دوست میداشتند و نزد
حضرت امام عزت تمام داشت چنانکه در ینباب شعرے ہم فرمودہ اند شعر لعمری اننی لاحب ارضا
تحل بہا سکینۃ والرباب ۱۲ یعنی قسم جان خود که من آن زمین را دوست میدارم که سکینه و رباب
دران بنشینند و منزل کنند و نام مادر فاطمه صغرے که دختر کلان حضرت امام علیه السلام در مدینه مانده
بود ام اسحاق و حضرت طلحه که یکے از دہ یار بہشتی بودند مشہور و معروف اند و حضرت امام باقر در انوقت
چہار ساله بودند چراکه قبل از واقعه کربلا که در سنه شصت و یک ہجری شده بود بچہار سال پیشتر در
سنه پنجاہ و ہفت ہجری پیدا شده بودند و از جمله ازواج حضرت امام در انوقت ہمراہ ایشان شہر بانو
و مادر پسر سوم شیرخواره بودند و حال دیگر ازواج معلوم نیست که در انوقت زنده بودند یا مرده و فرزندان
حضرت امام حسن علیه السلام که شربت شہادت نوشیدند چہار تن بودند حضرت قاسم و عبد الله و عمر
و ابوبکر و از فرزندان حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجہه پنج کس ہمراہ بودند حضرت عباس بن علی
و حضرت جعفر بن علی و حضرت عثمان بن علی و حضرت محمد بن علی و حضرت عبد الله بن علی شہید شدند
و عباس بن علی که علمدار بودند از مزار حضرت امام در کربلا دو سه تیر پرتاب روضۂ ایشان جدا است
و دیگر شہیدان کربلا در روضه حضرت امام مدفون اند و از فرزندان حضرت عقیل حضرت مسلم قبل از
آمدن حضرت امام در کربلا دوم ذی حجه سنه شصت از ہجرت در کوفه شہید شده بودند و ایشانرا
حضرت امام از مکه پیشتر روانه فرموده بودند که از مردم کوفه قول و قرار مستحکم و استوار گرفته اطلاع دہند
و دو پسر نیز ہمراہ پدر شہید شدند محمد و ابراہیم نام داشتند و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر پسران
عقیل بن ابی طالب که ہمراہ بودند شہید شدند و از فرزندان عبد الله بن جعفر طیار برادر حضرت علی
کرم الله وجہه دو پسر ہمراہ حضرت امام شہید شدند که محمد و عون نام داشتند و خواہرزادہ ہای حقیقی
حضرت امام بودند و مادر ایشان حضرت زینب که دختر حضرت امیر المومنین علی علیه السلام از بطن حضرت
بتول بودند خواہر حقیقی حضرت امام بودند و با عبد الله بن جعفر طیار نکاح شده بود و حضرت امام زین العابدین
و عمر بن الحسن و محمد پسر عمر بن علی و دیگر صاحبزاده صغیر السن در بندیان رفتند. و حضرت زینب خواہر
حقیقی حضرت امام و شہربانو زوجه حضرت امام و حضرت سکینه دختر حضرت امام و دیگر زنان اہلبیت
ہمراہ بودند در کربلا و شام رفتند فقط

واصلاح فسادها لیکن بیان بطور حکمت مع شوب قلیل من قواعد التصوف والسلوک و کتاب
الطاف القدس فی معرفة النفس تصنیف ولی نعمت مرحوم علیه الرحمة در معرفت لطائف نفس بر قواعد
تصوف و سلوک است بحث فی الفعل این طریق ثانی انفع و اسهل است اگر مطالعه منظور باشد الطاف القدس
مطالعه باید فرمود و کتاب معارج القدس اخلاق غایت بسیار دارد معهذا غور در مطلب آن درین زمان صعوبت
دارد زیاده بجز دعای مراتب عرفان و کمال چه نویسد والسلام المرقوم ۲۰ رجب سنه ۱۲۳۶ هجری قدسی

سوال انسان را بعد موت ادراک و شعور باقی میماند از ایران خود را مے شناسد و سلام و کلام
ایشان را مے شنود یا نے - جواب انسان را بعد موت ادراک باقی میماند برین معنی شرع شریف
و قواعد فلسفی اجماع دارند اما در شرع شریف پس عذاب قبر و تنعیم القبر بتواتر ثابت است و تفصیل آن
دفتر طویل میخواهد در کتاب شرح الصدور فی احوال الموتی والقبور که تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی
است و دیگر کتب حدیث باید دید و در کتب کلامیه اثبات عذاب القبر مینمایند حتی که بعض
اهل کلام منکر آنرا کافر میدانند و عذاب و تنعیم بغیر ادراک و شعور نمیتواند شد و نیز در احادیث صحیحه
مشهوره در باب زیارت قبور و سلام بر موتی و همکلامی با آنها که انتم سلفنا و نحن بالاثر و انا ان
شاء الله بکم لاحقون ثابت است و در بخاری و مسلم موجود است که آنحضرت صلی الله تعالی
علیه و علی آله و سلم با شهدای بدر خطاب فرمودند هل وجدتم ما وعد ربکم حقا مردم عرض کردند یا رسول
الله اتکلم من اجساد لیس فیها روح فرمودند ما انتم باسمع منهم ولکنهم لا یجیبون و در قرآن مجید
ثابت است لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله
من فضله - بلکه از احوال پس آیندگان خود هم خوشی و بشارت ثابت است - و یستبشرون بالذین
لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون بالجمله انکار شعور و ادراک اموات اگر کفر نباشد
در الحاد بودن او شبهه نیست و اما قواعد فلسفیه پس بقاء روحانی بعد از مفارقت و بقاء شعور و ادراک
و لذت روحانی مجمع علیه فلاسفه است الا جالینوس و لهذا او را در فلاسفه نشمرده اند پس ظاهر است
که بدن دائما در تحلل است و روح در شعور و ادراک دائما در ترقی است پس مفارقت بدن
در سلب ادراک و شعور او چه قسم تاثیر تواند کرد - سوال اگر ادراک و شعور میماند بقدر حیات میماند
یا زیاده و کم میشود - جواب ادراک و شعور اهل قبور بعد موت در بعض امور زیاده میشود و در بعضی کم

المتولی من ید الکافر اذا علم انه لا سبیل له الی اقامة الحق سیاسة الا بالاستظهار به الخ انتهت آنچه تعلق بشریعت
دارد و اما آنچه تعلق بطریقت دارد پس ترک و تجرید و اختیار فقر و ترک مکاسب در طریقت سبب
میشود که باختیار خود التزام این ترک کرده باشد و بدست شخصے عهد بسته و تا وقتیکه التزام این فقر و عهد
برین از شخصے بوقوع نیامده باشد باوجود تعلق بعلایق قیام بمجاهدات مشغولی باطن و ذکر و فکر و مراقبه و مشاهده
حاصل میشود بالجمله کسب و تعلق رخصت است از محرمات طریقت نیست و الا قضاة و دیگر اهل مکاسب
را تلقین طریقت جائز نمی‌شد و حال آنکه بسے ازین فرقه اولیای کبار گشته اند بمرتبه کمال و تکمیل
رسیده چه جای کسے که هنوز مبتدی باشد آرے ترک و تجرید درین طریقت عزیمت است و اهم بشرط
بشرطیکه عدم عیال یا عدم والدین که خدمت آنها فرض باشد یا اقارب دیگر که واجب النفقه باشند
باز غور کرده شود که درین از هیچ محذوری از صحبت کفار و مداهنت در حدود اسلام یا موافقت با آنها در رسوم
کفر یا خوش آمد آنها و مبالغه در کذب و دیگر مفاسد که مصاحبان اغنیا را هم میسر اصلا موجود نیست
پس در اباحت آن در شریعت و طریقت هیچ شبهه نمانده مانند این که خلفا و اصحاب مختارین اولیا
را دیده و شنیده ایم که معلمگری و تعلیم اطفال بهود میکردند و بشرحه بشارات عمده بودند چه جای
کسے که هنوز درین وادی قدمے نه نهاده و زمام اختیار خود را در دست ترک و تجرید نداده بنا بر
این امور مرقومه تجویز کرده شد که مولوی عبدالحی صاحب انجا روند اگر مفاسد مظنونه و موهومه
نباشند فبها و الا برخاسته بیایند چون این قدر معلوم شد خاطر شریف را بدرجه انزعاج نباید
داد و این قدر اجمالاً ذهن نشین باید ساخت که اینجانب هم عمرے درین مذکورات صرف کرده
و از آبا و اجداد همین وضع را دیده و شنیده یکایک بے حجت شرعی و بے تجویز در باب طریقت
حرکتے ناملایم که درین هر دو راه مستهجن و مستقبح باشد ان شاء الله تعالی نه برای خود و نه غیر خود تجویز
خواهد کرد زیاده چه نویسد والسلام والاکرام رقعه شاه غلام علی صاحب موسومه مولانا
شاه عبدالعزیز صاحب ـ حضرت سلامت معارج القدس چه کتاب است و از کیست چه بیان
مینماید باید فرستاد برای یکروز یا احوال اجمال مطالب آن تحریر فرمایند زیاده چه جواب از
مولانا صاحب ممدوح ـ شاه صاحب عرفان مراتب سلمکم الله تعالی بعد از سلام مسنون مکشوف باد
معارج القدس تصنیف امام غزالی است رحمة الله علیه فی معرفة النفس و قواها و تهذیب اخلاقها

میرسد یا نه جواب آب پاشی کردن بر قبور بعد از دفن آمده است لیکن بعد از طول مدت نباید
و اما اگر قبر خام باشد برای استحکام آن یا پاک کردن قبر از نجاست جانوران چرنده و پرنده باشد
مضایقه ندارد و الا بدعت است و نهادن گل و خوشبو بر قبر ماخوذ از آن ست که کفن میت را بخوشبو و
کافور و دیگر چیزها از این جنس مثل حنوط یعنی ارگجه آمده است و حال آنکه میت در قبر است اینچیزها بر قبر
می نهند تا مشابهت به میت تازه بهم رسد محتمل است که ازین نهادن خوشبو سرور بمیت میرسد زیراکه
درینحالت روح بسیار متلذذ باستعمال خوشبو میشود و روح باقیست هرچند آله وصول خوشبو بروح
درحالت زندگی که قوت شامه است مفقود است اما قیاساً بر لذات که میت را میرسد بعد موت
از روی شرع شریف ثابت یعنی لذتهای عالم که در احادیث صحیح آمده است که فیاتیه من روحها
وطیبها و در حق شهدا در قران مجید وارد است یرزقون فرحین اثبات میتواند نمود سوال نذر میت
بر خود واجب گردانیدن و قبرپوش گذرانیدن چه حکم دارد جواب حکم نذر برای موتے نمودن
تفصیلے دارد که در فتاوای عالمگیری در کتاب الصوم مذکور است چنانچه ترجمه عربی بعینه درینجا نوشته
میشود و آن اینست نذریکه واقع میشود از اکثر عوام باین صورت است که مے آیند بسوی قبر بعض صلحا و
بزرگان و بر میدارند پرده قبر از ایشان درحالیکه میگویند ای سید فلان اگر حاجت روائی من شود
پس برای شما از طرف من این قدر زر باشد مثلاً این چنین نذر باطل است بالاجماع آرے اگر
گفته شود یا الهی نذر کردم برای تو اگر شفا دهی مریض را یا مانند آن طعام بخواهم داد فقرا را که بر دروازه
سیده نفیسه اند یا مانند آن یا خرید خواهم کرد بوریا های مسجد یا روغن زیت برای روشنی آن مسجد
یا دراهم خواهم داد برای کسیکه شعائر مسجد میکند از قسمیکه دران نفع فقرا باشد و نذر برای خدا و ذکر
نمودن شیخ جز این نیست که آن محل صرف نذر است برای مستحقان نذر جائز است لیکن حلال
نیست صرف کردن مگر بسوی فقیران نه بسوی صاحب علم بسبب علمیت او و نه حاضرین شیخ مگر که باشند
از جنس فقرا و وقتیکه معلوم کرده شد این مقدمات پس چیزیکه گرفته میشود بسوی اینها پس حرام است
بالاجماع ما دامیکه قصد کرده نه شود صرف آنها بفقیران زنده و بتحقیق مبتلا شده اند مردمان باین نذر
ممنوع انتهے و چادر پوشانیدن بر قبر حرکت لغو است نباید کرد مثل دیوارگیری و سقف بلند بلکه
ازین سود نه چراکه دیوارگیری بند شدن عناکب و دیگر حیوانات موذیه و همچنین در سقف بند شدن

آنچه تعلق بامور غیبیه ادراک آنها زیاده است و آنچه تعلق در امور دنیویه باشد ادراک آنها کم و سببش آنست که التفات
و توجه ایشان در امور غیبیه زیاده است و در امور دنیویه کم باین جهت تفاوت واقع میشود والا اصل ادراک و شعور یکسان است
بلکه اگر تامل کرده شود در دنیا نیز توجه و التفات بزیادتی و کمی در شعور و ادراک واقع شود چنانچه دقائق علمیه یا کلامی
در بار کم می فهمند و لهذا از طعام و محاسن نساء و کیفیت نغمات و اوتار را امیر زاده ها خوب ادراک میکنند
و علما و فضلا در ادراک آن چیزها بسیار قاصر اند این همه بسبب قلت توجه و التفات و اند و کثرت آن
سوال از انبیا علیهم الصلوة والسلام و اولیاء کرام و شهدا و صلحای عالیمقام بعد موت شان استمداد
باینطور که یا فلان از حق تبارک و تعالی حاجت مرا بخواه و شفیع من شو و دعای من بخواه درست
است یا نه جواب استمداد از اموات خواه نزدیک قبور باشد یا غائبانه بلا شبهه بدعة است در
زمان صحابه و تابعین نبود لیکن اختلاف است در ان که بدعت سیئه است یا حسنه و نیز حکم مختلف
میشود باختلاف طرق استمداد اگر استمداد باین طریق است که در سوال مذکورست پس ظاهر جواز
است زیرا که درین صورت شرک نمی آید مانند استمداد از صلحا بدعا و التجا در حال حیات و اگر بنوع
دیگر است پس حکم آن موافق آن خواهد بود و در حدیث برای روان شدن حاجت اینقدر آمده است
عن عثمان بن حنیف رضی الله تعالی عنه قال ان رجلا ضریر البصر اتی النبی صلی الله علیه
وسلم فقال ادع الله ان یعافینی فقال ان شئت دعوت وان شئت صبرت فهو خیر لک قال فادعه قال فامره ان یتوضأ فیحسن الوضوء
ویدعو بهذا الدعاء اللهم انی اسئلک واتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمة انی توجهت بک الی
ربی لتقضی لی حاجتی هذه اللهم فشفعه فی رواه الترمذی وکذا فی المشکوة سوال کسی صاحب باطن
یا صاحب کشف بر قبور ایشان مراقب شده چیزی از باطن اخذ میتواند نمود یا نه جواب میتواند نمود
سوال برای زیارت ایشان روز تعین نمودن یا روز عرس ایشان که معین است کردن درست
است یا نه جواب برای زیارت قبور روز معین نمودن بدعة است و اصل زیارت جائز و تعیین
وقت در سلف نبود و این بدعت از ان قبیل است که اصلش جائز است و خصوصیة وقت بدعة مانند
مصافحه بعد العصر که در ملک توران وغیره رائج است و روز عرس برای یاد دهانیدن وقت دعا
برای میت اگر باشد مضائقه ندارد لیکن التزام آن روز نیز بدعة است از همان قبیل که گذشت
سوال بر قبور آبپاشی کردن و گل و دیگر خوشبو نهادن درست است یا نه و از ان سرور میت را

عقائد و تفضیل و فوقیت یافته اعتقاد فاسد در جناب اولیاء الله تعالی نرساند مضائقه ندارد والا سلوک در باب قیست
این مسئله نظر بر فکر عقلی نیست و همچنین گفته اند که مولوی وراء طور العقل و نیز گفته اند قالنسی چه گوید دیگر گوید که
عامی هنوز باین مرتبه نرسیده است و نه عالم متکلم شده متکلف است باکه اجمالاً بدانند که صوفیه صافیه
گویند حق است و فهم من بآن نمیرسد مثل ایمان به متشابهات قرآن مجید و نیز بدانند که علمای متکلمین که
اعتماد بر قول آنهاست انکار صریحش نکرده اند بلکه سکوت ورزیده اند و انتقال آن دم درکشیده اند
للوجه الذی ذکرناه آری مقلدان علمای متکلمین سکوت ایشان را انکار گمان کرده اند مثل
تفتازانی و قاضی عضد و دیگر متاخرین لیکن معلوم است که در این باب مقتدایان غزالی و
امام رازی و امثال آنها اند نه متاخرین سوال ۱۸ کسی کلام الله یا آیه کلام مجید را بر طعام خواند
چه حکم است شخصی میگوید که کلام الله بر طعام خواندن انچنان است که کسی در جای ضرور بخواند نعوذ بالله
منها جواب باین طور گفتن روا نیست بلکه سوء ادبی است اگر اینچنین گفت که در هیچ جا خواندن
سوء ادبیست مضائقه ندارد و آنهم وقتی است که بطریق وسطه نخوانند و اما بطور وعظ و پند
و منع از شرک و بدعت خواندن در هر جا رواست بلکه برای رد بدعت گاه واجب میشود سوال اگر
کسی جانداری را منت بکسی سازد آن جانور حرام گردد یا نه طعام منت بزرگان و طعامیکه برای
اولیاء مردگان پخته میشود پس خوردن آن جائز است یا نه جواب جانور درین صورت حرام میشود
و دیگر اشیای بیجان که بطور منت باشد خوردن آن قریب بحرام است بشرطیکه نیت نذر غیر الله باشد
مانند گلگلهای شیخ سدو و سیمنی بوعلی قلندر و غیره و نان و حلوای مردگان بطور خیرات برسانیدن ثواب
بایشان میکنند و آنرا مانند دیگر طعام تبرک نمیدانند اگر محتاجان را دهند و احسان برایشان ننهند و
درمیان برادری آنرا بطور بهاجی بجزه تقسیم نکنند امید ثواب دارد و فقط و طعام فرستادن بخانه اهل
میت تا سه روز مباح است سوال ۱۹ شخصی برای مصارف قبور اولیاء الله اراضی مقرر کند پس غله
آن اراضی خوردن بخدام آن قبر یا کسی دیگر جائز است یا نه و نیز مبلغ نقد که بر قبور می نهند خدام
را یا دیگر کسانرا خوردن میرسد یا نه جواب مصارف قبر هیچ معنی شرعی ندارد مگر همان وقت که
مرده دفن میشود اگر کسی اراضی از ملک خاص خود بنابر خادمان قبر وقف کند خادمان را خوردن
آن جائز است بشرطیکه شرط خدمت بجا آرند و آن شرط اینست که مردم را از طواف و سجده قبر

پیچال کنجشکان و شپرکان و مانند آنها ممنوع است و در ینجا هیچ نیست مگر زینت و خوشنمائی بیجا و در حدیث
شریف وارد است که نهی رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم ان تکسوا الحجارة والطین والله
تعالی اعلم سوال در مسئله وحدت وجود که مسلک صوفیه صافیه است و علمای متکلمین را انکار است
پس اگر باوجود تقلید صوفیه کرده اعتقاد خود را موافق مسلک ایشان درست کنیم که بعقیده ایشان حشر
کرده شویم و پیروی اهل حق کردن درست است یا نه و طالبیکه هنوز بمرتبه صوفیه نرسیده و نه عالم
متکلم شده در باب تحقیق کدام فریق را حق داند و اگر مسئله وحدت الوجود حق است مجتهدین که
علما و عرفا بودند چرا تلقین و فهمانیدن آن بهر کس مسلمان نکردند و اجمالا در کتب کلام چرا بیان
نکردند و از عقیده حق چرا اغماض نمودند جواب وحدة الوجود حق و مطابق واقع است چرا که
دلائل عقلیه و نقلیه بران قایم است چنانچه در رساله اولة التوحید شیخ علی مهایمی گجراتی مشروح
و مبسوط است علمای متکلمین را وجه انکار این مسئله همگی دو وجه است اول آنکه درین مسئله بسبب
کمال دقت و باریکی شبهات عقلیه و نقلیه بسیار وارد میشوند در نظر آنها حل آن شبهات نشده
ناچار بانکارش آمده اند اینست حال شطحیان از متکلمین دوم آنکه این مسئله از اسرار است و سر الله
وادیان موقوف بر دانستن این مسئله نیست بلکه عوام را تلقین این مسئله موجب انفتاح باب
الحاد است و اباحت شر و فساد است و مداهنت در امتثال تکلیفات میگردد پس بیان این
مسئله در کتب عقائد بنابر باریکی و دقت آن ممنوع و محذور است و امساک لسان از ان واجب
و انسب چنانچه در حدیث شریف است اذا ذکر القدر فامسکوا و اذا ذکر اصحابی فامسکوا و اذا ذکر النجوم
فامسکوا پس معلوم شد که تفصیل و تفتیش و تحقیق در امثال این مسئله دقیق منجر بضلال و اضلال
میگردد اینست حال محققان متکلمین و معهذا این جماعه اجمالا در تصانیف خود بما ایما اجمالی این
مسئله داده اند کالغزالی والرازی وغیرهما من الائمة فی هذا الفن اگر تفصیلش منظور باشد
در کتاب تنبیه المحجوبین مطالعه باید کرد و بالجمله انکشاف این مسئله در ابتدا بدلائل و رسمیات
نبوده است بلکه محض موهبت و معرفت است و انکشاف این مسئله بتحصیل و کتب نیست بلکه
بر ورود حالات باید داشت آری اگر کسی را القای حسن ظن براولیاء الله که باین مسئله متکلم
شده اند منظور افتد خواهد که در جناب ایشان بد اعتقاد نشود در رسائل توحید نظر کند تا بر دلائل

صحیح است یا نہ جواب انسان در کار خود مختار است میرسد کہ ثواب عمل خود ببزرگان با
ایمان گرداند لیکن برای اینکار وقت و روز تعیین نمودن و طلبے مقرر کردن بدعت است
آرے اگر وقتے بہ عمل آرند کہ دران ثواب زیادہ شود مثل ماہ رمضان کہ عمل بندہ مومن دران بہفتاد
درجہ ثواب زیادہ دارد مضایقہ نیست زیراکہ پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ و علے الہ وسلم بران ترغیب
فرمودہ اند بقول حضرت امیر المومنین علی مرتضے رض و ہر چیزکہ بران ترغیب صاحب شرع و تعیین
وقت نباشد آن فعل عبث است و مخالف سنت سید الانام و مخالفت سنت حرام است پس ہرگز
روا نباشد و اگر کسے خواہد مخفی خیرات کند در ہر روزیکہ باشد تا نمود نشود سوال کسیکہ از قوم
قریبی یا دیگر کہ زنان ایشان پردہ نمیکنند امام شود پس با و اقتدا کردن چہ حکم است جواب پردہ
شرعی در شریعت ہمین است کہ زن از سر تا قدم چادر کشیدہ باشد پس اگر زنان ایشان بیجا
میگردند و زناکاری زنان مذکورہ در مردم مشہور نیست اقتدای مقتدیان بایشان مکروہ و اگر
زناکاری ایشان مشہور شدہ باشد اقتدا حرام و درین صورت بر مردان زنان مذکورہ فرض است
کہ زنان خود را از بدکاری و بے پردگی مانع آیند و اگر آنہا باز نیایند طلاق دہند و گرنہ دیوث
خواہند بود و اقتدا در نماز ایشان منع خواہد شد لیکن اگر خواندہ اند قضا مر آن نماز واجب نیست
زیراکہ پس ہر فاسق و فاجر جائز باشد سوال طلاق دادن زوجہ بسبب نافرمانی و خطا کردن
جائز است یا آنکہ موقوف بر نافرمانی نیست ہرگاہ کہ خواہد طلاق دہد جواب طلاق دادن بر دو نوع
است یکے مسنون دوم مباح مسنون ہمان است کہ بے سبب طلاق ندہد زیراکہ طلاق دادن
نزد خدا تعالے از چیزہای پسندیدہ نیست بلکہ بناچاری مباح است و مباح آنست کہ آدمی مختار است
اگر بے سبب ہم طلاق گوید مے افتد و زن از ربقہ اطاعتش بیرون میرود و درین صورت ہم
اگر برای زیادتی ثواب نکاح باشد قریب بسنت است بلکہ در سنت خلفای راشدین داخل است
چنانچہ حضرت امام حسن رض زنہا را نکاح کردی و طلاق ہم دادی و باز زنان دیگر ہم نکاح کردی
و درین سبب ثواب منظور داشتی پس اینقدر سبب در مسنون بودن طلاق کافی است و سبب
این از حضرت امام حسن رض پرسیدہ بودند فرمودند من میخواہم کہ بسیار قوم را بسبب من با پیغمبر
خدا صلے اللہ علیہ وسلم رشتہ مصاہرت پیدا شود و در حق ایشان بروز محشر بکار آید سوال در

منع کنند واز فواحش انجا بپرهیزانند واز داشتن نذر ومنت از نقد وجنس بر قبر منع کنند ودفع
سازند اگر بشرط خدمت نه بجا آورده خورند وخورانند حرام است سوال رهن داشتن اراضی
واز محصولش منتفع شدن درست است یا نه واگر راهن محصول اراضی را بمرتهن هبه سازد جائز است
یا نه جواب رهن داشتن اراضی مملوکه درست است وقبضه خود داشتن بران ضرور ومحصول گرفتن
هم در قبضه کردن است اما باید که محصولش رانگاه دارد ودر مبلغ خود وصول شمرد وقتیکه مبلغ خود
بگیرد اینقدر وضع کرده دهد وهمچنین است حال کرایه حویلی وباغ ومکانات که دران کرایه جاریست
کرایه داده در مبلغ خود وصول کند وهبه کردن راهن بمرتهن محصول اراضی وغیره را صحیح نیست
زیرا که در هبه قبض موهوب شرط است باقباض واهب که چیزیرا از ملک خود دور کرده در ملک غیر اندازد
پس هرگاه که در ملک او نیامده است هبه انوقت چگونه صحیح شود واگر گویند که هبه در هر سال وماه میشود
باین معنی که اول در ملک مالک زمین محصول داخل میگردد بعد از ملک او بیرون آمده در ملک مرتهن
مے در آید پس هبه خواهد شد که از ملک مالک چگونه بیرون رفت اگر عقد اول برین کرده است
غلط است زیرا که در انوقت اقباض نیست واگر عقد هر ساله وهر ماهه برای کنند آن عقد در گرو نا
نیست پس بهرحال محصول وکرایه اراضی ومکانات مرهونه همیشه در ملک مالک آنها داخل میشود
ومرتهن قابض آنها میشود نیابة از مالک پس تا وقتیکه در قبضه مرتهن است در قبضه راهن
است زیرا که مرتهن نائب او ست در تحصیل منافع مرهون باعتبار عرف زمانیان حال اگر
مرتهن آن منافع را براهن رساند او آنرا قبض کرده بمرتهن هبه کند بابت قبض نفع او را خواهد رسید
واین در حقیقت ربوا است پس اگر آن بیچاره بمرتهن ندهد از وی مرتهن خوشنود نخواهد شد وبدین
معامله راضی نخواهد بود بلکه فسخ معامله خواهد کرد پس درینصورت آنچه اهل زمانه کنند حیله سودخواری
بر آورده اند لیکن این حیله هم هیچ قوت ندارد وباعتبار فقاهت مطلق ناروا است وداخل در سود
شیطان دشمن انسان است بهر حیله که خواهد او را بسوی دوزخ برد وطریق شیطان همان که بنظر عقل
ناقصان آنرا طریق مباح میدانند واگر مباح ندانند چگونه در ربقه شیطان در آیند سوال پختن طعام
در ایام ربیع الاول برای خدا رسانیدن ثواب آن بروح پرفتوح حضرت سرور کائنات صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم ویا حضرت امام حسین علیه السلام در ایام محرم ودیگر آل اطهار سعید مختار .

عبد القرآن وارد شده صحیح لیکن قرآن منحصر در آیه ان الله لا یغفر ان یشرک به تا آخر آیه نیست بلکه
آیه ان الذین کفروا من اہل الکتاب والمشرکین نیز داخل قرآن است و باین سبب شیخ عبد الحق
کفار را مطلق آورده و قید مشرکین ننوشته و در حدیث شفاعت که لبقیه جهنمیان را الله تعالی
خواهند بخشید و خواهند برآورد و ہمان مومنان اند که اصل ایمان قلیل دارند و عمل نیک نکردند چنانچه در عین
حدیث واقع است لم یعملوا خیرا قط و مراد از ان عمل جوارح است نه اصل ایمان و اہل تفسیر مشرکین را
شامل جمیع انواع کفر نوشته اند و کفر را بمعنی اصطلاحی شرعی لفظ شرک گردانیده اند پس معنی ان الله
لا یغفر ان یشرک به نزد ایشان لا یغفر ان یکفر به است چنانچه قاضی بیضاوی در تحت آیه ولا تنکحوا
المشرکات مینویسند تعم الکتابیات لان اہل الکتاب مشرکون لقوله تعالی وقالت الیہود عزیر
ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله الی قوله سبحانه وتعالی عما یشرکون ولکن خصت عنها
بقوله تعالی والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم وبخبر الرسول صلی الله تعالی علیه وعلی
آله وسلم باجماع الامة روی الحسن عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه
وعلی آله وسلم نتزوج نساء اہل الکتاب ولا یتزوجوا نساءنا فان قیل کیف اطلقتم اسم الشرک
علی من لم ینکر نبوة محمد صلی الله علیه وسلم قال ابو الحسن ابن الفارس لان من یقول القرآن
کلام غیر الله تعالی فقد اشرک بالله وغیره انتہی و تحقیق آنست که سابق مذکور شد یعنی آیات کثیره قرآن
در تخلید کفار در نار و تابید مطلقا ایما مینماید بلکه به تخصیص در حق اہل کتاب نیز چنانچه آیه ان الذین کفروا
من اہل الکتاب والمشرکین فی نار جہنم خالدین فیہا وقالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودة الی قوله
فاولئک اصحاب النار ہم فیہا خالدون و جمیع اہل بدعت و ہوا که بدعت ایشان بکفر رسیده داخل
آیه ان الذین کفروا من اہل الکتاب اند به تعمیم مشرک نیست و مراد از ما دون ذلک نیست مگر
ذنوب و معاصی خواه کبیره باشد یا صغیره جمعا بین الادلة سوال نیز در جمیع متون کلامیه مرقوم است
که صحابی را طعن نباید کرد و مضمون حدیث که ثم یکون ملکا عضوضا یقینا معاویه ملک است که بعد
سی سال شده است پس اگر کسی معاویه را بمقتضای حدیث طعن کند چه مضایقه دارد به سبب
ظلم وغیره که لوازم عضوضیت است که نسبت باو کنند وگرنه توجیه حدیث شریف و عقاید اہل سنت
چیست و در مسلم وغیره مذکور است که الصحابة کلہم عدول پس توجیه بغاوت و عضوضیة ایشان

متون عقائد معتبره و شروح آن مینویسند که کفار مخلد در نار اند و مومنان در جنت خواه قبل از عذاب
یا بعد او خواهند آمد پس در ان مشرکین و اهل کتاب و اهل بدع که هوای آنها بکفر رسیده و تکفیر کننده
شیخین و غیره منکر ضروریات دین داخل اند یا نه و در آیه ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما
دون ذلک الخ که احتمال دارد کفار غیر مشرکین محل مغفرت باشند و از حدیث معلوم میشود که همه
از نار نخواهند بر آمد الا من حبسه القرآن و شیخ عبد الحق رح گفته که همه از دوزخ خواهند بر آمد الا کفار
و قید مشرکین ننوشته و در حدیث چهارم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت لقیه جهنمیان
خواهند کرد و حکم خواهد شد که بی شفاعت تو نخواهیم بخشید مگر آخرش مغفور شوند آن کدام فریق اند همین
کفار غیر مشرکین اند یا مومنان که ذره ایمان در دل ایشان میباشد علی التفصیل بیان ترجمه آیه
مذکوره که مراد از من یشرک کیست قلمی فرمایند جواب اجماع علما منعقد است بر آنکه خلود در نار
خاصه کفر است مطلقا خواه شرک باشد یا انکار نبوت یا انکار احکام قرآن هیچ تفاوت نیست و از
آیه ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء مراد از لفظ ما دون ما سوی نیست
بلکه ادون و اسفل مراد است یعنی آنچه کمتر از شرک باشد و اقسام کفر کمتر از شرک نیستند بلکه مساوی
شرک اند بالجمله اجماع علماء اهل سنت بر آنکه جمیع کفار در تخلید شریک مشرکین اند بنفسه دلیل
قطعی است بر صحت حکم نزد ما آمدیم بر آنکه سند این اجماع چه چیز است و این اجماع معارض اشاره
این آیه یعنی یغفر ما دون ذلک لمن یشاء میتواند شد یا نه پس تحقیق در کتب مبسوط علم کلام است
جمعی نوشته اند که جمیع انواع کفر راجع بشرک میشوند و مستلزم آن میگردند پس محل مغفرت
نباشند بنص این آیه مثلا اهل کتاب که انکار رسالت مینمایند پس گویا چنین معتقد میشوند که معجزات
پیغمبر آخر الزمان که فعل الهی تعالی برای تصدیق پیغامبر است فعل غیر او تعالی است پس اثبات
قدرت خلق معجزه مر غیر خدای تعالی را لازم شد چنانچه عقیدهٔ ایشان است و هو عین الشرک
و علی هذا القیاس در جمیع اقسام کفر تکلفات نموده اند لیکن نزد محققان دلیل این اجماع آیات کثیره
اند که زیاده از پنجاه آیه خواهند بود و همه دلالت دارند بر آنکه کفر بآیات الله تعالی مستلزم خلود نار است
خواه شرک باشد یا غیر آن قوله تعالی ان الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم
بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب الی غیر ذلک من الآیات و در حدیث مقام محمود الا من

آنچه در کتب اصولیه مرقوم است که الصحابة کلهم عدول پس مراد آنست که صحابه کلهم در روایة
حدیث از آنحضرت صلی الله تعالی علیه وسلم مامون ومعتبر اند هرگز از ایشان کذب در روایات
حدیث ثابت نشده چنانچه بتجربه وتحقیق رسیده که در مقدمات دیگر کسے ازینها دروغ گفته باشند نه آنکه
مصدر گناهی نشده اند چنانچه عنقریب گذشت که بعضے ازینها در حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بارتکاب کبائر محدود گشته آری کبار اصحابه از صدور گناهان عمداً محفوظ اند وبحث در اجتهاد وغیر اجتهاد
ایشان حالا اصلا مفید نیست زیراکه مجتهد بودند درین مسئله بالیقین خطا نمودند چه اجتهاد در مقابله نص
اصلا اعتبار ندارد و آمدیم بر تحقیق حال واقعی پس بعد از تفتیش وتفحص روایات معلوم میشود که ایشان
در آخر عمر رتبه اجتهاد بهم رسانیده بودند اما پایه علمی کم داشتند وعبور جمیع احادیث حاصل نبود بخلاف
کسانیکه بحضور آنجناب بپایه اجتهاد کامل رسیده بودند و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اجتهاد
ایشان را تصویب فرموده وبه فتوی وتعلیم اجازت فرموده بودند مثل حضرت عمر وعلی رض و
عبدالله بن مسعود ومعاذ بن جبل وزید بن ثابت وامثالهم پس هرکه اجتهاد ایشان را نفی کند در سفسطه
است زیراکه در حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشانرا آن مرتبه حاصل نبود و آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در هیچ مسئله بر صحت اجتهاد معاویه حکم نفرموده اند تا اجتهاد ایشان معتبر ومفتی به انگاشته
وهرکه ایشانرا مجتهد گفت نیز درست گفت زیراکه در اخیر عمر بسبب سماع احادیث کثیره از صحابه
دیگر در بعضے مسائل فقه دخل پیدا کرده بودند همین است معنی قول ابن عباس رض که انه فقیه وخروج ایشان
از هر اجماعیکه بر خلافت حضرت علی رض منعقد شده باکے ندارد زیراکه در آنوقت اجتهاد ایشان آن
رتبه نداشت که ایشانرا از اهل حل وعقد توان شمرد وعلاوه آنکه خلافت حضرت علی رض عند المحققین
بنص ثابت است ودر مقابله نص اجتهاد را اصلا اعتبار نیست کذا فی حل المتعة المنسوب الی ابن
عباس رض وعدم ایجاب الغسل علی من جامع من غیر انزال المنسوب الی ابی ابن کعب وغیره من
الانصار سوال در بعض کتب مرقوم است که بعضے صحابه از عشره مبشره در نماز جمعه حاضر بودند
ومروان در خطبه سب حضرت علی رض کرد صحابه مذکور عقب آن نماز خواندند وحکم تکفیر او نکردند اگر از
سب حضرت علی رض البته شدت وتشنیع بر مروان کردند عجب است که اهانت علم وعلما کفر است چنانچه
در اشباه والنظائر موجود است پس همچنین اهانت صحابی اجل چرا کفر نباشد وجه آن چیست

چه بسیت ولغایت او متفق علیه است پس اہانت باعمی چه مضایقه دارد و منع بعضی علما از جهت آن است
و بعضی او را منسوب کنند که مجتہد نبود و لهذا اگر شریک اجماع بر خلافت حضرت علی رض نشد ضرر ندارد پس
این قول منافی آنست که ابو رافع از ابن عباس رض حکایت کرد که در یک نماز در وتر میخواند و آن
خلاف روایة حدیث صحیح است در جواب فرمودند انه فقیه کذا فی البخاری و نیز در مشکوة مذکور است
قال ابن عباس رض انه فقیه پس او چگونه مجتہد نباید گفت و توجیه آن چیست جواب آنچه در متون
عقاید مرقوم است که صحابی را طعن نباید کرد درست است اما روایت حدیثی که متضمن وجهی از وجوه
طعن در بعضی صحابه باشد باکی ندارد و بالجمله غرض اصحاب متون باین لفظ صحابه است نه آنکه
صحابه کلهم معصوم اند که به هیچ وجهی از وجوه طعن نداشتند چه از بعضی صحابه شرب خمر ثابت شده چنانچه
در مشکوة است و بارها آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم اقامت حد و بر آنها کرده اند
و از حسان بن ثابت و مسطح بن اثاثه قذف ثابت شده و بر آنها حد نیز جاری گشته و از ماعز اسلمی
زنا صادر شده و مرجوم گردیده آری زلات و خطای این مردم من حیث الصحابیة واجب الاغماض
اند از آن قبیل نیستند که امت زبان طعن دراز کنند تا وقتیکه نفاق و ارتداد آنها بالقطع معلوم نگردد
مثلا در حق ابوذر غفاری رض در حدیث صحیح بخاری وارد شده انک امرء فیک جاهلیة حالا ما مردم را
نمیرسد که گوئیم ابوذر رض مرد جاهل بود و همچنین در حق ابوجهیم که از عمده صحابه است در صحیح بخاری
وارد شده که لا یضع عصاه عن عاتقه کنایه از آنست که او بسیار ضرب سیاست میکند زنان و خادمان
خود را حالا ما مردم را نمیرسد که گوئیم ابوجهیم مرد ظالم بود بلکه اگر نظر فکر بالاتر اندازیم در یابیم که بعضی
انبیا علیهم الصلوة والسلام را از خدا تعالی در مقام عقاب الفاظ عتاب آمیز وارد شده امت را
هرگز جائز نیست که بمقتضای آن الفاظ در حق آنحضرات تکلم نمایند مثل عصی آدم ربه فغوی
حال آنکه حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام را عاصی و غاوی گفتن کفر است و مثل
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و اذ ابق الی الفلک المشحون فالتقمه الحوت وهو
ملیم که در حق یونس علیه السلام علی نبینا و علیه الصلوة والسلام آبق و ظالم و ملیم گفتن هیچکس را
جائز نیست پس عبارت متون هم درست است نظرا الی مراعات الادب الواجب علی الامة
و حدیث مذکور هم صحیح المعنی نظرا الی الواقع و همین است صحیح عقاید اهل سنت شکر الله سعیهم و

و ضرر ریاست دین و دنیا و اسعة نمی شده اند که این معنی لازم سب و طعن می باشد زیرا که لزوم کفر کفر نیست
بلکه التزام کفر کفر است بنابرین اهانت علم و علما حلال و علما را دانسته کفر است و اگر علم را جهل و
علما را جهال دانسته باعتقاد فاسد خود اهانت نماید کفر نمیشود و ازینجاست که در حدیث شریف
وارد شده ادرؤا الحدود والقصاص بالشبهات یعنی دفع کنید حدود و قصاص را بشبهات
باین جهت در مقام شتم از حکم بکفر آنها احتراز فرموده اند سبحان الله این مرتبه احتیاط در دین است
که از حضرات ختنین رض بوقوع آمده اما متاخرین اهل سنت چون دیدند که حالا آن شبهات بالکلیه
زائل گردیده و حق از باطل متمیز گشته و تهمتهای آن ملاعین بی اصل برآمده و بعد از تتبع احادیث
صحیح یافته شده که جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم با منکران حضرات ختنین رض معامله
کفار فرموده اند اما در حق حضرت عثمان رض پس در جامع ترمذی موجود است که جنازه پیش آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم آوردند تا بران نماز گذارند آنحضرت صلی الله علیه وسلم نه خود نماز گذاردند
و نه دیگران را فرمودند که بر او نماز گذارند مردم ازین حال پرسیدند فرمودند که این کس مبغض عثمان بود ابغضه
الله و اما در حق منکران علی رض پس ازان جهت که در احادیث صحیحه وارد است که حب علی آیة الایمان
و بغضه آیة النفاق و نیز وارد است لا یحبک الا مومن و لا یبغضک الا منافق و نیز وارد
است [illegible] علماء ما وراء النهر حکم بتکفیر ساب ختنین نموده اند و هو المذهب المنصور
المعتمد [illegible] آنچه بعضی نوشته اند [illegible]
[illegible] تصریح درست است تفصیلش آنکه نظر بهر یک از ادله تفصیل
النبی [illegible] آنچه در کلام الله تعالی که متواتر است واقع شده مثل
لا یأتل اولوا الفضل منکم [illegible] الاتقی الذی و نظیر ذلک محتمل التاویل است فلا یفید القطع
اما چون مجموع ادله باین حیثیت المجموع ملاحظه کرده شود مفید قطع میگردد و دلیل است که هر دلیل
مفید ظن گردد مجموع دلائل مفید قطع میگردد و کما فی الخبر المتواتر فان الاحاد یفید الظن و
مجموعها اذا بلغت حد التواتر یفید القطع کذا هذا در کتاب ازالة الخفا و قرة العینین بسط این مقام
بوجهی واقع شده که بعد از [illegible] خلجان نمیماند و لیکن یزید پس توقف از انجهت است
که روایات متعارضه و متخالفه ازان پلید در مقدمه شهادت امام علیه السلام وارد شده [illegible]

وسب شیخین رض کفر است وسب حضرت علی رض چرا کفر نباشد ترجیح بلا مرجح چیست حالانکہ بزرگی و
علو مرتبت وہمہ متواتر المعنے است ونیز فضیلت ابی بکر رض را بعضے قطعی میگویند و بعضے ظنی چنانچہ
امام رازی و آمدی و سید شریف و علامہ تفتازانی تا شاہ عبد الحق رحمہم اللہ این خلاف چیست و عقیدہ
بر کدام چیز باید داشت و در لعن یزید توقف در بعضے منقول است پس تحقیق درین امر چیست جواب حضرت
ختنین رض سب کنندگان خود را حکم بکفر نفرمودہ اند اما حضرت عثمان رض پس در مشکوۃ موجود است کہ ہرگاہ
خارجیان ایشان را محصور کردند امامے از طرف خود در مسجد نبوی نصب کردند و آن ملعون سب حضرت
عثمان رض مینمود مردم از حضرت پرسیدند کہ انک امام عامۃ و قد نزل بک ما نری ویصلی بنا امام فتنۃ فما
تقول فی ذلک حضرت عثمان رض فرمودند الصلوۃ احسن ما یعمل الناس فاذا احسن الناس فاحسن
معہم فاذا اساءوا فاجتنب اساءتہم پس اجازت دادند ہمراہ آن مبتدع نماز گذاردند و اگر حکم بکفر
میفرمودند نماز چگونہ ادا میشد اما حضرت علی رضی اللہ عنہ پس در دار قطنی و دیگر کتب حدیث مرویست
کہ از حضرت علی رض حال بغاوت شامیہ پرسیدہ بودند امشرکون ہم قال من الشرک فروا باز پرسیدند
امنافقون ہم فرمودند ان المنافقین لا یذکرون اللہ الا قلیلا باز پرسیدند کہ در حق آنہا چہ اعتقاد باید کرد
وچہ باید گفت فرمودند اخواننا بغوا علینا یعنے مسلمان اند کہ مرتکب کبیرہ و بدعت شدہ اند لہذا بمقتضاے
فرمودہ ختنین رض قدماء اہل سنت سب ختنین را بدعت و فسق نوشتہ اند لیکن بدعت و فسق عظیم بخلاف
سب شیخین کہ دران این قسم آثار وارد نشدہ اند پس حکم بکفر نمودن ساب ختنین از قبیل استحسان
بالاثر است کہ بخلاف قیاس بعمل آوردہ اند چنانچہ در مسئلہ سلم و استصناع ہم بالعمل آوردہ اند
والا قیاس تقاضا میکند کہ سب ہر ہمہ اینہمہ کفر باشد وہو اختیار متاخری المحققین زیرا کہ علو مرتبہ
و بزرگی ہر ہمہ متواتر المعنی است واز ضروریات دین و اگر کسے را شبہہ بخاطر رسد کہ ختنین چرا ساب
خود را حکم بکفر نکردند باوجود قیاس و قیام ادلہ صحیحہ بر وجود تعظیم اینہا گوئیم وجہش آنست کہ حضرت
ختنین رض بنا بر احتیاط در تکفیر مسلمانان شبہات آن ملاعین اعتبار نمودند و معلوم فرمودند کہ تکفیر
شیخین رض از حضرت عثمان رض و تہمت قتل حضرت عثمان رض بر حضرت علی رض در نظر آنہا آنقدر رسوخ
پیدا کردہ کہ ہرگز احادیث و مناقب و علو درجات ما را در خاطر نمے آرند و بآوردن آنہا تعمق نمیکنند و متمسک
بہ بعضے آیات قرآنی اند و گویا از راہ تعصب و بیداری افراط در انکار بپایہ انکار احکام قرآن

و تحریم نافع تر است در حق عباد زیرا که حفظ انساب و کفارت محرمیت و توارث در صورت حل متعه
برباد میرود کما فصل فی التحفة الاثنا عشریة حاصل آنکه لازم نیست ناسخ از جنس حکم منسوخ
باشد حتی که ناسخ تحلیل هم ناسخ تحلیل شئ دیگر باشد بلکه جائز است که تحلیل تحریم همان شئ باشد
که ضد تحلیل اینست زیرا که بدل تحریم ربوا و خمر و قمار هیچ چیز حلال نشده و همچنین در اکثر معاصی و بر تقدیر
آنکه مخالف به حکم ناسخ یا حکم منسوخ مسلم داریم میتوان گفت که بدل حل متعه حل جواز جواری مملوکه
است که کار متعه میکند چه اگر مسافر مشتاق و قانع باشد جاریه را خریده تا مدت الاقامت منتفع شود
هرگاه که مستغنی گردد بفروشد و نیز بدل حل متعه حل طلاق است و تفصیل این مقام را در تفسیر فتح العزیز
که منشی منهاج الدین خان صاحب آنرا نقل کنانیده در بحث این آیه ملاحظه باید کرد سوال چه وجه است
که حنفیان که اقتدای صاحبین میکنند در بعضے از مسائل و تقلید شافعی محظور و ممنوع انگارند حالانکه
اگر اتفاق در اصول ملحوظ است پس در همه جا است و اگر اختلاف در فروع منظور است پس در همه
جا است جواب صاحب من جواب دو طریق دارد اول آنکه جمهور حنفیه چنین میگویند که امام اعظم
مذهب خود را در میان اصحاب خود مثل زفر بن الهذیل و ابو یوسف و حسن بن زیاد و ابن سماعه
و قاضی اسد و محمد بن الشیبانی و امثالهم شوری گذاشتند و گفته اند که مذهب هر همه اینها مذهب
است هر که از مقلدان من خواهد بود تقلید این جماعه نماید چنانچه قصص کثیره که دال برین شوری
است در طبقات کفوی و دیگر طبقات حنفیه مذکور است و مسطور لهذا حنفیه مذاهب اینهمه را که
اجله اصحاب امام اعظم اند مذهب امام اعظم قرار داده اند و تقلید همه را ولو عند الحاجة فی بعض
المسائل تقلید امام اعظم گویند دوم ارباب تحقیق از اینها گفته اند که مراتب اجتهاد چهار است
اجتهاد استقلالی و اجتهاد انتسابی و اجتهاد فی المذهب و اجتهاد ترجیح امام اعظم و امام شافعی
هر دو مجتهد مستقل بودند یکے را تبعیت دیگر نبود اصلا بخلاف صاحبین و زفر و امثالهم که اینها مجتهد
منتسب بودند مجتهد منتسب تابع مجتهد مستقل است و بالاستقلال مجتهد نیست مذهب مجتهد مذهب
مستقل است چنانچه دو مرتبه دیگر از اجتهاد بالاجماع تابع اجتهاد استقلالی میباشد تفصیل این
اجمال آنست که مجتهد مستقل آنرا گویند که آیات و احادیث احکام را و آثار صحابه و تابعین را خود
جرح و تعدیل نموده مایه الاجتهاد ساخته و باز قواعد استنباط را وضع کند که عند الاستنباط

روایات رضا و استبشار و اهانت اهل بیت و خاندان رسول الله صلی الله علیه وسلم مفهوم میگردد
و کسانیکه این روایات در نظر آنها مرجح واقع شده حکم بلعن او نمودند چنانچه احمد بن حنبل و کیا هراسی
از فقهای شافعیه و دیگر علمای کثیر و از بعضی روایات کراهت این امر و عتاب بر ابن زیاد و اعوان او
و ندامت برین کار که از دست نواب او بوقوع آمد معلوم میشود و کسانیکه این روایات نزد ایشان
مرجح شد از لعن او منع نمودند چنانچه امام حجة الاسلام امام غزالی رحمة الله علیه و دیگر علمای شافعیه و اکثر
علمای حنفیه و جماعتی از علما که نزد آنها هر دو روایت متعارض شدند و ترجیح یکطرف بر دیگر حاصل نشد
بنا بر احتیاط توقف نمودند همین است واجب بر علما عند التعارض و هو قول ابی حنیفة رح آری
در لعن شمر و ابن زیاد که رضا و استبشار آنها باین فعل شنیع قطعی است من غیر التعارض هیچکس را در ان
توقف نیست سوال آنچه در جواب طعن بر عائشه رض در قصه افشای سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و تحریم ماریه قبطیه مرقوم است که از عائشه رض هرگز افشای سر نشد پس معنی قوله تعالی وان تتوبا
الی الله فقد صغت قلوبکما بالضمیر تثنیه که راجع است بسوی عائشه و حفصه رض چه معنی دارد جواب
عائشه رض هر چند افشای سر نکردند لیکن به شنیدن تحریم ماریه قبطیه رض شادان و مسرور شدند و حفصه را
از افشای سر منع نفرمودند بلکه تلقی به بشاشت و رضا نمودند و اینهمه ترک اولی و شوب نفسانیت است
و از قبیل حسنات الابرار سیئات المقربین محل توبه و استغفار گشت و در حدیث صحیح وارد است ایها
الناس توبوا الی الله فانی اتوب الی الله فی الیوم مائة مرة و نیز وارد است انه لیغان علی
قلبی و انی لاستغفر الله فی الیوم سبعین مرة سوال چون در قرآن است ما ننسخ من آیة الآیة
حاصلش اینست نسخ هر حکم مشروط است که حکم دیگر مثل آن یا بهتر ازو از جناب کبریا عز اسمه بیاید
پس حکم حل متعه که از قوله تعالی فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن الی آخر الآیه عند البعض مقرر است
کما فی البیضاوی نسخ آن از قول او تعالی فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون شد پس
بدل متعه کدام حکم نازل شد عند ذلک البعض جواب مراد از ما ننسخ من آیة او ننسها الآیة انست که حکم
که منسوخ میشود بحکمی دیگر منسوخ میشود و آن حکم ناسخ بهتر از حکم دیگر که منسوخ است میباشد باعتبار
نفع در حق عباد و ثواب یا برابر بحکم منسوخ میباشد در حق عباد بهمین اعتبار پس بدل حل تحریم
متعه آمد چنانچه حل حکمی است از احکام الهی تعالی همچنان تحریم حکمی است از احکام الهی تعالی

[illegible] اما [illegible]

[illegible]

[illegible] کذا [illegible] صدقا

[illegible] المنقبض لا الیها اشتی و منه ان

[illegible] اقشعر [illegible] خلقه من ماله

[illegible] نظر وجه من

[illegible]

[illegible] التراویح [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] ذکر کرده اند و آنچه از فعل آنحضرت

صلی الله علیه وسلم ثابت است [illegible] امامت [illegible]

است [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] زیاده بر یازده [illegible]

[illegible] در رمضان بیست رکعت نماز [illegible]

راشدین [illegible]

[illegible] حضرت علی [illegible]

[illegible]

[illegible]

است [illegible]

تفریعات بران متفرع نموده اند که اگر این چنین کنند تراویح شود و اگر چنان نشود تراویح نمیشود از کجا است که اگر کسی اکتفا بیازده رکعت کند باید که تارک سنت نباشد و اگر اصلا نخواند باید که آثم نباشد و نیز ختم قرآن را درین نماز سنت میگویند این از کجا است در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر رمضان با جبرئیل علیه السلام مدارست قرآن میکرد و در رمضان اخیر دو بار کرد ازین جا سنت ختم در رمضان ثابت میشود لیلا و نهارا خارج الصلوة و عجب تر از همه آنست که در بعضی از کتب فقه مذکور است که اگر اهل قریه بر ترک تراویح اتفاق کنند امام را باید که با ایشان قتال کند امام ابو حنیفه رحمة الله علیه تارک نماز فرض را مستوجب قتل نمیدانند و این قائل بترک تراویح اهل بلده را

تناقض و تهافت واقع نشود و این مرتبه خاص امام اعظم و امام شافعی و امثالهما است بخلاف صاحبین و زفر
و امثالهم که اینها همان احادیث و آثار فقهاء تابعین را که امام ... اخذ نمود مایه الاجتهاد خود قرار داده اند و اصول
خود ساخته اند و قواعد استنباط را نیز از امام اعظم اخذ نموده تا آنکه اقوال امام اعظم نسخ نمی‌کنند و در فروع مخالفت
روی دهد این مخالفت مخالفت در مذهب نیست لکنه در مادهٔ اجتهاد و طریق استنباط شریک اند مثلا امام
اعظم چنین قرار داده اند که العام قطعی کالخاص والخاص مبین فلا یلحقه البیان والعموم المشترک فی معانیه
ولا یجمع الحقیقة والمجاز وخبر الواحد اذا خالفه القیاس یترک و یعمل بالقیاس لحدیث المصراة و مایه الاجتهاد را
احادیث و آثار حضرت عمر و حضرت علی و عبدالله بن مسعود و جابر و غیره که از فقهای کوفه اند بابت
رسیده قرار داده اند و همچنین است [illegible] صاحبین و زفر بلا تفاوت و امام شافعی
دیگر قواعد استنباط را خلاف امام اعظم می‌کنند در ... ماخذ اجتهادها را در این امثال واضح کنیم مثلا
در طب دو طریق مسلوک است یونانی و هندی قواعد طب یونانی است مثلا لا یصح التنقیة قبل النضج
ولا یجوز التحریک فی البحارین ولا یجوز استعمال الاقراص فی الحمی الا بعد الرابع عشر ولا یجوز انهاک
القوة بترک الغذاء مدة طویلة بل یجب حفظها مهما امکن ولا یزاد الغذاء فی المرض ... ماخذ مسائل
خود اقوال جالینوس و بقراط و امثالهما ساخته اند پس اطبای یونان قاطبة با وجود اختلاف اجتهاد در طریق
معالجه مثل علویخان و اصل خان که باهم خیلی تفاوت دارند در یک مذهب یونانی شریک اند و
طریق هندی کمال مخالفت با این طریق دارد و در اصول قواعد تفاوت بسیار است مذهب حنفی
و شافعی را باهم مثل طب یونانی و هندی قرار باید داد و مذهب صاحبین را باهم مذهب حنفی
طریق بقراط و طریق جالینوس باید فهمید بمنزلة الصنفین من نوع واحد و ذلک نوعان متباینان
ولهذا المقام تفصیل طویل لغنی عنه ما حرره سیدنا و سندنا فی رسالة الانصاف فی بیان اسباب
الاختلاف و عقد الجید فی مسائل الاجتهاد والتقلید فلیرجع الیهما والله یقول الحق وهو یهدی
السبیل و منه قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم فیشفع یوم القیمة ثلثة الانبیاء ثم العلماء ثم
الشهداء فی طریقة الایمان شرح الوصیة لما نزلت هذه الآیات لها سبعة ابواب لکل باب منها
جزء مقسوم قال النبی صلی الله علیه و سلم لجبرئیل علیه السلام لمن هذه الابواب قال لاصحاب الکبائر
من امتک اذا ماتوا من غیر توبة فیعذبهم بقدر ذنوبهم یخرجهم منها بشفاعتک فبکی النبی صلی الله

بیان انواع شفعان

بعد ازان که فقیر مے آید مے نشیند ذکر فضائل حسنین رض که در حدیث شریف وارد شده در بیان
مے آید وانچه در احادیث اخبار شهادت این بزرگان و تفصیل بعضے حالات در بدحالی قاتلان
ایشان وارد شده نیز مذکور میشود باین تقریب بعضے شعرا که در جناب ایشان گذشته از روی
احادیث معتبره بیان کرده میشود درین ضمن بعضے مرثیه ها که از مردم غیر یعنی جن و پری شنیده اند ام سلمه رض
و دیگر صحابه شنیده اند نیز مذکور مے شود خوابهای مشوش که حضرت ابن عباس رض و دیگر صحابه دیده
اند و دلالت بر فرط حزن و اندوه روح مبارک جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم میکنند مذکور میگردد بعد
ازان ختم قرآن مجید و پنج آیه خوانده بر ما حضر فاتحه نموده مے آید و درین بین اگر شخصے خوش الحان
سلام میخواند یا مرثیه شروع این اتفاق میشود ظاهر است که درین بین اکثر حضار مجلس را و این
فقیر را هم رقت و بکا لاحق میشود و اینست قدریکه بعمل مے آید پس اگر این چیز ها نزد فقیر همین وضع
که مذکور شد جائز نمے بود اقدام بران اصلا نمیکرد و بعد ازین آنچه امور دیگر نامشروع است حاجت
بیان نیست و بجز توفیق حسنات چه برنگارد والسلام ۱۲۳۸ هجری رقعه دیگر فضائل مآب
کمالات اکتساب ذو الذهن الثاقب و الفهم الصائب آخوند زاده مولوی عبد الرحمن صاحب
سلمه الله تعالی و زاده بسطة فی العلم و العمل و بلغه الی کل الامل - از فقیر عبد العزیز بعد ابلاغ سلام
مسنون الاسلام مقرون بالتعظیم و الاکرام واضح رای شریف لطیف ذهن لطیف باد که رقیمه کریمه
در توثیقه نواب صاحب بهجت شمول نموده حق تعالی مراتب علم و عمل در ترقی تزاید دارد و از جمیع
مکروهات و بلیات دارین در امان خود نگهدارد فقیر از عرصه چند سال بسبب هجوم امراض گوناگون
از مراجعت کتاب فقه محروم است بلکه بسبب فقدان بصارت هیچ کتاب مطالعه نمیتواند کرد و لهذا
جمع نمودن کتب بیفائده دانسته موقوف نمود لیکن آنچه دیده و شنیده بفضل الهی محفوظ است
در مسئله حکم کرگدن استفسار رفته بود حقیقت آنست که شیخ الاسلام در صیدیه دو قول در حق
او نقل نموده یکے قول آنکه حرام است زیرا که بر انسان و دیگر حیوانات حمله میکند و میکشد
اگرچه گوشت نمی خورد پس معنی سبعیت در وے پیدا شد والسباع کلها حرام و در کتاب حیاة الحیوان
نوشته اند که هو شدید العداوة للانسان یتبعه اذا سمع صوته فیقتله ولا یاکل منه شیئا آه
المستطرف و قول دیگر آنکه نقل کرده است اینکه حلال است زیرا که گاه و نباتات میخورد

حالیکه قتل میکنند مسئله رفع سبابه در نماز سنت است و از علمای حنفیه هم آمده است ملا علی قاری حنفی
درین باب رساله وارد ومستوعب روایات چنانچه عبارات او منقول میشود وهی هذه ولکن ان یکون
رفعها اسمه القبلة لحدیث رواه البیهقی وان ینوی برفعها التوحید والاخلاص لحدیث فیه رواه البیهقی
وان لا یجوز بصره اشارته للاتباع الوهی وان تخصیص الرفع لقوله لا اله الا الله لما فی روایة المسلم وان
یستمر علی الرفع الی آخر التشهد کما قال البعض واحترز به عن قول جمع بان الاولی عند الفراغ اعادتها
والاول هو المعمول لان الاعادة یحتاج روایة مسئله موافق قواعد شرع شریف چیزیکه مخصوص بکفار
باشد و مسلمانان آنرا استعمال کنند خواه در لباس خواه در اکل و شرب داخل تشبه است و ممنوع
وآنچه مخصوص بکفار نیست گو که کفار آنرا بیشتر استعمال میکنند و مسلمانان کمتر پس چه اتفاق داخل تشبیه نیست
اگر بعضی از امور مخصوصه کفار بنا بر آرام و یا بنا بر فائده در دو استعمال کنند بجز آنکه مشابهت
آنها سازند مضائقه ندارد و آنچه تشبیه که ممنوع است مطلقا آن است که خود را در اعداد آنها داخل
کنند و استمالت قلوب با آنها داشته باشند و همچنین تعلیم لغت و خط ایشان بنابر تشبه البته ممنوع اما
بنا بر اطلاع بر مضامین ایشان یا خواندن خطوط ایشان اگر تعلیم لغت کنند مضائقه ندارد و تشبیه
در عبادات و اعیاد مطلقا ممنوع است و احادیث دال برین بسیار اند غرض که تشبه با آنها
هر چونکه باشد داخل منع است فاو همچنین پوشیدن پوشاک ایشان بنا بر فائده بدنی مضائقه
ندارد و اسنیهی ترجمه خانصاحب عالی مراتب مجمع خوبیها و الطاف قدردان علمای سلامت
از فقیر عبد العزیز بعد سلام مسنون مشهود ضمیر کامگار باد که عنایت نامه سامی بار دیگر در رقعه
استفسار مرتبه خوانی وغیرها وصل نموده مهر بانی فقیر را طاقت استماع عبارات طویله نیست چه جای
جواب مفصل و آنچه گفتم بود که مولوی رشید الدین خان و یا مولوی محمد اسحاق را باید گفت
که ایشان تحریر جواب بپردازند این هر دو صاحبان بسیار قلیل الفرصت اند و بسبب درس
و دیگر امور اصلا یک دم فرصت ندارند معهذا بتدریج این هر دو صاحبان را خواهد گفت لیکن بالفعل
آنچه معمول این فقیر است می نویسد از همین جا قیاس باید کرد در تمام سال دو مجلس در خانه فقیر
منعقد میشوند مجلس ذکر وفات شریف و مجلس شهادت حسنین بغیر اول که مردم روز عاشورا یا
یک دو روز پیش ازین قریب چهار صد کس یا پنجصد بلکه هزار فراهم می آیند و درود می خوانند

بیان رفع سبابه

بیان استعمال اشیای مخصوصه کفار

بیان مجالس ذکر وفات

آن منسوخ شود سنیت باقیماند مثل صیام بیض و عاشورا و سجدهٔ آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
را امور بود اکنون که تاکید آن منسوخ شد اباحت باقی است تجویز سجده این بزرگان که مقتدایان
ظاهر و باطن بودند محل حیرت است دراین استدلال چنانکه هست ظاهر است جواب در منتخب
فتح العزیز که شیخ عبدالحمید الاسلام آنرا بفارسی می‌نویسند چند از اقل شده در بحث مسائل
سجده و قصهٔ حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام تحقیق سجده لغیر الله بوجه احسن مرقوم
شده اگر آن نسخه اینوقت بهم میرسید چند سطر از آن نوشته خواهم فرستاد آنچه سر آنکه این بزرگان
تجویز سجده چرا میکردند غایت توجیه فعل این اکابر بعد از تفتیش و تنقیح بسیار چنین قرار یافته که سجده را
دو قسم دانسته‌اند سجده عبادت و سجده تحیه سجده عبادت را خود کفر دانسته‌اند و سجده تحیه را تجویز میفرمودند
و فرق درمیان سجده عبادت و سجده تحیه باوصف که هر دو غایت تعظیم باطنی و در هر یک بحسب ظاهر الامر
موجود است که اگر عند الملاقات والمحاضرة بطریق تعظیم و تکریم زائد بر تحیه میشوند واقع شود آن
سجده تحیه است و اگر بقصد تقرب الی رجال الغیب و تحصیل کیفیات نفسانیه مطلوبه مقصود
آن سجده عبادت است چنانچه سجده کفار بسوی اصنام و سجده ملائکه برای حضرت آدم علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام از قسم تحیت بود چنانچه اکثر مفسرین بر آنند و بعضی گفته‌اند سجده برای خدا بود
و آدم قبله بهر حال چون ملائکه در مقابله حق تعلیم اسما که از حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
نسبت با ایشان واقع شده مامور باین نوع تحیه شدند دیگر متعلمان و مسترشدان بطریق اولی
نسبت بمعلمان و مرشدان خود مامور شوند قیاساً جلیاً و چون در شریعت منسوخ است از فرضیت
بسبب انتقال نمود لیکن در مقدمات این استدلال شبهه نوعی که متوجه میشود بر صاحب ظاهر
چنانچه خود قلمی فرموده‌اند و تو بیتر ازین استدلال شبهه دیگر است که عبدالکریم بهره گجراتی در
تفسیر کلالی که بر وفق تصوف نوشته است آن را در تفسیر سوره یوسف آورده است حاصلش
آنکه موافق قاعده اصول شرایع من قبلنا حجت است الم یظهر لنا ناسخ فی شرعنا و سجده تحیه در شرع یوسف و
حضرت یعقوب علیه السلام بنص کتاب که خروا له سجدا جائز بود پس در شریعت ما نیز جائز باشد و ناسخ
این جواز در شریعت ما غیر از خبر واحد نیست و هو قوله لو کنت آمر احدا ان یسجد لاحد لامرت المراة
ان تسجد لزوجها ولکن لا ینبغی لبشر ان یسجد لغیر الله او کما قال و ناسخ نص کتاب را باید که خبر

... ابراهیم ... السیاح ... [illegible]

... بالیقین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... است که حضرت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... دیگران ... [illegible]

قلم بخورد نقش میکند جای نیست تا فهم ... [illegible]

چند جا مذکور است که آیندگان نقش ایشان ... [illegible]

نمود و فرمودند میخواهم مرهم را منع کنم لیکن از این جهت که ... [illegible]

قدس سرهما چنین میکردند که توانم منع نمود دیگر بیا فرمودند چیزیکه فرق باشد چون ... [illegible]

[illegible]

مفرط ایشان و خداوند و صاحب و قبله گفتن و اظهار محبت مفرط اینها اسے غیر ذالک آرے اگر این
اجاره باشد که ساهوکاران در راه خطرناک جماعهٔ از مسلمین را بطریق بدرقه گیرند
و دیگر مفاسد دران رفاقت متحقق نشود بلا شبهه جائز است فظاهر مراد فقها باجازت نوکری کفار همین
قسم است و اگر در صورت مسلمانے همراه ایشان کشته شود مثل من مات علی الفراش است
لا اعتداد لا خطیه و همین قسم اعانت گدائی بلا اجرت در مقام مکافات با کفار که نسبت باین کس سابق اعانت
نموده باشند درست لقوله تعالی لا ینهٰکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم
ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین وقد ثبت فی الصحاح عن رسول الله صلی الله
تعالی علیه و علی آله وسلم الی خزاعة قبل ان یسلموا علی ثقیف وکان بینهم حرب و درین قسم
هم فرق باید کرد میان طاعت کفاریکه معاندین اند و طاعت مثل سکهان و فرنگیان و غیر ایشان
مثل مرهتها والله تعالی اعلم سوال ربا گرفتن از کافر در دار الحرب نزد ابی حنیفه رح در هدایه
روا نوشته خلافا لصاحبیه والشافعی و نظر بر تشدید شارع که در کتاب و سنت واقع است بر اخذ ربوا
این مسئله بسیار مستبعد مینماید و معموله انگریز و امثال ایشان دار الحرب است یا نه بیان فرمایند
جواب و لا ربوا بین المسلم و الحربی فی دار الحرب محمول بر ظاهر است و موافق قاعدهٔ فقهیه است
و ازین جنس مسائل بسیار است مثل لا ربوا بین المالک والمملوک و غیر ذلک و اصل آنست که
هرجا گرفتن مال مجانا بلا شرط معاوضه درست باشد انجا ربوا حرام نمی ماند و هرجا مسلم مستامن
شده در دار الحرب بماند او را بزور گرفتن مال حربیان درست نیست و اگر به خوشی خود بدهند ولو
فی ضمن عقد فاسد آن شرط فاسد درست میشود لانه مباح الاصل فی حقه و انما حرم تعرضه لاموالهم
لما فیه من نقض العهد و اذا بذلوها بالرضا فلا وجه للحرمة و آنچه مرقوم شد که معموله انگریز و امثال ایشان
دار الحرب است یا نه پس بدانند آنچه که میگویند که دار الاسلام گاهی دار الحرب نمیشود این قول
مرجوح است و اصح آنست که دار الاسلام دار الحرب میشود آری درین اختلاف است که کی
میشود طائفه میگویند که اگر یک چیز از شعائر اسلام ممنوع باشد مثل اذان و ختان دار الحرب میگردد
و طائفه گفته مدار صیرورة دار الاسلام دار الحرب بر محو شعائر اسلام نیست بلکه هرگاه شعائر کفر
شائع و غالب باعلان رواج گیرد دار الحرب میشود گو شعائر اسلام همه برقرار باشند و فرقه سوم

متواتر باشد نه خبر واحد و مع هذا این خبر واحد هم محتمل است که نظر باشتباه سجده تحیه با سجده عبادت
داده شده زیرا که مردم قریب العهد بالکفر بودند و بعبادت غیر الله معتاد و خوگر در آن وقت منع مطلق
فرمودند کالنهی عن الحنتم والمزفت و جواب این شبهه آنست که درین تقریر سراسر غفلت از اجماع
قطعی است بر تحریم سجده و ذهول عن ذکر الناسخ انتهی مسئله نواصب فرقه جدا است ورای خوارج
در مغرب و شام بسیار بوده اند و متوکل عباسی و وزیر او علی ابن جهم نیز از جمله نواصب است خوارج
جمیع مقاتلین را از صحابه همچو طلحه و زبیر و امیر المؤمنین علی مرتضی و معاویه و عمرو بن العاص تکفیر
میکنند و نواصب محض عداوت امیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه و ذریت طاهره او شعار خود
دارند و از متاخرین حافظ مغربی نیز ناصبی است مسئله در موالات کفار آنچه فقها نوشته اند تفصیله
میخواهد حاصلش آنکه موالات بمعنی دوستی اگر من جهة الدین باشد بالاجماع کفر است و اگر طبعی محض
است همچو محبت فرزند کافر و زوجه کافره حرام نیست مگر آنکه در تذلیل آن مهما امکن باید کوشید و
تطبیق آیات و احادیث داده و درین باب تفصیل مذکور چندان تکلفی نیست مثل قوله تعالی
لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله و مثل قوله لا یتخذ المؤمنون الکافرین
اولیاء من دون المؤمنین و مثل قوله ومن یتولهم منکم فانه منهم الی غیر ذلک و اما حکم موالات
بمعنی معاونت و مناصرة پس مبنی است بر اصلی مقرر و هو ان الاعانة علی الکفر والمعصیة معصیة
اتفاقا لقوله تعالی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان و این معاونت گاهی باجرت میباشد
و آنرا در عرف چاکری میگویند و گاهی بلا اجرت میباشد آنرا مدد و کمک میگویند و حکم هر دو قسم
واحد است یعنی اگر کفار خواهند که با مسلمانان قتال کنند یا ملکی و بلدی از اهل اسلام تصرف
نمایند نوکری آنها حرام و مدد و کمک نیز حرام بلکه کبیره است و اگر باهم کنند یا برای جمع مال
و بند و بست ملکی که از سابق در تصرف خود دارند مسلمانان نوکر گیرند بظاهر شرع اباحت است
قیاسا علی سائر الاجارات مثل الخیاطة والتجارة و غیرهما کیف وقد ثبت عن الاکابر انهم آجروا
انفسهم من المشرکین لیکن عند التعمق آنهم خالی از حرمت نباشد خصوصا درین زمان زیرا که
چاکری اینها بسیار و شناسان را خیلی موجب مفاسد دینی میگردد و اقل مفاسد مداهنت است
در انکار بر افاعیل منکره ایشان و مصاحبت و خیر خواهی ایشان و تکثیر سواد و تقویت شوکت و تعظیم

کیفیت نواصب و خوارج

بیان محبت کفار و نوکری آنها

و آثار صحیحه مشاهدات ما و رای الظهر بتاکید این نماز ها را اثبات نموده اند که همیشه [illegible] گشته بلکه
حضرت والد مرحوم ما درین مسئله مکرر میفرمودند که هر چند این مردم به شنیدن امثال این تشدیدات خوشنود
اند در اقامت سنت مردم تساهل نکنند لیکن مردم بسیار از نماز فرض محروم داشته اند که بسبب
کثرت اعداد رکعات هر وقت و عدم فرصت اصل نماز را هم ترک میکنند میفرمودند این تشدیدات
نوعی از تحریف شریعت است مسئله بیع الی اجل مع الزیادة فی الثمن بلا شبهه جائز است بلکه
همین وجه برکت است که در حدیث شریف وارد است البرکة فی الثلاث فی الشرکة و فی
البیع الی اجل و فی خلط البر بالشعیر للاکل لا للبیع و مقابله زیاده ثمن با اجل درینجا مضر نیست زیرا که
تفاضل با اجل در صورتی حرام است که عوضین باهم متقابل شوند یا هو فی حکم الجنسین کالنقدین
رقص و [illegible] و شیاطین [illegible] آدمی بعضی [illegible] هوائی [illegible] او که
حال تو [illegible] است از البحر [illegible] در [illegible] باب [illegible] و خبط در عرف تعبیر میکنند
نزد اهل سنت بلکه اکثر فرق اسلام مسلم است چنانچه در تفسیر نیشاپوری وغیره در تحت آیه یتخبطه
الشیطان من المس مذکور است و اکثر المسلمین [illegible] ان الشیطان قادر علی الصرع و القتل
والایذاء بتقدیر الله تعالی و مخالفت درین مسئله غیر از فرقه معتزله دیگری نیست و آنها در این آیه
از توجیهات رکیکه مینمایند چنانچه در تفاسیر آنها مذکور است و قول [illegible] واهیات [illegible] حاصل
و در اناجیل اربعه یوحنا و متی وغیرهما [illegible] اسم [illegible] واخراج آن از بدن مصروع بر
عیسی مذکور است و در احادیث نیز قصه کثیر این باب آمده هرگز کسی را جای انکار نیست آری
نیز آنکه انسان هم بعد موت [illegible] درین [illegible] علما اهل سنت را اختلاف است
اکثر محققین تجویز آن کرده اند و بعضی با امتناع آن رفته دلیل منکران آنست که اگر انسان
نیز انکار کند باید که حقیقت او مقلوب بحقیقه جن گردد و انقلاب حقائق محال است و نیز اگر
انسان صالح است پس این نوع ظلم و ایذا چه قسم از وی بوقوع می آید که خلاف صلاح
است و اگر فاسق است یا کافر پس او را دست موکلان عذاب چگونه خلاص شده فرصت
این عمل می یابد بنابران مجوزین درین باب دو گروه شده اند جماعه میگویند که این از
باب انقلاب نیست بلکه نوعی است از مسخ اخروی که اصل آن در آخرت و ما بعد الموت

از بعضی ترقی کرده اند و گفته اند که حد دار الحرب آنست که ان لا یبقی فیه مسلم ولا ذمی امنا بالامان الا
سواء ترک بعض شعائر الاسلام او لا وسواء اعلن شعائر الکفر او لا همین قول ثالث را محققین ترجیح دا
اند و برین تقدیر ممسوله انگریز و اشباه ایشان بلا شبهه دار الحرب است والله تعالی اعلم سوال
بعضی از علمای امامیه بوجوب بجواز اخذ ربوا از انگریزان فتوی میدهند و بر یک روایة مختلف برا
جر نفع عمل کردن و از نصوص دیگر که در عدم جواز موالات کفار وارد است کناره کردن و باید
مصاحبت و موافقت نمودن همان حکم دارد که افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض مع
درین تقریح این باب مسائل خواهد آمد و رفته رفته از کفار هند بل با بین مسلمین هم در اخذ ربوا مضائقه
نخواهد ماند جواب مفاسدیکه در اخذ ربوا از حربیان مرقوم شده بود واضح گشت اما احتمالی این
معامله مجوزه سفاهت است و همچنین مفاسدیکه درین مرقوم شده اکثر آن مفاسد متوقف است تا بر
کفار که متضمن قتل رجال و نهب اموال و سبی زراری و تخریب عمارات واحراق اشجار و زرا
وظاهر است که این عمل با مسلمین در غایت قبح است و متجسد بودن این معامله مفاسد دیگر
چیزی دیگر است کلام دران نیست بلکه بر فرض خلو از این مفاسد است والاباحات متحمه
و مندوبات بسبب مجاورة مفاسد گسوت حرمت میپوشند چه جای این مسئله که اباحت آن
متفق علیها نیست مخصوص بعلماء حنفیه است و تجویز علماء امامیه درین مقام اعتبار ندارد زیرا
نزد ایشان از ذمیان و مستامنان نیز اخذ ربوا جائز است صرف در تجویز علماء حنفیه است و عمل
کردن اکثر اشخاص برآیات یکه دال بر تبری از کفار است البته موجب طعن در تدین آنها است لیکن ایمان
ببعض الکتاب دلیل بجر النفع از ان قبیل نمیتواند شد که کلام بحسب ظاهر متوجه شود ولا یتولی حسه
سوال سنن رواتب که آن در نماز پنجگانه معمول است و در اوطان عوام سپاهیان نشسته که
مجموع این رکعتهای سنت و فرض داخل در اصل نماز است و حال آنکه اینقدر تاکید در غیر سنت
فجر در احادیث یافته نمیشود و بسا سلطانان ان هم دو زن کار از کثرت رکعات مواظبت بران دشوار
میدارند و اگر بهفده رکعات فرض امر کرده شوند با سانی مواظبت توانند کرد جواب در باب سنتها
علماء ما وراء النهر غلو نموده و در اوطان جهال عوام قریب فرض رسانیده اند و اینقدر از احادیث
ثابت نمیشود و همین است مذهب حضرت والد مرحوم ما درین مسئله و همین است مؤید باحادیث

درست است و فرقیکه درمیان بروز و تناسخ نوشته بودند نیز صریح بلکه نزد صوفیه تصرف یعنی بروز
روح در روح حی یا میت در اصل از خواص حقیقة الحقایق تعالی و تقدس است و چون نسبت اولیای
با مخلوقات نزد ایشان نسبت ظاهر بمظاهر و قیومیت است در مخلوقات نیز این نوع تصرف ثابت
است آری چیزیکه در این نوع تصرف در بعضی مخلوقات که ملائکه و جنیان باشند عادی و مطرد است و در بعضی
دیگر مخلوقات که ارواح بنی آدم اند خارق عادت و در قصص الانبیاء ازین باب چیزی بسیار منقول است
و خود شیخ اکبر ازین باب قدری کافی روایت کرده و مشارکت ارواح بنی آدم با ارواح جنیان مثل
شیخ سدو و غیره درین باب موجب نقصانی و قدری نمیشود چه مشارکت در تمثیل و تشکیل باشکال مختلفه
فیما بین ملائکه و شیاطین ثابت است و از اولیا هم بسیار منقول چنانچه قصه چهل غزل سید علی
همدانی قدس سره و غیره ازان باب است و اصلا موجب مدح و نقصان ملائکه و اولیا نمیگردد
اگر شیاطین را بسبب اقتضاء نشاهٔ خود اینقدر مشابهت با ملائکه و اولیا حاصل شود چه باک که
نیکان و بدان از هر جنس باهم در امور بسیار شریک اند و میباشند مثل مشهور است که ع انچه آدم
میکند بوزینه هم فرق است که شیاطین مثل شیخ سدو و غیره این تصرف را برای اعدای بنی
آدم و بقصد تاله و عبادت و نذر و قربان برای خود میکنند و ارواح مقدسه برای القاء علمی
باحداث کیفیتی محموده در روح قابل این مینمایند و بیشتر مدار فرق در نیکان و بدان بقصد و عزائم
و نیات صالحه و خبیثه میباشد نه در صورت عمل شهداء و کافران در استعمال سلاح و اجرای تیغ
و سنان و قواعد شناسی فروسیت یکسان میباشد و تفاوتیکه فیما بین الفریقین است راه
حسن نیت و خبثیت آنست و بس و مشابهت این عمل ارواح مقدسه با عمل شیخ سدو و غیره
از شیاطین و تشبیه یک عمل با عمل دیگر چندان نزد صوفیه مستبعد نیست بلکه برای تفهیم این تمثیل
در ارواح ایشان جابجا مذکور است حتی در حق حضرت مقدسه ربوبیت چه جای ارواح دیگر
در تائیه شیخ ابن فارض مصری علیه الرحمة واقع است و مولانا رومی قدس سره در مثنوی شریف
همان معنی را بفارسی میفرمایند **مثنوی** چون پری غالب شود بر آدمی گم شود از مرد وصف مردمی
چون پری را این دم و قانون بود کردگار آن پری خود چون بود هو و گفته آن مقام آنست نسبتیکه
روح را با بدن خود از قیومیت میباشد میتواند که روح دیگر را که اوسع و اقرب اطلاق روح است

[illegible]

از روی احادیث کثیره ثابت است و در جامع صغیر سیوطی از کتب متعدده در تتمه حدیث معراج منامی
آنحضرت نقل کرده که رایت رجلا اخذته الشیاطین عند الموت فجاءه غسله من الجنابة فنزعته
من ایدیهم او کما قال و ازین حدیث بوی ازین عالم بمشام میرسد و چون این معامله از باب مسخ
اخروی شد پس خلاص از عذاب فاسق را چه لازم آید بلکه این هم نوعی ست از عذاب که در آن
گرفتار است مسلک علمای حنفیه ماتریدیه همین است ملا معین در شرح برزخ که از معتمدان علمای ماوراء النهر
است میگوید الانسان قد یصیر جنیا فی عالم البرزخ بالمسخ و هذا تعذیب و غضب من الله تعالی
علی من شاء کمن کان یمسخ فی الامم السابقة و القرون الماضیة قردة و خنازیر الا انه رفع هذا
العذاب عن هذه الامة المرحومة فی عالم الشهادة ببرکة النبی صلی الله علیه و آله و سلم الا ما هو من
علامات الساعة الکبری فقد ورد فی الاحادیث الصحیحة ان یکون فی هذه الامة مسخ و خسف و قذف
عند القیامة ذلک مسخ الانسان فی البرزخ یکون غالبا فی الکفار و المؤمنین الظالمین المؤذین
و الزانین و المغتلمین سیما اذا ماتوا و قتلوا علی جنابة کذا المرتدین غیر تائبین فلیس کل من کان کذلک
یکون ممسوخا بل من شاء الله مسخه و عذبه و المسخ لا یکون فی الصلحاء و الاولیاء اصلا و ان ماتوا
علی جنابة و یکون المسخ فی القیامة کثیرا کما ورد ان کلب اصحاب الکهف یجعل بلعما و بلعم یجعل کلبا
و یجعل ذلک فی الجنة و یلقی هذا فی النار و من هذا القبیل جعل راس من رفع او وضع راسه فی
الصلوة قبل الامام راس حمار و خفی مسخ آخذ الرشوة و واضع الاحادیث و امثال ذلک کثیر انتهی
و جماعت دیگر میگویند که این نه از باب مسخ بلکه نوعی است از مشابهت در افعال و حرکات که
اصناف مختلفه را باهم بهم میرسد بمنزله آنکه در دوره ما بیشتر جماعه از هندیان دستار کج بسته
و زلفین را آویخته چند لفظ پشتو آموخته خود را روهیله وضع کردند و مانند آنها خشونت در معاملات و ضرب
و شلاق بموجب العمل می آورند کذا هذا بحکم من تشبه بقوم فهو منهم آن افراد انسان را که کار
جنیان میکنند در عرب خبیث میگویند و هندی بهوت می نامند نه آنکه تغیری در حقیقت
آنها واقع شود همین است که اکثر علماء عراق و عرب این را مسلک مختار گفته اند و هو الاقوی و الاصح
نظرا الی الدلیل و الیه کان یمیل سیدی الوالد قدس سره فی اثناء البحث فی هذه المسئلة کما وقع
مرارا عدیدة سنه ۱۲[illegible] هجری منه در مسئله بروز و تناسخ آنچه از کتاب منقول نموده بودند

واحکام شرعیه عمل تفقع جستند واقوال واحوال آنکس را باید که بر معیار شریعت محک زنند اگر مطابق آن آمد
بروز روح کامل است واگر بخلاف آن باشد بروز روح خبیث است ونیز میگویند که این صورت
جسمی را اشتباه در خرقات ابلیسی وصفت ملکه ذوق الهی وهمی شیطانی بود الا اهل الله در صورت
شیطانی متمثل بشری که از ملک وجن وشیاطین میشود نیز واقع است واینجا از طرف رفع این
اشتباه واستعداد در اینجا بکار برده میشود در ینجا هم جاری خواهد شد ومعیار اول کار ورق کسر به
بالجمله ظاهر اهل علم همین است که اشکال را برقاعده تصوف انکار نمایند ورد وقدح را که محل اشتباه
اهل علم نباید داشت که بلی بر آن سوای این دو مسئله تعلق بر وقوع قائم است وبروز که مشهور است
مقیم واحد مفید است ورای این نوع صور بسیار دارد که در کتب تصوف مصرح است اما مشهور
این بروز در کتب حدیث قصه زید بن خارجه است وابوبکر بن ابی الدنیا در کتاب من عاش
بعد الموت وقاضی ابوبکر بن فضاله ودیگر محدثین روایت کرده اند که بعد از موت وقبل از دفن روح او
با بدن متعلق شده آواز میکرد که بفصیح نطق آنکه محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم
النبی الامی خاتم النبیین لا نبی بعده کان ذلک فی الکتاب الاول ثم قال القائل علی لسانه
صدق ثم قال ابوبکر خلیفة رسول الله الصدیق الامین الذی کان ضعیفا فی جسده قویا فی امر الله
کان ذلک فی الکتاب الاول ثم قال القائل علی لسانه صدق صدق ثم قال الاوسط اجلد
القوم الذی کان لا یخاف فی الله لومة لائم الذی کان یمنع الناس ان یاکل قویهم ضعیفهم
عبد الله عمر امیر المومنین کان ذلک فی الکتاب الاول ثم قال القائل علی لسانه صدق صدق
ثم قال عثمان امیر المومنین وهو رحیم بالمومنین وهو یعافی الناس من ذنوب کثیرة خلت
لیلتان جعلت السنتان کلیلتین وبقی اربع سنین ولا نظام لهم وانتهب الاحجار ودنت الساعة
واکل الناس بعضهم بعضا ثم ادعوی المومنون الی آخر القصة الطویلة واز این قصه معلوم میشود که در انجا
بروز دو روح شده بود یکی از آنها روح زید بن خارجه که با بدن خود متعلق شده تکلم میکرد ودوم
روحی دیگر بود که بعد از هر کلام او را تصدیق میکرد هم بر زبان او پس بروز متنازع فیه ثابت
شده ودر کتب حدیث قصه دیگر نیز همین وتیره وارد است که الفاظ آن بیاد نیست والله تعالی
اعلم سوال لینذر قوما ما اتاهم من نذیر من قبلک صریح است در آنکه قوم آنحضرت صلی الله

باین روح هم میرسد و آن روح عالم روح الروح او پیدا کند و هر قدر وسعت و اطلاق زیاده تر شود این تصرف
زیاده تر بروز کند تا بحدی که حقیقة الحقایق که روح جمیع ارواح است این معنی اتم و اوفر متحقق میشود
و از انجناب بر سر رفع این تصرف تا اینجا میتوان رسید آری استعداد و قابل شرط است اینست
آنچه بر قواعد تصوف منطبق می تواند شد اما علما ظاهر این قسم را حمل میکنند بر تلبیسات شیاطین و جن زیرا که
این نوع تصرف مینمایند و گاهی نام یکی از بزرگان میگیرند تا مردم بانکار بر نخیزند و بتعظیم پیش آیند
و کلام ایشان را باعتقاد بشنوند و دانستن مسائل تصوف و مضامین فصوص نزدیک جنیان اهل کار نیست
آری بعضی از شیاطین باین نوع تصرف صریح اغوا قصد میکنند و نزد خواص تلبیس ایشان پیش نمیرود
و بعضی از اینها در پرده ارشاد و تعلیم خوگر کردن مردم برجوع بسوی خود قصد مینمایند و درین تلبیس خواص
نیز در رنگ عوام اشتباه پیدا میکنند و بنابر همین نام کسی از بزرگان و اکابر میگیرند و در زمان
جاهلیت آمدن شیاطین بر بعضی اشخاص بهمین وضع مثل شق و سطیح و دیگر کاهنان آن وقت قریب
بتواتر انجامیده جای انکار نیست والله تعالی اعلم و دلیل علماء ظاهر درین دعوی آنست که اگر این
نوع تصرف از ارواح طیبه انبیا و اولیا یا ملائکه یا حضرت حق واقع است حال آنکه بالقطع و الیقین این
نوع تصرف از شیاطین و ارواح خبیثه واقع است تلبیس عظیم لازم آید و اشتباه قوی رو دهد
و دجاجله را ممکن شود که بروز روحی مقدسه را در خود ادعا نمایند و اقوال و افعال آنها جای انکار
نشود و افحام اهل حق لازم آید بلکه دجال اکبر را که بروز حضرت حق بخود ادعا خواهد نمود اسکات و
الزام ممکن نشود و قصصی که از اولیا درین باب منقول است چنانچه در نفحات در ذکر اوحد الدین
کرمانی است و همچنین در فتوحات شیخ اکبر پس بر قصص اولیا در حیات است که بر روح زنده دیگر تصرف
کرده او را معطل ساختند و بجای او نطق و تکلم کرده و انمعنی جای اشتباه نیست که در حالت حیات
اگر شخصی ادعاء بروز روحی از ارواح زندگان نماید و قولی و فعلی از و صادر شود و آن زنده رجوع
کرده حل شبهه میتوان کرد بخلاف ارواحی که در برزخ اند یا ملائکه یا حضرت حق جل و علا و اهل
مشرب تصوف در تجویز بروز ارواح اولیا مطلقاً خواه زنده و خواه مرده مینمایند ازین دلیل
چنین جواب میگویند که اشتباه و تلبیس چون سریع الارتفاع باشد و قریب الزوال از ان باکی
نیست و این تلبیس و اشتباه از همین قبیل است که بادنی رجوع بدلائل کتاب و سنت

ابراهیم علیهما السلام بعد از گذشتن عاد و ثمود و مسلم است اگر در زمان فترهٔ مجرده نیامدن رسول
از قوم خود حکایت کند لازم آید که اکثر ازمنه در حق اکثر اهل زمین زمان فتره باشد و لیس فلیس
و احادیث صحیحه تامل باید فرمود که اهل زمان خود را چه قدر نکوهش فرموده‌اند مثل ان الله نظر الی
اهل الارض فمقتهم عربهم وعجمهم الا بقایا من اهل الکتاب و در آیات قرآنی امعان نظر باید فرمود
که کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها و امثال ذالک چه معنی دارد پس زمان جاهلیت را
که قبل از وجود باجود آنحضرت زمان فترهٔ مصطلحه نتوان گفت گو فترهٔ لغویه باشد و همین معنی لغوی
است در آیه یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم علی فترة من الرسل ان تقولوا ما جاءنا من
بشیر ولا نذیر زیرا که خطاب با اهل الکتاب است و فترهٔ مصطلحه در حق اهل کتاب متصور نمیتواند شد
ولهذا در حدیث شریف جابجا حکم بتعذیب مردگان آن وقت وارد است مثل ابی و ابوک فی النار
در جواب یکی پرسیده بود این ابی و مثل لینتهین اقوام عن فخرهم باباءهم الذین هم فحم من
فحم النار او لیکونن اهون علی الله من الجعل الذی یدهده الخرء بانفه الی غیر ذالک آری قوم
آنحضرت را نذیری نیامده بود که ایشانرا بر کفر و معاصی ایشان بترساند و هر چند نیامدن نذیر کافی
در دفع عذاب حجت میشود اما عذاب الهی این عذر ایشانرا هم زائل فرموده نذیر را هم برگزید و
اگر امعان نظر در مضمون آیه و لولا ان تصیبهم مصیبة بما قدمت ایدیهم کرده شود ظاهر میگردد که رسیدن
مصیبت در عوض اعمال ایشان کنایه از عذاب است سواء کان دنیویا او اخرویا مقدر و در صدد
وقوع بود اما ایشان را در آن صورت جای گفتن بود که ما را پیش بعث رسول بسوی ما و قبل از
انذار چرا عذاب واقع شد لهذا ترا فرستادیم چنانچه قیله الینا در لولا ارسلت الینا رسولا بآن
اشاره میکند و در آیه دیگر که و اقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءهم نذیر لیکونن اهدی من احدی
الامم بهمین معنی تصریح است و کذالک در آیه ان تقولوا انما انزل الکتاب علی طائفتین
من قبلنا و ان کنا عن دراستهم لغافلین او تقولوا لو انا انزل علینا الکتاب لکنا اهدی منهم
الی آخره و از این آیات ظاهر میگردد که آنها مستحق نزول کتاب بر طائفتین بودند میدانستند
که حال آن هر دو طائفه چیست و در باب توحید و نبوت و معاد چه اعتقاد دارند بلکه در حق ورقه
بن نوفل در اول صحیح بخاری مذکور است که فکتب من الانجیل بالعربیة ماشاء ان یکتب

تعالی علیه و علی آله و سلم در زمان فترة غافل از تکلیفات شرعیه بودند و این آیه در سورهٔ قصص
واقع است و سیاق این آیه صریح است در مدعا زیرا که میفرماید ولولا ان تصیبهم مصیبة بما قدمت
ایدیهم فیقولوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک ونکون من المؤمنین اما آیهٔ لتنذر قوما ما انذر آباؤهم
فهم غافلون پس درین معنی نص نیست زیرا که کلمهٔ ما سه احتمال دارد الاول ان یکون نافیة
والثانی ان یکون مصدریة والثالثة ان یکون موصولة و علی الاول تحصل نفی الانذار دون
الباقیین و در تفسیر نیشاپوری میگوید وقد یقال ان ما نافیة او موصولة او مصدریة ای ارسلت لتنذر
انذار آباءهم او ما انذر آباءهم او ما انذره آباءهم فانهم فی غفلة فعلی هذا کونهم غافلین بسبب سبقت
علی الانذار و علی الاول عدم الانذار سبب غفلتهم انتهی بالجمله با انضمام این آیه با آیهٔ سورهٔ قصص
با آیهٔ وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا نجات اهل زمان فترة ثابت میشود و موافق قاعدهٔ اهل
سنت و جماعت که قائل اند بحسن و قبح شرعی منکر وجوب عقلی اند اما کلام درین نیست که انذار
در او بعثت رسول است و زمان آن هست که در وی بعثت رسول نباشد و از نبودن انذار در زمانی
که آن زمان زمان فترة است حکم فترة میشود پس فیما بین حضرت عیسی و آنحضرت علیهما الصلوة والسلام که
مدت پنجصد و شصت سال است زمان فترة نبود که اهل آن زمان حکم فترة پیدا کنند یا مثل غیر مکلفین
چون صبیان و مجانین معاقب نشوند زیرا که علم انبیاء باتقدم خصوصا حضرت موسی و عیسی در آن
بلاد موجود بود و حاملان آن کتب اگرچه در امور بسیار تحریف کرده بودند اما در توحید و اثبات
نبوت و معاد که اصول ثلثه دین است فی الجمله قدمی میزدند ولهذا در تفسیر نیشاپوری در تحت
آیه سورهٔ قصص میگوید من قبل کانت حجة الانبیاء قائمة علیهم ولکن ما بعث الیهم من تجدد ذلک
الحجة علیهم فبعث الله تعالی لتقریر التکلیفات وازالة الفترة پس نفی انذار نسبت
بقوم آنحضرت و بعث رسول هر دو تحقق شد و مراد از بعث رسول در آیهٔ وما کنا معذبین حتی
نبعث رسولا آن نیست که رسول از آن قوم باشد بلکه مراد آنست که در عالم رسولی بود که خبر آن
رسول و احکام آورده او ولو اجمالا بمکلفین برسد و مکلفین را علم آن رسول حاصل گردد که در راه
مذهب ما در عالم مذهبی دیگر طریقه هست که آن را حق و مطابق واقع می انگارند زیرا که همین قدر
بحث و تفتیش و سوال و تحقیق دین کفایت میکند آری زمان فترة در میان حضرت نوح و حضرت

مسلک سوم اینکه اینها عمل خود باستماع از میان اهل حق صحیح شرک را در یافته که آن گذشته
بودند و توحید را معتقد بودند و اصنام را تعظیم نمیکردند و کار اینکار بعد بعثت آنحضرت صلی الله
تعالی علیه وعلی آله وسلم شنیده منتظر قدوم ایشان بودند و حال آن بودند و هر لحظه منتظر هم
داشتند که هرگاه آن مسعود رسیده بظهور جلوه گر شود ما از دل و جان متابعت او نمائیم چنانچه
قصه نوری که در جبین عبدالله والد شریف آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم بود
و از بزرگان خود موروث داشتند شاهد این مدعا است بنقل مختار سیوطی در رساله خود همین مسلک
است پس درین صورت هم نجات ایشان ثابت میشود و هم ایمان ایشان زیرا که در آن وقت
همین قدر ایمان اجمالی متحقق میتوانست شد چنانچه در حق ورقه بن نوفل نیز همین قدر ثابت
است اما برین مسلک هم عبارت فقه اکبر از دست نمیرود زیرا که شاید عدم ایمان تفصیلی را
و عدم وقوع ایمان مفروض علیه را تعبیر بکفر کرده باشند اما ان ابی و اباک فی النار و لم یؤذن
لی بالشفاعة فیهما که در حق مادر شریف ارشاد شده ازین هر سه مسالک اباء کلی و منافرت تمام
دارند فالاولی فی هذه المسائل السکوت مسئله دیگر در بارهٔ تراویح چنانچه ازین حدیث واقع شده که
ما کان یزید فی رمضان ولا فی غیره علی احدی عشرة رکعة همچنان این احادیث هم صحیح وارد شده
اند که قالت عائشة رض کان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم یجتهد فی رمضان ما لا
یجتهد فی غیره رواه مسلم وعنها رض کان اذا دخل العشر الاخرة من رمضان احیا اللیل وایقظ اهله
وجد وشد المئزر رواه البخاری ومسلم وابوداؤد ونسائی وعن النعمان بن بشیر قال قمنا مع رسول الله
صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم فی شهر رمضان لیلة ثلث وعشرین الی ثلث اللیل الاول
ثم قمنا معه لیلة خمس وعشرین الی نصف اللیل ثم قمنا معه لیلة سبع وعشرین حتی ظننا ان لا
ندرک الفلاح ای السحور پس وجه تطبیق درمیان این روایات که صریح دلالت بر زیادتی و
کثرت نماز آنحضرت در رمضان بر غیر آن میکنند و در ان روایت که نفی زیادت میکند
همین است که آن روایت محمول بر نماز تهجد است که در رمضان و غیر رمضان یکسان بود
غالبا بعد یازده رکعت مع الوتر میسر بود دلیل برین حمل آنست که راوی این حدیث ابو سلمة
در تتمه این روایت میگوید که قالت عائشة رض فقلت یا رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی

و از این معلوم میشود که در میان ایشان نیز دعوت عیسوی رسیده بود و ترجمهٔ انجیل را شنیده بودند
پس ایشان را با الست احکام زمان فترة چه قسم جاری میتوانند شد و آنچه مرقوم بود که اگر زمان بعثت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم زمان فترة باشد پس وجه اختلاف در حال ابوین شریفین
چیست که در فقه اکبر کفر ایشان مصرح است و سیوطی و دیگر علما در ایمان ایشان رسائل
نوشته‌اند جوابش آنکه (مهربان من) چون معلوم شد که زمان بعثت آنحضرت زمان فترة نبود بلکه زمان
جاهلیت بود پس اشکال زائل گشت و بر تقدیر یکه زمان فترة هم باشد این اختلاف گنجایش دارد
که ایمان و کفر چیزی دیگر است و عذاب و نجات چیزی دیگر کافران زمان فترة را نهایة
کار این است که نجات یابند اما ایمان آنها خود البته ثابت نیست بحث در این است که در
زمان فترة آباء آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم مشرک و کافر بودند که بسبب
خفای فترة معذب نشوند یا موحد بودند منتظر بعثت آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی
آله وسلم و مصمم کرده بر اتباع آنجناب صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم پس آنچه در
فقه اکبر است که ابوین آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم ماتا علی الکفر با اثبات
نجات ایشان منافاتی ندارد آری اگر توحید و براءة از شرک از آنها ثابت شود البته منافی
آن خواهد بود نهایت کار این مردم همین است که نجات ثابت میکنند تفصیل این اجمال آنکه
در اثبات نجات والدین آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم علما را سه مسلک
است اول آنکه ایشان با وجود کفر و شرکیکه داشتند معذب نخواهند شد مثل صبیان و
مجانین بعلت آنکه در زمان فترة بودند و پیش از بعثت پیغمبر بمقتضای آیه وما کنا معذبین حتی
نبعث رسولا تعذیب قبل از بعثت مستحق نیست و فساد این المسلک من المنافاة و نیز
مسلک هم با عبارت فقه اکبر صحیح است زیرا که مدلول او همین قدر است که ماتا علی الکفر نه حین
تعذیب آنها در این عبارت واقع نیست مسلک دوم آنکه ایشان برای آنحضرت زنده شدند
و ایمان آوردند و این مسلک نیز باعتبار فقه اکبر منافاتی ندارد و لهذا شمس الدین کردری
که از اجله علمای حنفیه ماوراء النهر است در فقه خود میگوید و یجوز لعن من مات علی الکفر الا والدی
رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم لثبوت ان الله احیاهما حتی آمنا به انتهی

مضاعف کرده اند و عدد رواتب پنج وقتی نیز عند اکثر الشافعیه بده میرسد تضعیف آن به بست میرسد و شش رکعت وتر را با آن عدد ضم کنند بست و سه میشود بهر حال در اینجا قاعده کلیه ملحوظ نظر باید نمود که در وقت اجماع و اتفاق اهل حل و عقد بر امری از امور شرعیه دلائل و ماخذ آن امر از نظر شتی و مسالک متعدده بر قلوب اهل عصر وارد میشود و بهیئت مجموعیه موجب یقین یا ظن غالب بحکم آن امر میشود و اگر آن دیگران که در الوقت حاضر نبوده اند هر یا خذ و دلیل را فرادی نظر کنند نزد ایشان علیه بظن یا یقین نمیشود لیکن در حق ایشان اجماع منعقد در زمان سابق در دلیل بودن کفایه میکند ازین قاعده مسائل بسیاری بر می آید و اگر اهل زمان متاخر خواهند که سوای اجماع دلیلی دیگر در آن مسائل پیدا کنند متحیر میشوند و هرگز ایشان را برد و یقین میسر نمیشود زیرا که دلائل مانند اجماعیه در ذهن ایشان فراهم نمی آیند آنچه از امام مالک رح منقول است که سی و شش رکعت را بخواند سه رکعت وتر و سی و سه بخواند میگویند که عمل اهل مدینه همین بود پس اهل تاریخ وجه آن را چنین نوشته اند که اهل مکه در مابین هر دو ترویحه یک طواف میکردند بجای آن اهل مدینه عوض طواف را اشفاع در مابین ترویحتین چهار چهار رکعت خواندن اختیار نمودند ازین جهت مجموع نماز ایشان باین عدد میرسد و فی مصنف ابن ابی شیبة عن داود بن قیس قال ادرکت الناس بالمدینة فی زمن عمر بن عبد العزیز رح و ابان بن عثمان یصلون ستا و ثلثین رکعة و یوترون بثلاث انتهی و ظاهر است حدوث این زیادة که بسببی از اهل فیما بین واقع شده در زمان عمر بن عبد العزیز یعنی زمان امارت او بر مدینه منوره بوده است که در الوقت مردم را کمال رغبت در عبادت بهم رسیده بقدر ماثور و منقول ایشان را تشفی حاصل نمیگشت والله تعالی اعلم حسند اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا باصحاب القبور حدیث نیست قول بزرگیست و له معان شتی منها اذا تحیرتم نظرا الی الدلائل المتعارضة فی حل بعض الاشیاء و حرمتها فاترکوا اجتهادکم و تقلدوا این ذوات و هذا القول اشبه منقول عن عبد الله بن مسعود رض و سفیان الثوری رض و منها انکم اذا تحیرتم فی الامور الدنیویة و ضاق بسبب ذلک قلبکم فانظروا الی اصحاب القبور کیف ترکوا الدنیا و استقبلوا الاخرة و اعلموا انکم ایضا صایرون الی ما صاروا و هذا العلم یسهل علیکم مصائب الدنیا و شدائدها بالجملة بعض در معنی استمداد نیست منه حمل مطلقا نکرده نیست نظر درست نمی آید زیرا که در مسائل بسیار در احادیث مشهوره عمل باحیل آمده

آله وسلم اتنام قبل ان توتر قال یا عائشة ان عینی تنامان ولا ینام قلبی رواه البخاری ومسلم
ظاهر است که نوم قبل از وتر در نماز تهجد متصور میشود نه در غیر آن و در روایات زیاده محمول بر نماز
تراویح است که در عرف آن وقت بقیام رمضان معبر بود آمدیم بر آنکه قیام رمضان چند رکعت ادا
میفرمودند در روایات صحیحه مرفوعه تعیین عدد نیامده لیکن از الفاظ مذکوره در جد و اجتهاد آنحضرت
علیه الصلوة والسلام معلوم میشود که عددش بسیار بود و در مصنف ابن ابی شیبه و سنن بیهقی
بروایت ابن عباس رض وارد شده که کان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم یصلی
فی رمضان فی غیر جماعة بعشرین رکعة والوتر اما بیهقی این روایت را تضعیف نموده بآنکه راوی آن
حدیث جد ابوبکر ابن ابی شیبه است حال آنکه ابو شیبه جد ابوبکر بن ابی شیبه آنقدر ضعف ندارد که
روایت او مطروح مطلق ساخته شود آری اگر معارض او حدیث صحیح میشد البته ساقط میگشت
وقد سبق ان یتوهم معارضا له اعنی حدیث ابی سلمة عن عائشة المتقدم ذکره لیس معارضا بالحقیقة
فبقی سالما کیف وقد تاید بفعل الصحابة رض کما رواه البیهقی فی سننه باسناد صحیح عن السائب بن یزید رض
قال کانوا یقومون علی عهد عمر بن الخطاب رض فی شهر رمضان بعشرین رکعة وروی المالک فی
الموطا عن یزید بن رومان قال کان الناس یقومون فی زمن عمر رض بثلاث وعشرین وفی روایة
باحدی عشرة و بیهقی در بین هر دو روایت جمع نموده است باین طریق که اول صحابه کرام رض عدد یازده
را که عدد مشهور تهجد آنحضرت بود درین نماز هم اختیار فرموده بودند للعلة المشترکة بینهما وهی ان کلاهما
صلوة اللیل و چون نزد ایشان ثابت شد که آنحضرت درین ماه درین قیام زیاده از ان عدد میفرمود
و به حضرت میرسانیدند بعد عدد بیست و سه را اختیار کردند و برین عدد اجماع شده بود لیکن از
اجماع مراعات این عدد هم از ضروریات گشت در حق قرون متاخره ازین جهت است که فقها در
امر شدید میکنند و چیزهای بسیار است که بعد از تحقق اجماع تاکید شدید پیدا کرده اند و قبل ازین چندان
تاکید نداشتند خصوصا چون آن امر مجمع علیه شعار اهل حق گردد و به الاحتیاط از اهل بدعت شود
و بروایت بیهقی نیز تاکید که بعد از قرن صحابه بهم رسیده سابق از ان نبود کما یظهر من تتبع الروایات
فی ذلک و در اختیار این عدد وجوه دیگر هم موجب ترجیح بهم رسیده از انجمله آنکه در غیر رمضان
صلوة اللیل که عبارت از تهجد است بعدد یازده وارد شده آنرا در رمضان که وقت جد و تشمیر است

معلوم میشود که ... [illegible] ... عرض ... [illegible]

... [illegible] ... باعتبار ... [illegible]

... [illegible] ... تحقیق میشود که ... [illegible]

... [illegible] ... اعتقاد ... [illegible]

القبول ... [illegible] ... الامر ... [illegible]

... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ... الافلاک ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

الحل والحرمة ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... الامامة ... [illegible]

التعارض ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

احتیاط ... [illegible] ... الناس ... [illegible]

متاخرین ... [illegible]

... [illegible] ... بشرط ... [illegible]

... [illegible]

والمتاخرین حرام است ... [illegible]

احیا اند همراه امام مهدی ... [illegible] ... ایشان ... [illegible]

سوال [illegible] الجهر بالدم [illegible] فی مفاصلة الربویات [illegible]
ذلک است نزد شافعیه و مالکیه و حنابله استعمال حیل نزد الضرورت جائز است [illegible]
[illegible] و نزد اکثر حنفیه برای جلب منافع [illegible] که مستند بها است [illegible]
[illegible] فیها [illegible] واجب لله تعالی اولاد من العباد و متاخرین [illegible]
کرده اند و استعمال حیل را برای دفع وجوب حق نیز جائز داشته اند [illegible]
واجب شده و فیه [illegible] استعانت بارواح و درین امت بسیار [illegible] آمده [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] مستقل [illegible] شرک جلی [illegible] اولیا [illegible]
[illegible] اکثر فقها بحقیقت آنها پی نبرده اند و آنرا نذر خدا [illegible]
[illegible] اگر نذر بالاستقلال برای آن ولی است باطل و اگر برای خدا است [illegible]
[illegible] صحیح است لیکن حقیقت این نذر آنست که اهدای ثواب [illegible]
[illegible] که امر [illegible] اصل
[illegible] تعیین [illegible] این نذر آنست که آن
[illegible] مذکور ولی برای تعیین محل منذور است
برای [illegible] مسلمان آن ولی [illegible] از اقارب و خدمه
و [illegible] و امثال ذلک و همین است مقصود نذر کنندگان بلا شبهه و حکمه انه صحیح یجب الوفاء
لانه قربة معتبرة فی الشرع آری اگر آن ولی را حلال مشکلات بالاستقلال یا شفیع [illegible]
اعتقاد میکنند این عقیده او [illegible] شرک و فساد میگردد لیکن این تقیید چیزی دیگر است و [illegible]
[illegible] رساله در لبس احمر در اصل یکی از علمای روم تصنیف کرده بود و حضرت
شیخ ابو الوفا [illegible] نسبت ما را فرموده که آنرا مطالعه نمایید و بر آن چیزی بنویسید
[illegible] بر آن رساله نوشته اند همین حاشیه در فهرست
[illegible] درین باب مختار آنست که هر احمر حرام نیست بلکه معصفر فقط و آن
[illegible] باشد [illegible] مثل شنجرفی و سیاهی و غیر ذلک
مباح اند و بانات [illegible] که آنرا [illegible] احمر گویند بالاجماع جائز است و همچنین [illegible]

باید فهمید که مسئله [illegible] وحدة الوجود آنست که وجود حقیقی یعنی ما به الموجودیة [illegible]
[illegible] یکی است [illegible] ممکن و در جوهر جوهر و در عرض عرض و
این [illegible] مثل شعاع آفتاب که بر پاک و ناپاک [illegible] افتد
و فی ذاته پاک [illegible] این مسئله نزد اهل حق است و هیچگونه مخالف شرع نیست زیرا که
هر مرتبه از مراتب این وجود حقیقی حکمی جداگانه دارد و شرع شریف بیان حکم هر مرتبه میکند بعضی را هادی و بعضی
را مضل و بعضی را واجب الاطاعة و بعضی را واجب العصیان و بعضی را حلال و بعضی را حرام و بعضی را
پاک و بعضی را ناپاک میفرماید مردم کوتاه بین میدانند که این همه اختلافات ذات است حاشا و کلا اینهمه
اختلاف شیون و اعتبارات است مانند آنکه در معرکه جنگ غیر از جسم نمودار نمی باشد اگر قاتل است
جسم است و اگر مقتول است جسم است و علی هذا القیاس راکب و مرکوب غالب و مغلوب و در قرآن
مجید چند جا اشاره باین مسئله واقع شده و صریح ترین آیات والله اعلم همین این آیه است سنریهم
آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شئ شهید الا
انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شئ محیط و نیز آیه هو الاول والآخر والظاهر والباطن اینست
معنی وحدة الوجود اما مسئله وحدة شهود پس حقیقتش اینست که سالک را در وسط سلوک بسبب غلبه حق
و انحصار نظر بر کسیکه هستی آن بود همه وجود است در نظر او غائب میشوند غیر از وجود حق او را بنظر نمی آید و
بسبب استغراق درین مشاهده از حفظ مراتب نیز گاهی غافل میشود و میگوید سبحانی ما اعظم شانی و انا الحق
و امثال ذلک لیکن چون بدرجه انتها میرسد هر چیز را در مقام خود می بیند و میگوید التراب و رب الارباب
تشبیهش آنکه در روز بسبب غلبه شعاع آفتاب هیچ ستاره بنظر نمی آید و بیننده حکم میکند که غیر از آفتاب
هیچ ستاره موجود نیست و این حالت حالت وسط سلوک است چنانچه حالت ابتدا مانند شب است
چه ستاره ها بنظر می آیند و آفتاب بنظر نمی آید لیکن میداند که این همه نور آفتاب است که درین ستاره ها
ظهور کرده است و در حالت انتها که نمونه آن موجود نیست تا برای تمثیل آورده شود هر دو چیز بنظر می آید
هم آفتاب و هم ستاره و بحسب حال میگوید ه هر مرتبه از وجود حکمی دارد گر حفظ مراتب نکنی
زندیقی مکو انتهی باز سوال مشار الیه از نوشته مولانا احوال مسئله موصوفه از سر فراز نامه حقیقت
و معتبر بودن مسئله وحدة الوجود ثابت شده و مسئله وحدة شهود غیر معتبر لیکن عرض دیگر اینست جائیکه

خواهند مرد ولیکن ادلهٔ صحیحة المأخذ قویة الدلالة برین امر از روی روایات یافته نمیشود و در تفسیر درمنثور و دیگر تفاسیر روایات ضعیفه بوی ازین راوی هشام میرسانند و نظم قرآنی هم اشاره باین معنی است و قصهٔ فرستادن حضرت علی کرم الله وجهه برای دعوت ایشان باشد کس و بکری موضوع است یاد داریم که صاحب تحفة الشیعة و دیگر محدثین حکم بوضع آن کرده‌اند اما بعضی طرق ضعیفه وارد است که شب اسرا آنحضرت بر این جماعت گذشته دعوت نموده اند و ایشان اجابت کرده باز بخواب رفتند والله تعالی اعلم صحیحه لفظ ... در ترمذی آنست که معاویه بن ابی سفیان سعد ابن ابی وقاص را گفت ما منعک ان تسب ابا تراب بعضی جانب داران معاویه بن ابی سفیان این لفظ را تاویل میکنند و گویند مراد از این لفظ آنست که چرا با حضرت علی مرتضی رض درشتی در کلام نمیکنی و مخالفت نمیکنی که دست از حمایت قاتلان عثمان بردارد در مقام قصاص همراه باشد لیکن درین تاویل خدشه بخاطر میرسد اول آنکه برین تقدیر باید که این گفتگو و شنید در ایام حیات امیرالمؤمنین علی رض بوده باشد و از روی تاریخ ملاقات سعد با معاویه درست نیست زیرا که سعد از ابتدای فتنه در موضع عقیق که بیرون مدینه است منزوی شده و دران ایام آمدن معاویه در مدینه منوره اتفاق نیفتاده بلکه بعد از صلح از امام حسن رض برای حج آمده و با اهل مدینه ملاقات نموده دوم آنکه جواب سعد اما ما ذکرت قلانا الی آخره ازین توجیه ابا صریح دارد چه کثرت فضائل شخص را مانع از فهمیدن و پند گوئی نمیشود بلکه بهتر همین است که این لفظ را بظاهر خود جاری باید داشت نهایت کار آنکه ارتکاب این فعل شنیع یعنی سب یا امر سب از معاویه بن ابی سفیان لازم خواهد آمد پس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام چه مرتبه سب کمتر از قتل و قتال است لما روی فی الحدیث الصحیح سباب المؤمن فسوق و قتاله کفر و هرگاه قتال و امر بالقتال یقینی الصدور است ازان گریز نیست بالجمله اصلح همین است که وی را مرتکب کبیره باید دانست و زبان از طعن و لعن بند باید نمود و الا ما یقال فی من زنی و من شرب من الصحابة رضی الله تعالی عنهم اجمعین و هر جای خطای اجتهادی را دخل دادن خالی از سماجت نیست جواب سوال حافظ صدر الدین حیدرآبادی در استفسار مسئلهٔ وحدة الوجود و وحدة الشهود از مولانا شاه عبد العزیز دهلوی قدس سره العزیز اول معنی این دو کلمه

تحقیق حدیث ... سب ابا تراب

تحقیق وحدة الوجود و وحدة الشهود

تجلی فواره صفت جوش میزند و سبب امداد فیض وارد شده [illegible] اراده [illegible]
بعضے مستشر مثل قوای کواکب و افلاک [illegible] بر شخص اکبر است [illegible] مثل [illegible]
کما اذا سفل مرتفع میشود [illegible] و اثبات [illegible] واقع میشود [illegible] تجلی است که [illegible] آدم
خواهد شد [illegible] قال والامر [illegible]
ام الکتاب [illegible] محو و اثبات [illegible] عن عمر وابن مسعود
انهما قالا [illegible] السعادة والشقاوة [illegible] والاجل [illegible] عمر رضی الله عنه انه کان
یطوف بالبیت و هو یبکی و یقول اللهم ان کنت [illegible] فاثبتنی فیها وان کنت کتبتنی
علی الشقاوة فامحنی واثبتنی فی اهل السعادة [illegible]
ومثله عن ابن مسعود فی بعض الآثار ان الرجل [illegible]
الی ثلثة ایام والرجل قد یکون بقی من عمره [illegible]
مراد از محو و اثبات که موهم بداست [illegible]
قطع رحم و حدیث آن صحیح است واگر بر قضا [illegible] نیست [illegible]
مولانا شاه عبد العزیز صاحب محدث دهلوی [illegible] کتاب تفهیمات [illegible] واقع است [illegible]
بداست و در بخاری در حدیث [illegible] واقع [illegible] واقع شده نیز [illegible]
معنے است و بداء بمعنے تجدد اراده مخالف [illegible] نیست زیرا که [illegible] اراده ازلیه
قدیمه ازلیه حضرت باری میدانند و تعلقات آنرا حادث انگارند و حضرت ایشان در کتاب
تفهیمات و در کتب دیگر اراده در مرتبه ذات صفت قدیمه ازلیه میدانند و در مرتبه تجلی اعظم [illegible]
حادث اثبات میفرمایند پس قدم اراده در مرتبه ذات است و حدوث آن در مرتبه [illegible]
ذات که مرتبه تجلی اعظم است و هرگاه حدوث و قدم در دو مرتبه واقع شد تخالف برخاست [illegible]
مرتبه تجلی اعظم را که بدیر شخص اکبر است و علماء ظاهر نمیدانند و اثبات نمیکنند پس نزد آنها حدوث اراده
را در هیچ مرتبه گنجایش نماند بلکه تعلق همان اراده قدیمه را حادث انگاشتند و هذا قریب من النزاع
اللفظی و در آیه کریمه نیز اشارت باختلاف مراتب معلوم میشود زیرا که فرمودند یمحو الله ما یشاء [illegible]

حضرت ولی الله اولیا [illegible] چنانچه جناب حضرت شیخ احمد سرهندی رح بطرف [illegible] رفته اند و

در [illegible] حضرت [illegible] بران [illegible] مقام [illegible] غرض اینست که هر چه احوال شیخ موصوف آنجناب

در [illegible] ارشاد فرموده [illegible] جواب از مولانا صاحب . صاف توحید

[illegible] از [illegible] حضرت شیخ احمد سرهندی

[illegible] دانسته [illegible] حضرت

[illegible] حق [illegible] از [illegible] مراتب تعینات واجب القبول [illegible]

است [illegible] کمال است محمدیه علی صاحبها

الصلوة والسلام [illegible] از [illegible] قریب [illegible] همراهی جناب

[illegible] باقیل [illegible] قلندر

[illegible] هر گاه این معرفت پخته شد [illegible]

[illegible] الحاد [illegible] این معرفت [illegible]

[illegible] الله آبادی [illegible] قدم در وادی

[illegible] حضرت شیخ [illegible] را برروی

[illegible] قبیل الحار بالبارد والرطب بالیابس

[illegible] ارتفاع [illegible] است

[illegible] والله تعالی اعلم وعلمه اتم واحکم

بسم الله الرحمن الرحیم

سوال از [illegible] حسن علی صاحب بحضرت مولانا شاه عبد العزیز صاحب قدس سره العزیز

در مذهب اهل حق قول بالبداء باطل است چنانچه تفصیل تمام دلائل عقلیه و براهین نقلیه در کتب

احادیث و تفاسیر و کلام مصرح است و آنچه در کلام حضرت فخر المحدثین امام المتصوفین جناب شاه

ولی الله صاحب قدس سره ثبوت بداء در کتاب همعات مذکور شده بکدام معنی باید فهمید و بکدام محل

[illegible]

[illegible] مافی الکافی [illegible] بالجمله موافق [illegible] شود [illegible]
[illegible] رضی الله [illegible] اهل سنت باجماع اهل سنت مخصوص بحضرات
انبیا و ملائکه [illegible] جواز [illegible] معنی را [illegible]
[illegible] خواستند [illegible] سوال [illegible] دعا [illegible]
[illegible] الارادات [illegible]
[illegible] بانبیا [illegible]
[illegible]
[illegible] بلسان [illegible]
[illegible] علم [illegible] اگر [illegible] بگویند بلکه علم و فضیلت
[illegible] آل ابراهیم [illegible] بر دل [illegible] شود از حکمت [illegible] و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب
و قال آتیناه حکما و علما دخواه آن علم علوی [illegible] باشد یا باحوال یا باخلاق این معنی هم مخصوص
به انبیا نیست ولقد آتینا لقمان الحکمة ان اشکر لله الی آخر آیه و اذ قال لقمان لابنه تا آخر رکوع
بیان بعضی از حکمت ایشان است آری از این باب هرچه بوحی آید آن مخصوص بانبیاست
و سبب الهام است نبی و غیر نبی در آن شریک اند ولهذا در حدیث شریف وارد شده انا دار الحکمة
و علی بابها و در روایت مشهور انا مدینة العلم و علی بابها و مقصود مراد از علم درینجا همین معنی است
[illegible] آنست که بعضی بندگان خود را حق تعالی بوجهی معامله نماید از دفع طعن معاندان
و تهمت های عیوب و حفظ از اصابت بادشاهان و امرا در حق محبوبان و رسیدگان می نمایند و [illegible]
در حق دو کس از انبیای اولی العزم منصوص قرآنی است اول در حق حضرت موسی علی نبینا و
علیه الصلوة والسلام هرگاه ایشان را بنی اسرائیل تهمت ادره و برص کردند قال الله تعالی یا ایها
الذین آمنوا لا تکونوا کالذین آذوا موسی فبرأه الله مما قالوا وکان عند الله وجیها حق تعالی رفع
نمود تهمت ایشان اگرچه آن تهمت هیچ محذور شرعی نداشت دوم در حق حضرت عیسی که یهودیان
در حق ایشان تهمت زنازادگی بر زبان آوردند بسخن آمدن ایشان در عین طفولیت آن تهمت را
زائل فرمود قال الله فی سورة آل عمران وجیها فی الدنیا والآخرة ومن المقربین ویکلم الناس

با نفس بوده اند [illegible] الکمال [illegible] صریح دلالت [illegible] بر آنکه [illegible] [illegible] الکمال [illegible] مرتبه یکیست
[illegible] ظهور [illegible] [illegible] مشتمل [illegible] [illegible] قوال [illegible] بلا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تعین اول مرتبه [illegible] الذات
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تأخره عن مرتبة الذات الکن [illegible] القول
بحدوث الارادة فی تلک المرتبة من غیر لزوم محذور و در کتاب لمعات و دیگر تصانیف ایشان اثبات
حدوث ارادهٔ قدیمه درین مرتبه مفصل مذکور است چنانچه بعد از تأمل واضح خواهد شد سوال از راه حسن علی بن
نزد اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت صحیح و ثابت شده به براهین نقلیه و عقلیه که ماسوای انبیا و رسل
و ملائکه علیهم السلام عصمت در [illegible] ثابت نیست [illegible] که اگر کسی را معصوم گویند درست نیست
و لهذا متکلمین و فقها [illegible] اطلاق عصمت [illegible] انبیا و ملائکه روا ندارند پس آنچه جناب فخر المحققین
حضرت شاه ولی الله صاحب قدس سره در تفهیمات الهیه وغیره صفات اربعه که عصمت و حکمت و وجاهت
و قطبیت باطنه است [illegible] حضرات ائمه اثنا عشر علیهم السلام ثابت کرده اند و آن هدایة [illegible] نیز از
مراتب [illegible] که در بیان [illegible] حضرات ایشان [illegible] فرموده اند [illegible] بر کدام محمل صحیح حمل
باید نمود و لیکن [illegible] [illegible] [illegible] این کدام است و جواب مخالف این قول که نسبت
مذهب اهل سنت نمایان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قول تفضیل خلفای ثلثه رضی الله عنهم خصوصا
حضرات شیخین خواهد بود حال آنکه این [illegible] [illegible] اهل سنت است عند من [illegible] و علاوه
آن خود جناب افادت مآب [illegible] [illegible] حضرت شاه ولی الله صاحب بهزار ضبط و ربط و طمطراق
تمام این مسئله را [illegible] [illegible] [illegible] شیخین رضی الله عنهم به دلائل نقلیه و عقلیه کشفیه
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
این مسئله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اهل حق یعنی اهل سنت
و جماعت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
صوفیه [illegible] اصطلاح [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قدس الله سره [illegible] ذکر کرده اند
این وقت بسبب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر کتب [illegible] ایشان
موجود باشند مطالعه باید نمود واضح خواهد شد و شرح [illegible] از تصانیف شاه محمد عاشق پهلتی [illegible]

قسم اول در مجادله این مسئله خاص یعنی اثبات خلافت خلفای ثلثه در رد آن مثل نواقض الروافض
و هم انفض الروافض و صواعق محرقه و شرح تجرید از طرف اهل سنت و مصائب النواصب در رد شبهات
الاعور و اظهار الحق و سفینة النجاة از طرف شیعه قسم دوم آن کتابهاست که در مسئله امامت و شروط
آن و موانع آن به تفصیل تصنیف شده مثل بحث امامت در شرح مقاصد و شرح مواقف و طوالع الانوار
و اربعین از طرف اهل سنت و تصانیف علامه حلی و صدایق موبقه در رد صواعق محرقه و مقصد او از طرف
شیعه قسم سوم آنست که تمام مذهب شیعه را هم در الهیات و هم در معاد و هم در امامت و هم در روایات
احادیث و هم در اصول رد کرده اند مثل ابطال الباطل و صواقع موبقه تالیف نصر الله کابلی از طرف
اهل سنت و منهج الحق علامه حلی و احقاق الحق قاضی نور الله شوستری از طرف امامیه این هر سه قسم
کتب در وقت تالیف تحفه اثنا عشریه موجود و مستحضر بودند در آن وقت ترتیب صواقع بسیار پسند خاطر
افتاده و بهمان ترتیب درین کتاب کلام واقع شد و احقاق الحق نیز همین ترتیب دارد و ابطال الباطل
نیز همین ترتیب دارد لیکن صواقع بسیار مختصر و خوشنما بنظر آمد بهمان را اختیار کرده شد مگر بحث تولا و تبرا
در آن نبود و شرح حدیث الثقلین نیز در آن نبود و مسئله انکار نبوت و اتحاد که لازم مذهب شیعه است
به شرح و بسط در آن نبود این ابواب افزوده شد و باب مطاعن و جواب آن اصلا در آن کتاب مذکور
نیست و نیز در صواقع اکتفا بر دلائل کلامیه نموده و روایات را از کتب امامیه کمتر آورده در تحفه اثنا عشریه
آن دلائل کلامیه را حذف نموده و بتکثیر روایات از کتب امامیه کوشیده شد پس این کتاب را ترجمه
آن کتاب گفتن محض بنا بر ترتیب آن نمی تواند شد مانند آنکه [illegible] را از طوالع و مسلم را از مختصر الاصول
ابن حاجب ماخوذ و مانند حالا فرق اصح شد و هر دو کتاب نظر تامل بکار برده شود تا این خیال بالکلیه
زائل گردد و مهذا جای طعن معاندان و حاسدان هستی متوجه فقیر نیز اند شد که این فقیر دعوی تصنیف
این کتاب موجب افتخار خود دانسته تقریراً و تحریراً بقلم زبان یا زبان قلم برده باشد معلوم است که
این کتاب را تصنیف حافظ غلام حلیم ابن شیخ قطب الدین احمد ابن شیخ ابو الفیض نوشته ام اگر منظور
دعوی نسبت این کتاب بخود می بود چرا این قدر اخفا بنامهای غیر معروف بعمل می آوردم
بلکه حالا هم هرگز به نسبت این کتاب بطرف خود خوش نمیشوم آری اگر تفسیر فتح العزیز و امثال این
تصانیف را اگر به فقیر نسبت کنند موجب شادمانی خاطر میگردد غرضکه منظور رد این مذهب بود که مردم

بعضی الصحابه که الا به آنها ثابت شده در حق اکثر اینها ثابت شده چنانچه اول در حق ابوبکر صدیق رضی
الله عنه که ان الله تعالی یتجلی للناس عامة و لابی بکر خاصة ... الا ابوبکر است الارض ... در حق علی مرتضی
رضی الله عنه که دعا کرده اللهم ادر الحق حیث دار و گفتند او رحمه حیث دار الحق و مکنه قطبیت باطنه اشتهاد
که حق تعالی بعضی بندگان خود را مخصوص سازد که مهبط فیض الهی اولا بالذات ایشان باشند و از ایشان
بدیگران منتقل شود گویا مظاهر ایشان باشند و اکتساب از ایشان کرده باشند مانند آنکه شعاع آفتاب از راه روزنی
در خانه بیفتد پس اولا آن روزن روشن شده و بواسطه آن تمام اشیای خانه روشن شود و این را قطب
ارشاد نیز نامند بخلاف قطبیه مدار بالجمله اثبات این صفات اربعه عند التحقیق نه مخالف مذهب اهل سنت
است گو ظاهر بینان از اطلاق این الفاظ تحاشی نمایند و نه مخالف تفضیل شیخین که تصحیح الیه ...
اهل حق است زیرا که مدار آن تفضیل بر اکثریت ثواب است عند المتکلمین و جائز است که خدای تعالی
بعضی بندگان خود را مخصوص بزیادت ثواب گرداند هر چند فضائل دیگر و صفات کمال در دیگر آنها
بیشتر باشد و مصنف کتاب تحفه اثنا عشریه قدس الله سره مدار تفضیل شیخین بر تشبه انبیا داشته است در سیاست
است و ... و تشریح دین و نگاهداشتن هر رسم از بدعت و اجرای جهاد و امر بالمعروف و نهی
عن المنکر و ظاهر است که ... ... در این امور ... ... اظهر من الشمس و ابین من الامس است و لهذا
قال اکثر المتکلمین التفضیل عندنا بالتوفیق لا بالفضائل فقط سوال از میر احسن علی صاحب کتاب
صواقع موبقه در رد مذهب رفض خذلهم الله تعالی که تالیف نصر الله کابلی است بلا اختلاف مشهور و
درآمده یا نه و بعد از آنکه ... ... باشد فرقی در تصنیف آن و تصنیف جناب افادت
مآب که تحفه اثنا عشریه است چیست و معاندان این دیار خصوصا روافض خذلهم الله بطریق
ژاژ خایی و بیهوده گویی خیلی شور و شغب میکنند که کتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه ترجمه صواقع
موبقه است ... سوال این مبتنی بر مخلصان و فدویان را لا طائل و بیهوده مینماید و از جمله بدیهی
البطلان است ... هر کس که از مایه علم الهی ... داشته باشد این خبر را از جمله عمده مخالف خواهد دانست
لیکن بعضی کسان این ناکس ... ... کردند لهذا این امر ناگزیر مرضی را موجب سمع خراشی
جناب عالی انگاشته شد جواب ... از شاه صاحب ممدوح ... در وقت تصنیف تحفه اثنا عشریه از کتابها
اهل سنت که در رد ... ... شیعه که در رد مذهب اهل سنت تالیف شده ... قسم ... رسیده

قوله ... تحفه اثنا عشریه ... صواقع

بلغت هر قوم نازل می‌فرمودند اختلاف در دین می‌شد و باب تحریف و زیادت و نقصان مفتوح
می‌گشت اول آنکه قرآن برا و نازل شد یعنی ذات مطهر آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگز معانی و لغات
اقوام دیگر بلکه مخارج حروف و لهجه کلام هر فرقه نمیدانستند پس تبلیغ آن کلام مجهول اللفظ والمعنی چه قسم
متصور میگردید اگر شخصی عربی نژاد را کتاب پدماوت تعلیم کنند و بگویند که فلان کس را برسان هرگز از و
ممکن نخواهد شد و اگر سالها مشق کند هرگز مخارج و لهجه لغت این کتاب را نخواهد دریافت و اگر کسی گوید
که چنانچه تعلیم امی به نسبت آنحضرت واضح شد پس خوارق عادات بود همین قسم تعلیم مخارج و لهجه و الفاظ
لغت با آنحضرت صلعم بطریق خرق عادت می‌شد گوئیم که آنحضرت را اتفاق ملاقات با اقوام دیگر در مدت العمر
نشده و این معنی در علم الهی متحقق بود و پس بطریق خرق عادت تعلیم هر لغت ضایع و رایگان می‌افتاد و حکم
حکمت الهی همین وضع را اختیار نمود که بوقوع آمد آمدیم بر آنکه اثبات نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بر غائبین زماناً و مکاناً غیر واقفین مثل اعجاز قرآن چه قسم صورت بندد جوابش آنکه امام رازی و دیگر
علمای کلام نوشته اند که اثبات نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نبوت که محمل بعد از آنجناب
رو داده اعجاز قرآن نیست بلکه حالا دو طریق است برای اثبات نبوت طریق اول آنکه بطریق تواتر که در
هر قرن گروه‌ها نقل معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل اعجاز قرآن و شق قمر و تسلیم حجر و مدر و اطاعت
احجار و اشجار و زیادتی در طعام و شراب و سخن آمدن آهو و شتر و گرگ و سوسمار که مجموع آنها در کتب
حدیث بعدد سه هزار سوای اعجاز قرآن رسیده بود نزد هر قوم ثابت کرده شود و افاده متواترات علم
بدیهی را از قبیل امور متفق علیها است پس نزد آنها بطریق روایت وجود آنحضرت صلعم و بعثت آنجناب
بلکه احکام شرعیه متواتره نیز ثابت خواهد شد بالاتفاق در امور ماضیه طریق ثبوت علم همین است
و وجود نوشیروان و حاتم طائی و سکندر و خلافت بنی عباس و آمدن سلطان محمود غزنوی در هند
نزد هندوان بهمین طور ثابت شده سوای این طور طور دیگر نیست دوم آنکه گویند که حالا احتیاج اثبات
نبوت نمانده زیرا که آنحضرت صلعم پیدا شدند و لکوکها کس بسلوک و صحبت ایشان متوجه بخدا و مشغول
بعبادت و اطاعت الهی گشتند و مجتنب از معاصی و ملازم تقوی و طهارت و اخلاق حسنه و آداب
مستحسن پیش گرفته و مشغولی بعبادت و طاعت و اجتناب از معاصی و ظلم و حسن اخلاق و ادای
حقوق نزد هر قوم مستحسن و پسندیده است و آنرا هدایت میدانند پس چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم

ببینان این کتاب و دران اعتقاد سست شوند یا ترک نمایند الحمد لله که این معنی حاصل شد و نیز اگر تامل کنند
روافض را هرگز بهای نیست زیرا که این کتاب اگر ترجمه صواعق است آخر اثبات مذهب اهل سنت
میکند و رد مذهب روافض مے نماید اینها را چه کار از آنکه تفتیش کنند که گوینده کیست جواب باید نوشت
و این طعن جواب نمیتواند شد آرے بعض اهل سنت که آنها را الشهرت این کتاب بسبب نسبت با این فقیر
[illegible] راسند که نسبت با این فقیر درمیان نماند جواب سخن ایشان گذشت که فقیر
دعوی این کتاب نمیکند [illegible] خود مے خواهد منظور [illegible] از بیان مقدمات سلوک این طریق جدید
برادران [illegible] الالباب [illegible] البیان راه صواب بود الحمد لله که حاصل شد سوال از شیخ ذوالفقار علیخان
مبعوث شدن رسول الثقلین جهت هدایت عالم و دعوت اسلام است و نازل شدن قرآن بزبان
عربی برای سهولت فهم و ادراک غوامض آن با اهل عرب پس این قرآن جهت سهولت دریافت
اهل عجم و فرنگ و هند و سند و بنگاله وغیره اقالیم و جزائر و بلاد که السنه متغایره و لغات مختلفه دارند
کافی نیست بلکه احصال فهم آنها بعبارت و معانی آن [illegible] زبان انگریزی از اقوام اطراف و جبال
با وصف سعی و کوشش تعلیم تلفظ کلام الله بصحت ادا نمیکرد و دعوت اسلام هم در وقت پیغمبر خدا
[illegible] با اکثر از ساکنان اقالیم و اطراف عالم مثل چین و نیپال وغیره نرسیده و بعد از آن
هر [illegible] دعوت اسلام با نها نگردید پس اتمام حجت با هل ساکنان [illegible] براین اقوام یافته
[illegible] تعالی بر [illegible] بندگان خود رحیم [illegible] افتاد و تکلیف نمیدهد
[illegible] این قوم که دعوت رسول و خلفای برحق بایشان نرسیده کتاب احکام جهت سهولت
فهم [illegible] چنانکه [illegible] اگر باشند پس چگونه برین لازم
[illegible] نیست جواب هرچند آنحضرت صلی الله علیه وسلم مبعوث شده برای ارشاد و هدایت
[illegible] اطراف و بلدان [illegible] لیکن بعثت اولی آنحضرت بسوی جن و انس عرب
[illegible] بواسطه عرب بدیگران یعنی فارس و [illegible] الی الجزائر
و جبال پس نازل کردن قرآن اولا بزبان و لغت و اسلوب کلام عرب و اعجاز آنها از معارضه
اش اظهار فرمودن ضرور افتاد تا عرب بخوبی دقایق این کلام را معانی او را با ساکنان عراق و عجم
و خراسان رسانند و آنها به سند و هند و ترکستان رسانند و اگر رعایت هر قوم کرده قرآن را

مانند چنانچه از کتاب جوگ باسشت و رامائن و بهاگوت معلوم میشود تا آنکه بیاس نام شخصی پیدا شد
و باغوای شیطانی تمام مذهب آنها را برباد داد و شرک و بت پرستی را رائج کرد بعد از ان همه هنود
مشرک شدند و صورت پرستی پیش نهادند آری اختلاف شرائع باختلاف اقوام مثل کابت و کهتری
و مهاجن از قدیم در انها بود و این معنی هم در شرائع قدیمه ما اصلی دارد چه سبط از اسباط بنی
اسرائیل مخصوص باحکامی چند بودند بلکه در شریعت ما نیز بنی هاشم به مصرفیت خمس و حرمت زکوة
و حرمت تنفیل مخصوص اند و تمام قریش باستحقاق خلافت ممتاز و مشرکین عرب را جزیه نیست لا یقبل
منهم الا الاسلام او السیف بالجمله اوتار هنود مظاهر حق گذشته باشند خواه از افراد بشر باشند
خواه از شیر و ماهی مثل عصای حضرت موسی و ناقه حضرت صالح لیکن عوام این فرقه بسبب قصور فهم
درمیان ظاهر و مظهر فرق نکرده همه را معبود ساختند و در ضلالت افتادند همین است حال فرقه های
بسیار از مسلمین مثل تعزیه سازان و مجاوران قبور و جلالیان و مداریان والله اعلم بحقیقة الحال فقط

سوال از غلام علی شاه صاحب - حضرت سلامت - السلام علیکم و رحمة الله نماز بطرف قبر و تصویر
اگرچه از انبیا باشد حرام است پس استقبال جدر کعبه و حجر اسود و مقام ابراهیم علیه السلام که مشابهت
باطراف قبور دارند چرا واجب کرده اند و حجر اسود که جای تقبیل انبیا است علیهم السلام نسبت
بایشان دارد و مقام ابراهیم که مناسبتی با ابراهیم علیه السلام پیدا کرده می تواند که از انوار تجلیات
حضرت ابراهیم علیه السلام حظی داشته باشد جدر کعبه مطاف انبیا و ملائکه علیهم السلام است و محل
ورود برکات مسجودیتی حضرت حق سبحانه پس باین وجوه استقبال آنها واجب کرده اند لیکن خدشه
باقی است غیر حق پیش کسی سجده چرا باشد بینوا توجروا **جواب** اصل حقیقت اینست که تمام
کعبه قبله مسجود است بنا بر آنکه بیت الله منسوب بجناب الهی است ملاحظه انبیا سابقین و باقی
هیچ نیست و لهذا اگر جدر آن منهدم شوند نعوذ بالله منه چنانچه در وقت حجاج بوقوع آمده یا حجر
اسود دور شود چنانچه در عهد قرامطه بوقوع آمده یا مقام ابراهیم را کسی دور سازد فضای کعبه قبله است
قبله بودن بر خشت و چوب و سنگ موقوف نیست پس درین صورت هرگز ملاحظه معنی که قدم ما تشم
و مطاف فلان نبی یا ولی یا ملک است اصلا درمیان نیست باین وجه شرک در ان جاری نمیشود
بخلاف قبور انبیا و اولیا و تصاویر بزرگان که در آنها نسبت بآن بزرگان صریح است و همچنین ا

دعوی هدایت خلق الله فرمود آن هدایت واضح شد پس حاجت اثبات نبوت نماند که معنی
نبوت همین است و لیس وراء العیان بیان و این هر دو طریق نزد ساکنان جزائر و جبال پیگو
و نیپال متحقق است اگر بالفرض کسی از اینها ازین هر دو طریق محروم ماند حکم او حکم اهل فترت خواهد بود
علی اختلاف المذاهب چنانچه در کتب اصول مثل مسلم و عضدی مشروح و مبسوط است سوال از روی
اخبار و تواتر و آثار بخوبی ثابت است که در هند اوتارها که گذشته قوم هنود آنها را خالق و بعضی راهنمای
خود میدانند گذشته و راجهای با شوکت و قوت و خلقت بسیار بوده اند از بدو آفرینش کدام پیغمبر درین
قوم هم مبعوث شده و کدام کتاب برای هدایت آنها بلغت هند یا دیگر نازل گردیده هست یا نه و در صورت
عدم آن سببش چیست جواب مفاد آیه قرآنی و ان من امة الا خلا فیها نذیر آنست که در هر امتی
ترساننده گذشته است که از ارتکاب قبائح و اتلاف حقوق بترساند عام از آنکه آن ترساننده
از انبیا باشد یا از علما یا وعاظ یا از اولیا و عرفا و اگر از احوال مختلفه مثل روم و حبش و ترکستان و خطا
و ختن تفتیش کرده شود سرگذشتان پیغمبری نمیرسند که در آنها گذشته باشد بلکه مفهوم نبی را هم نمی
شناسند اعتقاد عظمت و بزرگی عبادت و زهاد و تارکان دنیا و خلوت نشینان در طبائع آنها مستحکم
است و معامله حضرت حق با هر فرقه مختلف است باختلاف استعدادات آنها و باختلاف علوم مخزونه
آنها در دیار عرب از یمن تا شام و مصر به یک رنگ هدایت الهی ظهور فرمود انبیا و رسل را مبعوث
فرمود و معجزات بر دست آنها آفرید و کتابها نازل فرمود زیرا که این بلاد آمدن علم غیب را اگرچه
از بعضی بشر به بعضی بشر باشد بسبب بعد مکانی یا بعد زمانی همین طریق میدانستند که قاصدی
بیاید و پیغام زبانی برساند یا خطی همراه خود بیارد آری نشان راستی آن قاصد زود طلب میشدند
چنانچه در امرا و ملوک و سلاطین حالا هم همین مروج است که فرمانی یا شقه بدست معتبری خود
میفرستند و برای تصدیق او بعض چیزهای مخصوص از پالکی و فیل و فوج همراه او میدهند لیکن
اهل این بلاد را که دیار عرب است طریق هدایت همین طور مقرر شده و هنود را چون این طریقه
معتمد علیه نبود بلکه ظهور حضرت حق را در بعض چیزها و تکلم بزبان حق با صدور افعالی که مخصوص
بمرتبه الوهیت است از خوارق عادات و حکمرانی در مخلوقات بنیابت حق میدانستند لهذا با ایشان
همین وضع معامله واضح شد و چند تا اوتار پیدا شدند تا است و از قیام هدایت ایشان همین اسلوب

وغادراه خائنا قال عمر والله یعلم انه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفی ابوبکر وانا ولی رسول الله
صلی الله علیه وسلم وولی ابوبکر فرأیتمانی کاذبا آثما غادرا خائنا والله یعلم انی لصادق بار راشد
تابع للحق و در معارج النبوة است این روایت قف محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن ہاشم بن عبد مناف
ہذه القریة المعلومة بحدودها علی فاطمة علیها السلام وقفا محرما علی غیرها موبدا علیها من بعدها علی
ذریتها فمن بدله بعدما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم جواب روایت اول
در صحیح مسلم است وازین روایت ہیچ تقصیر ابوبکر رضی الله عنه ثابت نمیشود زیراکه ایشان غیر از
روایت حدیث که خود از آنحضرت شنیده بودند حضرت علی و حضرت عباس و حضرت عمر و حضرت
عثمان و دیگر عشره مبشره نیز شنیده بودند چنانچه از روایت آینده صریح معلوم میشود ہیچ نکردند
و بیان مسئله شرعی قباحتی ندارد واز الفاظ خشونت وخصومت قطع اولی ازین روایت
مفہوم نیست وبه خشم آمدن حضرت خاتون رضی الله عنها درترک کلام وملاقات تا چند روز نیز تقصیر
حضرت ابوبکر ثابت نمیکند زیراکه حضرات معصومین در بعضی اوقات بے تقصیر ہم بخشم می آیند
چنانچه حضرت موسی علیه السلام بر حضرت ہارون علیه السلام در مقدمه گوساله پرستان خیلی
بخشم آمدند چنانچه درکلام الله منصوص است برہمین قیاس خشم حضرت خاتون بر حضرت صدیق
باید فہمید علاوه آنکه روایت ہر چند بالتشکل حتی توقیت واقع شده و در دیگر روایات اہل سنت و
امامیه رضامندی حضرت خاتون از حضرت صدیق ثابت شده وقاعده اصول است که المثبت
مقدم علی النافی اما روایات اہل سنت پس در مدارج النبوة وکتاب الوفا وبیہقی وشرح
مشکوة موجود است بلکه در شرح مشکوة شیخ عبدالحق نوشته که ابوبکر صدیق بعد این قصه بخانه
فاطمه رفت و در گرمی آفتاب بر در بایستاد وعذرخواہی کرد وحضرت زہرا ازو راضی شد و در ریاض
النضرة نیز این قصه بتفصیل مروی است و در فصل الخطاب بروایت بیہقی از شعبی نیز ہمین قصه
مروی است که ابن السمان درکتاب الموافقة از اوزاعی روایت کرده که گفت بیرون آمد
ابوبکر بر در فاطمه در روز گرم وگفت نمیروم ازینجا تا راضی نگردد از من بنت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم درآمد بروی علی پس سوگند داد بر فاطمه که راضی شو پس راضی شد فاطمه اما روایت امامیه پس
صاحب محاج السالکین وغیر او از علمای ایشان روایت کرده اند ان ابابکر لما رای فاطمة

آنہا مستقبل و مسجود الیہ میدانند پس فرق واضح شد و جای اشکال نماند و در مقام ابراہیم چیزے دیگر بجز امامت ابراہیم علیہ السلام اصلا ملاحظہ نیست امام بودن چیزے دیگر است و مسجود بودن چیزے دیگر و آنہم بنا بر استحباب نہ بنا بر وجوب حتے لو صلے فی ای مقام شاء من المسجد الحرام اجزأنہ الصلوۃ وہو المذہب الاصح چنانچہ در حق کعبہ آمدہ است کہ بیت اللہ است ہمچنین در حق حجر اسود بالخصوص آمدہ است کہ الحجر الاسود یمین اللہ فی الارض بوسیدن او دست بوس خدا است و عظمت او ہمین جہت است چون منسوب بخدا شد بہر کعبہ و چہ مسجود الیہ شدن ہم بیائید آرے این نسبت را نص صریح متواتر مے باید و آن در غیر کعبہ و بیت المقدس مفقود است و بہمین وجہ گفتہ بودند بنی اسرائیل اجعل لنا الہا کما لہم الہۃ و حالا ہیچ چیزے در عالم منسوب بحضرت حق نیست بلا واسطہ الا فضای کعبہ یا فضاے حجر معلق و آن منسوخ است و این نابت ہر چہ از منسوبات دیگر مسجود الیہ واقع میشود از قبیل تصاویر یا معابد اسلاف ہمہ منسوب بغیر خدا است بالجملہ فرق بسیار است باندک تامل ظاہر میشود و در تفسیر فتح العزیز در آخر سیپارہ الم در تفسیر آیت و عہدنا الی ابراہیم و اسمعیل ان طہرا بیتی للطائفین جلد اول سیپارہ سیقول در تفسیر قل للہ المشرق و المغرب یہدی من یشاء الی صراط مستقیم الی آخر الآیات ملاحظہ باید نمود اسرار عجیبہ ظاہر خواہد شد و این قدر تامل در رفع این اشکال کافی و شافی است کہ ہرگاہ انبیا بطرف این خانہ سجدہ کردہ اند و این حجر را تقبیل نمودہ اند پس نزد آنہا عظمت این ہر دو چیز بچہ وجہ بود اگر بسبب آن بود کہ ہر نبی لاحق تقبیل و سجدہ نبی سابق را ملاحظہ مے نمود پس تسلسل در انبیا و قدیم بودن آن مکان لازم آید و اگر بسبب این نبود محض نسبت بخدا بود حالا ہم ہمین علت موجود است اگر انبیاء سابقین میکردند یا سجدہ بالسنت مے نمودند آنہم شریک بودند یا انتثال و درین امر پس انتثال را نیز ملاحظہ این معنی در میان نیست والسلام و الاکرام سوال در واقعہ باغ فدک ۔ روی مسلم عن عائشۃ ان فاطمۃ بنت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ارسلت الی ابی بکر تسأل میراثہا من رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم الی آخر الحدیث و در بخاری است فغضبت فاطمۃ و خرجت عنہ و لم تتکلم حتے ماتت و نیز در بخاری است من اغضبہا فقد اغضبنی روی مسلم عن عمر انہ قال لعلی و عباس فے حدیث طویل فرایتما یعنے ابا بکر کاذبا و اثما

حضرت علی و حضرت عباس گفتند و هر چند خطاب بهر دو کس است لیکن منظور شنوانیدن حضرت
عباس است که اگر حضرت علی درین مقدمه یعنی منع از تقسیم که موهم اجرای میراث است ظالم و
خائن و غادر و دروغگو باشند پس حضرت ابوبکر نیز باعتقاد شما دروغگو و ظالم و خاین و غدار
باشند و نیز امیدانیان صادق و بار و راشد و تابع حق بودند و همچنین من نیز باعتقاد شما ظالم
و غدار و خاین و دروغگو باشم زیرا که ما همه یعنی حضرت علی و حضرت ابوبکر و من در منع از تقسیم و اجرای
میراث شریکیم و بحدیثی که شما همه میدانید متمسکیم و آن حدیث قابل تاویل و تحریف نیست والا حضرت
خاتون چرا تاویل آن نمی فرمودند پس معلوم شد که این کلام حضرت عمر محض برای شنوانیدن
حضرت عباس بود تا از حضرت علی نالش ننمایند و منازعت نکنند چنانچه همین واقع شد که
بعد آن متروکه همه در دست حضرت علی ماند و حضرت عباس را در آن دخل نشد تا آنکه مروان
برای خود اقطاع نمود و در لغت عرب بسا اوقات دو کس را در کاری شریک میکنند و منظور
یک کس می باشد در کلام الله واقع است یا معشر الجن والانس الم یأتکم رسل منکم حال آنکه
رسولان از جن نیامدند بلکه از انس آمده اند فقط و نیز در کلام الله واقع است یخرج منهما اللؤلؤ
والمرجان حال آنکه مروارید و مرجان از دریای شور می برآیند نه از دریای شیرین و روایت دوم
که در مدارج النبوة است منسوب به کتاب معتبر نیست والفاظ او نیز خلاف لغت قدیمه اند و بر تقدیر
روایت آن صحیح باشد مخالف مذهب امامیه است چه ازان روایت صریح معلوم می شود که
آن فریه نه میراث بود نه هبه بلکه وقف بود و همین است مذهب اهل سنت که نزد ایشان متروکه
آنحضرت همه وقف بود و وقف کننده هرگاه وفات نماید و از طرف خود کسی را از اولاد یا عصبات
متولی وقف نسازد تولیت وقف بوالی آفاق تعلق میگیرد نه به موقوف علیه چنانچه در فتاوی عالمگیری
مذکور است وان کان الواقف میتا فوصیه اولی من القاضی فان لم یکن اوصی الی احد فالرای
فی ذلک الی القاضی انتهی پس این روایت که در مدارج النبوة است موید مذهب اهل سنت است
و مخالف مذهب امامیه فرق این قدر است که نزد اهل سنت بر جمیع اهل بیت وقف بود و حضرات
و ازواج مطهرات و محتاجان بنی هاشم همه درین داخل بودند اگر از مصارف ایشان باقی می ماند
بر دیگر فقرا و مساکین مقسوم می شد چنانچه در جمیع اوقاف همین حال است و ازین روایت خصوص

انقبضت عنه بحجرته ولم تتکلم بعد ذلک فی امر فدک کبر ذلک عنده فاراد استرضاءها فاتاها فقال لها
صدقت یا ابنة رسول الله فیما ادعیت ولکنی رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقسمها فیعطی
الفقراء والمساکین وابن السبیل بعد ان یؤتی قوتکم وللصانعین فقالت افعل فیها کما کان ابی
رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعل فیها فقال ذلک والله علی ان افعل فیها ما کان یفعل
ابوک فقالت والله لافعلن ذلک فقال اللهم اشهد فرضیت بذلک واخذت العهد علیه وکان
ابو بکر یعطیهم منها قوتهم ویقسم الباقی فیعطی الفقراء والمساکین وابن السبیل انتهی عبارت مرویه
در منهاج السالکین ودیگر کتب معتبره امامیه وحدیث من اغضبها فقد اغضبنی نیز صحیح است
لیکن هرکه از لغت عرب فی الجمله وقوف دارد میداند که اغضاب در لغت عرب آنست که شخصی
بقول یا بالفعل در غضب آوردن شخصی قصد نماید پس ظاهر است که حضرت صدیق هرگز قصد ایذاء
حضرت فاطمه نداشت بلکه روایت حدیثی که همه عشره مبشره آنرا از جناب رسول الله صلی الله علیه وسلم
شنیده بودند وبیان مسئله شرعی که ازان مفهوم بود نمود پس مدلول من اغضبها بر وی صادق
نیامد ووعید فقد اغضبنی نیز در حق او متحقق نباشد که اذا فات الشرط فات المشروط روایت دوم نیز
در صحیح مسلم است لیکن قصه که در صحیح مسلم ودیگر کتب صحیحه مذکور است اینست که متروکه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در دست حضرت صدیق بود وازان حضرت خاتون وازواج مطهرات را خوراک
وپوشاک وحوائج ضروریه میدادند بعد ازان محتاج بنی هاشم را هرگاه حضرت عمر خلیفه شدند حضرت
علی وحضرت عباس نزد ایشان آمدند ومتفق اللفظ والمعنی درخواست کردند که متروکه آنحضرت را
بدست ما حواله کنید که موافق عمل آنحضرت وعمل حضرت ابوبکر وعمل شما دران عمل نمائیم حضرت
عمر همین شروط با ایشان دادند وگفتند که این را تقسیم نه نمائید ومیراث دران جاری نکنید بعد
چندی حضرت عباس را منظور افتاد که این را تقسیم باید کنانید حضرت علی این امر ابا نمودند ومنازعت
بسیار شد تا آنکه حضرت علی حضرت عباس را بیدخل ساختند حضرت عباس حضرت علی را برای
فیصل این منازعت ونالش یعنی پیش حضرت عمر آوردند وگفتند که ارحنی من هذا الاثم الکاذب
الغادر الخائن یعنی خلاص کن مرا از دست این ظالم غدار خیانت کننده ودروغگو وهمین لفظ
در صدر این روایت در صحیح مسلم موجود است حضرت عمر چون چنین دیدند برای حمایت

دیگر که فیما بین این هر سه گروه واقع است مثلاً اشاعره و ماتریدیه میگویند که کلام الله غیر مخلوق است
و مراد ازان کلام نفسی است نه الفاظ زیرا که حدوث الفاظ که کیفیات اصوات غیر قاره اند بدیهی است
و انکار بدیهی نتوان کرد و حنابله میگویند که الفاظ هر چند کیفیات اصوات غیر قاره اند اما عدم القرار بودن اینها
در وجود تلفظی است و اینجا یعنی الفاظ وجودیست دیگر در متخیله سامعین و ان وجود بطریق تجدد و الامثال
قرار و ازدوار دارد مثلاً گلستان شیخ سعدی را همان وجود توان گفت که از مدت ششصد و سی سال
موجود است یعنی همین الفاظ منسق مرخدامی را تا آخر اولاً در متخیله شیخ سعدی لباس وجود پوشید
باز در متخیله سامعان دیگر و هلم جرا الی یومنا هذا پس کلام لفظی الهی را در علم الهی مانند کلام نفسی قدیم
گوییم هیچ انکار بدیهی لازم نمی آید بلکه عموم نص کلام الله غیر مخلوق را از ظاهر صرف کردن و بر کلام نفسی
محمول داشتن بعید از فهم است اشعریه و ماتریدیه دانسته اند که سخن حنابله راه بدیهی دارد ایشان را تکفیر
و تضلیل نباید نمود اشعریه میگویند که حسن و قبح در افعال یعنی ایجاب ثواب و عقاب ذاتی افعال
نیست و الا نسخ در شرع جایز نمیشد لان ما بالذات لا یختلف و لا یتخلف و ماتریدیه میگویند که افعال را
قبل از وجود شرع حکمی نیست از وجوب و حرمت چنانچه معتزله میگویند اما در نفس فعل چیزی هست
که مقتضی وجوب است مثل نماز که مشتمل بر مناجات معبود است و چیزیست که مقتضی حرمت است
مثل زنا که موجب اختلاط انساب است و ازینکه شارع حکیم است حکم او جزافی نیست آنچه قابل وجوب است
او را واجب ساخته است و آنچه قابل حرمت است او را حرام ساخته است آری حسن و قبح بعضی
افعال بعقول ناقصه ما مدرک نمیشود باین جهت اشعریه انکار حسن و قبح ذاتی افعال بالکل نموده اند
تا عوام بعقول ناقصه خود در میدان پرخطر جولان نکنند و از جاده ایمان بیرون نروند و الیه اشار
سیدنا و مولانا امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه حیث قال لو کان الدین بالرای
لکان باطن الخف اولی بالمسح من ظاهره پس اشعریه قابل تکفیر و تضلیل نیستند و همچنین جمهور
متکلمین صفات حق تعالی را زائد بر ذات میشمارند و میگویند اثبات قدمای مستقله یعنی ذوات
متعدده کفر است و اثبات قدم یک ذات و تبعیت آن ذات قدم صفات آن ذات اصلاً کفر نیست
و علمای ماوراء النهر از اثبات قدمای متعدده و توصیفات متعدده احتراز کرده صفات را لا عین و لا غیر
دانسته اند زیرا که اگر عین گوییم نفی آنها لازم می آید مذهب معتزله و فلاسفه میشود و اگر زائد گوییم

وقف بر حضرت خاتون و ذریت ایشان معلوم میشود علی ای حال هرگاه وقف شد متولی آن
حضرت ابوبکر خواهد بود بحکم ولایة الامر چنانچه همین معنے را حضرت عمر خود فرموده اند که انا ولی رسول الله
صلی الله علیه وسلم و ولی ابی بکر اهلبیت نبوی علیهم السلام مصارف این وقف شده اند
نه متولی فقط سوال استی عاشق علی ملازم حکیم مهدی لکهنوی که بالفعل بسبب عتاب حاکم آنجا
در فرخ آباد در سایه حمایت صاحبان عالی شان سکونت ورزیده است اختلاف در مسائل اصول
دین فیما بین مجتهدین اربعه مذهب اہل سنت وجماعت در کدام کدام مسائل است با توجیهات
هر یک ارشاد فرمایند اختلاف در اصول دین هرگاه مجتهد اربعه را با خود ها در میان است پس چرا
یکے مر دیگرے را از خود ها بیگانه نمیدانند تا که در هر چهار مذهب حق دائر میفرمایند هرگاه اختلاف در
مجتهدان اہل سنت وجماعت روا باشد هر چند در کلمه مآل یافته میشود لیکن چون وجود اختلاف
موجود شد پس اعتراض اختلاف اصول دین که بر مذهب امامیه وارد میشود مرتفع گردید گو در آنجا
بسیار اختلاف واقع باشد لیکن شیعه اثنا عشریه زبان ما از اختلاف در اصول دین فیما بین مجتهد
اثنا عشریه منکر بحث اند و همین هم اختلاف اصول دین را دلیل بر حقیت مذهب خود می آرند
و مذاهب دیگر را از خود بیگانه میدانند و در مذهب خود مشمول نه سازند جواب که همان مجلس مرقوم
گردیده و همانست تحریر جواب مسائل متحیر گشته مقرر نمی شد که قول مولانا صاحب کسے عالم دین
زمانه نیست علمای اہل سنت وجماعت در اصول ثلثه دین اختلاف ندارند مگر در بعض مسائل
اختلاف لفظی فیما بین ایشان واقع است و با این اختلاف سفری شده اند اشعریه ماتریدیه حنابله
داخل اند نیست که علمای اہل سنت را حق تعالے ... عطا فرموده یکے ازین رسالہ بسبب آن
بعون سخن بمیرسند و منجر بر الفاظ نمیشوند دوم انصاف و قلت حسد که بسبب آن کلام هر قائل
را بر محل نیک حمل مے نمایند و حتی المقدور تکفیر و تضلیل نمیکنند مثلا ماتریدیه قائل شده اند به صفت
نامیه که آنرا تکوین میگویند و آن صفت قدیم است انکار ندارند و اشعریه صفت تکوین را اعتباری و انتقه
وے فهمند که از تعلقات قدرت و اراده این صفت حادث میشود چنانچه تعلقات هر صفات
حادث اند انهم حادث است پس کلام ماتریدیه را که قائل بقدم ان صفت اند حمل میکنند
بر قدم مبدء آن که قدرت و اراده اند و تضلیل و تکفیر نمے نمایند همچنین است حال خلافیات

اختلاف در اصول مذاهب اہل سنت

کسے است کہ جفت نداشتہ باشد اگر مرد است زن ندارد و اگر زن است شوہر ندارد پس بنا بر
کلام اللہ چنین شد مردان بے زن را و زنان بے شوہر را از زمرہ خود لفظ ایم عام شد و دختر
صغیرہ نابالغ نیز دران داخل گشت و این طریق را موافق اصول فرج فی العموم میگویند آیۃ دوم
ویسئلونک عن الیتامی قل اصلاح لہم خیر یعنی سوال میکنند ترا از حال یتیمان کہ صغیر السن
بے پدر باشند و یتیم در آدمیان ہمان است کہ صغیر السن بے پدر باشد چنانچہ در جانوران
آنست کہ صغیر السن بے مادر باشد و صغیر السن دران معتبر است و الا ہر فرد نیز یتیم باشد لہذا ان
میفرمایند قل اصلاح لہم خیر یعنی بگو کہ اصلاح کار ایشان بہتر است پس معلوم شد کہ در
انچہ مصلحت یتیم باشد بعمل باید آورد و اکثر اوقات نکاح کردہ دادن یتیم در صغر سن موافق
مصلحت وے باشد خصوصاً نسبت بہ یتیمہ کہ بعد از نکاح نان و نفقہ او بر ذمہ شوہر لازم میگردد و مہر
برائے او مقرر میشود سراسر منفعت است چون در یتیم جواز نکاح کردہ دادن ثابت شد با وجود
آنکہ قرابت قریبہ ندارد پس در حق دختر کہ نہایت قرابت قریبہ دارد و اصلاح حال مہم تر میباید
البتہ نکاح کردہ دادن جائز خواہد بود و این طریق را موافق اصول قیاس بالاولی و دلالۃ النص
گویند مسئلہ دوم اگر دختر خواہد کہ از غیر کفو نکاح خود نماید امتناع پدر و مادر او را میرسد یا نہ
جواب این مسئلہ از چند آیات کلام اللہ مستنبط میشود آیۃ اول در جاہای بسیار در قرآن مجید
واقع شدہ و بالوالدین احسانا یعنی با پدر و مادر خود نیکی کنید و قاعدہ عقل مقرر است کہ الامر
بالشیء نہی عن ضدہ یعنی چون حاکم امر فرماید بکردن چیزے پس ضد آن چیز ممنوع میشود
زیرا کہ اجتماع ضدین محال است پس ازین آیت معلوم شد کہ والدین را ایذا نباید داد
زیرا کہ ایذا ضد احسان است و در صورتیکہ دختر با غیر کفو نکاح خود نماید والدین را ایذای کلی بہم
میرسد و عار شدید لاحق میشود پس حرام شد آیۃ دوم در سیپارہ پانزدہم واقع است وقضی
ربک الا تعبدوا الا ایاہ وبالوالدین احسانا اما یبلغن عندک الکبر احدہما او کلاہما فلا تقل لہما
اف ولا تنہرہما وقل لہما قولا کریما یعنی حکم کردہ است پروردگار تو کہ عبادت نکنید مگر او را
و با مادر و پدر نیکی کنید اگر برسد بحد پیری یکے از ایشان یا ہر دو ایشان پس تنگدل شدہ
با ایشان کلمہ اف نگوئید و بآواز بلند ایشان را زجر مکنید و بگوئید برای ایشان سخنے کہ در وے

اتفاق بعض ازین طعن بتشنیع مخالفان باثبات قدمای متعدده میشود و باین جهت نفی عینیت و غیریت کرده‌اند
و جمهور متکلمین فهمیده‌اند که مراد از نفی غیریت سفسطه است چنانچه ما میگوئیم نه انکار آن صفات و لهذا نفی
عینیت هم کردند حالانکه نفی عینیت نفی هویت است و نفی حقیقت چیزی را از چیزی سفسطه ظاهر است
و همچنین علمای ماتریدیه میگویند السعید قد یشقی والشقی قد یسعد و اشعریه میگویند السعید من سعد فی بطن امه
والشقی من شقی فی بطن امه هر دو فریق بعض فریق دیگر را بتکفیر و تضلیل زبان زد ساخته‌اند زیرا که
یک فرقه انجام را نظر کرده و فرقه دیگر وسط را نیز اعتبار کرده به تبدیل شقاوت و سعادت قائل
شده و همچنین است حال اختلافی که در ایمان واقع است الایمان هو التصدیق فقط والاقرار
کاشف عن التصدیق او هو التصدیق والاقرار والعمل یعنی ان العمل من مکملاته جمهور محدثین
از شافعیه و مالکیه و حنابله قائل باخیر شده‌اند و حنفیه قائل باول و لهذا این فرق جزم میکنند بایمان
خود و میگویند که انا مؤمن ان شاء الله و حنفیه میگویند انا مؤمن حقا زیرا که در کمال ایمان که عمل است
شبهه است که هست یا نیست و در نفس ایمان که تصدیق است هیچ شبهه نیست و علی هذا القیاس
و آنچه اثنا عشریه میگویند که در فرقها اختلافی نیست در اصول و همچنین است در حال ماتریدیه
و حال اشعریه که فیما بین خود با اختلاف ندارند پس جای قدح نیست و همچنین فیما بین اثنا عشریه
نیز در بعض اصول اختلاف است و منها القول بالبدا والرجعة یعنی انکره بعضهم و قول بحدوث
بسیاری از کلام الله که جمهور اثنا عشریه بآن قائل‌اند و در کتاب اعتقادات صدوق ابن بابویه را
انکار برین قول بسیار است و بشدت نفی آن نموده و مثل قول بجسمیت قیاس که بعضی از اثنا عشریه
بآن قائل است و دیگران انکار آن مینمایند و همین جهت او را ثالث عشریه لقب داده‌اند
تاهم بسبب این اختلافات تکفیر و تضلیل نمیکنند چه ابن بابویه را بکمال تعظیم پیش آیند و ملقب
به صدوق نموده‌اند فما هو جوابکم فهو جوابنا فقط سوالات مطرف و بحر که چهار سوال بجواب حضرت ممدوح
فرستاده در خط خود نوشته بود که جواب این سوالات موافق قرآن شریف ارقام سازند
سوال نکاح دختر صغیره کرده دادن مادر و پدر را جائز است یا نه جواب این مسئله از چند آیات
کلام الله مستخرج میشود آیه اول وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم طریق
استخراجش اینکه لفظ ایامی جمع ایم است و در لغت عام صغیر و کبیر و مرد و زن را گویند و معنیش

بر حرارت عزیزی است ممکن نمیشود پس بحث از حکم صوم و صلوة در انجا عبث دیده اند و مهمل گذاشته
لیکن از کلام الله حکم این موضع هم مستخرج میشود و صورتش اینست که آفتاب هرگاه بحرکت خاصه خود
در بروج شمالیه یعنی از حمل گرفته تا آخر سنبله در آید پس نزد سکان ان مواضع در تمام دوره یوم و لیله
غائب نمیشود و بحرکت فلک الافلاک هر روز مدارے را قطع میکند مدار هر روزه را دو حصه نمایند
یک حصه را روز اعتبار کرده سه نماز که فجر و ظهر و عصر است بتقسیم آن نصف مدار بمقدار اوقات ادا
نماز کنند و نصف دیگر را شب اعتبار کرده اول مغرب ادا نمایند تا اینکه آفتاب بربع آن مدار برسد
نماز عشا ادا کنند اینست حکم صلوة وقتیکه آفتاب در مدارات شمالیه باشد و در نظر سکان انجا ظاهر
باشد و هرگاه آفتاب در بروج جنوبیه یعنی از میزان تا آخر حوت داخل شود پس باندازه و تقدیر
مدارات شمالیه مدارات جنوبیه را حساب کرده مدار یوم و لیله تنصیف کنند نصفی را شب و نصفی را
روز اعتبار کنند زیرا که مدار جنوبی و مدارات شمالی متساوی اند تفاوت در انها نیست گو در نظر
به اختلاف اوج و حضیض قدرے تفاوت غیر محسوس هویدا شود اما صوم پس حاصل اینست که تخمینًا
از آیندگان مراکب که متصل زمین معمور آمد و رفت دارند که شهر قمری کدام ماه است ... ماه را
محفوظ داشته سی روز دیگر شهور قمریه را اعتبار کنند هرگاه باین حساب ماه رمضان المبارک در آید
نصف هر مدار را روز اعتبار کرده روزه بگیرند و نصف آنرا شب اعتبار کرده افطار نمایند و طریق
سهل اینست اگر آلات نجوم و تقویم شناسی داشته باشند بنابر آن تقویم ... شده که در بلاد ... هم
برای شناخت ماه ها گهڑیال میسازند که از ان تشکلات قمریه ماه ها را از اول تا آخر دریافته میشود
پس از روی آن آله رمضان اعتبار کرده وا داده دیگر ساعات روزه و شب را دریافته موافق آن
روزه دارند و افطار نمایند اگر خواهند منازل قمر را از ابتدای آن ماه دریافته هر منزل را ... که
نصفی را روز و نصفی را شب اعتبار کنند و طریق سهل انست که منطقه البروج قمر ... بعد از منطقة
البروج میلان دارد پس هرگاه در منازل شمالیه خواهد بود مدار او بر مردم انجا دایم ظاهر خواهد بود
هر مدار را تنصیف کرده صوم و افطار کنند و هرگاه مهتاب در منازل جنوبیه برود همان حساب منازل
شمالیه را یاد داشته در ان منازل بعمل آرند و حکم این مسئله مستخرج است از آیه کلام الله که در
سیپاره یازدهم واقع است و هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و قدره منازل لتعلموا

عزت واکرام آنها باشد ازین آیت معلوم شد که اہانت شان وعار لاحق کردن وذلیل ساختن
حرام است وہرگاه دختر با غیر کفو نکاح خود کند ازینهم ایذا ها وذلت بالوالدین میرسد پس حرام باشد
و والدین را ممانعت ازین عمل جائز باشد فقط **مسئله سوم** اگر شخصے پیش از نکاح به پدر ومادر زن
شرط نمود که من در خانه شما خواهم ماند دختر خود را بمن نکاح کرده دهید بعد ازان در خانه پدر ومادر زن
آن شخص نماند نکاح باطل میشود یا نه **جواب** نکاح باطل نمیشود زیرا که مدار نکاح بر دو شخص است زن
وشوهر که علاقه زن وشوی بهم میرسانند پس مساکنت زن با شوهر وشوهر با زن ضرور است پدر ومادر
زن بعد نکاح کرده دادن دختر از نکاح بے علاقه میشوند در خانه آنها ماندن چه ضرور است در کلام الله
در اول سیپاره پنجم که والمحصنات است واقع شد بعد از بیان محرمات احل لکم ما وراء ذلکم ان
تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین یعنے حلال کرده شد برائے شما که طلب نکاح کنید باورای این
محرمات را بخرج کردن مال های خود و مهر ونان نفقه لیکن دران حالت که آنها را در قید خود آرید
و در خانه خود نگاه دارید و سوای شما دیگرے را بران دسترس نباشد محض شهوت رانی قصد
نکنید که خفیه میشود بلکه باعلان وحاضر کردن شاهدان نکاح کنید پس معلوم شد که مدار نکاح همین
چیز ها است شرط های دیگر که در فلان خانه باشد یا بروے نکاح دیگر نکند یا حرم نگیرد لغو است
ومعتبر نیست آرے اگر این شخص با پدر ومادر زن بخوشی خود شرط کرده است که من دختر شما را
از خانه شما نخواهم برآورد و خود هم در خانه شما خواهم ماند برین معامله عهد شده ووفاء العهد حتی المقدور
لازم است اگر ایفای عهد [illegible] نقض نماید عند الله گنهگار میشود واما در نکاح خلل نمی افتد
در سیپاره دوم از کلام الله واقع است والموفون بعهدهم اذا عاهدوا یعنے مردمان کسانیے هستند
که وفا میکنند بعهد خود چون عهدے می بندند وقطع نظر ازین آیت در جاهائے بسیار از کلام الله حکم موکد
بوفاء عهد آمده قال الله تعالی واوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا حکم صریح است **مسئله چهارم**. جائیکه قطب بر سر
باشد وگردش فلک رحوی باشد وروز وشب شش ماه یا کم ازان باشد در آنجا حکم صوم وصلوة چیست
جواب حکم این مسئله بالتخصیص در هیچ کتاب از کتب فقه مذکور نیست و دیده نشد ظاهرا علماء سابقین
بجهت اینکه این موضع یعنے عرض تسعین مسکن حیوانات نمیتواند شد چه جای انسان زیرا که
بسبب کمال بعد آفتاب از آنجا استیلاء برودت بحدے میباشد که تعیش وحیات که موقوف

لا یکلف الله نفسا الا وسعها و نیز در کلام الله در سیپاره دوم در جائیکه فرضیت روزه بیان فرمودند
واقع است کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون ایاما معدودات یعنی
بر شما روزه ها فرض کرده شد چنانچه بر پیشینیان فرض کرده شد تا شما ورزش تقوی بیاموزید
در روزه های شمرده شده ظاهر است شمردن روزه ها در یک ماه یا کمتر یک ماه می باشد در عرف مشهور است
که روزه ها بشمار ذکر میکنند دوم و سوم و چهارم هرگاه از ماه تجاوز کند بماه ها شمار میکنند یکماه و دو ماه
و سه ماه و دو نیم ماه پس معلوم شد که روزه زیاده بر یک ماه فرض نیست تا ششماه چه رسد و بعضی
فقیه منشا نزاع در اینجا شبهه دیگر بخاطر میرسد بیانش آنکه در کتب اصول مینویسند که سبب وجوب
در نماز و روزه وقت است و در ارض تسعین چون وقت نماز نباشد یعنی طلوع فجر و زوال
آفتاب و غروب آن هر روز نباشد پس وجوب چرا باشد زیرا که مسبب بدون سبب متحقق نمیشود
وقت را که سبب وجوب میگویند یعنی علامت است در اصل سبب وجوب علم الهی است و حکم
الهی را نیز سببی هست همه حکمت مقصود است پس در نماز سبب وجوب در حقیقت تنبیه بذکر
و فکر خالق و رفع غفلت از جناب است و در صوم کسر نفس بترک مالوفات تا مدت دراز و این اسباب
لازم وجود نوع انسان است هر جا که باشد و موافق قواعد آسانی شرع می توان حکم نماز و روزه
بطور دیگر بر آورد و این آنست که مدت ششماه روز و ششماه شب باشد بحکم جبلت دائما ششماه
بیدار بودن و مشغول کاروبار بودن و همچنین مدت ششماه خواب کردن و بی حس و حرکت ماندن
از محالات عادی است لابد در مدت ششماه وقت استراحت و خواب از وقت کسب و تلاش
و معاش جدا خواهند کرد و پاره را برای اینکار و پاره را برای آنکار معین خواهند نمود پس وقت
تلاش و تردد در حق آنها روز قرار باید داد و نمازهای روز در آن وقت باید گزارد و وقت استراحت
و خواب را در حق آنها شب قرار باید داشت و نمازهای شب را در اول و اوسط وقت باید گزارد
و همچنین روزه و افطار بایں طریق بسیار سهل و موافق قاعده فقه که عرف و عادت را در
بعض احکام عند الضرورت معتبر میدانند و آیات کلام الله نیز اشاره باصل این مطلب مذکور
است در آخر سیپاره هفتم میفرماید فالق الاصباح و جعل اللیل سکنا والشمس والقمر حسبانا یعنی
الله تعالی شگافنده روشنی روز است و گردانیده است شب را وقت سکون و استراحت و آفتاب

عدد السنین والحساب یعنے حق تعالے آن ذات پاک است کہ گردانیده است آفتاب را
درخشنده و مہتاب را روشن و مقدر کرد برای مہتاب منازل را یعنی منازل را تا بدانید
شما شمار سالها را و حساب ماه ها و دیگر آنچه متفرع برین دانستن است مثل صوم و صلوة و دخول دیون
و وجوب ماہیانه وغیر ذلک و در سیپاره بست و هفتم در سوره الرحمن فرموده اند الشمس والقمر بحسبان
یعنے آفتاب و مہتاب بحساب مقرر قطع بروج و منازل مے نمایند اگر کسے را شبہ بخاطر رسد کہ
اوقات نماز بساعات روز و شب مقرر است روز و شب ہر چند کہ باشد دراز یا کوتاه پس در شش ماه
سه نماز ادا باید کرد و در شش ماه دو نماز و ہمچنین صوم در شرع بطول ماه از اول ماه مقرر است ہرگاه
کہ مہتاب بر شکل تحت القطب بحرکت خاصه خود طلوع کند روزه بگیرند و ہرگاه طرف جنوب بیاید افطار
نمایند گوئیم این وضع بچند جہت خلاف مقصود و خلاف آیات کلام اللہ است اول آنکہ اوقات
بر ساعات شب و روز است کہ بحرکت اولے کہ اسرع حرکات است تعلق دارد نہ بحرکت خاصه
آفتاب کہ بحرکت خاصه او تعلق دارد و آیه قرآنی در سیپاره نوزدہم واقع است وهو الذی جعل
اللیل والنهار خلفة لمن اراد ان یذکر او اراد شکورا یعنے او تعالے آن خدائیست کہ گردانیده
است شب و روز را آینده و رونده برای کسے کہ اراده یاد خدا دارد یعنی بزبان یا بدل یا اراده
شکر دارد یعنے بجسد و جوارح پس معلوم شد کہ برای ذکر و شکر خدا ہمین روز و شب کہ تعلق بحرکت
اولے دارند و آمد و رفت مینمایند مقرر است و صوم نیز در شکر داخل است زیرا کہ صائم ہمین
خود را بترک غذا برای خدا [illegible] شش ماه سه نماز
فرض میشد و در مدت شش ماه دیگر دو هرگز مقصود از فرضیت نماز حاصل نمیگشت زیرا کہ فرضیت
نماز برای آنست کہ بنده بفاصله قلیل ساعت بساعت متوجه بخالق خود شود و عبادت کند تا زنگ
لوحه و شقاوت بر روح و نفس او مستولی نشود و زنگ غفلت و نکرت دور گردد و اگر در مدت یکسال
پنج بار این قصه اتفاق افتد اصلا امرے بنفس و روح نمیرساند بلکه یاد ہم نمیماند و اگر در صوم
تا شش ماه روزه و تا شش ماه افطار مقرر مے شد در حق سکان آن موضع تکلیف ما لا یطاق
لازم مے آمد زیرا کہ در تجربے عادات امتناع از اکل و شرب تا این مدت دراز مہلک است
و آیه قرآنی بنفی این تکلیف ناطق است در سیپاره سوم و در جاہاے دیگر ہم واقع است

صورت مجهول بودن موضع قبور پدر و مادر مذکور است معلوم را بر مجهول قیاس روا نیست زیرا که
اگر قبله مجهول باشد تحری جائز است چون موضع قبور پرنور حضرات امامین معلوم است زیارت تابوت
مصنوع جائز نباشد والا بدین نوع زیارت قبر پیغمبر ؑ و حج گزاردن برای کعبهٔ مصنوعه و عرفات مصنوع
نیز جائز باشد فقط **سوال** زیارت تابوت تعزیه و فاتحه خواندن بران و مرثیه خواندن و گفتن و شنیدن
آن و فریاد و نوحه کردن و سینه کوبی نمودن و جیب خوردن بماتم حضرت امام حسین ؑ چه حکم دارد
جواب این چیزها همه ناروا است در کتاب السراج بروایت خطیب آورده لعن الله من زار بلا
مزار و لعن الله من زار شیئا بلا روح و مرثیه گفتن و خواندن و شنیدن آن بشرطیکه مضمون تحقیر و
اهانت اهل بیت یا نسبت ظلم و ستم بجناب الهی نباشد بجای خود باکی ندارد و فاتحه و درود و صدقات
نیز بجای خود مستحسن است و فریاد و نوحه کردن و سینه کوبی نمودن و جرح خوردن همه حرام است و در
حدیث است لیس منا من حلق و سلق و خرق ترجمه یعنی نیست از ما شخصی که جرح خورد و گریه با آواز
نوحه کند و گریبان درد و نیز در حدیث است لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب و دعا بدعوی
الجاهلیة این هر دو حدیث در مشکوة المصابیح است فقط **جواب سوال** مولوی محمد زاهد خان
شاهجهانپوری - حدیثی که مرقوم شده بود بالفاظه درآمد در کتب صحیحه حدیث موجود نیست
اما در تفاسیر محدثین مثل ابن جریر و ابن مردویه بروایت ضعیف موجود است و معنی حدیث
بر مذهب اهل سنت کسی مبدانه بموجب فرموده سامی نوشته میشود اول یک مقدمه را
خاطرنشین باید ساخت بعد از آن معنی حدیث خود بخود فهمیده خواهد شد مقدمه اینست که
حق دو قسم میباشد حق دایر و حق متعین مثلا دین و اسلام حق متعین است و مذهب حنفی
یا شافعی مثلا حق دایر است حاصل آنکه حق دایر آنست که خود هم حق باشد و غیر او نیز حق باشد
مثل صوم و افطار در حق مسافر که هر دو حق اند و قیام و قعود در نماز نفل و جهر و اخفا در نماز منفرد
و علی هذا القیاس و حق متعین آنست که غیر او حق نباشد مثل اصل نماز فرض چون این مقدمه معلوم شد
پس باید دانست که مراد از حق در سوال مرتضی علی کرم الله وجهه که بالحق مراد حق متعین بود نه حق
دایر و لهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جوابش قرآن و اسلام را ذکر فرمودند که هر دو متعین اند
کتب دیگر و ادیان دیگر منسوخ شده اند و خلافت حضرت علی ذکر فرمودند و مقید ساختند بقوله

وماہتاب را برای یادداشت حساب ماہہا و سالہا در سیپارہ ہشتم ہم فرمودہ و من رحمتہ جعل
لکم اللیل والنہار لتسکنوا فیہ ولتبتغوا من فضلہ - یعنی از رحمت خود گردانیدہ برای شما شب و روز
برای سکون و استراحت و برای تلاش معاش و درین عبارت لف و نشر است یعنی شب را
برای سکون و روز را برای کسب و تلاش معاش ازین آیت ہم معلوم میشود کہ شب در حقیقت
وقت استراحت است ہر چند کہ باشد و روز وقت تلاش و تردد است ہر چند کہ باشد موقوف
بر طلوع و غروب آفتاب و ماہتاب نیست فقط سوالات مولوی جمیل علی - ماہی را کہ
صیاد کافر صید کردہ باشد و اکل آن چہ حکم است جواب - حلال است در کتب فقہ مسطور است
لا باس باکل السمک الذی یصیدہ المجوسی وحاصل آنکہ گرفتن ماہی در جمیع احکام حکم ذبح ندارد
تا آنکہ از ذبیحہ کافر گمان کردہ شود سوال وضوئیکہ برای نماز جنازہ کردہ باشند یکی از نماز پنجگانہ
بدان وضو گزاردن رواست یا نہ جواب رواست زیراکہ در وضو نیت شرط نیست بہر نیت کہ
کن گزاردن نماز با آن جائز است در تیمم کہ نیت شرط است نیز رواست فی العالمگیریۃ تیمم
للصلوۃ الجنازۃ وسجدۃ التلاوۃ اجزاہ ان یصلی بہ المکتوبۃ بلا خلاف کذا فی المحیط فقط سوال
نماز گزاردن بر فرش گلیم و نمد و سجدۂ تلاوت رواست یا نہ جواب رواست بشرطیکہ پیشانی
بران قرار گیرد سوال زید بمرض تحلل ریح چنان گرفتار است کہ یک رکعت ہم بضبط ریح ادا تواند
نمود پس بنا بر ہر نماز وضوء تازہ کند و بعد ادای نماز آنچہ معمول او باشد از منزل کلام اللہ و تلاوت
حدیث شریف و صلوۃ طیبات بدان وضو بخواند یا بتجدید وضو بخواند و بعد ادای نوافل مثل تہجد
و چاشت و اشراق وغیرہا نیز برای اوراد معمولہ وضو تازہ نماید جواب حاجت تجدید وضو نیست
اگر ناقضی دیگر متحقق نشدہ باشد ہمان وضو کفایت میکند سوال در فوائد محیط آوردہ کہ شخصی
بجناب حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم عرض نمود کہ زید در سفر است و گور مادر و پدر
در وطن بمسافت بعیدہ یا در موضع غیر معلوم است و او زیارت را مشتاق است چہ کند
آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ خطی کشیدہ بخیال مادر و پدر زیارت آن خط بکند پس
درین صورت ساختن آن خط بتمسک باین روایت اغلب کہ حکم جواز دارد جواب این روایت در
کفایہ شعبی است چندان معتبر نیست و نیز در ان روایت ذکر سفر و بعد مسافت نیست فقط

ومعنی حدیث شریف توجیهات واهیه درکسیکه مفتی بطرف انکار میشود ومیکند وهرچه بموجب مسایل
فقهی بر وگناه لازم مے آید بیان فرمایند جواب تفسیر قرآن وحدیث را اولا علم صرف ونحو واشتقاق
ولغت ومعانی وبیان وعلم فقه واصول فقه وعقاید یعنی علم کلام وعلم حدیث وآثار وتواریخ ضرور است
بدون معرفت این علوم درآمدن در معانی قرآن وحدیث هرگز جائز نه وبعد ازین هر صاحب مذهب
تمسک بقرآن وحدیث میکند ودر رفع شبهات مخالفین محتاج بتاویل میشود وتاویل قرآن وحدیث
موافق مذهب خود حق میدانند ومخالف مذهب خود باطل ومیزان در معرفت حق وباطل فهم صحابه
وتابعین است آنچه این جماعت از تعلیم آنحضرت صلے الله علیه وسلم بانضمام قراین حالی ومقالی
فهمیده اند ودران تخطیه ظاهر نکرده واجب القبول است پس این صاحب توجیهات رکیکه اگر از
قبیل اول است تهدید ووعید در حق او بسیار است من فسر القرآن برایه فقد کفر من فسر القرآن
برایه فلیتبوء مقعده من النار وحال قرآن وحدیث یکسان است که هردو مبنای دین اند ولغت
عرب مشتمل بر حقیقت ومجاز وظاهر ومأول وناسخ ومنسوخ است واگر از فرقه ثانی است مبتدع است
واگر برخلاف قرن اول حمل میکند پس در بدعت او ملاحظه باید نمود اگر مخالف ادله قطعیه است
یعنی نصوص متواتره واجماع قطعی است اورا کافر باید شمرد واگر مخالف ادله ظنیه قریبه به یقین
است مانند اخبار مشهوره واجماع عرفی گمراه توان فهمید دون الکفر والارباب اختلاف ائمه
رحمه باید دانست چون تمیز این مراتب بعلم وافر تعلق دارد ظاهر آنست که اختراع کنندۀ این توجیهات
از قبیل جاهلان است اورا بلزوم واستحقاق حکم ذرجر وتشدید در امر معروف ونهی منکر از برائم
تشنیع باز باید داشت وبر عوام الناس تاکید باید کرد که با او صحبت ندارند وسخن اورا نشنوند واگر از
فرقه ثانی کسی باشد که مذهب معلوم است مانند روافض وخوارج ومعتزله ومجسمه قبح مذهب او به
مردمان آشکار باید کرد واگر گمراهی خودرا در پرده اهل حق وا مے نماید توجیهات او باینجانب باید
نوشت تا حکم آن از ارقام نموده آید والسلام سوال شخصی دعوت شخصی میکند وکار دنیوی دعوت
کننده نیز در پیش است غرض او ازین دعوت همین است که از حیله همین سخن مدعو را بخانه خود برده
طعام خورانیده بتملق وچاپلوسی در پیش آمده سفارش کنانیده کار مرجوعه را بانصرام رساند چون
مدعو همین سخنان را دریافت نمود اجابت دعوت نمیکند اورا میگوید که در کدام کتاب وکدام مذهب

اذا انتهت الیک یعنی چون خلافت بتو رسد حق متعین گردد زیراکه در آن وقت از خلفای راشدین
غیر از ذات ایشان موجود نبود بخلاف خلافت خلفای ثلثه چون وقتیکه خلافت بحضرت صدیق
رسید دایر بود در میان چهار کس زیراکه امامت مفضول باوجود فاضل جائز است اگر در آن وقت
باحضرت علی یا حضرت عثمان بیعت میکردند جائز بود همچنین وقتیکه بحضرت عمر رسید دایر بود درمیان
دو کس و هرگاه که بحضرت علی رسید دیگر محتمل خلافت موجود نبود و لهذا ایشان را خاتم الخلفا گویند
و همین معنی از لفظ اذا انتهت الیک مفهوم میشود زیراکه ولایتک نگفتند والا مفهوم میشد که ولایت
غیر تو مطلقا حق نیست و ازین لفظ مفهوم میشود که مطلق ولایت چون بتو رسید منتهی شود و تمام
گردد و درین لفظ نیک غور باید کرد و نیز مقدمه دیگر باید دانست که حق دائر را لازم نیست که
همه شقوق او متساوی و برابر باشند بلکه جائز است که یک شق او افضل باشد از شق دیگر و در اصل
حقیقت مشترک باشد چنانچه در کفاره یمین که حق دائر است درمیان اعتاق و اطعام و کسوت
حال آنکه اعتاق بلاشک افضل است از اطعام و کسوت و کسوت افضل است از اطعام کذا
هذا والله اعلم بالصواب **سوالات** منشی نجم الحق — نماز حنفی المذهب باقتدای ائمه ثلثه
یعنی شافعی و مالک و احمد حنبل رحمهم الله جائز است یا نه **جواب** نماز حنفی المذهب در پس
شافعی المذهب و مالکی و حنبلی همه جائز است چراکه در اصول اینان اختلافی نیست و از کتب
احادیث صحیحه و فقه صحیحه ثابت است لیکن فی زماننا هذا بعض علماء ماوراءالنهر بسبب قصور فهمی
خود و تعصب و رنجیده گفتگو میسازند قول ایشان مردود است و خلاف فقه و حدیث مجتهد خود است
هرگز قابل سماعت و اعتبار نیست و در کعبة الله الی الآن نیز همین طور جاری است و الا در
مذهب اهل سنن و فرقه خلافیه چه فرق معلوم میشد نزد اهل سنن و جمیع فقهای محققین در هر چهار
مذهب حق دایر است و این مسئله را از کتب اصول معتبره دیده باید گرفت تا که اطمینان کلی خواهد شد
کتبه فقیر عبد العزیز عفا عنه و کفر عن سیئاته **سوال** دیگر غنی را نان وقف خوردن چه حکم
دارد **جواب** جائز است **سوال** کسیکه حلال را حرام و حرام را حلال داند عند الشرع حکم او
چیست **جواب** اگر آن شخص میداند که فلان چیز در شرع حرام است بمحض اتباع نفس او را
حلال میگوید یا بالعکس پس آن شخص کافر میگردد و اگر نمیداند پس کافر نمیشود **سوال** زید

در آمد از دیو قوع آن خانه اش برباد میرود جواب بر مذهب حنفی هیچ علاج این واقعه ممکن نیست زن این شخص بسبب آنکه مادر او را دست بشهوت رسانید حرام ابدی گشت کذا فی کتب الفقه اما بر مذهب شافعی بس دست رسانیدن مادر زن بشبهه آنکه زن است زن حرام نمیشود آرے اگر صحبت به مادر زن میکرد البته زن حرام میگشت کذا فی کتب الفقه والله اعلم

فایده در مخارج حروف و ضروریات قرأت در ابتدای اسلام معمول بود که در رکوع و سجود میگفتند سبوح قدوس ذو الجبروت والملکوت والکبریاء والعظمة بعد از آن چون در سوره واقعه نازل شد فسبح باسم ربک العظیم حکم شد که در رکوع سبحان ربی العظیم گفته باشند باز نازل شد سوره سبح اسم ربک الاعلی حکم شد که در سجده سبحان ربی الاعلی گفته باشند اگر کسے را بر زبان حرف ظا بخوبی وجدا ادا نشود و قصد و کوشش در ادا کند پس هیچ مضائقه نیست زیرا که در حدیث صحیح بخاری و مسلم واقع است فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هر که ماهر باشد از قرآن یعنی الفاظ قرآن بر زبان او بسهولت جاری شوند و بمخارج خود بر آیند ثواب او نوشته میشود همراه فرشته های بزرگ نیکوکاران و کسیکه قرآن میخواند و زبان او لغزش میکند در خواندن باوجودیکه آن کس کوشش کرده باشد در ادای حروف و بر آن کس شاق باشد پس او را دو ثواب میشود قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الماهر بالقرآن مع السفرة الکرام البررة والذی یقرء القرآن و یتتعتع فیه وهو علیه شاق له اجران از مشکوة شریف نوشته شد وقال الله تعالی ورتل القرآن ترتیلا ترتیل در لغت روشن و واضح خواندن را میگویند و در شرع چند چیز در خواندن قرآن ضرور است تا کمال ترتیل حاصل شود اول تصحیح حروف که بجای ضاد ظا و بجای طا تا نه بر آید دوم تحسین وقوف که وصل و قطع کلام نے محل نیفتد و صورت کلام الهی تبدیل نیابد سوم اشباع حرکات یعنی ضمه و فتحه و کسره را باهم امتیاز دادن که یکے بدیگرے مشتبه نشود چهارم آواز را فی الجمله بلند کردن تا الفاظ قرآن از زبان به سامع وارد شوند و از آنجا بر دل برسند و کیفیتے از کیفیات مطلوبه در دل پیدا کنند مثل شوق و ذوق و خوف و بیم پنجم تحسین صوت ششم ملاحظه شد و مد در مواقع آن بسبب رعایت شد و مد عظمت کلام و جلالت آن نمودار میگردد و دوم تا نیز ادا میکند اگر در قرآن امر مخوف مفاد شنود توقف کند و از خدا پناه گیرد و اگر امر مطلوب و مقصود شنود توقف کند

مشکوة ص ۱۸۲

جائز است که سنت پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم را مسلمان رو کنند و پیروی آن نکنند لہذا عرض میدارم کہ قبول کردن دعوت این چنین کس و یا مانند آن کہ او ازین حیلہ سازی قصد مرید شدن یا تعویذ و عملیات آموختن دارد نزد شریعت چہ حکم است جواب اگر آن کار دنیوی بر شخص مدعو واجب باشد خواہ بایجاب خدا مثل تحقیق مسائل فقہ یا تخلیص مظلوم از ظالم مع القدرۃ و مانند این خواہ بایجاب عبد یعنی سلطان و حاکم مثل فیصل خصومات در حق قاضی و خواندن عرضی یا در حق منشی و نوشتن شقہ و پروانہا و فیصل معاملات دیوانی و فوجداری در حق اہل کاران متعلق باین خدمات پس اجابت دعوت نباید کرد کہ بظاہر دعوت است و در باطن رشوت حرام است قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ہدایا العمال غلول و اگر آن کار دنیوی یا دینی بر ذمہ این شخص مدعو واجب نباشد نہ بایجاب خدا و نہ بایجاب عبد مثل حاکم و سلطان مثل مرید کردن و تلقین اشغال و اذکار کردن و دم کردن بر مریض و تعویذ نوشتن و نوکر کنانیدن در سرکار امیرے کہ آشنای این مدعو است یا آنکہ این مدعو از طرف آن امیر مقرر باشد برین کار چنانچہ بخشی و جماعت دار و رسالہ دار میباشد بلکہ بوجہ آشنائی و دوستی و مصاحبت توان کرد و مانند رسانیدن حاجت حاجتمندان و دہانیدن صدقات و خیرات و مانند این چیزہا پس ہیچ باک نیست مدعو را در اجابت و خوردن طعام جائز است لقولہ علیہ السلام فی حق الرقیۃ بفاتحۃ الکتاب ان احق ما اخذتم علیہ اجرا کتاب اللہ ہذا ہو المطابق لقواعد کتب الفقہ واللہ اعلم سوال شخصے در حالت نوم و بیخبری بوقت شب بر بستر خود مے خسپید و ہم در آنجا زن او ہم بر بستر علیحدہ در خواب بود قضا را بدون آگاہی آن شخص مادر زن او ہم در آنجا ہمراہ دختر خود آمدہ ہمخواب گردید و مرد ہرگز در آن حالت وقوف نداشت در حالت مستی و شہوت از جای خود برخاستہ دست بر بستر زن خود بطلب مردہ پا را بگرفت آن پای خوشدامن او بود کہ ہمراہ دختر خود مے خسپید آن شخص نادانستہ زن خود فہمیدہ بود بمجرد احساس پای و ہم آواز آن زن فوراً شناخت کہ این پای مادر زن خود است دست برداشتہ پایش بگذاشت بر بستر خود باز گردید حالا عوام او را میگویند کہ زن او بر او حرام گردید شخصے افلاس زدہ محتاج و محض بے مقدور بصد خرابی زنے بدست آوردہ خانہ خود را آباد ساختہ بود حالا چنین حرکت ناگہانی بدون اختیار کہ بالا تحریر

زیاده کرده است و صفت مدانکه امام ایشان دیگری است و او نمی شود که در بر تربیت شاهد مستحق میشود و تجدید قابل معرفی در
بلیدیه و از اینجا و در حس المشترک از اینجا و در حس مشترک از اینجا النفس الناطقه صورت مثالیه و همیه و عقلیه تجرید
نموده در صورت نزول میکند از عالم عقلی به عالم وهم و خیال و حس مشترک نزول میکند و تا هنگام
حالت ابصار حاصل میشود اما جز که تا جایی که نزول نیست آن ابصار حقیقی نتوان گفت و در آن جهان
القدس مقدسه و مطلقه گشته بکمال اتصال بجناب صمدیت میرسد اشعه نورانی آن ذات مقدسه
بر قوت عقلیه و وهمیه پرتو میاندازد و از آنجا بر خیال و حس مشترک نزول میکند و بسبب شروع وصل الهی
به قوت مدرکه انسانی رجوع سوانح نوم و تعطل حواس در مجمع النور عقلیه و وهمیه نیز پرتو خواهد کرد و همچنانکه خیالات
درین جهان در جهت و مکان نیست آن معاینه حقیقت نیز در جهت و مکان نخواهد بود و دیگر گفته است
که در حدیث شریف آنچه در باب رویت وارد شده بر نفی جهت و سلب لوازم جسمیت ایمای نمیدهد
اینقدر است که آن تجلی عبارتی صورتی از سایر مظاهر بدو وجه امتیاز میدارد اما از سایر مخلوقات
که نیز مظاهر صفات آنجناب اند پس بآنکه ظهور ذات در آن مقام بعنوان الوهیت است و در سایر مظاهر
بعنوان خلقیت و انواع کائنات چنانچه از نار حضرت کلیم ندای انّی انا الله لا اله الا انا مسموع و اما از
سایر تجلیات صوری و خیالی و حسی این جهانی پس بدین وجه است که ظهور ذات مقدسه در آن
مقام بصورتی میان صور کائنات معلومه و مقرون بچیزی از عظمت و کبریائی و نور و بها و جمال
و صفات و شمول کمالات ذاتی و اسمائی خواهد بود که حوصله ناظر اکمل و اشرف را آنان در وهم و عقل
خود گنجایش ندارد و بر اکثر از آن در تصور آوردن نمی‌توانند و آنچه اهل سنت نوشته اند که رویت
آنجهانی بی کیف است برای دفع اشکالات معتزله از ثبوت لوازم جسمیت گفته اند چون حقیقت تجلی
دریافت شود جمله اشکالات از هم می پاشند و مستند بعضی اکابر میفرمایند که نفس را به سبب
استغراق قوی در شهود حق احساس هیچ غیر از زمان و مکان و جهت و وجود خود و غیر خود نخواهد بود
همین را معاینه بی جهت و شکل و لوازم جسمیت میتوان گفت بالجمله همچنان که گفته می شود
که زید و عمر را صد جا دیدیم و حال آنکه سوای بعضی اعراض ایشان ندیده ایم هر گاه این
مسامحه تعبیر در شاهد که موضوع له لغوی لفظ رویت است جاری باشد در غائب بدفع آن چرا
باید کوشید و چه التزام باید کرد که کنه ذات صرف از تعلق فهم و ادراک معرا است در قید احساس

واند خدا آن مطلب را برای خود بجوید و اگر در قرآن تعلیم دعائی یا ذکری فرموده اند توقف کند و آن
دعا و آن ذکر را از دل یکبار بر زبان راند مقصود ازین چیز تا تدبر و فهم است و بدون رعایت
این چیز تا شغل شعر خوانی میشود و همیشه فکر میکند که آخر سوره کی خواهد رسید تا زود تمام کند خط بنام
امام شاه خانصاحب گرامی منش امام شاه جیو سلمه الله تعالی از فقیر عبد العزیز و فقیر رفیع الدین
بعد از سلام مسنون الاسلام واضح باد رقیمه کریمه رسید مطالب چند مرقوم بود اجوبه آن نوشته
می شود یکی آنکه پیش فقهای حنفیه مسح ربع لحیه فرض است و در حدیث شریف است که حضرت
صلی الله علیه وسلم زیر زنخ را تر کردند اگر ربع لحیه را مسح فرض شد زیر زنخ را تر کردن چه احتیاج است
جواب مسح ربع لحیه فرض است و تر کردن زیر زنخ سنت است که ربع او از هر شبه اکتفا بر فرض
بزرگتر است زیر زنخ از وجه خارج است شستن آن بالضرورة از فرض خارج است و همچنین کشف اللحیه
را در غسل جلد مخفی سنت است پس از فرضیت مسح ربع لحیه و شستن زیر زنخ تعارض نیست سوال دوم
روز قیامت که لقای حضرت باری جل شانه خواهد شد چه طور خواهد شد در تجلی ذات یا صفات
جواب این تقریر در رساله دراز به تفصیل مستوفی درین باب نوشته است که اظهار آن درین مقام
طولی دارد اما سخن مختصر اینست که متفق علیه اهل سنت و جماعت است که دیدار الهی در جنت
بی کیف خواهد بود یعنی بغیر لون و شکل و بعد و جهت تصویر این مقام محققان اهل عقل و کشف بچند
وجه بیان فرموده اند حکیم ابونصر فارابی در کتاب فصوص خود میگوید که انکشاف شئ گاهی بر وجه
جزئی شخصی می باشد و گاهی بوجه کلیه که عنوان یک شخص یا اشخاص کثیره شود اول را رویه
و ثانی را معرفت و ثالث را علم گویند حاصل در وقت تعلق بدن از حق تعالی شانه قسم ثانی است
و بعد خلع بدن این معرفت ترقی نموده بدرجه اول خواهد رسید این را تعبیر برویت نموده میشود
بشریت الهی جلشانه به نسبت آن ذات مقدسه همچنان جرم و لذات در مبصر و بصر پیدا خواهد
و این را بحجز الابصار و رویت تعبیر نتوان کرد که عبارت دیگر مشعر بکمال انکشاف نیست و درین
نقل هم اندک تغیری و اصلاح کرده شد یعنی در کلام شریف ایشان حصول جرم و لذات
در باصره نبود و اتفاق علما است که نام رویت همان ادراک است که بتوسط حاسه باشد نه مجرد
ادراک قلبی و الا این قول موافق تاویل اهل اعتزال میشود بنا بران دو سه حرف درین

یکی بدهند گرفتن آن روا باشد یا نه جواب اگر کفار بر ارض یا بر شهری مستولی متصرف شوند چون بزور خود
بر بندها مالک میشوند اما چون بر ملک متسلط میشوند پس آنکه این ملک دار الحرب کی میشود اختلاف است
بعضی میگویند که دار الاسلام هیچگاه دار الحرب نمیشود اگر بدار الحرب متصل گردد دار الحرب میشود
و بعضی میگویند که مادام که یک شعار از شعائر اسلام بوجه اعلان ظاهر باشد دار الحرب نمیگردد و چون همه شعائر
اسلام موقوف گردد دار الحرب میگردد و بعضی میگویند که اگر یکی را از شعائر اسلام موقوف سازند دار الحرب
میشود اما اصح و ارجح آنست که مادام که حرب قایم است و مسلمانان از استخلاص آن ملک عاجز گردیده منقاد گشته
اند و استیلاء کفار بحدی شده که هر چه را از شعائر اسلام که خواهند موقوف سازند و مسلمانان بی
استیمان ایشان اقامت دارند و بر املاک خود بی اذن ایشان متصرف اند آن ملک دار الاسلام
است و دار الحرب نشده و تصرفات عارضی ایشان معتبر نیست و بی تسلط اسلام آن تصرفات اعتبار
ندارد و چون مسلمانان از جنگ برگردند و منقاد شوند گو که قلع و قمع اسباب در دل داشته باشند اما از منقاد
در مانند و اقامت مسلمانان باستیمان ایشان گردد و تصرف بر املاک خود باذن ایشان کنند و
جریان شعائر اسلام از راه بی تعصبی ایشان باشد نه از روی قوت مسلمانان آن ملک دار الحرب
میگردد و تصرفات ایشان جائز است و بیع ایشان جاری و اما غلبه و تسلط مسلمانان بر بلاد کفار
پس تصرفات ایشان در آن ملک جائز است در امور یکه موافق شریعت اند و در غصب اموال مسلمین
نیست والله اعلم بالصواب سوال ششم صلوة الوسطی کدام است و فرضا اگر یکی وسطی بشود چهار
نماز باقی می ماند و تصدیق کمال از انها بر میخیزد جواب در صلوة الوسطی هفت قول است تعیین
هر یکی از پنج نماز و مجموع نماز تا قول ششم و مبهم بودن بدستور ساعت جمعه و لیلة القدر
و اسم اعظم قول هفتم اصح و ارجح همین است که صلوة وسطی صلوة عصر است و چهار نماز باقی
کمال تقیید از انها بر نمیخیزد زیرا که تقیید صلوة وسطی در نفس او نیست بلکه در محافظت او بیاید
است چون وقت مستحب و جماعت و مسجد و اسباغ وضو و مسواک و اذان و اقامت و مزید اطمینان
و کثرت اذکار و مزیت تاکید درین امور از قبیل مزیت افضل بر فاضل است نه فاضل بر ناقص و در
ثبوت اینقدر تفاوت خود شبهه نیست والله اعلم سوال هشتم شریعت معلوم است که احکام ظاهری
را گویند و بدان مامور هستند و طریقت و حقیقت و معرفت که ذکر آن در رسائل می آید و فهمیده نمی آید

وابصار اقتدار سے این رویت در حق خواص و عوام بسه وجه مختلف میشود یکے بحسب قرب و بعد و
دیگر بحسب قلت و کثرت حجب و دیگر بسبب زیادتی معرفت و صفات و کمی آن که در وارد ملتبس
شده و تائید اینست که شبه نیست که بدن ارضی را بنسبت روح حیوانی در وجدان ان ذات
مقدسه حجاب زیاده تر است و روح حیوانی همچنین بنسبت عالم مثال سفلی که مقام جن و شیاطین
است و عالم مثال سفلی را بنسبت عالم مثال علوی که مقام ملائکه مقربین است چون بعالم المثال ترقی
نماید صورت همان عالم اکتساب کند و بدن او حکم ارواح علویه پیدا کند آنچه درینجا غیب است
آنجا شهاده گردد و اشرقت الارض بنور ربها و حقایق اعمال و هیاکل ملائک و احوال جنت
و نار معاینه شود لاجرم اعظم تجلیات الهی را که کارخانه تدبیر و فیضان قضا و قدر و نزول شرایع بر انبیا
و صدور امر و نهی ملائکه ازانجا است بحسب مراتب اتصال نفس آشکار گردد و متجلی شود و جوارح بدین تبعیت
قوای روح مطلقه آن واردات گردد و یقین است حالت معاینه بصری حاصل خواهد گردید والله اعلم بالصواب
سوال سوم آنچه نوشته اند که ذات حق الآن کما کان است و در اکثر او متبهم سے آید سبحان من لا یتغیر
بذاته ولا بصفاته بحدوث الاکوان و حق تعالی باینقدر ظهور مخلوقات در ذاتش و صفاتش تغیر
نیاید در فهم نمے آید جواب مثال ظهور کائنات از حق سبحانه و تعالی وله المثل الاعلی من کل
ما الفهم و یدری ظهور صور در آئینه است آئینه را ذاتی است که جوهر معین است و صفاتیست
خارجه لازمه از قدر و شکل و رنگ و شفافی و نشیب و فرازی در سطح و مانند آن و صفاتیست
خارجیه عارضیه مانند برگشتن روی او از غرب بشرق و از زمین بفلک پس تغیر در قسم صفات
در طرف حصول جوهر آئینه حاصل است واما صورت منتشر آئینه دران مطلقا در ان طرف
حاصل نیستند و نه بظهور و خفای آنها در ذات و صفات آئینه تغیر سے افتد اگرچه هزاران
هزار صورت نیک و بد و پاک و ناپاک در روسے نمودار گردد والله اعلم سوال چهارم کافران
نیز خود بر ملک تصرف یافتند و مدت مدید ملک مذکور در تصرف آنها ماند پس ملک مذکور را
در کدام وقت و عرصه مالک میشوند و کدام شرایط است که دادن ایشان ازان ملک و هبه
کردن ازان ملک در حق کسے حلال شود و اگر همین صورت مسلمانان متصرف شوند
و کسے بدهند گرفتن آن روا باشد یا نه سوال پنجم اگر کفار بر اشیاء منقوله متصرف شوند

بیقرار نگردد و قدم در راه توبه نه نهد بلکه همین راه را عروج لسیرا مشابه باشد و . . . ما
طرد و برپا داشته اند اما در جوهر روح او رقیقه مظلم افگنده اند که گاهی جوهر را تحیّر . . . گاه
در لباس استغنا و مایوسی گمان کرده بفوت طاعات و اعمال کسبیه و . . .
میکنند و ان رقیقه مظلم را با قرایت ان صوره ساخته خلق را بضلال و جهل . . . و کفر اباطیل
باطله رنگین مینماید نعوذ بالله منه والله اعلم سوال دوم مشهور است سجده . . . و . . . اینان
قدر معلوم گردیده که الست بربکم قالوا بلی و نبیین معلوم نیست که سجده چه بود و سجده . . .
سجده و تارک آن و مثل امرین مذکورین کدام کس شدند جواب سجده درین موقف مروی . . .
مومنین که خاتمه ایشان بر ایمان میشود جواب اقرار بی توقف واقعند و کافران بتوقف اما
بعض فقها میگویند که انبیا دو سجده کرده اند و عوام مومنین یک سجده و کافران مکرر . . . این
سخن معلوم نیست آری در احادیث و آیات گر قتلی چهار میثاق معلوم میشود اول . . .
اولوالعزم دوم از سائر انبیا سوم از علما چهارم از عامه قال تعالی واذ اخذنا من النبیین . . .
ومنک ومن نوح وابراهیم وموسی وعیسی ابن مریم واخذنا منهم میثاقا غلیظا و جای دیگر فرموده
اند واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن
به ولتنصرنه و جای ارشاد شد واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه
و جای دیگر فرموده واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست
بربکم قالوا بلی والله اعلم سوال یازدهم در حالت برهنگی کلام حرام است و چون . . . و . . .
فراهم آیند ذکر الله ضرور است این اوامر فیما بین منافات دارند جواب در حالت برهنگی کلام
حرام نیست بلکه مکروه است و این مکروه هم بالکلیه نیست نه محض تلفظ بزبان ذکر الله در جای
نتن و نجاست منع است و در شغل جماع نه و معهذا علما نوشته اند که ذکر الله در بیت الخلاء هم
و در وقت جماع پیش از در آمدن و کشف عورت کردن پس مسنون است میان این و منافات
نیست والله اعلم سوال دوازدهم دیدن جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حالت منام . . .
سفیه و شیعه هر دو را میسر میشود و هر یک الطاف آنجناب بیان میکنند . . . در . . . خود را
نقل مینمایند اغلب که هر دو کسانرا افراط کردن در آن جناب خوش . . . آید و خطرات

که چه چیز است جواب لفظ سنت دو معنی دارد عام و خاص معنی اول یافتن رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی امور الدین من اعتقاد و عمل و خلق و حال و نیت و ... و عزیمت و امر و نهی
و معنی دوم آنچه تعلق بعمل جوارح دارد از عبادات مالی و بدنی و معاملات مالی و بدنی و بیان آن
بعهده فقه است و در کتب فقه مذکور میشود و این را بمقابل طریقت و اخوات آن سنت گویند پس آنچه تعلق
باخلاق و نیات و آداب عبادات بر وجه عزیمت دارد طریقت است و آنچه تعلق باخلاص و عین الیقین
و تحصیل مقامات و استغراق و دران دارد حقیقت است و آنچه تعلق بمکاشفات اسرار اعتقادات دارد
از کیفیت توحید و معیت و قربیت و اسرار تجلیات و ... النبوة و الولایة و امثال اینها آن را
معرفت گویند و این همه در معنی اول شریعت داخل اند آری ... در هر فن کاملان آن فن فروع منصوص
را استنباط نموده با منصوص ملحق ساخته ... و بلد ... اجرا کرده اند و همین
اسماء تعیین نموده اند سوال تمام معرفت کمال هر شی بچه طور میشود زیرا که ... ازین خورد
معرفت کمال حاصل نمیشود جواب حقایق اشیاء ظلال صفات الهی اند و ظهور آنها در خارج
مربوط بعلل اربعه است فاعلی و غائی و مادی و صوری و ظهور کمال این حقایق بترتیب آثار
مختصه آنها است و حصول ثمرات خاصه بانها پس معرفت کمال هر چیز الا بتجلی ذات
حق است بر سالک در ضمن آن شی که این تجلی بود مشاهده کثرت در وحدت در مقام سیر
بالله فی الاشیاء حاصل میشود و بالتفصیل باحاطه ادنی و خواص اوست ... حکمیه
مع تشخیص مبدء تعیین و مراتب تنزل آن از ذات بین کشف شود و اگر از مسموعات باشد ادراک
بحواس نیز در تمیم معرفت حقیقت او داخل است ... الخ ... که در کلام الله
وارد است معلوم نیست که سوال و جواب او بچه طور گردیده بطور الهام یا بطور دیگر جواب بطور
این کلام در نقلیات هیچ وارد نشده اما وجدان چنان دریافت میکند که از راه تألف بود
یعنی این تلقی ندا میشنید و میدانست که این ندای حق است در نفس الامر یکی از
ملائکه بمظاهر قهر کلام الهی را ادا میساخت که این اوامر ... لیکن یادداشت
که کفر این ملعون کفر جهل و احتجاب نیست بلکه کفر جحود و عناد است پیش ازین قوت ملکیه
که بهم رسانیده بود تلقی از غیب میکرد زائل کرده اند و سلب نموده تا از الم قبض و فرط تعطش

موافق ترتیب مناظره اول نقض دوم حل سوم قول بالموجب نقض اینست که حق تعالی باجماع مسلمانان
و کافران بعضے امم سابقه را بشرک و تحریم حلال عذاب فرموده است اگر این عذر واقعی می‌بود اینها
چرا معذب میشدند مثل عاد و ثمود و قوم مدین و فرعون و هامان که کفار آن زمان احوال این امم را
بتواتر شنیده بودند بلکه آثار عذاب را دیده و حل اینست که مشیت دفع عذاب نمیکند چیزها است که مشیت
الهی واقع میشوند مثل زنا و سرقه و لواطت و قتل و ظلم و بران عذاب شده میشود زیراکه این مشیت
تابع اراده و مشیت بندگان است تا هرچه اراده کنند موافق آن حق تعالی پیدا میکند آرے مشیت
قاهره که خلاف اراده و مشیت بنده باشد دافع عذاب است زیراکه بنده دران بمشیت مثل جماد لایعقل
میشود و فرق چون ظاهر است درمیان کسیکه خود را از بالاے بام اندازد یا در چاه بر تابد و کسیکه بی
اختیار بلغزش پاے از بالای بام بیفتد یا در چاه فرو رود برائے همین فرمودند که هل عندکم من علم
فتخرجوه لنا الخ و قول بالموجب آنست که مسلم داشتیم که شرک کافران و پدران ایشان بمشیت الهی
است لیکن تعذیب ایشان نیز بمشیت الهی است پس دفع آن نمیتوانند شد چنانچه دفع کفر و شرک
نمیتوانند شد پس بگفته خود الزام خورده‌اند و همین است معنی قول بالموجب در اصطلاح اهل مناظره
که دعوے خصم را مسلم دارند و بگفته او در الزام دهند و همین است معنی قل فلله الحجة البالغة الخ
اما قوله قل هلم شهداءکم الذین یشهدون ان الله حرم هذا پس در جواب یهودیان واقع است
متعلق بقوله تعالی ذلک جزیناهم ببغیهم و قوله تعالی یوم یحشرهم جمیعا یا معشر الجن قد
استکثرتم من الانس سابق مذکور رفته است که و کذلک جعلنا فی کل قریة اکابر مجرمیها لیمکروا فیها
وما یمکرون الا بانفسهم وما یشعرون بعد ازان قدرے از مکر اینها مذکور شده قوله تعالی و اذا جاءتهم
آیة قالوا لن نؤمن الخ و وعید واقع شده و اکثر اینها را بذلت و رسوائی و قتل و اسر در دنیا حالا گرفتار
میفرمایند که روز قیامت همه مکر کنندگان را یکجا حاضر کنند و فرقه جن را که اصل الاصول مکر اند خطاب
فرمایند قد استکثرتم من الانس یعنی بسیار گرفتید شما از فرقه انس یعنی بسیاری از آدمیان
بمکر خود تابع و عابد و مطیع و فرمانبردار خود ساختید تا آنکه در شهوات غرق ماندند و اصلا بخدا
توجه نکردند و فکر آخرت در خاطر ایشان خطور نکرد چون آدمیان ازین خطاب بومی عتاب خواهند
شنید عذر خود در تابع شدن جنیان بیان کردن آغاز خواهند نهاد و حاصل عذر اینست

شیطانی را آنجا دخل نیست این را چه تصور توان کرد جواب مضمون حدیث من رآنی فی المنام
فقد رآنی را اکثر علما تخصیص بصورت مدفونه در روضه منوره نموده اند و بعضی تعمیم کرده بجمیع صورتها
که آنجناب از ابتدای نبوت تا وفات در جوانی و کلان سالی و سفر و حضر و صحت و مرض بران
بوده اند توارد سنی و شیعی بران صورت احتمال بیش نیست و وقوع آن ثابت نشده و الفضل بالفضیلة
اما تحقیق اینست که دیدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب بر چهار قسم متصور میشود یکی رؤیای الهی
که اتصال تعیین با آنجناب است و علامتش تحقق دیدن متعلقات آنجناب است از دین ایشان
و سنت ایشان و ورثهٔ ایشان و نسب مطهر ایشان و در جهت آل او و متابعت و محبت ایشان مانند
آن بصورت آنجناب مقدس و در برده مناسبات که در فن تعبیر معتبر اند دوم رؤیای نفسانی که ظهور صورت
اعتقاد به خود است که بر لوح خیال منقوش است مثل انتقاش صورت بر کاغذ این هر سه قسم در
حق آنجناب جایز است و قسم چهارم که شیطانی است یعنی تمثل شیطان بصورت آنجناب پس منتفی
و ممتنع است اما در قسم سوم شیطان گاهی آوازی و کلامی تلبیس میکند و وسوسه می اندازد
چون بشهادت بعض روایات که در وقت قرائت سورهٔ نجم وقت سکوت آنجناب شیطان حرف
وسوسه گفته بعض سامعین مشرکین را مشتبه ساخت و در حیات آنجناب ممکن باشد در خواب چرا
ممکن نیست لهذا در شریعت غرا احکام خواب را صحت نمی شمارند و در احادیث مشهوره می شمارند
احیانا اگر از اهل بدعت دیدن آنجناب بصحت رسد ازین قبیل خواهد بود و الله اعلم همواره از
محفوظ کرده باشند والسلام جواب شبهات مشرکین در باب مشیت الهی قوله تعالی
سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا و قوله تعالی و لا یرد باسه عن القوم المجرمین در
شبهه مشرکین راهست حاصلش آنکه عذاب از قوم مجرمین مستحقین عذاب نتواند شد چنانکه
مسلمانان میگویند که هر چیز بمشیت الهی است پس شرک که اعلی اقسام کفر است و تحریم حلال
که ادنی اقسام کفر است همه بمشیت الهی است زیرا که اگر مشیت او تعالی متعلق بخلاف آن
میشد البته همان قسم واقع میشد ما و پدران ما چه قسم شرک و چه تحریم حلال چه می توانستیم کرد
و الا شبهه ما غالب بر مشیت خدا می شد و چون شرک و تحریم حلال بمشیت او تعالی شد عذاب
چه قسم میشود که خلاف آن مقدور خلق نیست حق تعالی ازین شبهه بسه طریق جواب فرمود

لا تمس القرآن لحائض ولا جنب ودر حمل هیچ حدیث وارد نشده ونیز در کتابت هیچ حدیث
وارد نشده مگر آنکه کتابت مستلزم مس است پس حکم کتابت حکم مس باشد لیکن جواز حمل بلا
نیاکه مستلزم مس نیست وللملزوم حکم اللازم بنا بر قاعده عقلیه حالا باید دانست که مراد از قرآن درین
عبارت لا یمس القرآن الا طاهر نیست قرآن که کلام نفسی است ودال بر آن که کلام لفظی است
مراد نیست اذ لا یمکن مسهما لان الاول من صفات الباری جل جلاله والثانی کیفیة قائمة بالهوا
پس مراد نیست مگر نقوش والدوال این نقوش مکتوب همین سبب اشاره کرده اند مفسرین مثل کشاف
وبه ارک جا که گفته اند الا ای من احدث المکتوب پس این عبارت توجیه است بیان مذهب کسی
نیست آری سر آنکه اختلاف شده در میان حنفی وشافعی چه هم اتفاق وبیانش اینست که مراد از قرآن
درینجا مطلق ... بالاجماع مس مصحف بالنص حرام شد تفتیش باید کرد که مصحف چه چیز است گوییم
الجزء ... بلکه جمیع اسم است برقرق مکتوب از آن کتب ودر عرف مقصود نیست بلکه مراد ازین
آن کتاب ما بین السطور جلد منفصل وغلاف که جلد متصل است هم در مصحف دکتاب است نامند
پس مس این چیزها حرام شد این چیزها را تبعا حکم مکتوب دادند بنا بر للفرق بین المتصل والمنفصل
مقرر است که ... زمین آنچه متصل بآن زمین باشد داخل میشود بلا ذکر وآنچه در معرض انفصال
باشد داخل نشود مثل مفتاح واوانی موضوعه وچارپایه ها بخلاف اشجار وعمارات که بلا خلاف داخل
میشود پس مذهب حنفیه درست شد ومس غلاف متجافی خواه بعلاقه یا بغیر علاقه همچنین خریطه
که در وی مصحف باشد بلا تکلف جائز شد که مس این چیزها مس آن چیز نیست لا عرفا ولا حقیقة و
شافعیه گفته اند که در عرف چون تعمق نموده شود ودقت نظر نموده آید ورعایت احتیاط منظور
باشد ظرف شئ را گو منفصل باشد حکم شئ میدهند پس حمل هم حرام شد لانه مستلزم لمس الظرف
وحکم الظرف حکم المظروف ولهذا در عرف مس آن ندهی که در وی چیزی محترم باشد جائز نمیدانند
ودر مقام ادب بلند تر ازین مے فهمند لیکن این قیاس مساوات درست نمی گیرد ومیگوییم که
ظرف الشئ وکذا ظرف الشئ له حکم ماتحته وقیاس مساوات درینجا نتیج است که مقدمه اجنبیه
صادق است لان ظرف الظرف ظرف لیکن درینجا مغالطه وارد میشود بر شافعیه اینکه هیچ یا ...
کرمس جیب آن خانه که در آن صندوق مصحف نهاده باشد ... را جائز نباشد حوالی ...

کہ یا ہمگی جن و شیاطین ازان بہت فریب خوردیم کہ مارا تنبیہ قریب و مواخذه عاجلہ بر شرک و معاصی
از طرف شما واقع نشد بلکہ مہلت دراز دادید و باعث اتباع بہره مندی ابود جنیان از انس کہ نذور
و قربان از طرف آدمیان بایشان میرسید و انجاح مطالب جزئیہ مثل دادن فرزند و مال و چیزہا
و در رسانیدن و از احوال غایبان اطلاع دادن و دفع اعدا نمودن و حاضر شدن در وقت ندا و دعا
از طرف جنیان بآدمیان میرسید و سرعت مواخذه واقع نشد تا آنکہ درہمین کار و بار عمر را تمام کردیم
و باجل خود رسیدیم و اگر فی الفور بر ہر شرک و بر ہر گناه تنبیہ و تعذیب میشد ما متنبہ شده از اتباع
جن دست بردار میشدیم و توبہ میکردیم و ندامت میکشیدیم حق تعالی خواہد فرمود النار مثواکم خالدین
فیہا یعنی چون شما دنیای خود را در اتباع جنیان و قبول وساوس شیاطین گذرانیدید در آخرت
ہم آتش کہ اصل ماده جن و شیاطین است مقام شما است الا ما شاء اللہ یعنی چنانچہ در بعض
اوقات در دنیا ہم خالی از اتباع جن و شیاطین می بودید درینجا ہم بعض اوقات خالی از
اتباع جن از آتش بطبقہ زمہریر خواہید رسید و ہرگاه جزا بکمال موافقت با عمل پیدا کرد ثابت شد
کہ ان ربک حکیم علیم و این امر مخصوص بفرقہ جن و انس نیست بلکہ و کذلک نولی بعض الظالمین بعضا
یعنی ہمچنین مسلط خواہیم کرد و والی خواہیم نمود بعض ظالمین را بر بعض اگرچہ از یک جنس باشند مثل
آدمیان بعضی باہم ہمین قسم جزا خواہند یافت و گمراه شوندگان از انہا بیزار خواہند شد و ہمچنین بعض جن
از بعض بلکہ بعض عرب بہ بعض عرب و بعض ہنود بہ بعض ہنود جواب مسئلہ مس مصحف مسئلہ مس مصحف
محدث و جنب و حایض و نفسا در اختلاف فیہ است و اصحاب مذاہب مختلفہ حنفیہ و شافعیہ و بخاری نوشتہ
اند حاجت اعاده نیست لیکن عدم جواز گرفتن مہار شتر کہ بران مصحف محمول باشد نسبت بشافعیہ کرده
اند در کتب شافعیہ موجود نیست ظاہرا شخصی بطریق مبالغہ گفتہ باشد آری حمل صندوق مصحف و خریطہ
کہ دران مصحف باشد نزد ایشان درست نیست و مذہب بخاری کہ مرقوم نموده اند در کتاب خود بآن
تصریح ننموده مگر از ذکر مذہب ابن عباس کہ قرات قرآن مر جنب را جائز داشتہ اند استنباط میتوان
کرد کہ مس مصحف نیز او را جائز باشد حالا اصل اینہمہ مذاہب باید فہمید انشاء اللہ تعالی عقدہا ہمہ
حل خواہند شد و استبعادات ہمہ مرتفع خواہند گشت حقیقت اینست کہ در احادیث صحیحہ ہمین
وارد شده کہ لا یمس القرآن الا طاہر در مس ہمین حدیث اصل است و در قرات این حدیث کہ

[illegible] ... سوال ... کواکب دوازده ... [illegible]
[illegible] ... است ... آنرا اسراری ... [illegible]
[illegible] ... مقرر کرده ... [illegible]
[illegible] ... تسمیه ... تولد این حیوانات در آن سال بیشتر شده باشد ... [illegible]
... این حیوانات افزون گشته باشد و تسمیه ... آنرا ... [illegible]
و آن است سوال تقسیم بروج دوازده گانه و نامهای آنها برای اجزای سطح فلک است یا برای
جمله از کواکب که بر صورت ... اسما واقع شده جواب اهل ... اسامی بروج برای
اجزاء ذلک مقرر کرده اند که مثلث ... سرطان ... الجدی ... بین الاعتدال
و الانقلاب حاصل شده ... کواکب ... و شوسته ... از ... [illegible]
تسمیه این اسماء ... انتقال ... و متاخرین ... [illegible]
... متقدمین کرده اند اما اهل ... [illegible]
ضبط ایام و فصول ... اختلاط و اشکال ... [illegible]
... [illegible] ... تفریق حساب فلک و اختلاف ... [illegible]
... اگرچه اهل هند ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

... من عبادی الشکور ... دیگر آیات قرآن است پس جایز نباشد چنین پس ... [illegible]

[illegible]

پس همچنین از رنگهای ... برای هر یکی تفصیل کرده اند و میگویند تصدیق آن این است که ... [illegible]
حقیقی را باین قاعده استخراج کنیم مطابق می افتد پس باین مناسبت رنگ نوروز مقرر میکنند
نه آنکه فی نفسه واشته باشد و ثانیا آنکه وقت نوروز را برنگ صاحب ساعت و صاحب
طالع ترتیب داده بیان میکنند و این الوان در آن کواکب حقیقی نسبت اما نسبت کردن

سبحانه سلسلة التكوين من اختلاف الفصول واختلاف الایام واختلاف الظلال بالشمس انطباق
سلسلة التشریع من الحج والصوم والاعیاد بالقمر لکان لا شک فیه والسر فی ذلک ان امر الله
ظاهر و باطن فالاول ان اختلاف الشهور القمریة منوط باوضاعه الظاهرة الاختلاف فی الحس و
الشهور الشمسیة التی فی باطن الانسان لا یخلو عن ظلمة تعین الانوار الضعیفة فی وجهها و شعاعها
ولیس ماحیا لاثار تلک الظلمة الطبیعیة التی علیها حفظ ضوابط الشرع دون ظهور شمس الحقیقة [illegible]
باطلاع الحجب فناسب القمر نظام التشریع والذی یظهر عند التامل ان شرائع النصاری والیهود مبنی
عباداتها واعیادها ایضا علی الشهور القمریة وانما یحفظ اهل [illegible] فیها بالعکس بالشهور والله اعلم سوال
سوم [illegible] حسن ظن خود که با یکی مجتهد وارد و اقتدا بوی مینماید در برخی از احکام شرع که قول وی
با کتاب و سنت مخالف است و کلای علمای دین باینجانب رفته اند چه طور عمل نماید و برون رفتن از عهده
احکام اسلام چگونه برآید که بر کتاب و سنت عمل نکند و بر قول کسی که مامور باطاعت او نبود عمل نمود نص
صریح احادیث صحیح بگذاشت و آیات در باب اقتدای پیغمبر فراموش نمود قوله تعالی واتبعوه لعلکم
تهتدون واتبعوا الرسول لعلکم ترحمون وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا الجواب فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون این سوال نموده [illegible] را جواب شافی است جواب متاخرین از مجتهدان
چند قسم [illegible] بودند که [illegible] از اجتهاد و ترجیح داشتند و جماعه مزاولت علوم دیگر بکمال
داشتند اما مزاولت علوم شرعیه از قرآن و حدیث و فقه کمتر داشتند ایشان خود از اجتهاد و استنباط
عاری بودند و جمیع اهل [illegible] از آن قسم بودند که مزاولت فقه [illegible] داشتند و مزاولت قرآن و حدیث
کمتر [illegible] جماعه [illegible] از اجتهاد خالی بودند و جماعه اولی اگرچه ملکه استنباط از قرآن و حدیث
نیافته بودند اگرچه در فروع [illegible] و ترجیح اختلافات کتب تحصیل بالدرست بهم رسانیده بودند تقلید اقوال
دلیل که قدرت در ملکه استنباط و عبور بر کتاب و سنت و معرفت اختلافات فقها بهتر داشتند
بنابر مصلحتی راه اجتهاد نسپردند و آن مصلحت اینست که مقتضای جبلت مردم است که هر کسی به
فهم خود می نازد و بر مرتبه کمال دیگری را اگرچه اجمالا اعتقاد نماید اما بشهادت وجدان با تقلید او
امری در خاطر خود چون افضل را از امثال خود و اقران خود نیز قبول نمیکنند چه جای همه و [illegible]
خود پس درین صورت اگر یک کس در عصری شروط اجتهاد بهم رساند و استنباطات احکام خلاف

القمرية دون الشمسية الجواب لا يخفى ان نظر التفضيل بين الاشياء يختلف باختلاف المقاصد
فعند الامراء الفيل افضل من الفرس وعند الغزاة بالعكس وعند الزارع البعير افضل منهما ولاهل التعطل
الحمير فالطيبة افضل منها جميعا اذا تمهد هذا فنقول بركة رمضان في هذه الآية بركة عامة الهية الذي
انزل فيه القرآن وفيه تقام فريضة الصوم وفيه ليلة القدر ببركاتها المعلومة وبركة ربيع الاول
بمولد النبي صلى الله عليه وسلم فيه ابتداء وبنشر بركاته صلى الله عليه وسلم على الامة حسب ما
يبلغ عليه من هدايا الصلوات والاطعامات معادًا بركة عامة نبوية والنبوية بعد الالهية وبركة رجب
بركة خاصة لله وبركة شعبان بركة خاصة نبوية لاهل المجاهدة وملازمة النوافل اذ هو شهر النبي صلى
الله عليه وسلم والبركات الخاصة بعد العامة وبركة ذي الحجة بركة خاصة لله في مكان مخصوص
ولكنها مقصودة وبركة شوال وذي القعدة كذلك الا انها وسيلة الى ان المقصود لكن بركة ان
في شوال بقايا بركات رمضان دون ذي القعدة فلذلك قدم على ذي القعدة وبركة المحرم
اكثر ما كانت في الامم السابقة واما ما ... منها سيد الشهداء من الاقتران الى ... الشهادة
كان في صورة البلاء والمصيبة فلذلك ... نقص مرتبته في الشهور الباقية من بركات ...
اختصاصات واما بركة شعبان فمن جهة ليلة البراءة وما فيها من تقدير حوادث السنة وما ...
حسب ما دل عليه قوله صلى الله عليه وسلم ما من ايام احب الى الله ... فيها من عشر ذي الحجة
يعدل فيها صيام كل يوم منها بصيام سنة وقيام كل ليلة بقيام ليلة القدر وبركة يوم عاشوراء
فان صيامه كفارة سنتين ماضية وآتية وفضل المحرم من حيث انه قد اضافه الله [illegible]
اليه ومع هذا فالشيخ جعل بين هذا الترتيب هو نفسه لا حاجة لنا الى التعرض له الا اذا اضطررنا
الى مواضع الخلاف معه فليفهم بالتدبر واما التسمية بالحق سبحانه [illegible] فنقول سبحانه تعالى ان
يكون سمعه من ثقة اذ اسماء الله تعالى توقيفية ولعل سبب التسمية ان هذا اللفظ يشعر بالحرارة
والاذابة وهي شأن من شئون [illegible] كما ورد في الحديث [illegible] لو كشفها
لاحرقت سبحات وجهه ما انتهى اليه بصره من خلقه وحسبما اشار اليه جبرئيل عليه السلام لو دنوت
انملة لاحترقت وحسبما ان ما روي ان الطور احترقت من سطوة التجلي والحق سبحانه [illegible] الحرارة
آثار الحرارة فلعله سمي بذلك رمضان ولكن المشهور المعروف انه اسم الشهر فقط والتحقيق الحق

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible]

[illegible] اول اگر [illegible]

[illegible]

ظاهر [illegible] باشد [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] پس [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] وضو برای صلوة پس احتیاط نماید در آنکه عمل مذکور

[illegible] اگر مذهب درست باشد این را اخذ بالاحتیاط گویند

[illegible] اگر [illegible] آنکه در باب دیگر اتفاق ندارد و مانند عملیات

وصوم [illegible] اگر خواهد بشفیع الواجب بر مذهب کسی عمل کند

[illegible] آنکه [illegible] هوای نفس از هر مذهبی انتخاب نماید

[illegible]

[illegible] نفی تحریم نیز [illegible]

[illegible] روایت مرجوحه آن [illegible]

[illegible] آن مذهب آن را [illegible] داشته‌اند این نیز درست نباشد و بعد از این همه خلاصه

کلام آنکه اگر مسلمانی را بجز اولیت علوم عربیه فهم کتاب و سنت بسلیقه بی تکلف میسر شود و حدیثی

دریابد که محققان فن حدیث حکم بصحت آن کرده‌اند و از جمله فقهای اهل سنت جمعی مر آن رفته

بوجهی که از مخالفت اجماع بیرون آمده راز [illegible] معتبر شرح و حواشی [illegible]

[illegible] هر یکی موافق استعداد خود چه ناقص و چه بتوسط [illegible] و استدلالات
[illegible] که اتحاد شریعت در عبادات و معاملات بر همه متعذر و باب امر [illegible]
[illegible] شد چنانکه تا وقتیکه مردم بر چهار مذهب استوار گشتند و تقلید ایشان اختیار کردند
[illegible] پیدا شدند و بعد از ایشان تابعان همه فرقه‌ها باقی ماندند و مذاهب دیگر منقرض گشتند
[illegible] تا حصول شهادت عقل و نقل بر دقاقت فهم و کثرت عبور و صلاح قلب [illegible]
[illegible] و بی‌طمعی و خلوص از هوا و هوس بتقوی چنانچه ازین مجتهدین مروی گشته در خود نیافتند
[illegible] ذلک در جرح و تعدیل سوای نقل احوال ایشان مسلکی ندیدند و در سلیقه فهم عربیه موافق
[illegible] خود را [illegible] یافتند امور بسیار که از قرائن مجالس و قائل مستنبط میشوند خود را
[illegible] دیدند بنا بر آن راه اجتهاد مسدود ساختند پس عذر ایشان پیش حضرت رب العزت
همین است که خداوندا در اختراع آرای خود مفسده دیدیم و در اتباع سلف استحکام دین
و آثار قبول عند الله بیشتر یافتیم بنا بر آن معرفت ناسخ و منسوخ و ظاهر و مأول و مطلق و مقید
بر ذمه ایشان گذاشتیم که مثل ایشان درین امور قوتی نداشتیم [illegible] حالا هم ثابت
است لیکن با اینهمه قائل شدن بختم اجتهاد [illegible] نیست مگر از بی‌خبری و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در تحقیق [illegible] اجتهاد [illegible]
در استخراج مذاهب [illegible]
قوت اجتهاد واقعی داده [illegible]
خود نمیکنند چون بمذهب خود محل فتنه میدانند [illegible] پردازد و بالجمله اگر کسی این وقت اجتهاد [illegible]
چند چیز را بر خود لازم گیرد تا رهبری رب العالمین مالک یوم الدین میسر شده تواند اول تحصیل فهم

اہل ہر چہار مذہب است ہمین وضع اعتراف مے نمایند کہ حق منحصر دارا ست دلیلیہ مسائل آن ہر چہار
است از دیگر بحق رجحان یکے از مذاہب در خاطر کسے نسبت با این ظن منقوحے توانند شد کہ
شاید این حدیث معارضی یا تاویلی داشتہ باشد وانچہ فقیر نوشتہ است کہ محروم نماند ولا باعتبار
افضلیت واولویت لہذا ترک رفع یدین میکنیم وثانیا بنا بر عدم وجوب است وآنکہ موجب اتہام
رفض وفتح باب غیبت نشود کہ عوام را کیفیت رفع واہل حق واہل باطل معلوم نیست خصوصا اقاخمہ
ولد انیان را کہ در ابتدای با غالب واکثر بودند وثالثا اختلاف صحابہ ہم تعیین یکے را ضعیف ساختہ
است سوال حضرت سلامت بعد تسلیمات معروض میدارد ارشاد شود سیر قدمی چیست وسیر نظری
چیست واین ہر دو لفظ در کلام حضرت مجدد واقع است وبیان فرمایند کہ طریق تلقین طریقہ چیست
چیست وطریق تلقین طریقہ سلوک چیست جواب سیر نظری مشاہدہ مقامی ہر دو لیا یافتن
انوار وآثار آن در خود وسیر قدمی دخول دران مقام ویافتن انوار وآثار آن در خود ولفظ جذب
وسلوک چہار معنی دارد اول گسستہ گشتن رشتہ عقل بصدمہ وارد و باز گسستن آن دوم ظہور آثار
مطلوبیت ومحبوبیت در طالب وظہور آثار محبت ودرد وطلب در مطلوب واین معنی نیز بمضمون یحبہم
ویحبونہ نمیشود مگر بہ محبوبیت لیکن مراد از آثار محبوبیت سبق مشاہدہ است بر مجاہدہ ومراد از آثار محبت
سبق مجاہدہ است بر مشاہدہ سوم حرق حجب وجود لفنا ولقا وتہذیب باطن باخلاق صالحہ
واقوال صالحہ وفاضلہ چہارم وقوع سلوک بنوع معالجہ معاش بوجہے کہ این مصالحہ فوت
نشود این مراتب را فہمیدہ تلقین آن نمودن میتواند شد ارکسیکہ تربیت باطن دارد وطی مراتب فنا
ولقا کردہ است واللہ اعلم واحکم جواب سوال رقیمہ کریمہ رسید متضمن مطلب بود اولی
ولم یلقیہ سہروردیہ حضرت مجدد الشیخ احمد السرہندی عن ابیہ الشیخ عبد الاحد عن الشیخ رکن الدین
گنگوہی عن ابیہ الشیخ عبد القدوس گنگوہی عن شیخہ الشیخ قاسم درویش الاودہی عن شیخہ السید
بدر الدین بہرائچی عن شیخہ السید اجمل عن شیخہ السید جلال الدین مخدوم جہانیان سید ضمیر
احد ہما عن ابیہ السید احمد الکبیر عن ابیہ السید جلال البخاری عن الشیخ بہاء الدین زکریا الثانی
عن الشیخ رکن الدین ابی الفتح عن ابیہ الشیخ بہاء الدین زکریا عن صاحب الطریقۃ الشیخ شہاب الدین
السہروردی ونیز شیخ رفیع الدین امام کہ از اجداد حضرت مجدد اند بیعت امام شیخ بہاء الدین زکریا

انتفا نسخ آن البته آن مسلمان راحق و موکد همین است که از هر مذهبی که باشد در آن مسئله اتباع
حدیث بکند و در صورتیکه از آن همین نص یافته نشود هر کسیکه حسن ظن داشته باشد تقلید او نماید و درین
قسم حکم واضح شارع را و هم آنکه صاحب مذهب در ترک آن صحبت داشته باشد نگذارد و باین قدر
مخالفت هرگز از آن مذهب خارج نمیشود چنانچه از ائمه اربعه بصراحت و تاکید ثابت شده است
که هرگاه حدیث صحیح را بر خلاف قول ما دریابید عمل بحدیث بکنید که فی الحقیقت مذهب ما همین است و حکم
چنین نباشد در او هم خلاف آن نسبت سلب ایمان از اکابر از هم می آید گویا دعوی رسالت
اقتدای خود میکنند و دیده و دانسته مقتدا را تجویز مخالفت امر رسول می پندارند نعوذ بالله من ذلک
و نیز مشهور نیست که عصاة اهل هر مذهب با وجود مخالفت صاحب مذهب از آن مذهب خارج نمیشوند
پس باقتدای قول نبی چگونه از آن مذهب خارج شوند و آنچه صاحب سوال در اقتدای پیغمبر
صلی الله علیه وسلم [illegible] همین مجهول است و درین امر هیچ کس را عذری نیست و فی التحقیق
آن علما ان مذهب تفحص نکرده میباشند که این بار تقلید ایشان بحدی کشیده که قول هر یکی را
از احاد فقها در مقابل حدیث صحیح می آرند و ترجیح میدهند و این از آن قبیل است که علما را پیغمبر
رسانیده شود [illegible] در حدیث صحیح ترمذی آمده است که عدی ابن حاتم از جناب نبوی
صلی الله علیه وسلم وقت [illegible] آیه اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله عرض کرد که یا رسول
الله آیا ایشان را بخدایی پرستیدند و خدا میدانستند فرمودند که نه ایشان حلال و حرام
میدانستند گفته آنها [illegible] همین است ارباب گرفتن و ظاهر است که منصب تکلیف
نصب شریعت مخصوص بحق [illegible] است و بنص قاطع او کسی را این منصب دادن شرک محض است
نعوذ بالله منها و تصریح ذالک مثل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و من یطع الرسول فقد اطاع الله فاتبعونی
یحببکم الله در شان دیگری وارد نیست و اطاعت اولی الامر محصور است در مباحات چنانچه
فرمودند فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول لیکن عادت مبارک جناب نبوی
صلی الله علیه وسلم چنانکه در لا یصلین احد العصر الا فی بنی قریظة و در اختلاف فتاوی خلفا
اربعه در لفظ [illegible] معلوم شده است که آراء مجتهدین را در فروع تصویب فرموده اگرچه
یکی از دیگری بصواب نزدیکتر [illegible] تصویب مذاهب میکنند و این امر اتفاقی

[illegible]

فعل حرام موجب قرب الٰهی میشود باطل است بلکه ذکر جهر موجب جمعیت است که بالاتر ازان جمعیت نیست چون خواجه علاء الدین
غجدوانی بعد رفتن حضرت خواجه نقشبند علیه الرحمة به حج ذکر جهر اسماع کردند و بعد مراجعت عذر
آوردند بآنکه شما را بسبب قوت باطن حاجت این نبود ما را ازین نفع بسیار شد حضرت خواجه نقشبند
انکار آن نکرد و چون خود از روح حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی ذکر خفیه و عمل بر عزیمت گرفته
بودند خود نمیکردند و مثل شما را که در فقهیات تقدیم حدیث با جتهادیات میکنند درین معنی تردد بیجا است
اگرچه مذهب حنفیان باشد و آن روایت اگرچه مشهور است لیکن فقیر را بعینه آن کتاب یاد
کردن محتاج تفحص است یک دفعه خواجه سرای عالم بفقهیات از طرف بادشاه روم امیر حج شده آمد
در مدینه با شیخ ابراهیم کردی ملاقات نمود گفت که درین سفر بدعت عظیم ازین مردم دور کردم
فرمودند کدام بدعت گفت ذکر جهر از مسجد و شهر بیت المقدس موقوف کنانیدم ایشان این آیه خواندند
ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها چند روایت که از فتاوی نوشته بود
پیش نمود فرمودند اگر کار بتقلید است شما مقلد دیگر و من مقلد دیگر و روایات شما برمن حجت نیست و اگر
کار به تحقیق است اینک گوی و میدان بعد ازین چند رساله در اثبات ذکر جهر نوشته اند بعض ازین
رسائل پیش فقیر هم موجود است بالجمله الحق احق بالاتباع والسلام فقط

وازخلفاء ایشان بودند پس محتمل است که ایشان را از اجداد خود اجازت این طریقه رسیده باشد
بلکه موروث خاندان ایشان همین طریقه باشد وطریقهٔ چشتیه وقادریه ونقشبندیه از مکتسبات ایشان
ووالد ایشان باشد دیگر اعتذار بشغل همه اوست وتحقیق این آنست که مراد تحصیل حالتی است که
لازم اضطراری قلب شود واختیار رفع آن نماند اگر کسی را اعتقاد حقیت وحدة وجود ثابت است
ملازمت این شغل باین حالت میکشد والا هرگز نمیکشد بلکه همیشه باطنش حکم میکند که این خیال
من خلاف واقع است این شغل صاحب را هرگز نفع نخواهد داد وشبهه نیست که ظهور این معنی خود بخود
بتصفیهٔ قلب اولی واقوی است واز مدخلیت تصنع وتکلف بعید تر است وخواجه خرد رحمه الله
علیه نوشته اند که مادام شخصیکه معتقد توحید وجودی نیست حصول فنا فی الله ووجود او را ممکن نیست
در حق منکر او همه فناها در حجب نورانیه است که غیر حق است وتجلیات وهمه انوار لطائف وغیره
نه ظهورات حق تعالی وتحقیق توحید وجودی طولی میخواهد مجمل آنکه آیات کلام الله واحادیث رسول الله
صلی الله علیه وسلم معیت وقرب ذاتی صریحاً اثبات میکنند وجوابش بآنکه همه مصروف از ظاهر اند
بلی امتناع او نمیتواند شد واینهمه از خلاف عقل ما است نه از کتاب وسنت چه انصاف است
که منصوصات شرع را غیر شرعی ومخیلات عقل ناقص خود را شرعی نام کنیم در جامع ترمذی در حدیث
لو دلیتم بحبل الی الارض السابعة السفلی لهبط علی الله ودر حدیث ان الله یقبل الصدقة من الطیب
همیشه صریح می نویسد که مذهب سلف اجرای آن بر ظاهر است بلاکیف بالجمله نفی غیریت
محضه واتحاد وحدت فی الجمله منصوص است وآواز انی انا الله از آتش وکنت سمعه وبصره
دلیل واضح است وبشرط انصاف از کلام حضرت مجدد نفی وحدت وجود مطلقاً ثابت نیست
بلکه نفی بعض اقسام آن اما آنچه در ذهن مستقر می شود ازاله آن بزودی دشوار ودوام تکرار تبعد
الطرفین دیگر حقیقت ذکر جهر وحق آنست که انکار آن سفاهت واضح است در تلاوت قرآن
جهر صریح است ما اذن الله لشیء ما اذن لیغنی بالقرآن یجهر به ودر تلبیه حج آمده افضل الحج
العج والثج ای رفع الصوت بالتلبیة واراقة الدم وقرآن را فضیلت معروف است وکنا
نعرف انقضاء صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم بالذکر وفضل الذکر الذی یسمعه الحفظة علی الذی لا یسمعه
الحفظة بسبعین ضعفا وبناء طریقهٔ چشتیه واویسیه وقادریه که همه پیران ما اند بر ذکر جهر است حکم بانکه

جواب فرض و سنت واتمی همین قدر اگر فرصتها و سنت و بعد چهار رکعت بسلام واحد بعد از زوال
آفتاب و قبل از نماز ظهر ادا باید کرد و مسنون است و چهار رکعت قبل از نماز عصر از مستحبات است
و ما بین مغرب و عشا صلوة الاوابین سنت و آن هم مستحب است شش رکعت هم آمده و بست رکعت
هم آمده بشرط فرصت هر قدر که شود باید نمود و نماز اشراق بعد از طلوع آفتاب تا یک پاس روز
برآید و نماز چاشت از یک پاس روز برآمده تا قریب زوال و نماز تهجد بعد نیم شب تا صبح صادق ادا باید نمود و نماز اشراق دو رکعت
و چهار رکعت هم آمده و نماز چاشت چهار رکعت است و نماز تهجد از دو رکعت تا دوازده رکعت ادا و نماز تراویح
باید خواند و بعد از دو رکعت سلام باید گفت و بعد از چهار رکعت تسبیح و تهلیل خوانده در ترویحه دیگر شروع باید نمود
سوال بعد از نماز پنجگانه برای خواندن تسبیح و مناجات هر چه ارشاد شود جواب بعد از نماز صبح لا اله
الا الله الملک الحق المبین صد بار ورد باید ساخت و بعد از نماز ظهر اگر فرصت باشد حسبی الله
و نعم الوکیل پانصد بار و اگر فرصت نباشد بست و پنج بار و بعد از نماز عصر تسبیح فاطمه که مشهور و معروف
است باید خواند و بعد از نماز مغرب کلمه تمجید یعنی سبحان الله و الحمد لله پانصد بار باید خواند و بعد از
نماز عشا درود بهر صیغه که باشد صد بار متوجه بسمت مدینه منوره شده و استحضار صورت مبارک پیغمبر
صلی الله علیه وسلم نموده باید خواند سوال از مناجات مندرجه کلام الله و احادیث رسول الله صلی الله
علیه وسلم و از مناجات تصنیفات خود عربی یا فارسی ارشاد شود جواب مناجات کلام الله بعضی
بزرگان جمع نموده اند مصدر بلفظ ربنا واقع شده و مناجات احادیث در کتاب حصن حصین بقید اوقات
و حالات مرقوم است و فقیر مناجات تصنیف نکرده است مگر والد بزرگ فقیر دعای موسوم
اعتصام تصنیف فرموده اند بزبان عربی آنرا نقل کنانیده باید گرفت و در روز و شب یکبار باید خواند
سوال برای عفو جرایم و عاقبت بخیر جواب برای عفو جرایم استغفار بسیار مناسب است و برای عاقبت بخیر اکثار
ذکر کلمه طیبه و تلاوت آیة الکرسی بعد از نماز سوال برای محفوظ ماندن از عذاب قبر جواب مداومت سوره تبارک الذی بعد نماز
عشا قبل از خفتن و سوره حم السجده نیز همین حکم دارد سوال برای اینکه از تزویر و تحریص نفس خبیث و ابلیس لعین محفوظ ماند چه شود
جواب اکثار کلمه لاحول و لاقوة الا بالله و مداومت معوذتین بعد از نماز صبح و مغرب یازده یازده بار سوال سوای
رمضان المبارک روزه بکدام ماه باید کرد جواب سوای رمضان المبارک روزه عشره ذی حجه نهایت کثرت
ثواب دارد و گناهان دو ساله را تکفیر کنند و روزه دهم محرم که روز عاشورا است نیز بسیار مسنون و موجب کفارت

مجموعه رسائل خمسه شاه عبد العزیز صاحب دهلوی رح

رساله فیض عام

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد رب العالمین و نعت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطیبین و اصحابه التابعین واضح باد که
عاصی گنهگار نالایق ساکن موضع بردوان پرگنه حویلی ڈهاکه جلال پور در سنه یکهزار و دوصد و بست و نه
هجری از صوبه الور متعلق بنارس بدار الخلافت شاهجهان آباد بجناب هدایت و ارشاد مآب قبله قبله پرستان
و کعبه کعبه شناسان محقق حق و یقین مدقق مسائل دین متین امام العابدین رئیس العارفین
پیشوای سالکین رهنمای طالبین سر خیل محدثین سر دفتر مفسرین افضل فضلای زمان افصح فصحای
دوران محی مراسم دین محمدی مبطل [illegible] گمراهان ابدی وسیله نجات عرصه رستخیز مولانا مرشدنا
شاه عبد العزیز محدث دام ظله و شانه بسرکار حاضر شده بیعت حاصل کرده چند سوالات دینی و دنیوی
که از سالها مرکوز خاطر بوده بجناب ممدوح گذرانیده و جوابات که ازان جناب ارشاد شده هر یکی ازان
هادی راه هدایت و تعلیم مرشد طریق مستقیم است خدا توفیق رفیق کند که عامل جواب مذکور شده رفاهیت
و نجات آخرت بهم رساند بنده و کرده سوال بکدام از منهیات متنفر و راغب در اوامر شود جواب بسیار گفتن
لاحول ولا قوة الا بالله و نفی و اثبات کلمه توحید و ضرب آن بر قلب بایسته و بعد خواندن نماز
صبح و شام مفید این معنی است سوال بوقت فجر دو رکعت سنت است و دو رکعت فرض و
بوقت ظهر چهار رکعت سنت و چهار رکعت فرض و دو رکعت سنت و در وقت عصر چهار رکعت
فرض و در مغرب سه رکعت فرض و دو سنت و بوقت عشاء چهار رکعت فرض و دو سنت
و سه وتر میخوانم سوای آن در پنج وقت کدام کدام نماز بکدام وقت خواندن ضرور شود اما گر

سوال سوال جواب گور بدستخط و مهر حضرت پیر و مرشد عنایت گردد جواب جواب گور موافق احادیث مرقوم
میشود حاجت مهر نیست و این جواب ورد زبان باید ساخت و پارچه کاک از خوشنویس نویسانیده نزد خود باید داشت
جواب اینست اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ رَضِيْتُ بِاللّٰهِ رَبًّا وَّبِالْاِسْلَامِ
دِيْنًا وَّبِمُحَمَّدٍ نَّبِيًّا وَّرَسُوْلًا وَّبِالْقُرْاٰنِ اِمَامًا وَّبِالْكَعْبَةِ قِبْلَةً وَّبِالْمُؤْمِنِيْنَ اِخْوَانًا وَّبِالصِّدِّيْقِ وَبِالْفَارُوْقِ
وَبِذِي النُّوْرَيْنِ وَبِالْمُرْتَضٰى اَئِمَّةً رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ مَرْحَبًا بِالْمَلَكَيْنِ الشَّاهِدَيْنِ الْحَاضِرَيْنِ وَاشْهَدَا
بِاَنَّا نَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ عَلٰى هٰذِهِ الشَّهَادَةِ نَحْيٰى وَعَلَيْهَا نَمُوْتُ وَعَلَيْهَا
نُبْعَثُ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى سوال یک پارچه مستعمل برای کفن عنایت شود جواب انشاء الله تعالی
داده خواهد شد سوال اگر شجره بدستخط پیر و مرشد بعبارت عربی یا فارسی بطور مناجات نظم گردد بسیار
بمراد است جواب فقیر بسبب ضعف بصارت نوشتن نمیتواند و شجره قادریه بلغت فارسی و هم بلغت
هندی مع مناجات منظوم است هرچه پسند آید نقل آن بگیرند سوال شجره در قبر نهاده خواهد شد
یا نه و اگر نهاده خواهد شد ترکیب آن عنایت شود جواب شجره در قبر نهادن معمول بزرگان است
لیکن این را دو طریق است اول اینکه بر سینه مرده درون کفن یا بالای کفن گذارند این طریق را فقها منع میکنند
و میگویند که از بدن مرده خون و ریم سیلان میکند و موجب سوء ادب باسمای بزرگان میشود و طریق
دوم اینست که جانب سر مرده اندرون قبر طاقچه بگذارند و در آن کاغذ شجره را نهند سوال آنچه در
روایت از جناب مرتضی علی علیه السلام طریقه با آنجناب مرحمت شده قلمی فرموده مرحمت گردد یا
ملخص آن نویسانیده عنایت شود جواب که بروایت جناب مرتضی علی کرم الله وجهه مشرف شده
بیعت نموده بودم ایشان بعبارت تذکره ما فرموده بودند که در زمان ما یعنی صحابه کرام برای وصول
الی الله سه طریق سلوک بودند دو طریق از آن موقوف شده یعنی صلوة و تلاوت قرآن شریف
سوم که ذکر است باقی و در آن طریق نیز تفاوت بسیار راه یافته بعد از آن طریق صلوة و تلاوت قرآن
فرموده طریق صلوة که بطور شغل ادا کرده شود طول و تفصیلی بسیار دارد و این وقت بسبب تشویشات
مرض خود و ضعیفه امکان تحریر نیست و طور تلاوت برای بلندی اینست که خود را قاری و حق را مستمع
تصور و تخیل نماید که بحضرت رب العالمین قرآن میخوانم چنانچه شاگرد بحضور استاد میخواند و برای
منتهی اینست که حق را قاری و خود را مستمع قرار دهد و زبان خود را نائب تصور کند و گوش را مستمع گویا

یکساله است و سوای این دو روزه تا سه روزه در هر ماه نیز مسنون است بهتر آنست که سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم باشد یا اول یا آخر یا اول عشره هر ماه یک روزه دیگر نیز ادای سنت میشود و روزه دوشنبه و پنجشنبه
از مستحبات است و روزه صبح شب برات و روزه شش عید و روزه عشره ذی الحجه سوای روزه عید و روزه
هر قدر ایام که میسر شود در ماه رجب از مستحبات است و ثواب بسیار بران موعود **سوال** درود و استغفار
برای وظیفه دوام هر چه ارشاد شود **جواب** درود باین صفت هر شب اگر باشد و الا شب جمعه صد بار
مداومت باید کرد اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی سَیِّدِنَا مُحَمَّدِنِ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ وَآلِهٖ وَبَارِکْ وَسَلِّمْ و بهترین استغفارات
سید الاستغفار است در وقت خفتن با ملاحظه معانی باید خواند و سید الاستغفار در کتاب سبیل الرشاد
مذکور است و تمام آن کتاب جواهر نفیسه است نقل باید کرد و وظائف و صلوة را موافق آنچه در آن
مرقوم است بجای باید آورد و آن کتاب گویا خلاصه سلوک طریق خاندان ماست خصوصاً فوائد سلوکیه
که از حضرت والد ماجد بسوی طالبان و مریدان فیضان نموده دران مجموعه مندرج است حضرت شاه
محمد عاشق قدس سره که از اجل خلفای حضرت والد ماجد بودند آنرا تالیف فرموده اند بقدر شش جزو
خواهد بود **سوال** آداب تلاوت قرآن شریف **جواب** آداب تلاوت قرآن تهذیب و استقبال قبله نشست
حتی الامکان و حروف را بخوبی ادا کردن و مد و شد فرو نگذاشتن و در مقام وقف وقف کردن این
آداب ظاهری و اما آداب باطنی پس مبتدی را تصور کردن گویا که بحضور رب العزت تلاوت میکنم و او تعالی
در مقام استاد نشسته میشنود و منتهی را تصور کردن که این کلام را بلا واسطه از زبان حضرت رب العزت
می شنوم و فرق در میان مقامین اینست که در صورت اول زبان از خود و گوش از حضرت
رب العزت و در صورت دوم زبان از حضرت رب العزت و گوش از خود و باین مقام ارشاد فرموده است حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه
چنانچه شیخ الشیوخ در عوارف از ایشان نقل کرده اند اِنِّیْ لَاُقَرِّرُ الْاٰیَةَ حَتّٰی اَسْمَعَهَا مِنْ قَائِلِهَا
یعنی میخوانم آیه را و تکرار میکنم تا اینکه بشنوم آیت را از قائل آن و شیخ الشیوخ بعد نقل این کلام
عوارف گفته که حضرت امام صادق رضی الله عنه در این وقت بمنزله شجره موسی میشد در اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ رَبُّ
الْعَالَمِیْنَ میگفت **سوال** برای دفع عذاب مرگ هر چه ارشاد شود بعمل آرد **جواب** برای سهل
شدن سکرات موت مداومت آیة الکرسی و سوره اخلاص مروی است و برای دفع عذاب القبر مداومت
سوره تبارک الملک بعد از نماز عشاء و قبل از خفتن در حدیث آمده و همچنین خواندن سوره الدخان هر

استغفار از گناهان بسیار کنند و ردا هر را باید که تقلیب از زیر به بالا و از بالا بزیر دارد راست بچپ و از چپ
براست بکنند و بسجده کوشش در دعا و زاری بجا آرد و دعائیکه در حدیث آمده است آنرا بخواند و دعا اینست
اللّٰهم اسقنا غيثا مغيثا مريئا مريعا نافعا غير ضار عاجلا غير آجل اللّٰهم اسق عبادك وبهائمك و
انشر رحمتك واحي بلدك الميت نماز کسوف بدین طریق است که امام جمعه با مردمان دو رکعت نماز
نفل مانند سائر نمازها بقرأت پوشیده بخواند هر قدر که طول قرأت میسر شود بهتر است و در دعا و استغفار
مشغول باشند تا که آفتاب روشن گردد و در نماز خسوف جماعت نیست هر شخص دو رکعت نماز نفل
تنها تنها بخواند و در دعا و استغفار مشغول باشد تا که ماهتاب منجلی گردد و طریق نماز عاشورا در کتب
مشایخ چنین مرقوم یافته که روز عاشورا وقتیکه آفتاب بلند گردد دو رکعت نماز نفل بخواند در رکعت اول
بعد فاتحه آیة الکرسی یکبار در رکعت دوم بعد فاتحه آخر سوره حشر بخواند و بعد از سلام ورد درود هر قدر که خواهد
بخواند و در بعضی روایت مشایخ چنین نوشته شده که شش رکعت بخواند در رکعت اول سوره والشمس
در رکعت دوم انا انزلناه و در رکعت سوم اذا زلزلت الارض و در چهارم قل هو الله و در پنجم قل
اعوذ برب الفلق و در ششم قل اعوذ برب الناس و بعد فراغ سر بسجده نهد و حاجت خود بخواهد انشاء الله سوال
درین زمانه وجه حلال چگونه میسر شود جواب وجه حلال درین زمانه و در زمان سابق نیز بچهار وجه
حاصل میشود و میشد اول نوکری بشرطیکه اعانت کفر و ظلم دران نباشد و کار غیر مشروع نیز دران نباشد
دوم زراعت بشرطیکه ادای حقوق عاملان بوجه مشروع گردد سوم تجارت در امور مباح بشرط
ادای حقوق و عدم تطفیف در کیل و وزن و غش و غیر ذلک چهارم صناعت و حرفت بهمین
شروط سوال ترکیب زیارت قبور جواب هرگاه که برای زیارت قبری از قبور مومنین برود باید
پشت بقبله رو بسینه میت نماید و سوره فاتحه یکبار و اخلاص سه بار و در وقت در آمدن بمقبره
این الفاظ بگوید السلام علیکم اهل الدیار من المومنین والمسلمین یغفر الله لنا ولکم وانا ان شاء
الله بکم لاحقون و اگر قبر بزرگی از اولیا و صلحا باشد روی بسوی سینه آن بزرگ کرده بنشیند و بدست
یکبار بچهار ضرب سبوح قدوس ربنا ورب الملائكة والروح گوید و سوره انا انزلناه هفت بار بخواند
و دل را از خطرات خلاص کرده مقابل سینه آن بزرگ آرد برکات روح در دل این زیارت
کننده خواهند رسید سوال برای دریافت اینکه اهل قبر کامل است یا نه و صورتیکه اهل قبر

حضرت حق بزبان من کلام میکند و من می شنوم و یقین است که درین تصور سبب غلبهٔ محبت
حالی که عاشق صادق را در وقت استماع کلام محبوب بالمشافهه روسیده حاصل خواهد گردید و گره کشائی
مدعا خواهد شد والله المغنی سوال ترکیب زیارت حضرت خضر علیه السلام و استمداد و مراد از آنجناب
هرچه ارشاد شود بعمل آرد جواب ترکیب زیارت حضرت خضر علیه السلام این وقت نبود انشاء الله تعالی
متعاقب برآورده نوشته خواهد شد سوال هرگاه کسی بحالت مرض الموت دریافت که امید زندگی
نیست خواه بعد یک روز یا دو روز یا زیاده از آن فوت کند درین حالت پس از او اگر این معنی قبل
از موت مریض را بشود باجمال بودن هوش و حواس او یا ورثهٔ مریض را برای رفاهیت و نجات
مریض چه تدبیر باید کرد جواب مریض را چون حالت بهم رسد که مایوس از زندگی گردد و قرب اجل متحقق
شود وارثان او را باید که اول بغسل و یا بوضو و یا بتیمم بوجه احسن پاک سازند و رو بقبله چارپایه او را فرش کنند
گرد و پیش او را بوجه احسن صاف و شست و شو نموده بپاشیدن گلاب و نگاهداشتن عطریات خوشبو
سازند بعد از آن ذکر دنیا و فکر باقیماندگان بحضور او ترک دارند بلکه توجه اصلاً تجویز نکنند و باید که
قطعاً بفوت شنیده وارد از زن و فرزند مواجهه نمایند اگر خود بخود آن را یاد کند یکدو بار بحضور او آرند و بعد او
کلمهٔ استغفار ببر و بهر او بجهر بسمایند تا بخودی خود او را یاد آید و بر زبان براند و او را تاکید امر نکنند که کلمه
استغفار بخوان بل خود وقتاً بوقت کلمهٔ استغفار باواز بلند بخوانند تا او را یاد گردد و همچنین هول
قبر و خوف و شدائد عقبی ذکر نکنند بلکه وسعت رحمت الهی و بخشش گناهان و شفاعت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم عموماً و ذکر ارواح صالحین لاسیما مشائخ و پیران طریقت پیش او نمایند و امر
زائل شدن گناه گناهگاران و قبول اعمال اندک پیش او مذکور نمایند تا رجا او بر خوف غالب باشد
و آنچه در آن وقت وصیت کند بخوشدلی قبول نمایند و ضامن شوند که این وصیت را البته بجا خواهم
آورد تا خاطر او متفرق نشود و بحضور او سورهٔ یسین و سورهٔ الحمد و سورهٔ اخلاص خوانند و دیگر سور و آیات قرآنی
که ذکر گناه نکرده باشند سوال ترکیب نماز استسقا و کسوف و خسوف و عاشورا عنایت شود
جواب برای نماز استسقا رئیس با جماعهٔ مسلمین در عیدگاه سه روز متواتر بیرون آید و باید
پیاده بهتر است و در ... مستعمل بیرون آید و تزئین و تجمل مثل عید نکند و بتذلل و خشوع
و شرمندگی در عیدگاه رفته دو رکعت نماز نفل بقرات جهر بخواند بعد از آن خطبه بخواند و دعا

وہر وقتیکہ ارادہ رفتن دربار بحضور صاحبان حکومت منظور باشد مجربست اگر ہمین اسم را در انگشتری
نقرہ کہ نگینہ اش نیز از نقرہ باشد در شکل مربع کندہ کنانیدہ در وقت شرف قمر کہ در ہر ماہ مے باشد
و از اہل نجوم تحقیق آن میتواند شد تیار ساختہ بعطر خوشبو نمودہ با احتیاط نگاہدارد در وقتیکہ
بدربار پیش اہل حکومت رفتن منظور باشد در خنصر دست راست پوشیدہ بروند و ہمچنین در وقتیکہ
در عدالت و در کچہری بنشینند نیز مجربست و شکل مربع اینست

ع	ز	ی	ز
ز	ی	ز	ع
ی	ز	ع	ز
ز	ع	ز	ی

سوال برای فراغت رزق **جواب** در وقت چاشت چہار رکعت
نماز گذارند بعد از فراغ بسجدہ روند و در سجدہ یکصد و چہار مرتبہ
یا وہاب بخوانند و اگر فرصت نباشد پنجاہ مرتبہ بخوانند و سورۃ الکہف در روز جمعہ خواندن نیز موجب
وسعت رزق است و ہمچنین سورہ واقعہ در یکشب دو بار خواندن بعد از مغرب بعد از عشا نیز مجرب
و بعد از نماز صبح صد بار یا مغنی و اگر فراغت باشد یکہزار و یکصد بار و سورۂ مزمل بعد از نماز عشا بست و
یکبار و اگر فرصت نباشد ہفت بار و اگر اینقدر ہم فرصت نباشد یکبار لیکن چون باین آیت رسد
رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيْلًا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْلُ بست و پنج بار بخوانند
بعد این سورہ را تمام کند **سوال** برای ادای قرض **جواب** دعای مشہور بعد از نماز سہ بار خواندن مجربست و دعا اینست اللہم
انی اعوذ بک من الہم والحزن واعوذ بک من العجز والکسل واعوذ بک من الجبن والبخل واعوذ بک من غلبۃ الدین وقہر الرجال اللہم
اکفنی بحلالک عن حرامک واغننی بفضلک عمن سواک **سوال** برائے محفوظ ماندن از جمیع آفات و بلیات
و مکروہات دنیاوی **جواب** سی و سہ آیہ بعد از نماز شام باید خواند اگر فرصت نباشد آیۃ الکرسی
دہ بار بوقت صبح و یا حفیظ دو ہزار بار خواند و حزب البحر درین باب مجرب است **سوال** آنچہ در باب
محفوظ ماندن از جمیع آفات خواندن سی و سہ آیہ حکم فرمودہ بودند کدام کدام سی و سہ آیت ہست
یا مطلق سی و سہ آیہ از ہر سپارہ کہ باشد تفصیل آن ایما گردد **جواب** سی و سہ آیہ این است
چہار آیہ از اول بقرہ تا مفلحون و سہ آیہ از آیۃ الکرسی تا خالدون و سہ آیہ آخر سورہ بقرہ از للہ ما فے
السموات تا آخر و سہ آیہ سورہ اعراف از قولہ تعالے اِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ تا المحسنین و دو آیہ از آخر سورہ بنی اسرائیل
از قل ادعوا اللہ او ادعوا الرحمن تا آخر و دہ آیہ از سورہ والصافات تا لازب و سہ آیہ از سورہ رحمن
از یا معشر الجن تا فلا تنتصران و سہ آیہ از سورہ حشر از لَوْ اَنْزَلْنَا هٰذَا الْقُرْاٰنَ تا آخر سورہ حشر

کامل باشد از استمداد بچه صورت باید کرد جواب بعضے از اہل قبور مثل ہوسٹ کمال اند و کمال ایشان متواتر شده طریق استمداد از ایشان آنست که جانب سر قبر او سوره البقر انگشت بر قبر نهاده تا مفلحون بخواند باز بطرف پائین قبر بیاید و امن الرسول تا آخر سوره بخواند و بزبان گوید اے حضرت من برای فلان کار در جناب الٰہی التجا و دعا مے کنم شما نیز دعا و شفاعت امداد من نمائید باز رو بقبله آرد و مطلوب خود را از جناب باری خواهد و کسانیکه کمال ایشان معلوم نیست و مشهور و متواتر نشده دریافت کمال آنها همان طریق است که بعد از فاتحه و درود و ذکر مقابل دل خود امقابل سینه مقبور بدارد اگر راحت و تسکین و نوری دریافت کنند بدانند که این قبر اہل صلاح و کمال ست لاکن استمداد از مشهورین باید کرد **سوال** ترکیب استخاره وغیره برائے دریافت حالات آینده **جواب** در قول جمیل مشهور و مذکور است و طریق سهل آنست که شب چهار شنبه و پنجشنبه و جمعه متواتر بعد از نماز عشا و فراغت از امور دنیوی بسم الله الرحمن الرحیم را صد بار خوانده الم نشرح هفتده بار با بسم الله بر سینه و روی خود دم نماید و دعا نماید بجناب باری که در فلان امر آنچه واقع شدنی است در خواب یا بیداری بهتف هاتف بمن بنمای بعد از ان صد بار این درود بخواند اللهم صل علے سیدنا محمد بعدد کل معلوم لک اگر خواہند دعائے استخاره که در حدیث آمده است مع استخاره برای مطلب خود سه بار بخوانند و بحال قلب خود نظر کنند اگر عزم درست دران کار باشد بعمل آرند و اگر در عزم فتور گردد موقوف دارند دعای استخاره در مشکوة موجود است **سوال** برای مشکلات و صعوبات دنیوی **جواب** دعاء الکرب با طهارت و وضو و بے قید عدد درین باب مجرب است و دعا اینست لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيْمُ الْكَرِيْمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ مُوْجِبَاتِ رَحْمَتِكَ وَعَزَائِمَ مَغْفِرَتِكَ وَالْغَنِيْمَةَ مِنْ كُلِّ بِرٍّ وَّالسَّلَامَةَ مِنْ كُلِّ اِثْمٍ لَا تَدَعْ لِيْ ذَنْبًا اِلَّا غَفَرْتَهٗ وَلَا هَمًّا اِلَّا فَرَّجْتَهٗ وَلَا حَاجَةً لِّيْ مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ اِلَّا قَضَيْتَهَا يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ در اعمال مشایخ ختم خواجگان نیز مجرب است و طریقه او معروف و مشهور و ختم یا بدیع العجائب بالخیر یا بدیع یکهزار دو صد بار در اول و آخر درود و صد بار نیز خواه تنها بخواند خواه بجماعت **سوال** برای حفظ آبرو و حرمت **جواب** اسم یا عزیز چهل و یکبار خوانده بر روی خود دمیدن وقت صبح

اسم یا حفیظ نهصد و نود و هشت بار خوانده بر جان و مال و رفقا دم کند و سورهٔ لایلاف نیز بطهارت
و جلسه و استقبال قبله اکثر اوقات خوانده باشد سوال برای دفع شر اعدای دنیوی هر چه ارشاد
شود بعمل آرد جواب برای دفع شر اعدای دنیوی وقت نیست وقت و لیکن باید طهارت و عدد و
شرایط دیگر مداومت این دعا مجرب است و وقت خواندن این دعا صورت اعدا در خیال آورده
سنگ ریزه بر سینه آنها بزند بسیار مجرب است اللّٰهم انا نجعلک فی نحورهم و نعوذ بک من شرورهم
و خواندن سورهٔ تبت یا سورهٔ فیل برای دفع اعدا نیز مجرب است سوال حسب و نسب شرافت
و نجابت چیست جواب حقیقت حسب بزرگی خاندان شخصی است بشرطیکه در آبای قریب تا سه
تا هفت پشت مثلا شخصی از اولاد ملوک یا از اولاد امرای کبار یا از اولاد شیخ عمده یا از اولاد علمای
مشهور بوده باشد و حقیقت نسب بزرگی خاندان شخصی است که در آبای بعیده باشد مثلا حسینی
بودن و هاشمی بودن و علوی بودن و قریشی بودن و [illegible] بودن [illegible] علی هذا القیاس و آنچه [illegible]
انتساب [illegible] که در هر دو امر تفوق دارند مثلا اولاد حضرت غوث الاعظم که هم سید اند و هم
شرف اولاد این قسم بزرگ دارند و بعضی حسب دارند نسب ندارند مثل [illegible] اولاد سلاطین اولاد
امام اعظم علیه الرحمة و بعضی نسب دارند حسب ندارند مثل قدمای ایشان حالا [illegible]
و شرافت و نجابت در عرف عوام اکثر در تمام هر دو مستعمل می شود

تمت

ایضا از ارشادات مولانا شاه عبد العزیز رحمة الله علیه

سوال سائل [illegible] نزد امام ابی حنیفه رحمة الله علیه [illegible] تعریف هو الذی من ماء العنب
اذا اشتد و غلا و قذف بالزبد پس هر گاه او را [illegible] طبخ نمایند او را [illegible] بازق و [illegible] باده نامند
و آن نیز بالاجماع حرام است زیرا که طبخ [illegible] موجب انقلاب حقیقت نمی شود و خاصیت اسکار که
بسبب رقت قوام و سرعت نفوذ در رگ است متغیر نمی گردد و هر گاه آن قدر بپزند که ثلث او بر
از ثلث [illegible] ماند و آن [illegible] حلال است زیرا که بسبب تغیر قوام از رقت
بغلظت از حد خمر برآمده [illegible] گفته که قدر مسکر از آن حرام است و کم از حد اسکار
مباح است و نزد دیگر علمای اهل سنت آن هم حرام است ان ما اسکر کثیره فقلیله حرام [illegible]

ودو آیه از اول سوره جن قُلْ اُوْحِيَ اِلَيَّ تا شَطَطاً سوال برای تسخیر حکام اینکه همواره حکام زبان
شفیق و مهربان باشند و هیچ وقت ایذا نرسانند جواب وقتیکه نزد ایشان بروند یا رحمٰن کل شیء
و راحمه یا رحمٰن هفت بار خوانده بروی ایشان دم کنند و در خانه خود هم چه بخانه حاکم شده یا مقلب
القلوب صد بار بخوانند و دعا کنند که حق تعالی دل او را مسخر سازد در سابق عمل یا عزیز که مرقوم
شد درین باب مفید است سوال اکثر در خواب حالات عجیب غریب که گاهی اتفاق دیدن
آن بلکه بوهم و خیال هم نرسیده دیده میشود انسان موجب که در تشویش گردد در این باب هرچه
ارشاد شود جواب وقت نوم معوذتین و آیة الکرسی یکبار خوانده بر سینه و روی خود دم باید کرد
و اگر ازین هم نفع نشود این اسم را سه بار خوانده بر اعضای بدن خود دم باید کرد بعد از آن وقت
خواب این دعا باید خواند بِاسْمِكَ اللّٰهُمَّ وَضَعْتُ جَنْبِيْ ... اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی
احفظني ... الصَّالِحِيْنَ ... مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِيْنِ
وَ اَنْ يَحْضُرُوْنِ ... سوال ترک ... سفر کردن ... که ارشاد شود لعمل
آرد جواب وقتیکه اراده سفر نماید ... این دعا بخواند
... بِسْمِ اللّٰهِ ... اَللّٰهُ اَكْبَرُ ...
... وَاطْوِ لَنَا الْبُعْدَ ... السَّفَرِ وَالْخَلِيْفَةُ فِي الْاَهْلِ
اَللّٰهُمَّ ... وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوْءِ الْمَنْظَرِ فِي الْمَالِ وَالْاَهْلِ وَالْوَلَدِ اَللّٰهُمَّ
... از آن انگشت شهادت دست
راست ... بگوید بسم الله
لا اله الا الله ...
... الله الذي ... اکبر ... هر بار زبان و
گوش و هوش کسانیکه با او بد خواهند و بد اراده کنند از دنبال ... یاران و از مال او و
اشرار خلایق از درندگان و گزندگان و چرندگان و پرندگان با قبضه الهی لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین و بعد از خواندن این دعا سه بار
دستک زند و روانه شود و به سواری دست راست اول خود را به بیند و بسم الله بگوید و جائیکه خطر باشد

بقتل رساند در قصاص آن چه حکم است و علی ہذا القیاس خوارج و نواصب سوم آنکہ اجماع
تفضیل شیخین نزد اہل سنت محقق است اما افضلیت شیخین بر مرتضے علی رضی اللہ عنہ من کل الوجوہ
ثابت است یا نہ چہارم آنکہ امامت تفضیلیہ جائز است یا نہ و در صلوۃ مقتدیان او کہ اہل سنت
باشند چہ حکم است پنجم آنکہ در سب مروان و معاویہ نزد اہل سنت چہ تحقیق رفتہ ششم آنکہ
اگر حنفی المذہب در بعضے احکام بر مذہب شافعی مثل رفع یدین و غیرہ عمل نماید چہ حکم است ہفتم آنکہ
در تحصیل علم منطق و انگریزی مثلاً بعضے اشتغال آن وارد برجواز و عدم آن چہ حکم است
و ایضاً در علم فارسی کہ سوای حدیث و قرآن باشد چہ حکم است و در فتاوی سراج المنیر من تصنیف
تالیع محمد مفتی در این باب لفظے چند کہ مشاہدہ نمودہ بود گذارش مینماید ہکذا عبارتہ تعلم العلم یکون
فرض عین وہو قدر ما یحتاج الیہ فرض کفایۃ وہو ما زاد علیہ لنفع غیرہ و مندوب وہو التبحر فی
الفقہ و حرام وہو علم الفلسفۃ والشعبدۃ والتنجیم والرمل و علم القائفین والسحر و دخل فی الفلسفۃ
علم المنطق انتہی کلامہ و نیز بر نوکری نصارے چہ حکم است ہشتم آنکہ در استماع غنا نزد ابوحنیفہ
کوفی رحمۃ اللہ علیہ چہ حکم رفتہ و کسے از اہل سنت بجل آن حکم کردہ است یا نہ نہم آنکہ در مقدمہ
خنثای مشکل چہ حکم است نکاحش رواست یا نہ دہم آنکہ بر تقدیر ثبوت کل و خان حرام
بر حلت و حرمت حقہ چہ حکم است و این حدیث من اکل التنبح لقمۃ فکانما زنی بامہ سبعین
مرۃ ومن زنی بامہ مرۃ فکانما ہدم الکعبۃ سبعین مرۃ وایضاً من اکل التنبح ومات علی ہذا
حشرہ اللہ عزوجل فی القیامۃ مکتوباً بین عینیہ ہذا آیس من رحمۃ اللہ عزوجل صحیح است
یا نہ چنانچہ علاء الدین محمد ابراہیم التبریزی کہ اہل امامیہ است در تنبیہ الغافلین تحقیق این نمودہ
و گفتہ کہ این قول رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وسلم

اجابہا مولانا شاہ عبد العزیز محدث و مفسر دہلوی رحمۃ اللہ علیہ

جواب سوال اول آنکہ شبہہ نیست کہ فرقہ امامیہ منکر خلافت حضرت صدیق اکبر رض اند و در کتب فقہ مسطور است
کہ ہر کہ انکار خلافت حضرت صدیق اکبر کند منکر اجماع قطعی شد و کافر گشت قال فی فتاوی عالمگیری
الرافضی اذا کان یسب الشیخین و یلعنہما العیاذ باللہ فہو کافر وان کان یفضل علیاً کرم اللہ وجہہ
علی ابی بکر رضی اللہ عنہ لا یکون کافراً لکنہ مبتدع ولو قذف عائشۃ رضی اللہ عنہا بالزنا فقد کفر

آنقدر بپزند که نصف او برود آنرا منصف وجمهوری نیز گویند زیراکه جمهور آنرا هم حلال میدانند واگر آنقدر بپزند که دو ثلث آن برود آنرا طلا گویند وهمین ست که اورا خلیفه ثانی برای اہل شام که خوگر بخوردن شراب بودند وبعد اسلام ترک آن نمودند مبتلا بامراض گشتند وشکایت آن پیش خلیفه ثانی بمشوره صحابه تجویز نمودند ودر شرح وقایه وغیره مثلث را بجد طلا التعریف کرده وانمودواند آنرا هم مختلف فیه گفته ومراد ازان آنست که چون دو ثلثش آب اندازند ونگاهدارند تا آنکه اشتداد وغلیان پیدا آید ووجه الحرمة کما هو عند الجمهور هو الاسکار والقلیل والکثیر سواء فیه ووجه الحلة هو عند ابی حنیفه رضـ الخروج عن حد الخمر وبر فقهاء حنفیه که در غیر خمر حقیقی قدر سکر را حرام میدانند مخالف احادیث مشهوره داله براین که ما اسکر کثیره فقلیله حرام وفی لفظ ما اسکر منه الجرة فجرعته حرام وفی لفظ اخر ما اسکر منه الفرق فملأ الکف منه حرام دائره بسیار تنگ میشود وتوجیهات ضعیفه ملتجی میشوند اقول ان هذا التحریم لیس تحریما بالحقیقة بل لاجل سد الذریعة حتی لا یتوسل بالقلیل الی کثیره کالنهی عن القبلة للصائم الشاب والنهی عن النظر الی وجه الاجنبیة لانه یدعو الی الفساد والافعلة المحرمة هو الاسکار واما فی نجاستها فقلیلها وکثیرها سواء هذا هو تحریر مذهب ابی حنیفه رضـ والحق عندنا فی هذه المسئلة ما هو عند الجمهور والله تعالی اعلم

سوالات عشره که شاه بخارا از عمدة المفسرین زبدة المحدثین صاحب الادب والتمیز مولانا شاه عبد العزیز دهلوی رحمة الله علیه کرده بود وجواب آنها مولانا ممدوح بتفصیل ذیل داده

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین والصلوة والسلام علی خاتم النبیین وسید المرسلین محمد وآله اجمعین **سوال اول** آنکه فرقه امامیه که فی زماننا مذهب ایشان مروج است در اسلام وایمان آنها چه گفته آید وطریق سلام در ملاقات با اینها کرده آید یا نه دوم آنکه اگر کسے قذف عائشه رضی الله تعالی عنها ویا سب صحابه کبار رضوان الله تعالی علیهم نماید وکسے اورا

اول کسانیکه حضرت مرتضی علی را بر شیخین تفضیل میدهند و در محبت شیخین و تعظیم اینها و مناقب و مدائح
اینها و اتباع روش و طریقه و تمسک باقوال و افعال اینها سرگرم و راسخ قدم اند مانند آنکه اهل سنت با وجود
تفضیل شیخین بر جناب مرتضی علی رضی الله عنه بوجهی که مذکور است بجناب مرتضوی کمال محبت و
محبت و اتباع و طریقه و تمسک بقول و فعل آنجناب سرگرم و این قسم تفضیلیه داخل سنیان اند لیکن
درین مسئله خطا کرده اند و مخالفت ایشان را با جمهور اهل سنت از قبیل خلاف اشعریه با ماتریدیه
باید فهمید امامت این قسم تفضیلیه جائز است و بعضی از علمای اهل سنت و صوفیه اینها برین
روش بوده اند مثل عبدالرزاق محدث و سلمان فارسی و حسان بن ثابت و بعضی صحابه دیگر و
قسم دیگر از تفضیلیه کسانی باشند که گویند ما را محبت مرتضی علی رضی الله عنه و اولاد و اتباع و
طریقه اینها و تمسک باقوال و افعال اینها کافی است و شیخین و صحابه دیگر را بد نگوئیم لیکن با اینها
سروکاری هم نداریم نه محبت نه عداوت نه اتباع و نه ترک اتباع و نه تمسک باقوال و افعال
اینها و نه اعراض و این قسم تفضیلیه بلاشبهه مبتدع اند و حکم امامت ایشان حکم امامت مبتدع است و مجلس
از معتبران اهل سنت این قسم تفضیلیه نبوده است جواب سوال خامس آنکه مروان علیه اللعنه را بد گفتن
و مثل این بزرگان را [illegible] خصوصا [illegible] کسیکه با حضرت امام حسین و اهلبیت نمود و عداوت مستمره
از این بزرگواران [illegible] از [illegible] سنت و محبت اهل بیت است که از جمله فرایض ایمان است
و امیر معاویه بن ابی سفیان [illegible] صحابی است و در حق او بعض احادیث نیز وارد است و علمای
اهل [illegible] رسال [illegible] و فقهای این همه حرکات و [illegible]
[illegible] اهل [illegible] محققین اهل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اهل [illegible] گفتن [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] اهل سنت [illegible] فاسق [illegible]
[illegible]

والیضا فیه من انکر امامة ابی بکر الصدیق رضی الله عنه فهو کافر وعلی قول بعضهم هو مبتدع ولیس بکافر والصحیح انه کافر وکذلک من انکر خلافة عمر رضی الله عنه فی اصح الاقوال ویجب اکفار الروافض فی قولهم برجع الاموات الی الدنیا وتناسخ الارواح الی ان قال وهؤلاء القوم خارجون عن ملة الاسلام واحکامهم احکام المرتدین انتهی وهرگاه بموجب روایات فقه کفر آنها ثابت شد پس در ملاقات اینها نیز حکم ملاقات کفار جاریست یعنی ابتدا بسلام نباید کرد الا عند خوف الضرر العظیم اللاحق منهم ودر جواب نیز بقدر ضرورت اکتفا باید نمود واگر در افعال تعظیمیه بیگر غیر از سلام خود بعمل آرند در مقام مکافات بقدر مشروع بعمل باید آورد وهمچنین در عیادت وتعزیت وتهنیت واجابت دعوت مکافات منظور باید داشت چنانچه حکم سائر کفار همین است وکذا حکم الخوارج والنواصب جواب سوال ثانی آنکه قاذف عائشه رضی الله عنها بلا شبهه مرتد است اگر اینجا حاکم برده بشهود اثبات قذف وسب بر او نموده بقتل باید رسانید بحکم حدیث من بدل دینه فاقتلوه واین حکم برای آنست که قصاص از قاتل واقع شود والا چون شخصی بگوش خود این کلام شنیع را بشنود ومتکلم آن کلام را بکشد عند الله ماخوذ نمیشود واما عند القاضی اگر شهود معتبر ندارد مستوجب قصاص خواهد گشت وهمین است حکم خوارج ونواصب اگر قذف وسب نمایند جواب سوال ثالث آنکه تفضیل شیخین بر حضرت مرتضی علی رضی الله عنهم اجمعین من کل الوجوه نیست بلکه علمای محققین نوشته اند که تفضیل احد الشیخین علی الآخر من جمیع الوجوه محال چه تفضیل حضرت مرتضی علی در جهاد سیفی وسنانی ودر فن قضا وکثرت روایت حدیث وتاثیر وشفقت الاستمداد وجبیت بر حضرت صدیق اکبر قطعی است وهمچنین تفضیل آنجناب در قدم اسلام واول من صلی بودن بر حضرت فاروق نیز قطعی است بلکه مراد از تفضیل شیخین بر جناب مرتضی نیست مگر در شعبه یعنی من حیث سیاست الامة وحفظ الدین وسد باب الفتنة وترویج احکام الشرعیة واشاعة الاسلام فی البلدان واقامة الحدود والتعزیرات وهمچنین سائر مقاصد خلافت کبری ولهذا التقدیم شیخین درین امر مجمع علیه صحابه بود بلکه در صواعق محرقه ودیگر کتب حدیث معتبره مذکور است که جناب رسالتمآب صلی الله تعالی علیه وآله وسلم فرمودند سالت الله ان یقدمک یا علی فابی الله الا تقدیم ابی بکر جواب سوال رابع آنکه تفضیلیه دو قسم اند

بکثرت وارد شده آنرا بر چه چیز حمل باید کرد جوابش آنکه ہمچو منع از تحصیل این علم محمول بر دو چیز است
یا آنکه مراد ایشان منع از انہماک در اشتغال این علم که مقصود بالذات گردد و از حدود و مسائل خارج شود
و تمام عمر دران مصروف گردد و از تحصیل مقصود بالذات باز دارد و اشتغال بجمیع علوم آلیه مثل نحو
و صرف و معانی و بیان باین وجه ممنوع و حرام است یا آنکه دران زمان بیشتر استعمال این علوم
در تائیدات مذہب اعتزال و فلسفه رائج بود و در امثله حدود و رسوم و قضایا و اقیسه اشکال مسائل
قدم عالم و اثبات ہیولی و صورت و غیر ذلک مستعمل میشد و ہر که باین علم مشتغل میگشت ذہن او باین
مزخرفات مملو و مشحون میگردید و رفته رفته رسوخ در دین او پیدا میگردید باین جهت حرام و معصیت
گردید حالا این امور از منطق بالکل برطرف شده و آنرا اہل حق جزوی از اجزای علم کلام که رئیس علوم
دینیه است گردانیده اند حرمت و معصیت بودنش نیز برطرف شده اذ الحکم یرتفع بارتفاع العلة
و آنچه در فتاوای سراج المنیر مرقوم است و دخل فی الفلسفة المنطق مراد از ہمان منطق است
که جزو فلسفه بود و امثله آن در مسائل فلسفه مستخرج شده بود نه این منطق مجرد که جزو علم کلام است
والله اعلم بالصواب و تعلم انگریزی یعنی آئین خط و کتابت و لغت و اصطلاح ایشانرا دانستن
باکی ندارد اگر بنیت مباح باشد زیرا که در حدیث وارد است که زید بن ثابت بحکم آنحضرت صلی الله
علیه و علی آله و اصحابه وسلم روش خط و کتابت یہود و نصاری و لغت آنہارا آموخته بود برای
این غرض که اگر برای آنحضرت کسی خطی باین لغت و رسم خط برسد جواب آن تواند نوشت و اگر
بمجرد خوش آمد آنہا و اختلاط با آنہا تعلیم این لغت نماید و باین وسیله پیش آنہا تقرب جوید
البته حرمت و کراہت وارد و قد مر آنفا ان للالة حکم ذی الالة و نوکری نصاری ملازمت که
چند قسم است بعضی مباح و بعضی مستحب و بعضی حرام و بعضی کبیره و بعضی سر حد کفر اول آنکه اگر کافر
این کس را برای اقامت مہم مصالحه و سر انجام امر محمود مثل دفع دزدان و قطاع الطریق و قضا موافق
شرع شریف در عدالت و بنای قناطر و ترتیب و ترمیم عمارات نافع مثل مہمانسرای و غیر ذلک استیجار
کند بلا شبہه جائز است بلکه مستحب است بدلیل قصه حضرت یوسف علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که از پادشاه
مصر که دران وقت کافر بود داروغگی خزاین مصر درخواست تا اقامت عدل در تقسیم نماید و بدلیل
قصه والده حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نوکری فرعون را برای شیر دادن حضرت

جناب مرتضی علی رضی الله عنه در حق او زیاده بر فساق دیگر متوقع و مرجو ست بالقطع معلوم است
که بعضے صحابه در زمان آن حضرت صلے الله تعالے علیه و علے آله و اصحابه وسلم مرتکب کبیره
شده اند مثل ماعز اسلمی که زنا کرده بود و مثل حسان بن ثابت که در قذف عائشه صدیقه رضی الله
عنها شریک گشته آنحضرت ایشان را حکم بتکفیر نفرموده اند و هنوز قذف عائشه رضی الله عنها منصوص
التحریم در قرآن نشده بود بر خلاف این وقت که حالا قاذف عائشه بلا شبهه کافر است لانکاره
نص القرآن جواب سوال سادس آنکه اگر حنفی المذهب بر مذهب شافعی عمل نماید در بعضے احکام
بیکے از سه وجه جائز است اول آنکه دلائل کتاب و سنت در نظر او در آن مسئله مذهب شافعی را
ترجیح دهد دوم آنکه حنفی مبتلا شود که گذاره بدون مذهب شافعی نماند مثل احکام میاه درین دیار
یا احکام مفقود سوم آنکه شخصے باشد صاحب تقوے و او را عمل باحتیاط منظور افتد و احتیاط در مذهب
شافعی یابد مثل صدقه و اداے زائد از قدر دو آثار یا گوشت طاوس نخوردن و علے هذا القیاس
لیکن درین هر سه وجه شرط دیگر هم هست و آن آنست که تلفیق واقع نشود یعنی بسبب ترکیب مذهبین
صورتے متحقق شود که بهر دو مذهب روا نباشد مانند آنکه فصد را ناقض وضو نداند باز بهمان
وضو نماز عقب امام بے قرات فاتحه بگذارد که در هیچ مذهب روا نشد و وضو بر مذهب حنفی
باطل گشت و نماز بر مذهب شافعی و اگر سواے این وجوه ثلثه ترک اقتداے حنفی نموده
اقتداے شافعی کرد یا بالعکس کرده قریب بحرام ست زیرا که لعب ست درین جواب
سوال سابع آنکه در تحصیل علم منطق هیچ باک نیست زیرا که علم منطق از علوم مقصود بالذات نیست
بلکه از علوم آلیه است مانند نحو و صرف و آله هر چیز را در حلت و حرمت حکم آن چیز است که ذی الآله
است مثل توپ و توپخانه و اسپ و سلاح خانه که آله حرب است پس اگر حرب عبادت ست مثل
جهاد کفار و دفع سراق و قطاع الطریق استعمال آلات و اتخاذ ادوات آن حرب نیز از قبیل
عبادت خواهد شد و اگر آن حرب حرام و معصیت است مثل بغی و قطع الطریق پس استعمال
آله آن حرب نیز حرام و معصیت خواهد بود و هکذا فی کل آلة و ذی الآلة نهایت کار آنکه اگر کسے علم منطق
تحصیل کرده در تائیدات مذاهب باطله و تشکیکات عقائد حقه استعمال کند البته درین کار
گنهگار باشد نه در نفس تحصیل علم آلیه سیما آنکه در کلام قدما هم این علم منع از استعمال آن

را برای [illegible] و ترتیب یاد کرده‌اند و از حال آن احادیث مطلع نباشند تفصیل مسئله [illegible]
که در [illegible] آلهٔ حرمت متحقق نیست زیرا که [illegible] حرمت [illegible] و نباتات منحصر بر دو چیز [illegible]
[illegible] خالی از این هر دو [illegible] استعمال آن با این کیفیت که دخان او را
[illegible] از دهان حقه کش می‌آید و مشابه اهل [illegible]
[illegible] کراهیت است چنانچه [illegible] نهاده الستاون و [illegible]
[illegible] صحیح وارد شده [illegible] بالا ذکر کرده
[illegible] عذاب [illegible]
[illegible] مشهور شده و بعضی از اهل [illegible]
[illegible] دخان [illegible] است زیرا که دخان نزد اهل عقل
[illegible] یکون حلالا جواب این
[illegible] است و [illegible] و چون حکمت مرتفع شود حلال گردد مثال
استعمال [illegible] برگ پان [illegible] پس اگر استعمال این دخان
[illegible] باشد [illegible] نخواهد داشت و بعضی
[illegible] یغشی الناس هذا عذاب الیم
[illegible] است و آله عذاب را استعمال
[illegible] و جواب [illegible] ممنوع اند زیرا که دخان چنانکه
آلهٔ عذاب است آلهٔ نعیم هم است چنانچه در استعمال عود که در حدیث صحیح وارد است که
مجامرهم الالوة یعنی عود رطب را برای بهشتیان در بهشت در مجامر خواهند آورد و نیز استعمال
آلهٔ عذاب مطلقاً ممنوع نیست زیرا که عذاب قوم نوح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام آب طوفان بود

تمت

[illegible] علی نبینا وعلیه السلام [illegible] کرد و اگر برای اسود دیگر بود و اختلاط با کفره لازم آید و ثابت
[illegible] مشکوة انبیا و [illegible] خدمت اتفاق افتد [illegible] گنهکاری
[illegible] است [illegible] حرام میگردد و اگر برای
[illegible]
[illegible] در سبب امام
ابی حنیفه [illegible] روایات [illegible] آنست که جایز است و وقت هم جایز است و احادیث
[illegible] این روایات انه قال شیخ الاسلام ابن الهمام [illegible] المنتقی بما اذا کان فی
[illegible] والمرثیات [illegible]
[illegible] او قبل ذلک
[illegible] المنتقی [illegible]
[illegible] فی المنتقی [illegible]
[illegible] والقصاص [illegible]
[illegible] فی الهدایة [illegible]
[illegible] فی الامام السید [illegible]
[illegible] الولیمة والعقیقة وعند الولادة وعند الختانة وعند حفظ القرآن
[illegible] مشکل [illegible] شهوت [illegible] آید بلکه غالب و مطلوب
[illegible] و اگر شهوت او در فکر غالب باشد نکاح باز
[illegible] شهوت دیگر او را صبر لازم است [illegible] سوال هاشمی آنکه کل دخان حرام
[illegible] نیست در حلت و حرمت حقه اختلاف است اصح آنست که مکروه تحریمی است از جهت
بوی [illegible] که از دهان حقه کش می آید مثل پیاز خام و سیر خام و از جهت تشبه باهل نار که دود از دهن
ایشان خواهد برآمد و من اکل التبغ ومات الخ اصلا در کتب حدیث نیست بلکه از الفاظ رکیکه این هردو
کلام صحیح معلوم میشود که مجعول و موضوع است و نوشتن علاء الدین تبریزی اعتباری ندارد
که در این باب اعتبار بر قول محدث معتبر که حدیث را بیان نماید باید کرد اما وضاع احادیث غیر معتبره

چنانکه بر توریت و انجیل اعتماد نتوان کرد و عقیده و عمل را از آن نتوان گرفت همچنین آیات قرآن
موجود تمسک نباید کرد و همچنانکه احکام آنها منسوخ شده اند به قرآن مجید هم چنین ازین قرآن هم چیز
بسیار نسخ شده و ناسخ را غیر از ائمه کسے نمیدانند سوم آنکه ثبوت نزول قرآن و اعجاز او بلکه ثبوت
نبوت پیغمبر نیز موقوف است بر ثبوت صدق ناقلین و چون ناقلین نبوت پیغمبر این جماعه باشند
که بسبب غرض فاسد خود بعضے را که حضور یک لک و بست و چهار هزار کس پیغمبر فرموده بود اخفا نما
نمودند و هیچکس عند الحاجت اظهار نساخت تا آنکه حق خاندان نبوت تلف شد و اصل عظیم دین که هم
جنب نبوت ست یعنی امامت برهم گشت بر نقل اینها چه اعتماد شاید بنا بر غرض فاسد همین ائمه
توطیها بربسته باشند که فلانے نبی بود معجزه ها آورد و قران برو نازل شد و همه بلغا از معارضه او
عاجز شدند و در واقع هیچ نباشد و اما خبر پس حال آن درین باب بتفصیل گذشت دوباره این است
خبر را باید که ناقلے باشد پس ناقل خبر شیعه اند یا غیر شیعه و غیر شیعه را خود اصلا اعتبار نیست
زیرا که صدر اول ایشان که مقاطع الاسانید اند مرتدین و منافقین و محرفین کتاب الله و معاندین
خاندان رسول بوده اند و شیعه باهم در اصل امامت و تعیین ائمه و اعداد ایشان اختلافات عمیق
دارند و اثبات یک قول از اقوال ایشان نمیشود الا بخبر زیرا که کتاب ازین مذکورات به نہجے که
الزام مخالف نماید ساکت است پس اگر ثبوت خبر و حجت آن موقوف بر ثبوت آن قول بود دور
صریح لازم آید و نیز حجت بودن خبر بسبب آنست که قول معصوم است یا بواسطه معصوم از معصوم
دیگر رسیده و عصمت شخص معین ثابت نمیشود اند مگر الا بخبر زیرا که کتاب ساکت است و عقل را مدخل نه
و معجزه بر تقدیر صدور نیز موقوف بر خبر زیرا که مشاهده تحدی و معجزه هر کس را اتفاق نمی افتد
و اجماع نیز بسبب دخول معصوم در آن حجت است و باز دلیل اجماع اثبات خبر در کار است
و عصمت شخص معین را به خبر مساویه خبر معصومی دیگر که بواسطه او رسیده ثابت کردن دور صریح است
و نیز حجیت خبر موقوف بر نبوت نبی و امامت امام است و چون اصل ثابت نشد فرع چگونه ثابت شود
بالجمله نزد شیعه تواتر خود از حیز اعتبار افتاد زیرا که کتمان واقع از عدد متواتر بظهور آمد الا اخبار واحد
در حکم رد است و اخبار آحاد خود بالاجماع درین مطالب معتبر نیست پس استدلال به خبر ممکن
نیست و اما اجماع پس بطلان آن اظهر است زیرا که اجماع بعد ثبوت نبوت و شرع است

تتمہ دلائل شیعہ و بیان حدیث ثقلین

(منقول از تحفہ اثنا عشریہ باب ہفتم)

بسم اللہ الرحمن الرحیم

باید دانست که اقسام دلیل نزد شیعه چهار است کتاب و خبر و اجماع و عقل کتاب که قرآن مجید است بزعم ایشان قابل استدلال نیست زیراکه اعتماد بر قرائت او و اصل نمیشود الا وقتیکه ماخوذ باشد بواسطه امام معصوم و قرآنی که از ائمه است در دست ایشان موجود نیست و این قرآن را امامیه بزعم ایشان معتبر نداشته اند و قابل استدلال و تمسک نشمرده چنانچه از کلینی وغیره کتب معتبره ایشان منقول خواهد شد و این مطلب بچند وجه ثابت است اول آنکه جماعه کثیر از امامیه از ائمه خود روایت کرده اند قرآن منزل را تحریف کلمات از مواضع آن و اسقاط آیات بلکه سور نیز بوقوع آمده و ترتیب هم متغیر شده و حالا آنچه موجود است مصحف عثمان است که هفت نسخه آنرا نوشته باکناف عالم شهرت داد و کسے را که قرآن منزل بر اصل ترتیب و وضع میخواند ضرب و شلاق نمود تا آنکه ادعا کرد تا همه آفاق بر این مصحف اجماع کردند پس این مصحف قابل تمسک و استدلال نباشد و نظم و الفاظ او و عام و خاص او محل اعتماد نباشد چه جائز است که این احکام که درین قرآن موجود اند همه آنها یا اکثر آنها منسوخ باشند بآیاتے و سورتے که اسقاط کرده اند یا مخصوص باشند بآیات و سور ساقطه دوم آنکه ناقلان این قرآن بلا تشبیه مثل ناقلان توریت و انجیل اند که بعضے از ایشان اهل نفاق بودند مثل عظمای صحابه و کبرای ایشان و بعضے از ایشان مداهن و دنیا طلب و دین فروش مثل عوام صحابه که بطمع مال و مناصب اتباع رئیسان خود کرده اند و از دین مرتد شدند مگر چهار کس یا شش کس باقی همه سنت پیغمبر را جواب دادند و با خاندان او دشمنی و عداوت پیش گرفتند و کتاب او را تحریف و خطاب او را تغییر کردند مثلاً بجای مِنَ المَرافِق اِلَی المَرافِق و بجای ائمة هی ازکی من ائمتکم امة هی اربی من امة نوشتند و علی هذا القیاس چنانچه در دعای صنمی قریش که او را قنوت امیرالمومنین و متواتر انکارند مذکور است و بعض آن دعا در باب ثانی گذشت پس

در انچه مشتمل باشد بر مسائل دعوی کرده است الوجیز اتفاق را در انها با وجود آنکه بعضی از انها خود مخالفت
کرده است در حکم انچه دعوی اجماع کرده دران داده کردیم آنرا برای خبردار کردن بر آنکه علام فریب بخورد بسبب
دعوی اتفاق پس بتحقیق واقع شده دران خطا و مجاز بسیار از بسیاری از علما خصوصا از شیخ مرتضی پس آنچه دعوی
کرده است دران اجماع را از کتاب نکاح دعوی او ست در خلاف اجماع بر آنکه زن کتابیه وقتیکه اسلام
آرد و بگذرد عدت او پیش ازین که مسلمان شود شوهر فسخ میشود نکاح و گفته است در نهایه و در
کتاب اعتبار است فسخ میشود نکاح در میان آن هر دو و همین قسم هر باب از ابواب فقه تکذیب
شیخ و سید مینماید و این رساله پس دراز است قریب هر مسئله بلکه زاید دران مندرج است و اما
عقل پس تمسک بآن در شرعیات یا در غیر شرعیات اما در شرعیات پس نزد این فرقه اصلا قابل
تمسک نیست زیرا که از اصل منکر قیاس اند و او را حجت نمیدانند و اما در غیر شرعیات پس موقوف
است بر تجرید آن از شوائب وهم و الف و عادت و احتراز از خطا در ترتیب و صورت اشکال و این
معنی بدون ارشاد امام حاصل نمیتواند شد زیرا که هر فرقه از طوائف آدمیان بعقل خود چیزها را اثبات
کنند و چیزها را منکر شوند و باهم در اصول و فروع مخالف نمایند و به عقل ترجیح سوای داود و الاهما
متخالف و تزاحم در ترجیح هم متحقق خواهد شد پس لابد واسطه عقل حاکمی در هر جهت باید که احد الجانبین
را صواب و دیگر را خطا قرار دهد و این قسم حاکم و مرجع غیر از نبی و امام نمیتواند شد و چون ثبوت انها
که موقوف علیه عقل است در حیز توقف است تمسک بعقل نیز محل اعتماد نباشد و معهذا اکثر دلائل
شرعیه است و امور شرعیه را بعقل صرف ثابت نمیتوان کرد زیرا که عقل از معرفت آنها بالتفصیل عاجز
است بالاجماع آری عقلی که مستمد و گیرنده از شریعت باشد و اصل آن حکم را از شارع گرفته
باشد میتواند قیاس چیزی بچیزی بیان کرد لیکن چون قیاس نزد این فرقه باطل است پس عقل را
مطلقا در امور شرعیه دخل نماند خاصه در قواعد و کلیات شرع هنوز تردد و اضطراب است
عقل را در چه چیز بکار خواهند برد ثَبِّتِ الْعَرْشَ اَوَّلًا ثُمَّ انْقُشْ ثابت ساز عرش را اول باز نقش
و نگار نما و این جمله باید دانست که قیام جمیع براهین عقلیه باعتقاد بدیهیات است پس اگر
جمعی انکار بدیهیات پیش گیرند مثل سوفسطائیه که اَلْوَاحِدُ نِصْفُ الْاِثْنَیْنِ وَالنَّفْیُ وَالْاِثْبَاتُ
لَا یَجْتَمِعَانِ وَلَا یَرْتَفِعَانِ وَالْجِسْمُ الْوَاحِدُ لَا یَکُوْنُ فِیْ آنٍ وَاحِدٍ فِیْ مَکَانَیْنِ وَالْغَائِبُ

چون نبوت و شرع ثابت نمیتواند شد اجماع چگونه ثابت شود و نیز حجیت اجماع نزد ایشان
بالاصالة نیست بلکه بنا بر آنست که قول معصوم نیز در ضمن آن میباشد و هنوز در بودن معصوم
و تعیین آن که کدام است و نقل قول او بحث و تفتیش میرود و نیز اجماع صدر اول و ثانی یعنی
قبل از حدوث اختلاف در است نخود مفقود [illegible] زیرا که اجماع کردند بر خلافت ابو بکر [illegible]
متعه و بر تحریف کتاب و منع میراث پیغمبر [illegible] الام [illegible] [illegible]
و بعد از حدوث اختلاف در امت و تفرق [illegible] [illegible] مختلفه اجماع [illegible]
و در مسائل خلافیه [illegible] [illegible] اثبات حجیت [illegible] [illegible]
[illegible]
قسم [illegible] روشن است [illegible] [illegible] الحصوص [illegible]
و علمای شیعه را بلکه اثنا عشریه [illegible] نقل با هم تکاذب و تجاحد واقع است [illegible]
اجماع [illegible] [illegible] دیگر [illegible] چون اجماع [illegible]
[illegible] یک فرقه [illegible] ایشان ثابت نشود اجماع جمیع امت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از دین صاحب الاغراض الفاسده بوده و دروغگویان و کذابان بوده‌اند و همین است که شیعه از اینها روایت
کرده‌اند روی سلیم بن قیس الهلالی فی کتاب وفات النبی صلی الله علیه وسلم عن ابن عباس
عن امیر المؤمنین [illegible] شنیدم از حضرت الصادق ان الناس ارتدوا بعد النبی صلی الله علیه وسلم الا
اربعة [illegible] و فی روایة عن الصادق الا ستة پس آنچه این گروه مرتدین بزعم ایشان از دعاوی
رسالت و اخبار معجزه و دعوی الهی و نزول قرآن و عجز بلغا از معارضه آن و احوال جنت و نار
و تکلیفات شرعیه و نزول وحی و ملائکه و نبوت انبیای سابقین و بعثت ایشان بتوحید فی العباد
[illegible] از آن [illegible] در آن روایت کنند مردود باشد زیرا که خبر جمعی است که اجماع کردند برخلاف وصیت
پیغمبر [illegible] بسته و چهار [illegible] تاکیدات تمام فرموده بود و شامل النصوص که رد
این جماعه هم نزد خود [illegible] متواتر گشته نزد فرق دیگر [illegible] آن جماعه از متواتر شده و اگر کسی
[illegible] در آن قرن و ما بعد آن قرن [illegible] پس کمال احتیاط [illegible]
[illegible] آنکه آن قرن و ما بعده من القرون همه [illegible] از امر و نواهی پیغمبر [illegible] قرآن
را تحریف کرده و احکام بسیار برخلاف ما انزل الله در آن قرون [illegible] شایع و مشهور گشته لهذا اصل
شریعت هم مشهور گردیده مثل غسل الرجلین در وضو که حادثه است [illegible] کثیر الوقوع و بحضور
اشخاص لا تعد و لا تحصی دیده‌اند و همه [illegible] روایت نموده و چنین مسح علی الخفین و این قسم بدعات را که
رئیسان آن قرون از طرف خود احداث کرده رواج داده‌اند بر ابر احکام اصلیه شریعت دانسته
مثل سنت تراویح و حرمت متعه و نحو ذلک پس این جماعه [illegible] چه بعید است که اتفاق
نموده باشند بر امر نبوت و نزول وحی و ملائکه و ذکر بهشت و دوزخ برای تخویف مردمان و [illegible]
ایشان در تواتر و فقه مذهب یقین نمیشود که اهل تواتر را غرض فاسد در میان نباشد و اینجا اغراض
بیحد و شمار موجود‌اند و احتمال است که چندکس از اینها منشاء روایت این دعوی و [illegible]
برای غرضی شده باشند و سائر ایشان بجهت طمع موافقت و مداهنت کرده از ایشان قبول
نموده تشهیر کرده باشند و نیز احتمال است که از کاهنان و منجمان پیشین شنیده بودند که شخصی
در قریش پیدا شود و بدست او ملک روی زمین و خزاین بیشمار افتد از اولاد عبد مناف نامش
فلان و نام پدرش فلان پس هر مفلسی را بخیال فاقه کشی متابعت او در سر افتاده باشد

عن الحواس ليس له حكم الحاضر وما يسمى باسم الشيء لا يكون عين ذلك الشيء وامثال اين
قضايا را انكار كنند اثبات هيچ مطلبى نزد ايشان ببراهين عقليه نتوان نمود بخلاف تمام جميع
دلائل شرعيه ومقدمات دينيه بر اثبات ملت حنيفيه است كه از زمان حضرت ابراهيم خليل تا اين
وقت در جميع اديان مسلم است واصول آن متفق عليه جميع ملل مثل ان الله واحد وانه يرسل
الرسل ويظهر المعجزة وان الملائكة رسل الله الى الخلق معصومون عن الكذب والخيانة
في التبليغ وان لله احكاما تكليفية على عباده يجازيهم بها يوم البعث والنشور بالجنة
والنار و هر آينه معبود يكى است و تحقيق او تعالى ميفرستد پيغمبران را ظاهر ميكند معجزه را بر دست
ايشان و فرستادگان خدا اند بسوى خلق محفوظ اند از دروغ و خيانت در رسانيدن و بدرستى كه
خدا راست حكم هاى تكليف دادن بر بندگان او جزا ميدهد بآن در روز برانگيختن و برانگيختن
شدن بسوى بهشت و دوزخ و اثبات اصول و قواعد ملت حنيفيه بر طريقى كه موقوف نباشد بر اثبات
هيچ مطلبى از مطالب دينيه بدلائل نزد ايشان ممكن نيست پس اين فرقه سوفسطائيه دين اند
تفصيل اين اجمال و ايضاح اين ابهام آنكه ايشان نسبت جميع ائمه الا چند نفر را كه اخذ اين
اصول و قواعد دينيه منتهى باين است از امير المؤمنين يا ائمه اطهار ميكنند و ادعاى بالفاظ ميكنند
كه ايشان بلا واسطه از امير المؤمنين يا ائمه اطهار روايت ميكنند و سائر وسائط ايشان احوال
معلوم است كه خود ايشان آنها را تكذيب مينمايند و متهم ميدارند بدروغ الواقع هم وسايط ايشان
چنانچه نبوت خاتم الانبياء روايت كرده اند همچنان جسميت و صورت حق تعالى نيز روايت كرده اند
دروغ صريح بر بسته و نيز وسائط در روايت شرائط امامت يعنى ائمه تخالف و تعارض دارند
بحديكه تطبيق اصلا ممكن نيست پس كذب بعضى از ايشان لا على التعيين يقين شد و ايشان كاذبان
و دروغگويان را كه بجهت غرض فاسدى تشهير افترائى نموده باشند چنانچه در مقدمه جهالت
در قرن اول العمل آورند اعتبارى نيست و سواى چهار صحابى يا شش صحابى نزد ايشان قابل
اعتماد نيست و تواتر اين روايات از ان چهار كس يا شش كس بالقطع معلوم الانتفاء است و اگر
بالفرض از انها تواتر هم شده باشد خبر چهار يا شش كس درين قسم امور كه عقل اكثر عوام استبعاد
ميكند بلكه بعضى جاها حكم باستحاله هم ميكنند چه قسم افاده يقين نمايد و صحابه ديگر همه نزد ايشان مرتد خارج

حضرت عیسی است آنکه او ابن وارث است و آن رسالت ابن الابن قد ثبت قتل یحیی بتحقیق رسالت پسر او می باشد
پس از آمدن او روایت کنند و قرآن مرتضیه که بینات این جا معلوم است که متی نوشته و انجیل محرف دارد که از نیمه آیات ها
بسیار و سوره های بسیار ساقط کرده اند و کلمات او را تبدیل نموده و ترتیب الآن نیز داده اگر بیان
قرآن متواتر کذائی تمسک جائز باشد بانجیل نیز جائز باشد و در انجیل مرقس که انجیل ثانی است
واضحاح این نص موجود است وانا جیل اربعه نزد ایشان متواتر است قال غرس رجل کرما
فی ارضه وبنی حوالیها الجدران وحفر فیها بئرا وبنی علیها برجا فلما کملت ثمار الکرم
اودعه عند الزراع وسافر الی بلد اخر واقام بها فلما حان ان تجمع الثمار ارسل عبدا من
عبیده الی الزراع لیاخذ ثماره فلما جاء واراد ان یاخذ ثمره ضربوه واسلموه خائبا ثم ارسل
عبدا اخر فاذوه وضربوه واخرجوه مشجوجا ثم ارسل اخر فقتلوه فکان یرسل عبدا الیهم
حتی قتلوا بعضهم وبقی بعضهم فکان له ابن واحد محبب لم یکن له ولد سواه فارسله الیهم فلما راه الکفار قال
بعضهم لبعض هذا الذی یرث بعده الجنة فهلموا نقتله ویرث البستان فوثبوا علیه فقتلوه فالقوه
لیغضب علیه صاحب الحائط ویرجع الیهم ویفرغ من ایدیهم ویبیدهم ویسلمه عند اخرین + کسی
نشانید نخلی درختها را در زمین خود و بنا کرد گرداگرد آن دیوارها و کند در آن چاهی و ساخت در آن
خانه ها پس هرگاه تمام شد عمارت باغ سپرد آن را نزد مزارعان و سفر کرد بسوی شهر دیگر و اقامت کرد
در آن پس هرگاه وقت رسید اینکه بچینند میوه ها فرستاد غلامی از غلامان خود بسوی
مزارعان تا که بگیرد میوه های آن را پس هرگاه که آمده است اینکه بگیرد میوه را زدند او را و دفع ساختند
او را بی مطلب باز فرستاد غلامی دیگر را پس ایذا دادند او را و زدند او را و حلق آلوده کردند او را و شکستند سر او را باز فرستاد
دیگر را پس کشتند او را پس بود که میفرستاد غلامان خود را بسوی ایشان پی در پی میزدند
بعض ایشان را و میکشتند بعض ایشان را و بود او را یک پسر که دوست میداشت او را و نبود او را پسری
سوای وی پس فرستاد او را بسوی ایشان پس هرگاه دیدند کافران گفت بعض ایشان بعض را
این است آنکه وارث شود بعد وی باغ را پس بیائید قتل کنیم او را و وارث شویم باغ را پس حمله کردند
بر وی پس کشتند او را پس ضرور غضبناک شود بر این کار صاحب باغ و رجوع کند بسوی ایشان
و بستاند آن باغ را از دستهای ایشان و هلاک کند ایشان را و بدهد او را نزد دیگران پس

هر عاشقی به جهت رالکه زنان ایران زمین که شیعه هستند و نازک بدن می‌باشند و خاطر خطور
کرده باشند و مهر و شفاعت مثل شاپور پیغمبر سحری و گذشته از فردوس و شیرازند و سکونت در قصور
ذریه مرد این کمتر ... شده باشند و این مردم ... اخبار و ... قدریه نمود این ماجرا را از
نقل از توریت واقف ... او برآورده و قصص ... اخبار اخبار العباد ... سرای او در است
بدرد داده باشند ... نزول توریت و وقوع قصص انبیا هم در تورات و
دارد که ... با موافقت آنها و ناموافقت چه ... اول جاهلان عرب با این
اقوال ... اطلاع ... باعث ... را اغلاط غلط افتاد ... مسلمات ... نفسانی
به سبب اتباع آن ... از ... نیز گرفت چنانچه در اکثر
امور ... مثلا آنچه لوازم غسل ... شیعه میگویند
... است ... زیرا که غسل ...
... داروی ... آن ... فایده دیگری
... است ... خاطر نشین است
... این امر ... ایران ... جان خود را ... اگر استماع
... روایت ... باشند ... ایشان این هم شده باشد که هرگاه
... بالایشان ... شود ... عوام را خصوصا
... که در زمان متاخر پیدا شدند اعتقاد حقیقت روایت اول خود قوی ترست چنانچه شیعه
و ... خلاف ... شهرت آن در ... آن زمان ... اعتقاد متاخرین اهل سنت
... استدلال دارند و اگر تواتر این قسم اشخاص ... قطعی شود باید که تواتر یهود نیز که بالاتر
از ... مذکورین ... کتاب الله ... انبیا و ... باشد
... موسی علیه السلام ... یقین شود زیرا که یهود نیز نقل صریح حضرت
موسی ... می‌کنند که ... تا دامت السموات والارض یعنی شریعت من همیشه کرده
است تا وقتی که آسمان هست و زمین ... التزمتم السبت ... تا دامت السموات والارض
تعظیم سبت همیشه کرده شده است تا وقتی که آسمان و زمین است و همچنین تواتر نصاری که نص صریح

نبوت وظهور معجزات ونزول قرآن وعجز بلغا از معارضهٔ آن یقین حاصل شد لیکن الحال
چنین نبود وثبوت صدق وصلاح ایشان بشهادت قرآن ورسول بر وجه تواتر تا باعصر ما نمی
لازم آید بلکه بوجه تاکید اعتقاد وفرط یقین است والا فحص حال ایشان کافی است در اعتماد صحت
خبر ایشان وصدق متواترات ایشان واتباع سبیل ایشان ولزوم طریقهٔ ایشان پس اگر شیعه
بقرآن یا خبر رسول یا اجماع تمسک کنند لابد تنزل کرده باستناد اخبار صحیحه خود شده از مذهب
اهل سنت برخود لازم گرفته والا این تمسکات ایشان مثل لامع سراب یا نقش بر آب بالحقیقت وبی ثبات
خواهد بود پس واضح شد که بنابر اصل شیعیت هیچ دلیلی از دلائل ایشان راست نیست چون دست
بدامن اهل سنت زدند وباین قرآن واصول ملت حنفیه قائل شدند لابد بسیاری از آیات
مثل تفویض امر نماز بابوبکر صدیق وفضائل ومناقب او وحل طعن‌ها که اهل سنت از آن و
اصول بتواتر ثابت شده اند قائل باید شد وقبول باید کرد والا حکم بی اصل لازم خواهد آمد نان کسی خوردن
وشکر دیگری بجا آوردن لطفی ندارد ؎ وجه منع باده ای زاهد چه کافر نعمتی است ۞ دشمن می بودن
وهم رنگ مستان زیستن ع این فائده را باید که از دست ندهی که بسی مفید است ونیز از ابواب سابقه
معلوم شد که بنای مذهب شیعه بر روایات اصحاب ائمه است از ائمه واحوال آن اصحاب نیز معلوم شد
که اکثر آنها دروغگو بودند وخود ائمه آنها را تکذیب فرموده اند وهیچ امامی نبوده است الا بعض اصحاب
او امام لاحق تکذیب نموده بدلیل آنکه آن بعضی بامامت او قائل نبودند ومعتقد امامت شخصی دیگر
یا قائل توقف وانقطاع امامت بودند معهذا بسبب حسن ظن که باصحاب ائمه دارند تکذیب امام لاحق
بلکه تکذیب خود آن امام را بجوی نمی شمارند وبر روایات همه آنها اعتماد کلی دارند پس چرا یاران
واصحاب رسول که کمتر از امام در تاثیر صحبت نخواهد بود حسن ظن نمیکنند وروایات آنها را مقبول نمی
سازند غایت ما فی الباب آنکه بعضی روایات از ائمه مخالف روایات صحابه خصوصا در روایات متعلقه
بامامت نزد ایشان رسیده باشد وشبهه در صدق صحابه ایشان را پیدا شده باشد لیکن چون
این مخالفت در اصحاب بر امام جاریست واین شبهه در همه آنها ساری معهذا مانع قبول روایت
نشده پس در حق اصحاب چرا مانع قبول روایت شود وما هذا الا التعصب المحض والعناد البحت
والتحقیر لجناب رسول الله صلی الله علیه وسلم والاهانة بتاثیر صحبته ولا حول ولا قوة الا بالله تعالی لانکه خود

از اینجا معلوم شد که اثبات ملت حنیفیه که بعد از آن قول به نبوت خاتم الانبیاست بدون اتباع
اهل سنت و اصول مذهب نمیتواند شد زیراکه ایشان اصول دین خود را اخذ کرده اند از جماعه صحابه
کبار مثل عشره مبشره و عبادله اربعه و کثیرین دیگر اهل بدر و اهل بیعت الرضوان و مهاجرین اولین
که حق تعالی در کتاب خود بر صدق و صلاح ایشان گواهی داده قوله تعالی اُولٰئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ
وقوله تعالی مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَالَّذِینَ مَعَهُ اَشِدَّاءُ الی آخر الآیه و در آیات بسیار در حق ایشان کلمات
خوشنودی و رضامندی ارشاد فرموده قوله تعالی لَقَدْ رَضِیَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ اِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ
الی غیر ذلک من الآیات بازاء اهل سنت این نصوص را از قرآن و احادیث شنیده از حال
ایشان تفحص و تتبع نموده معلوم کردند که همه ایشان صادق الاعتقاد ... و راسخ
بوده اند و در اعلای اعلام شریعت غرا هیچ وجه قصور نکرده اند و در حفظ احکام ملت حنیفیه بیضا هیچ
مداهنت روا نداشته اند و کتاب خدا را بهتر از جان خود عزیز میداشتند و دین الهی را در محافظت
و حمایت فوق الانفس والمهج می انگاشتند و سنن رسول را در اعادت ... السداد
بهما امکن تقویت میکردند و عوام صحابه بجهت خوف سیاست و برکت صحبت ایشان نیز همین روش
داشتند و تابعین ایشان باحسان نیز بتأثیر صحبت ایشان و بانعکاس اشعه انوار ایشان سلوک
همین طریق لازم گرفته اند و بهذا قرنا فقرنا اتباع و انقیاد این جماعه مر پیغمبر را محض بوضوح
حق بود نه برای جلب نفعی و دفع ضرری بلکه هر که از جماهیر عرب بداغ مؤلفة القلوب متسم
شده بود گو رئیس قوم و صندید عشیره باشد او را تحقیر و اهانت مینمودند مثل ابوسفیان و اقرع بن
حابس که در مجلس خلیفه ثانی باوصف ریاستی که داشتند خواریها کشیده اند در صف النعال جا یافته
و فقرا و مساکین اهل ایمان و غلامان و کم اصلان این نامثل صهیب و عمار صدر مجلس بودند و عهده اقتدار
ولایت و ملک و سلطنت را بخویشاوندان و اقارب خود ندادند و قدم اسلام و کثرت صحبت پیغمبر و سبقت
رفاقت او را در تقسیم این مناصب ملاحظه کردند و اکثر ایشان بعد از قتل و قتال و جنگ و جدال و کشته
شدن بزرگان و اقارب خود و اصرار بر کفر و بعد از رؤیت معجزات قویه ایمان آورده اند اگر بقول کهنه
و منجمین و اهل کتاب بطمع مال و مناصب میگرویدند بایستی که در اول وهله اظهار ایمان مینمودند و زمان
دراز در خیرخواهی امور پیغمبر و عداوت اعدای او بسر نبردندی و چون بنقل و روایت ایشان ثابت شد دعوی

باید دانست که باتفاق شیعه و سنی این حدیث ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود انی
تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الآخر کتاب الله وعترتی
اهل بیتی یعنی من گذاشتم در شما دو چیز گران قدر که اگر چنگ زنید بآنها هرگز گمراه نشوید بعد از من یکی
ازان هر دو بزرگتر است از دیگر قرآن شریف و اولاد من از اهل بیت من - پس معلوم شد که مرجع ما
در دین و احکام شرعی ما را پیغمبر حواله با این دو چیز عظیم القدر فرموده است پس مذهبی که مخالف این
دو باشد در امور شرعیه عقیدةً و عملاً باطل و نامعتبر است و هر که انکار این دو بزرگ کند خارج از دین
شود حالا در تحقیق باید افتاد که ازین دو فرقه یعنی شیعه و سنی کدام یک متمسک باین دو حبل متین است
و کدام یکی استخفاف این دو چیز عالی قدر میکند و آنها را از نظر می‌اندازد و از درجه اعتبار ساقط ساخته انکار دو امر
در هر دو پیش میگیرد و این بحث را بنظر تامل و انصاف باید دید که طرفه کاری و عجیب ماجرائی است
و درین بحث غیر از کتب معتبره شیعه منقول نخواهد بود چنانچه در تمام رساله از ملتزمات است اما کتاب
امامیه و شیعه از درجه اعتبار ساقط شده مثل تورات و انجیل قابل تمسک نماند زیرا که تحریف بسیار
در وی راه یافته و احکام بسیار از منسوخ شده و آیات بسور بسیار که ناسخ احکام و مخصص عمومات اند
بدر رفته و آنچه باقی است بعضی الفاظ او مبدل و بعضی زائد و بعضی ناقص روی الکلینی
عن هشام ابن سالم عن ابی عبدالله ان القرآن الذی جاء به جبرئیل الی محمد صلی الله علیه
وسلم سبعة عشر الف آیة از ابی عبدالله مرویست قرآن آنکه آورده بود آنرا جبرئیل بسوی محمد
صلی الله علیه وسلم هفده هزار آیت بود و روی عن محمد بن نصر عنه انه قال کان فی لم یکن اسم
سبعین رجلا من قریش باسمائهم واسماء آبائهم روایت کرد از محمد بن نصر از وی و گفت
بود در لم یکن نام هفتاد مرد از قریش بنامهای ایشان و نامهای پدر ایشان - و روی
...باشند در پرده
بن سلیمة قال قرأ رجل علی ابی عبدالله وانا استمع حروفا من القرآن لیس ... جدا نمایند بالاتر از خوارج
فقال ابو عبدالله مه اکفف عن هذه القراءة واقرأ کما تقرأ الناس ... کتب و روایات ایشان
قرا کتاب الله علی حده روی الکلینی وغیره عن الحکم ... پیدا میگردد لیکن درینجا چندی از
ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی ولا محدث ... ثبت می افتد اول آنکه گویند امام وقت خدا زمان

یه عمدا این مخالفت رایان فرموده اند و اصحاب را بالصدق وصف نموده و در صحاح الشان مروی و
بت است لیکن غشاوة التعصب چشم ایشان را کور و گوش ایشان را کر ساخته است من کتاب الکافی
لکلینی فی باب اختلاف الحدیث بحذف الاسناد عن منصور ابن حازم قال قلت لابی عبد الله
بانی اسئلک عن المسئلة فتجیبنی فیها بالجواب ثم یجیئک غیری فتجیبه فیها بجواب اخر فقال نجیب الناس
علی الزیادة و النقصان قال قلت فاخبرنی عن اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم صدقوا علی
محمد صلی الله علیه وسلم ام کذبوا قال بل صدقوا قال قلت فما بالهم اختلفوا فقال اما تعلم ان الرجل
کان یاتی علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فیسأله عن المسئلة فیجیبه فیها بالجواب ثم یجیبه بعد
ذلک بما ینسخ ذلک فنسخت الاحادیث بعضها بعضاً ایضاً بحذف الاسناد عن محمد ابن مسلم
عن ابی عبد الله قال قلت له ما بال اقوام یروون عن فلان و فلان عن رسول الله صلی الله
علیه وسلم و لا یتهمون بالکذب فیجیئ منکم خلافه قال ان الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن از کتاب
کافی محمد کلینی را در باب اختلاف حدیث بدور کردن اسناد از منصور ابن حازم ست گفت گفتم
مر ابی عبد الله را . . . . چیست حال من می پرسم ترا از مسئله پس جواب میدهی مرا در ان
بجوابی پس مے آید نزد تو سوا سے من پس جواب میدهی او را در ان بجواب دیگر پس گفت بر آینه
جواب میدهیم مردم را بر زیادت و کمی گفت گفتم پس خبر ده مرا از اصحاب رسول خدا صلعم راست گفتند
بر محمد یا دروغ گفت بلکه راست گفتند گفت گفتم پس چیست حال ایشان که اختلاف کردند پس گفت
هر آینه مردمی بود که مے آمد بر رسول خدا صلعم پس مے پرسید او را از مسئله پس جواب میداد او را در ان
بجواب باز جواب میداد بعد ازین بآنچه نسخ میکرد آن را پس نسخ میکردند حدیث با بعض آن بعض را و نیز بی
حذف اسناد از محمد بن مسلم از ابی عبد الله گفت گفتم او را چه حال ست قومها را روایت مے کنند
از فلان و فلان از رسول خدا صلعم و تهمت کرده نمیشوند بدروغ پس مے آید از شما خلاف
آن گفت هر آینه حدیث نسخ کرده میشود چنانچه نسخ کرده میشود قرآن فائدةٌ اخری اجل من الاولی و لقبنا
بسعادة الدارین فی شرح حدیث الثقلین فمن شاء فلیجعلها مع الابواب الخمسة التی بعدها
رسالة علیحدة فائده دیگر است بزرگتر از اول و لقب دادیم آن را سعادت هر دو جهان در شرح
حدیث الثقلین پس هر که خواهد باید که کند آن را با ابواب پنجگانه که پس از وے هستند رساله جدا

و بایزید بسطامی از و اخذ طریقت کرده و بغلط شهرت یافته است که بایزید بسطامی مرید جعفر صادق است و جعفر ابن علی را که برادر حضرت امام حسن عسکری بود نیز ملقب بکذاب نموده اند و حسن بن الحسین المثنی و پسر او عبد اللہ محض را نیز که محمد اکبر لقب محض است مرتد و کافر شمارند و ابراہیم بن عبد اللہ را و زکریا بن محمد باقر را و محمد بن عبد اللہ بن الحسین بن الحسن و محمد بن القاسم بن الحسین و یحیی ابن عمر را که از احفاد زید بن علی بن الحسن است نیز کافر و مرتد دانند و جماعه سادات حسنیه و حسینیه را که قائل بامامت و بزرگی زید بن علی بوده اند ضال و گمراه شناسند حالانکه کتب انساب و تواریخ سادات دلالت صریح میکند بر آنکه اکثر اہل بیت حسنیان و حسینیان معتقد امامت زید بن علی و فضیلت آن بزرگوار بوده اند و جماہیر اثنا عشریہ در حق آن بزرگواران اعتقاد کفر و ارتداد و خلود در نار دارند چنانچه در باب امامت از کتب ایشان منقول خواهد شد و وجہش ہم ظاہر است زیرا که منکر امامت یک امام نزد ایشان مثل منکر نبوت یک نبی کافر است و الکافر مخلد فی النار و این ہمه بزرگواران منکر امامت امام وقت خود بلکه امامت بعضے از ائمه ماضیین نیز بوده اند بعض قلیله از اثنا عشریه بر آن رفته اند که اینها در اعراف خواهند بود مثل حضرت عباس عم رسول و بعضے گویند که بعد از عذاب شدید بشفاعت اجداد خود نجات خواهند یافت و این ہر دو قول رکیک و مردود اند و موافق قواعد و اصول ایشان ہمان قول اول ست زیرا که شفاعت در حق کفار بالاجماع مقبول نیست و اعراف دار الخلد نیست و معہذا بودن ایشان را در اعراف وجہے نیست که اینها منکر امامت بودند و منکران امامت کفار اند و باوصف این ہمه روایت میکنند که محب علی لا یدخل النار و در محبت ایشان با امیر المومنین ہیچ شبہه نیست اما صحبت این فرقه را تماشا باید کرد که چه قدر بزرگان را که جگر پارهای ائمه و برادران ائمه بودند بچه مرتبه اہانت و استخفاف مینمایند و در حق چند کس که معدود از اہل بیت ائمه اثنا عشر و بعض اقارب ایشان باشند در پرده محبت ہزاران عیوب و قبائح نسبت کنند و استخفاف و اہانت زیاده از حد نمایند بالاتر از خوارج و نواصب آرے دوستی بے خرد خود دشمنی است و بعد از تتبع کتب و روایات ایشان تفصیل آن قبائح و عیوب کالشمس فی نصف النہار ہویدا میگردد لیکن درینجا چندے از کفریات ایشان بطریق نمونه از ہزارے ثبت می افتد اول آنکه گویند امام وقت صاحب زمان

تحرّفت عن موضعه والمنزل ایته هی ازکی من ائمتکم و روایت کرده از سالم بن سلیمه گفت خواند مردی
بر ابی عبدالله و من می شنیدم آنرا حرفها از قرآن نبود آنچه میخوانند مردم پس گفت ابو عبدالله
باز مان و باز مان ازین قرآتها و بخوان چنانچه میخوانند آنرا مردم تا که قایم شود امام مهدی پس هرگاه
که قایم شود امام مهدی بخواند کتاب خدا را بر طریقه آن و روایت کرد کلینی و غیره از حکم بن عتیبه هر آئینه وی
گفت که خواند علی ابن حسین و نفرستادیم پیش از تو هیچ پیغمبری و نه صاحب الهام گفت و بود علی
بن ابیطالب صاحب الهام و روایت کرد از محمد بن الجهم الهلالی و غیره از ابی عبدالله هر آئینه
جماعت وی بالاتر است اجماع نیست کلام خدا بلکه بیجا کرده شده است از طور خود و نازل کرده شده
چنین است اماماں که انها پاک تراند از اماماں شما نزد ایشان ثابت و مشهور است که بعضے
سور بتمامها ساقط است مثل سورة الولایة و بعضے سورها اکثرها مثل سورة الاحزاب فانها کانت مثل
سورة الانعام پس ازین سور آنچه در فضایل اهل بیت و احکام امامت ایشان بود ساقط کردند
لفظ ویلک قبل از لا تحزن ان الله معنا ساقط کرده اند و لفظ عن ولایة علی بعد ازین
آیت وقفوهم انهم مسئولون و لفظ بکم بولایته بعد ازین آیت خیر من الف شهر و لفظ بعلی بن ابیطالب
بعد ازین آیت وکفی الله المؤمنین القتال و لفظ آل محمد ازین آیه وسیعلم الذین ظلموا آل محمد
ای منقلب ینقلبون و لفظ علی بعد از ولکل قوم هاد * ذکر کل ذلک ابن شهر آشوب المازندرانی
فی کتاب المثالب له و علی هذا القیاس کلمات بسیار و آیات بسیار را شمرده اند پس حالا
نزد ایشان درمیان قرآن مجید محفوظ و درمیان توریت و انجیل فرقے نماند و تمسک باین هر
دو جهے ندارد که محرف و مبدل و منسوخ بناسخ مجهول اند و اما عترت رسول پس باجماع اهل لغت
حذف اخص اقارب او را گویند و اینها نسبت بعض عترت را انکار کنند مثل حضرت رقیه و حضرت
از فلان و فلان آنحضرت صلے الله علیه وسلم و بعضے را داخل عترت نمی شمارند مثل حضرت عباس
آن گفت هر آئینه حدیث نسخ کرده مثل حضرت زبیر ابن صفیه عمه رسول و اکثر اولاد حضرت زهرا را نیز
بسعادة الدارین فی شرح حدیث علی بن الحسین که خیلے عالم و متقی و متورع بود و از دوست
رسالة علیحدة فایده دیگر است بزرگتر از همه را نیز دشمن دارند و همچنین ابراهیم بن موسے کاظم
حدیث الثقلین پس هر که خواهد باید که کند آن را بانجه بکذب کرده اند حالانکه او از کبار اولیاء الله بود

روی الکلینی عن زید بن جهم الهلالی عن الصادق انه قرأ ولا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد
قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم ان تکون ائمة هی ازکی من ائمتکم فقلت جعلت فداک
ائمة قال ای والله قلت انما یقرأ اربی قال وما اربی واومی بیده فطرحها ما انت - روایت کرده
کلینی از زید بن جهم هلالی از صادق علیه السلام که میخواند و نباشید مانند زنی که شکست
ریسمان خود را بعد از محکمی پاره پاره میکند سوگندهای خود را موجب خلل درمیان خود تا که باشند
امامان که آنها پاکتر اند از امامهای شما پس گفتم گردم شوم فدای تو ائمه است گفت آری قسم بخدا
گفتم جز این نیست که خوانده میشود اربی گفت چیست اربی و اشارت کرد بدست خود پس انداخت
آنرا با انت ششم آنکه آنچه منافی ایمان و ضد علامات مومن است بنقض حضرت امیرالمومنین
بسوی ائمه نسبت کنند و میخواهند بشهادت حضرت امیر رخنه در ایمان ائمه اندازند که حضرات ائمه
بر تقیه و اخفای حق و اظهار باطل در اطوار عبادات خود با وصف عدم خوف هلاکت در حق شان
اصرار داشته اند نص متواتر امیرالمومنین که در نهج البلاغة موجود است این ست قال علیه السلام
علامة الایمان ان تؤثر الصدق حیث یضرک علی الکذب حیث ینفعک کذا فی نهج البلاغة
گفت علیه السلام نشانی ایمان این است که پسند کنی راستی را جائیکه زیان دهد ترا بر دروغ جائیکه
سود دهد ترا چنان است در نهج البلاغة هفتم بعضی تفاسیر آیات قرآن با ائمه نسبت کنند
که هرگز بر قواعد عربیت و نحو راست نمی نشیند پس سامع آن تفسیر بر قصور حضرات در فنون عربیت
و ناواقفیت ایشان بر قواعد نحو استدلال کند و همچنین بعضی تفاسیر که مخل بربط کلام و موجب انفکاک
نظم و انتشار ضمائر و برهمی سیاق سخن باشد بحضرات منسوب سازند تا مردم را سوء اعتقاد در کمال
علم ایشان حاصل شود هشتم آنکه از ائمه روایت کنند که ایشان از جهاد منع میفرمودند با وصف آنکه
در قرآن مجید قسمی که درین امر تاکید و تقید فرموده اند بر هر طفل مکتب پوشیده نیست پس القاء انجا
کنند در ثقلین حالانکه تتمه حدیث ثقلین این عبارت هم روایت کرده اند که لن یفترقا حتی یردا علی
الحوض هرگز جدا نشوند آن هر دو تا که وارد شوند نزد من بر حوض و ازین عبارت صریح مستفاد میشود
که پیغمبر معیار معرفت اقوال و مذاهب عترت طاهره بنابر آنکه مردم بر ایشان دروغ خواهند بست
و افترا خواهند کرد بما عنایت فرموده است و آن همین است که روایاتی که از ایشان بشنویم بر قرآن

بآن مرتبه جبان و هراسان و خائف و بزدل بوده است که از مدت هزار سال بخوف جماعه قلیله
مختفی شده و هرگز وجود انقلاب دول و برهم شدن عباسیه و تسلط چنگیزیه که بعد از قبول اسلام
خود را محب اهل بیت میگفتند و بعضے از ایشان مذهب تشیع اختیار کرده بودند و بعد از تسلط صفویه
بر عراقین و خراسان که مذهب صادق شیعه و خیرخواه این گروه است و بعد از رواج این مذهب در سلاطین
دکهن و بنگاله و پورب و امارت و وزارت این فرقه در هند و سند هرگز بیرون نمی آید و او را اطمینان حاصل
نمیشود دوم آنکه از حضرت صادق در جمیع کتب ایشان روایت است که فرمود یا معشر الشیعة
خدمتہ حواریینا لنا و فرحتمن لکم الله الله نفوس خبیثه ایشان چه نسبت این بهتان عظیم را اهل و استه
و باین جناب پاک نسبت کرده سوم آنکه بر حضرت نسبت میکنند که خبر ... در حق حضرت ام کلثوم
بنت سیدة النساء علیها السلام اول فرج غصب منا سبحان الله چه کلمه ایست که از زبان
ایشان بر می آید نزدیک است که آسمان فرو افتد و زمین بشگافد اول در حق آن سیده پاک
بضعة الرسول فلذة کبد البتول چه فحش و سوء ادب است و که ام اتصاف خبیثه را بدامن پاک
آن طاهره مطهره می بندند و دیگر در حق حضرت امیر و حضرت حسین چه قدر بے حفاظتی و بے ناموسی
ثابت میکنند و در حق حضرت صادق که این کلمه بر آن جناب تهمت مینمایند چه قدر بے حمیتی
و بے غیرتی اعتماد ارند این لفظ را اول بزرگان بر زبان نمی آرند علی الخصوص ذکر این
عفیفه مستورة الاسم والمسمی از اقارب بلکه بزرگان خود امر نسبت که اراذل و اوباش نیز از آن
احتراز واجب میدانند بازاریان دهلی را دیدیم که در هنگامه افاغنه قندهار که خود را بدرانیان ملقب
کرده اند زنان بسیاری را بے ناموسی شد و هرگز من بعد نام این فعل قبیح بر زبان نیاوردند
و عار کردند و احتمال آنکه در بضعه طاهره رسول این قسم فعل ناشایسته واقع شود چه جای ذکر تا کار هیچ
مسلمان نیست لا حول ولا قوة الا بالله. چهارم آنکه گویند که حضرات بنات و اخوات خود را بکفو
فجره بنی امیه داده اند مثل حضرت سکینه که در نکاح مصعب بن زبیر بوده و علی هذا القیاس دیگر
قریبات خود را و معتقد که بنواصب می در آوردند چنانچه در کتب انساب سادات تفصیل مشروح
است پنجم آنکه نسبت کنند بحضرت صادق که قرآن مجید را بر زمین بیافت و اهانت نمود
و طعنے که بر عثمان بابت احراق مصحف ابن مسعود نموده اند بعینه بحضرت صادق ثابت کنند

کجا ماند مسلمانی - پانزدهم[15] - ترک عمل باوامر الله نسبت بجناب ائمه کنند خصوصاً بجناب باقر و حضرت صادق
علیهما السلام که ایشان ترک تقیه میکردند حالانکه از حضرت صادق روایت کنند التقیة دینی و دین آبائی پس این
حضرات در دین آبای کرام خود چه قبیح یافتند که ترک وا دادند - شانزدهم[16] - خلاف نص صریح کتاب الله بجناب
ائمه نسبت کنند تا انقطاع مخالفت فیما بین الثقلین نمایند و مردم را در امر دین متحیر سازند گویند در زر و سیم غیر
مسکوک حضرات ایشان زکوة واجب ندانسته اند و خود هم نداده اند معاذ الله میخواهند که حضرات را در وعید
والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله داخل نمایند - هفدهم[17] - هم گویند که جامه دریدن
و گریبان چاک کردن مرد از زنان را در موت پسر و پدر و دیگر اقارب حضرات ائمه جائز داشته اند معاذ الله ایشان را
در زمره صابران و جزع کنندگان داخل مینمایند و از بشارات قرآنی که در حق صابرین وارد ست خارج
میسازند و در وعید لیس منا من شق الجیوب شامل اعتقاد میکنند - هیژدهم[18] - تخصیص قصاص بغیر ائمه که خلاف
نص قرآنی است بجناب ایشان نسبت میکنند - نوزدهم[19] - حکم باسترقاق ولد ذمی که مسلمانی را قتل کرده
باشد نسبت بحضرات ائمه نمایند خلاف قاعده شرایع است لا تزر وازرة وزر اخری ولا یجزی والد عن
ولده ولا مولود هو جاز عن والده اگر این قسم انتقام گرفتن در شرع جائز بود فرق درمیان توره چنگیزخانی
و شریعت محمدی چه خواهد بود و جواز استرقاق ولد حربی بآن ست که توقع محاربه است از آن اولاد برای
تقلیل سواد اینها او کلاد ذمی قاتل با آنکه نه مستعد حرب اند و نه داخل سواد اهل حرب بچه وجه
استرقاق درست باشد که صریح نقض عهد ست و مخالف جمیع ادیان و ملل که وفا بعهد را واجب
دانسته اند و نیز مخالف نص قرآنی که النفس بالنفس - بستم[20] - آنکه از حضرات ائمه نقل کنند که از روز قتل
عمر که بزعم ایشان نهم ربیع الاول ست تا سه روز از آثم گناه صغیره و کبیره بر کسی نوشته نمیشود
پس درین صورت اباحت کفر و جمیع معاصی دران سه روز بجناب ائمه نسبت نمایند - بست و یکم[21] -
جواز استعمال آبی که باو استنجا کرده باشند در شرب و دیگر حوائج و طهارت بجناب آن طیبین
و طاهرین نسبت کنند - بست و دوم[22] - از حضرت ائمه روایت کنند که امة مرحومه را القبا امة ملعونه
است رواه الصیرفی عن ابی عبدالله علیه السلام و بعضے روایات تشبیه امة مصطفویه بخنازیر از
حضرت صادق روایت کنند کما رواه الکلینی عنه علیه السلام حالانکه در نص قرآنی خیر امة ایشان
را خطاب داده اند در حق ایشان فرموده وکذلک جعلناکم امة وسطا بالجمله غرض این طائفه

عرض کنیم هرچه را قرآن قبول داشت صحیح است و هرچه را تکذیب کرد کفر است و قرآن محفوظ متواتر لایق تر است بآنکه معیار باشد و عترت طاهره چه عترت بحکم بشریت موت و غیبت مکانی و بعد زمانی و دیگر لواحق دارند که کلید باب دروغ بندی و افترا سازی است بخلاف قرآن که بسبب شهرت و تواتری که دارد پیش هرکس در هر وقت و هر مکان موجود است و در حفظ الٰهی محفوظ لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید نهم آنکه تجویز جماع مطلقه بجناب ایشان نسبت کنند و این در حقیقت تجویز زنا است معاذ الله من ذلک دهم آنکه بازی کردن بقضیب و خصیتین در عین نماز بجناب ائمه نسبت کنند حاشاهم من ذلک اول نماز که اعظم ارکان دین است چه جای لعب و بازی است دوم آنکه این بازی کدام لطافت دارد یازدهم تجویز نماز با وجود آلودگی جامه بنجاسات غلیظه بجناب ائمه نسبت کنند تعالی جنابهم عن ذلک دوازدهم خوردن بچه جانور مرده بجناب ایشان نسبت کنند حاشاهم عن ذلک سیزدهم تجویز لبس و کنار بازن در عین نماز بجناب حضرات نسبت نمایند و روایات منقوله از کتب ایشان درین همه مسائل که مذکور شد انشاء الله تعالی در باب فروع بیاید چهاردهم منع مردم از تعلیم واجبات دین هر زنان را بجناب ائمه نسبت کنند روی شیخ الطائفه عن ادیم ابن حر قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن المرأة ترى فيما يرى النائم عليها غسل قال نعم لا تحدثوهن فيتخذنه علة روایت کرد ابوجعفر طوسی از ادیم بن حر گفت پرسیدیم ابا عبد الله علیه السلام از زنی که ببیند در آنچه می بیند خوابنده بروی غسل است گفت آری حدیث مکنید از ایشان پس خواهند گرفت این را علت و درین صورت لازم می آید که جناب ائمه راضی باشند بخواندن نماز در حالت جنابت که آن کفر است بالاتفاق حالانکه رضا بالکفر نیز کفر است بالاتفاق معاذ الله من ذلک و نیز راضی باشند بجهل مکلفین بواجبات شریعت و هو مناقض لمنصب الامامة قادح فی استحقاقها قاطع للعدالة والمروة و ازین خندیج تر و قبیح تر درین باب روایت صاحب المحاسن است که از کاظم علیه السلام آورده انه قال لا تعلموا هذا الخلق اصول دینهم هر آینه وی گفت تعلیم مکنید این مردم را اعتقاد دین ایشان سبحان الله این چه روایت قبیح و حکایت شنیع است که نسبت بجناب میکنند چون ایشان از تعلیم اصول دین مردم را منع فرمایند دیگران چه قسم تعلیم کنند ؎ چو کفر از کعبه برخیزد

واقف شوی آن بنا را بر آیات قرآنی مطابق کن و بنای هر کدام مذهب که محکم و راسخ بینی آن را
مذهب حق دانسته کتابهای آنها بخوان و عمل آر و بنای هر مذهب که باطل یابی کتابهای آنها را
وساوس شیطانی دانسته در آب انداز و گرد آن هرگز نگرد و آنها را پاره پاره کن و یقین دان که آن مذهب
اهل بیت نیست بلکه مذهب شیطان است پس بدانکه بنای مذهب اهل سنت بر ایمان و تقوی
و صلاح و راستی ابوبکر و عمر و عثمان و علی و غیرهم از مهاجرین و انصار و دیگر اصحاب سید المرسلین صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم که هزارها کس بودند همراه آن حضرت صلعم و در راه خدا جهاد و نماز کردند و تا مدت حیات
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همیشه در نصرت و حمایت او بودند و بعد وفات آنحضرت صلعم در خلافت
خود عدل و انصاف و راستی گزیدند و خدمت اهل بیت و محبت آنها بجا آوردند و امیر المؤمنین علی
علیه السلام همیشه با آنها نشست و برخاست نمود و همراه آنها با کفار جهاد کرده و در پس آنها نماز خوانده
و همیشه با آنها محبت داشته و بعد وفات آنها در حق آنها دعای خیر نموده بسیار مدح و مناقب آنها
بیان نموده و بنای مذهب شیعه بر کفر و نفاق خلفاء ثلاثه و غیرهم هزاران صحابه سید ابرار است
که اینها میگویند که همه آنها ایمان بنفاق آورده بودند و هجرت هم برای ریاست و طمع دنیا کرده بودند
و همه جهاد و عبادت آنها برای ریا بود نه برای خدا و بعد وفات آنحضرت صلعم با اهل بیت او ایذا رسانیدند
و هر بعضی علی رض را یاری نکردند و حق او بزور گرفتند و متابعت و نماز علی علیه السلام همراه اینها
بنابر خوف و تقیه بود حتی که علی رضی الله تعالی عنه دختر طاهره خود را در نکاح عمر برای تقیه داد
و نام پسران خود ابوبکر علی و عمر علی و عثمان علی هم برای تقیه نهاد و صحابه مخلصین اندک بودند
ابوذر و مقداد و سلمان و عمار و جابر رض و چند کس دیگر ای برادر چون بنای هر دو مذهب دریافتی
پس بدانکه دلیل بر بنای مذهب اهل سنت آیات قرآنی بسیار اند که هر یک از آن برای اثبات
و استحکام آن بنا کافی است و بنابر اختصار درین مقام چند آیات نوشته میشود قوله تعالی وَالسَّابِقُونَ
الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وسابقین
که اولین اند از مهاجرین و انصار و آنانکه پیروی و متابعت سابقین کردند به نیکوئی یعنی با ایمان و
طاعت راضی شد خدای تعالی از آنها و راضی شدند آنها از خدای تعالی وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ و مهیا کرد خدا برای آنها بهشت تا که جاری اند زیر منازل یا درختان آنها نهرها

الرابع مخالفت است فیما بین الثقلین تا اینکه کلاه دین شریعت گم شود و تمسک بکتاب الله بسبب
ادعای تحریف و زیادة و نقصان و تغییر و تبدیل بر هم خورد و تمسک بعترت بجهت تکذیب و تکلم بار بار
بعضی در روایت مخالف کتاب الله از بعضی منفرد شود و حقایق خدا مشکل بهایم و انسانم غیر مقید
بقیدی هر چه خواسته باشند کرده باشند

رساله وسیلة النجاة

تصنیف فخر المحدثین ذو العلم والیقین مولانا شاه عبد العزیز دهلوی رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله حق حمده والصلوة والسلام علی حبیبه و جنده اللهم یا مقلب القلوب ثبت قلوبنا علی دینک سبب تالیف شخصی از آشنایان که بمذهب تشیع الفت داشت استدعا نمود که چند کلمه در بیان دلائل حقیت فرقه ناجیه باید نوشت بحکم الدین النصیحة اجابت آن مسئول کرده آمد و این رساله را وسیلة النجات نامیده شد السلام علی من اتبع الهدی سوال درمیان اهل سنت و شیعه گفتگو بسیار واقع شده سنیان دعوی میکنند که مذهب ما برحق است و موافق قرآن و حدیث است و کتابهای شیعه همه باطل و افترا نیست مذهب اهل بیت هست بلکه مذهب اهل بیت همین است که ما میداریم و شیعه هم همین دعوی میکنند که قرآن مذهب ماست و طریقه ما طریقه امام جعفر صادق رض است و کتابهای سنیان را غیر معتبر میگویند درین باره جواب شافی از آیات قرآنی که در آن جای دم زدن کسی نباشد و عذر منقطع گردد باید نوشت که طالبان راه نجات بر آن عمل نمایند و از مذهب باطل دست بردارند جواب ای برادر اول بنای هر مذهبی را دریافت کن و کتابهای هر فریق را یکسو گذارده در طاق نه و چون بر بنای هر که

وی ساقط گشت چراکه حق تعالی عالم الغیب است و میداند که از فلان بنده در فلان وقت حسنه یا
در فلان وقت سیئه بظهور خواهد آمد و باوجود آن اگر او را فرماید که این را جنتی نمودم درین ضمن اشارت
بمغفرت جمیع زلات وی متحقق گشت پس دیگر بندگان را در حق آن کس طعن و تشنیع نمودن اعتراض بجناب
الهی کردن است گویا که اعتراض کننده میگوید که این بنده بد است خدای تعالی او را چرا بهشتی می کند
و ظاهر است که اعتراض کردن درین مقام کفر است و بنده را که خدای تعالی بهشتی خوانده است البته وی
بهشتی است و اعتراض کسے در حق وی ضررے ندارد و او را دوزخی نمی سازد لیکن اعتراض کننده وی
کافر است پس باین وجه تمام شبهات شیاطین ساقط شدند و احتیاج نماند که بجواب آن پرداخته شود
اما برای تسلی سائل رجم الشیاطین کرده میشود پس اگر شیطان بیاید و ترا وسوسه کند که در سوره انفال در
قصه بدر نازل شده قوله تعالی یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا اِذَا لَقِیْتُمُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوْهُمُ الْاَدْبَارَ ترجمه
آیت ای کسانیکه ایمان آورده اید چون ملاقات کنید بکفار پس پشت مدهید از جنگ کفار قوله تعالی
وَمَنْ یُّوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهٗ اِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ اَوْ مُتَحَیِّزًا اِلٰی فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَمَاْوٰهُ جَهَنَّمُ و هر که
پشت دهد از جنگ کفار مگر در حالیکه برگردنده باشد برای جنگ یا پناه آرنده بسوی جماعت مومنین
پس بتحقیق رجوع کرد بخشمے از خدا و جای او جهنم است و گویند که صحابه در جنگ احد و حنین گریخته اند
در جواب او بگو در بدر که مقام نزول آیت است کسے نگریخته بلکه همه ثابت قدم ماندند چنانچه حق تعالی
میفرماید وَلَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ وَّاَنْتُمْ اَذِلَّةٌ ترجمه آیت به بدر یک نصرت داد شما را خدای تعالی در جنگ
بدر و حالانکه شما خوار بودید در چشم کفار بسبب قلت، و در قصه بدر فرموده اِذْ یُوْحِیْ رَبُّکَ اِلَی الْمَلٰٓئِکَةِ اَنِّیْ
مَعَکُمْ ترجمه یاد کن اے محمد صلی الله علیه وسلم چون وحی میکرد پروردگار تو بسوی فرشتگان که من
با شمایم قوله تعالی فَثَبِّتُوا الَّذِیْنَ آمَنُوْا ترجمه پس ثابت دارید مومنان را و آیت مذکوره بر کفر دلالت
ندارد بلکه بر آنکه گریختن از جنگ کفار حرام است در حق الله تعالی است اگر خواهد بخشد اگر خواهد عذاب کند
و لهذا چون در جنگ احد فرار واقع شده حق تعالی از آن عفو فرمود قوله تعالی وَلَقَدْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهُمْ
پس اعتراض ساقط شد و همچنین در حنین اولا فرار نمودند و ثانیا چون عباس رض آواز داد و یا عباد الله یا رسول
الله صلعم بندای او در آمدند و جنگ عظیم نمودند و توبه متحقق گشت و از پس که ایشان ناصران دین خدا تعالی
بودند حق تعالی بموجب وعده خود قوله تعالی لَیَنْصُرَنَّ اللّٰهُ مَنْ یَّنْصُرُهٗ نصرت ایشان کرد و مدد

خٰلِدِیْنَ فِیْهَا اَبَدًا این همه مهاجرین وانصار ومتابعت کنندگان آنها در بهشت باشند همیشه این آیت
برملا اند اسیکنند که مهاجرین وانصار سابقین همه بهشتی اند ومتابعت کنندگان آنها که بعد آنها
بودند وطریقه آنها اختیار کردند آنها هم بهشتی اند وشک نیست که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از
مهاجرین اولین است که وقت هجرت همراه پیغمبر صلعم بود وعمرؓ وعثمانؓ وعلی رضؓ وبسیاری دیگر از
مهاجرین اولین اند وهرکه ابوبکرؓ را از مهاجرین اولین نداند بسبب انکار این آیه کافر باشد قال
الله تعالی اِذْ اَخْرَجَهُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا ثَانِیَ اثْنَیْنِ اِذْ هُمَا فِی الْغَارِ اِذْ یَقُوْلُ لِصَاحِبِهٖ لَا تَحْزَنْ اِنَّ اللّٰهَ
مَعَنَا چون بیرون کردند رسول خدا را صلی الله تعالی علیه واله وسلم کفار مکه در حالیکه دوم دو کس بودند
چون بودند هر دو در غار چون میگفت رسول خدا صلی الله تعالی علیه وآله وسلم مریار خود را که ابوبکر صدیق رضؓ
است اندوهگین مشو بدرستیکه خدا با ما است، ومتابعت کنندگان آنها یعنی مهاجرین وانصار اند
که بعد این تا ایمان آوردند وهجرت ونصرت کردند وحق تعالی درین آیت خبر داد که آنها همیشه در
بهشت خواهند بود پس ثابت شد که ایشان قطعی بهشتی اند هرکه ایشان را بهشتی نداند بسبب انکار این آیت
کافر باشد واگر درین مقام شیطانی بیاید وترا وسوسه دهد که شاید مراد ازین آیت مهاجرین باشند
که شیعه ودر حق آنها حسن ظن دارند که هجرت آنها فی سبیل الله بود وهجرت ابوبکر وغیره برای طمع دنیا
بود جواب او بگو که ای ابلیس دروغ میگوئی بلکه هجرت جمیع مهاجرین برای خدا بود چنانچه در آیتی
که اول بعد هجرت در باب قتال نازل شده اُذِنَ لِلَّذِیْنَ یُقٰتَلُوْنَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوْا اذن ودستوری
داده شد بجنگ کردن کفار مکه کسانی را که میخواهند کارزار کردن را یعنی مهاجرین را بسبب آنکه آنها
از دست کفار ظلم کشیده بودند وَاِنَّ اللّٰهَ عَلٰی نَصْرِهِمْ لَقَدِیْرٌ وبدرستیکه خدای تعالی بر نصرت کردن
آنها هر آئینه قادر است، اَلَّذِیْنَ اُخْرِجُوْا مِنْ دِیَارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ اِلَّا اَنْ یَّقُوْلُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ آنانکه بیرون
کرده شدند از سرایهای شان بغیر حق مگر آنکه میگفتند آنها که پروردگار ما الله تعالی است یعنی از ایشان
هیچ گناهی نشده که بسبب آن بیرون کرده شدند مگر فقط بسبب ایمان آنها را بیرون کردند پس
ازین ثابت شد که هجرت جمیع مهاجرین خالصاً لله تعالی بود نه برای طمع دنیا پس ثابت شد که همه
مهاجرین رضؓ منصور اند ای برادر هرکه ایمان بقرآن دارد چون بروی ثابت شد که خدای تعالی
کسی را جنتی فرمود وگفت که آنها در جنت بر سبیل ابد ودوام باشند تمام اعتراضات بود در حق

بسیار بود از منافقان که چون عملهای نفاق و فضیحت ایشان بر همه کس آشکار و روشن شد لیکن حق
سبحانه و تعالی به سبب مصالح و حکمتی که داشت در قرآن نام ایشان را ذکر نفرموده و در حق ایشان وعید شدید بیان نموده و به سبب آن
ظاهر شده که ایشان منافق اند و در حق ایشان اعتقاد دارند که منافق بودند چنانچه حق تعالی در حق
منافقان میفرماید قوله تعالی فَإِن يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَّهُمْ ترجمه پس اگر توبه کنند منافقان از نفاق خود
باشد بهتر مر ایشان را قوله تعالی وَإِن يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ترجمه اگر
روگردان شوند و بر نفاق خود باشند عذاب کند خدای تعالی ایشان را عذاب سخت در دنیا و آخرت قوله تعالی
وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ترجمه و نباشد ایشان را در زمین هیچ یاری و نه مددگاری [illegible]
[illegible] ایشان را [illegible] در حق مهاجرین [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible] در حق مهاجرین [illegible]
[illegible] کردن مهاجرین
[illegible] قوله تعالی للفقراء
[illegible] شکی نیست
[illegible] باقی ماندند و [illegible]
[illegible] قرآن را گشتند و [illegible]
[illegible] فی سبیل الله [illegible]
[illegible] در حق ایشان [illegible] معلوم شد که [illegible]
[illegible] منافق [illegible] برگشتند [illegible]
[illegible] ظاهر شد آنچه منکرین قرآن گویند که علی رض بعد از آن حضرت
[illegible] خلافت [illegible] سبحانه مهاجرین [illegible] قائم کردن [illegible] برگشتند [illegible]
[illegible] کفر صریح و تکذیب جلی و انکار این آیت است چه حق تعالی
در این آیت [illegible] مهاجرین کرده و شک نیست که امیر المؤمنین علی رض از جمله مهاجر
اول است [illegible] ثابت شد که [illegible] سخنان باطل
نسبت میکنند [illegible] منافقین در حق [illegible] قوله تعالی وَمَا لَهُمْ فِي الْأَ

بعضی از ملائکه برای ایشان فرستاد و بشارت نزول سکینه که خاصه مومنین کامل الایمان است درباره
ایشان نازل فرمود چنانچه پیغمبر باره قوله تعالی لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین شرح
بدیع حکم نصرت داده شما را خدا تعالی در غزوه های چند بار و حنین بسبب یا و قوله تعالی ثم انزل الله
سکینته علی رسوله و علی المومنین ترجمه پس نازل فرمود خدا تعالی آسایش و آرام خود را بر پیغمبر خود صلی الله
تعالی علیه و آله وسلم و بر مومنان که بندا عباس بازگشتند و آه تدارک مافات کرده قتال نمودند
قوله تعالی و انزل جنودا لم تروها ترجمه و فرستاد لشکرها که شما ایشان را ندیدید و هم قوله
[illegible] قوله تعالی [illegible] برسانید [illegible] که [illegible] ذکر عزیز تا آخر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دو انصار [illegible] ایمان [illegible] [illegible]
و ممن حولکم من الاعراب منافقون [illegible]
از بادیه نشینان منافقان قوله تعالی و من اهل المدینة مردوا علی النفاق [illegible]
[illegible] [illegible] محمد [illegible]
عالم الغیب [illegible] [illegible] حق تعالی [illegible]
ما کان الله لیذر المومنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب [illegible]
خدا تعالی را که بگذارد مومنان را بر حالتیکه شما [illegible] پیران [illegible] مومنان [illegible]
و جدا کند پلید را از پاک یعنی منافقان را از مومنان پس حق تعالی بر [illegible] آنحضرت صلعم احوال
آنها مطلع گردانید و آنحضرت صلعم حذیفه بن الیمان رضی الله تعالی عنه که صحابی است [illegible]
فرمود برای فضیحت و رسوائی پسران ایشان که مومنین مخلصین بودند [illegible] والا پرده [illegible]

علیه وآله وسلم پیوسته و عثمان رضی الله عنه در مقطع رونق افزا گردید و اگر معاذ الله منافق بودند [illegible]
سابقه کرده و ذکر منافقین خوانده حق تعالی رسول خدا را بر آنها مسلط کردی و آنها را از مدینه بیرون [illegible]
و گرفته شدند و کشته شدند بخواری و رسوائی و کسی سخن آنها هم نشنیدی چه جای امامت و خلافت [illegible]
پس کالشمس فی نصف النهار واضح و لایح شد که آنها مهاجرین فی سبیل الله قطعی بهشتی اند و [illegible]
اجر و ثواب آنها بحکم وعده دوم بزرگتر خواهد بود و همچنین دیگر صحابه آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
که بعد وفات وی تمام در مدینه باقی ماندند همه ناصران دین خدا بودند و کامل الایمان و نفاق را بحکم آیه
قرآنی گرد آنها راه نبود پس هر چه آنها بعد آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بر آن جمیع اتفاق
و اجماع کردند عین هدایت و ایمان باشد و کار مسلمان نیست که با این همه تصریحات قرآنی بر صحت
اجماع آنها اعتراض کرده ... [illegible] علیهم السلام و
اقتدار [illegible] ... باشد که بسبب آن شیعه ... افتاده اند ...
[illegible] ... آنها در ایام خلافت و قدرت خود کرده اند برای اجرای احکام شرع و از
باب امر معروف و نهی منکر کرده اند نه بنابر تعصب و فساد چنانچه حق تعالی در وصف مهاجرین در آیت
سابق [illegible] ... قال الله تعالی اَلَّذِیْنَ اِنْ مَّکَّنّٰهُمْ فِی الْاَرْضِ اَقَامُوا
الصَّلٰوةَ وَاٰتَوُا الزَّکٰوةَ وَاَمَرُوْا بِالْمَعْرُوْفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ ترجمه یعنی حال و صفت مهاجرین اینست که اگر
تمکین و قدرت دهیم ایشان را در زمین بر پا دارند نماز را و بدهند زکوة را و امر کنند دیگران را با حکام
شرعی و نهی نمایند از منکرات و خلاف شریعت پس محال است که از مهاجرین در وقت اقتدار و تمکین
ظلم و فساد ظهور آید پس نسبت کردن ظلم بر آنها انکار این آیت باشد نعوذ بالله منه باز اگر کسی و سوسه
کند که در قرآن وارد شده قال الله تعالی یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَنْ یَّرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِیْنِهٖ فَسَوْفَ یَاْتِی اللّٰهُ
بِقَوْمٍ یُّحِبُّهُمْ وَیُحِبُّوْنَهٗۤ اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ اَعِزَّةٍ عَلَی الْکٰفِرِیْنَ ترجمه ای کسانیکه ایمان آورده اید
هر که بر گردد و مرتد شود از شما از دین خود پس زود باشد که بیارد خدا تعالی یعنی قائم کند برای
قتال مرتدان قومی را که دوست میدارد خدا آنها را و آنها دوست میدارند خدا را مهربانان بر مسلمانان
غلبه کنندگان بر کافران قوله تعالی یُجَاهِدُوْنَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ وَلَا یَخَافُوْنَ لَوْمَةَ لَآئِمٍ ترجمه که جهاد
خواهند کرد آن قوم بمرتدان در راه خدا و نخواهند ترسید از ملامت هیچ ملامت کننده و اگر گوید که

پس تولّی و تبرّی ثابت شد که دوستان آنجناب اہل سنت اند که او را نسبت نفاق نمی کنند بلکه
میگویند که اگر آنجناب برای طلب خلافت برخاستی و اراده آن داشتی و از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
نصّی در حق خود شنیدی البته تصرف او نافذ گشتی و همه بیاری او برخاستندی تا آنچه درباره مهاجرین
وارد و یافته پس معلوم شد که آنجناب خلافت صدیق رض برحق دانسته بیعت نمود و همیشه ناصر و معین
آنها بوده والحمد لله علی نعمائه باز بشنو که حق تعالی در فضیحت منافقان چه میفرماید قوله تعالی لَئِن لَّمْ
يَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ
فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا مَّلْعُونِينَ ترجمه سرایه اگر باز نیایند منافقان از نفاق خود و اگر باز نیایند کسانیکه در دل
آنها بیماری است چون ضعف ایمان و مانند آن و اگر باز نیایند کسانیکه خبر بد می افگنند در مدینه
از غیب لشکر اسلام میفرماید اگر باز نیایند و ترک نکنند این هر سه گروه البته برگماریم و مسلط گردانیم ترا
ای محمد بر ایشان پس همسایه تو نباشند در مدینه الا اندک زمانه یعنی زود از شهر مدینه بیرون روند خوار و
راندگان قال الله تعالی أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا ترجمه هر کجا که یافته شوند گرفته شوند و کشته
شوند کشته شدنی بسیار ازین آیت ثابت شد کسانیکه بسبب از نفاق بد کردند در مدینه از آنها کسی نه
و آنها خوار شدند و هلاک گشتند و کشته شدند پس معلوم شد تمام صحابه که بودند آنحضرت ص در مدینه
باقی ماندند همه ناصران دین خدا و حق پرست و اصحاب مخلص بودند پس آنچه آنها بر آن اجماع
و اتفاق کردند عین حق و هدایت باشد نه ظلم و ضلالت چون قباحت منافقان شنیدی صفت
مهاجرین هم بر عکس این بشنو قال الله تعالی وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ
فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ترجمه و کسانیکه هجرت کردند در راه خدا تعالی از پس آنکه ظلم کرده بودند
بر ایشان کفار که البته جا دهیم ایشان را به بلده نیکو یعنی در مدینه مطهره قوله تعالی وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ
أَكْبَرُ ترجمه هر آینه ثواب آخرت بزرگتر است یعنی ایشان اگر کسی بقرآن ایمان داشته باشد
همین یک آیت او برای دفع تمام وساوس شیطانی کافی است چه حق سبحانه و تعالی درین
آیت در حق مهاجرین فی سبیل الله دو وعده کرده یکی در دنیا و دوم در آخرت و شک نیست که وعده
دنیا وفا شده و همه مهاجرین در مدینه جا گرفتند خصوصاً خلفای ثلثه که هم در حیات خود جناب پیغمبر
بودند و هم بعد وفات همانجا مدفون گشتند شیخین بمرقد منوره جناب رسالت پناه صلی الله تعالی

و نمی یابند در سینه های خود از آنچه عطا داده شود بایشان یعنی آنچه رسول کریم صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
ایشان عطا فرماید بآن راضی میشوند و قبول میکنند قوله وَيُؤْثِرُونَ عَلٰى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ
ایثار میکنند و مقدم میدارند انصار مهاجران را بر نفسهای خود اگرچه هست بایشان حاجت
یعنی اگرچه انصار هم حاجت بمال دارند لیکن بسبب علو همت میخواهند که حاجات مهاجران روا شود
تمام اموال بایشان قسمت یابد قوله تعالی وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ترجمه و هر که
نگاه داشته شود از بخل نفس خود پس آن گروه ایشانند رستگاران ای عزیز حق سبحانه تعالی انصار را
درین آیت بصحبت مهاجرین ستوده است آن بزرگواران را ستایش نموده و همین سبب فلاح را دانسته
ایشان فرموده پس هر که راه نجات و فلاح خود جستن منظور باشد مانند انصار محبت مهاجرین را
شیوه خود سازد و از کینه و عداوت دل تفتیش نماید و شب و روز دعای مغفرت در حق ایشان
خواند تا در زمره قسم سوم محسوب شود چنانچه میفرماید قوله تعالی وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ
ترجمه و نیز برای کسانی است که آمدند بعد مهاجرین و انصار میگویند قوله رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا
الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ ترجمه ای پروردگار ما بیامرز ما را و برادران ما را که سبقت کردند از ما بایمان
قوله تعالی وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا ترجمه و مگردان در دلهای ما کینه و عداوت برای
کسانیکه ایمان آوردند یعنی در حق صحابه دعای خیر میکنند و میگویند که حق تعالی دلهای ما را
از کینه صحابه پاک سازد قوله تعالی رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ترجمه ای پروردگار ما بدرستیکه تو مهربان
رحمت کننده هستی بر ما دعای ما را اجابت فرما از این آیت ثابت شد که در حق صحابه دعای خیر باید نمود و کینه
ایشان را باید نهاد و هیچ بد زبانی درازی نباید کرد تا در زمره اهل اسلام شمرده شود و دگرنه از سه قسم
مسلمانان خارج میشود نعوذ بالله من ذلک الحمد لله تعالی این است بنای مذهب اهل سنت
و جماعت و بحمد الله سبحانه این بنا چه مستحکم است که اگر تمام روی زمین انس و جن جمع شوند و خواهند که این
بنا را بر کنند و جنبش دهند نتوانند لیکن چون این بنا از آنگاه محکم گردد که چنانچه اهل سنت بر ایمان
مهاجران و انصار و غیره صحابه بسیار از آیات بینات و نصوص محکمات قائم کردند و وساوس
شیاطین را بوجهی دفع کردند که بیار منقرض گشت و اثری از آن نماند مخالفان هم اگر در دعوت
خود صادق اند همین چند آیات محکمات را که دلیل ایمان و نبودن کفر و نفاق جمیع مهاجرین

این آیت صریحی دارد بر سپاه او بگو که درین آیت کمال مناقب صدیق اکبر وغیره اصحاب
رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم است که آنها مسلمانان را در خلافت صدیق اکبر گشتند
و دیگر فرقه های اعراب که بسبب آنها طول دار کفر شده بودند و انکار زکوة صریح کردند به آنها جهاد
کردند و آنها را ته تیغ کشیدند و بار دیگر آنها را باسلام آوردند و ازین آیت تهمت ارتداد از اصحاب
بوجهی باطل شد که فوق آن متصور نیست چه اگر کسی از صحابه مرتد بوده معاذ الله دیگر مومنان کامل
الایمان با آنها جهاد کردندی و آنها را کشته تندی و شان تا که خلفای ثلثه رضی الله عنهم کسی ازین کامل
الایمان جنگ نکرده بلکه علی والله رضی الله عنه با آن کامل الایمان متابعت و موافقت آنها کردند پس
واضح گشت که آنها مومنان کامل الایمان قطعی جنتی و از مهاجرین فی سبیل الله اند که صدق صفت
آنها آیات الله حمد وارد شده قال الله تعالی واعدلهم جنت تجری من تحتها الانهار خالدین فیها
ابدا صفت شان است و ظاهر شد که تمام مهاجرین و انصار بیعن حق و کمال ایمان و هدایت
بودند و اتباع و اتفاق شان مرضی و مقبول الهی است پس کسی را با آنها طعن و تشنیع نمودن جائز
نباشد بلکه شب و روز دعای مغفرت در حق آنها خواندن وظیفه مسلمانان است و هر که طعن و تشنیع
کند و در حق آنها دعای خیر نکند و با آنها کینه دارد کافر است از جماعه مسلمین خارج چنانچه حق تعالی مسلمانان
را در قرآن بر سه قسم منقسم ساخته قوله تعالی للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم
یبتغون فضلا من الله ورضوانا وینصرون الله ورسوله وحال فی برای فقرا است که هجرت
کنندگان اند آنانکه بیرون کرده شدند از خانه ها و اموال شان در حالیکه طلب میکردند فضل خدا
را و خوشنودی او را و نصرت میکردند دین خدا و رسول او را یعنی هجرت ایشان برای خدا و رسول
او صلی الله تعالی علیه وآله وسلم و برای نصرت دین خدای تعالی بود نه برای اغراض وغیره
قال الله تعالی اولئک هم الصدقون وآن گروه ایشان اند راست بازان هم در اقوال و هم در
افعال قسم دوم قوله تعالی والذین تبوؤ الدار والایمان من قبلهم وحال فی برای کسانی است
که جا گرفتند در سرای هجرت و خانه ایمان یعنی مدینه مطهره پیش از هجرت مهاجرین قوله تعالی
یحبون من هاجر الیهم ترجمه دوست میدارند کسی را که هجرت کند بطرف ایشان یعنی مهاجرین
محبت دارند قوله تعالی ولا یجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا و نمی یابند انصار حسد

ترجمه و در میان خود گرفتند و از شر اعدا محافظت نمودند آنحضرت را قوله اشتروا ایمانه و فاعدتم و ساقوا الیه
وعونهم ترجمه و بهشت که دوند در دامن خود و اورده محبت او را قبول نمودند قوله آمنوا بالله و رسوله بها ترتبه سبقا الیه
ترجمه و ایمان و قبول نمودند چون شما را ایشان آنحضرت رسالت دین که قرآن را قوله لدعا تقوا الا ان لا
والاولاد في اظهار کلمته ترجمه گذاشتند زنان و پسران خود را در ظاهر کردن کلمه دین آنحضرت یعنی
هجرت برای خدا و برای اظهار کردن اسلام بود نه برای طمع و ریا و غیره قوله وقاتلوا الآباء والأبناء في
تثبيت نبوته وانتصروا به ترجمه و جنگ و جدل کردند با پدران و پسران خود و تکثیر اشکر آن نصرت
او و غالب آمدند بر کفار بسبب نصرت آنحضرت و خدمت از هر کرا دین و عقل باشد بر وی مخفی نخواهد ماند
که اینهمه اوصاف جمیع صحابه اند از مهاجرین وانصار چه همه با حمایت و نصرت کرده اند و به پدران و
برادران خود جنگیده اسلام را قوی ساخته اند و در هر معرکه غزوات حاضر بودند و نصرت با اعدای
دین حاصل نموده اند و فقط چند کس جابر و ابوذر رض و غیره تمام جنگها را فتح نکرده اند و تمام کفار را کشته
غلبه حاصل نموده اند چنانچه در غزوه بدر سه صد و سیزده کس و در احد هزار کس و در حنین دوازده هزار
و در تبوک سی هزار همچنین در اکثر غزوات هزارها صحابه رض حاضر بودند و همه آنها نصرت و حمایت کردند
و همه را غلبه و قوت دست داد پس ثابت شد که بمذهب امام زین العابدین ع هم مستفیض و بهشتی و
لایق مدح و ثنا هستند پس بنا بر مذهب مخالفین که صحابه رض را در چند تن حصر میکنند از بیخ برکنده شد
و ظاهر شد که این قول اهل بیت نیست بلکه وسوسه شیطان است که از آن پناه بخدا تعالی باید جست
ایضا ومن کانوا مستطیعین علیه تبتم ترجمه و آنانکه بودند پیچیده بر سبب آن سرور ص یعنی عاشق او
بودند ایضا یرجون تجارة لن تبور في مودته ترجمه امیدوار بودند سودی را که زیان ندارد یعنی همه
اصحاب آنحضرت ص دوستی آنحضرت ص را برای آخرت اختیار کرده بودند و این ایشان را البته سودمند
خواهد بود بحسب بشارت قوله والذين هجرتهم العشائر اذ تعلقوا بعروته ترجمه و آنانکه گذاشتند
و ترک کردند آنها را قبیله های ایشان چون دست زدند بحلقه هدایت آن سرور ص ایضا وانتفت منهم
القرابات اذ سکنوا في ظل قرابته ترجمه و نیست و نابود شد از ایشان رشته های قرابت چون
ساکن شدند در سایه قرابت آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم یعنی چون صحابه با آنحضرت
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ایمان آوردند و محبت و ذکر گرفتند تمام کفار عرب برای همراه برخاستند

وانصار قایم کنند انگاه بحث گفتگوی کتابی و سوال و جواب علمی بکار برند وگرنه عبث زبان درازی
کردن و آیات و نصوص را انکار نموده برای خود آتش دوزخ خریده از قسم سوم مسلمانان خارج میشوند
و نیز معلوم است که در قرآن یک آیت هم بر کفر و نفاق مهاجرین و انصار موجود نیست و چگونه این
معنی صورت بندد کسانی را که حق تعالی جا بجا مدح و مناقب بیان نموده باشد و ایمان و تقوی
و جهاد و صلوة وغیره اعمال صالحات شان ذکر کرده باشد قوله تعالی وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى بوده باشد
و شهادت بخلود جنت و بشارات نعیم مقیم داده باشد باز چه طور آنها را کافر و منافق گوید معاذ الله من الکفر
والنفاق پس ظاهر شد که بنای مذهب منافقین بر آیات قرآنی نیست بلکه بقصه های تواریخ و واهیات
و نقل است و قرآن تکذیب و مبطل آن قصه ها و مطلس آن خیالات شان است پس معلوم شد که مذهب
ایشان مذهب اهل بیت نیست چرا که مذهب اهل بیت خلاف قرآن نباشد و معلوم شد که مذهب اهل بیت
همین مذهب اهل سنت است که موافق قرآن است و اگر هنوز هم تردد و وسوسه باقیمانده بشنو که امام زین
العابدین علی بن الحسین علیه السلام و علی آبائه الکرام در صحیفه کامله که نزد شیعه معتبر و معمول به است
چه میفرمایند حضرت زین العابدین علیه السلام اللهم واتباع الرسل و مصدقوهم من اهل الارض بالغیب
عند معارضة المعاندین لهم بالتکذیب والاشتیاق الی المرسلین بحقائق الایمان فی کل دهر و
زمان ارسلت فیه رسولا واقمت لاهله دلیلا من لدن آدم الی محمد صلی الله تعالی علیه وسلم من
ائمة الهدی وقادة اهل التقی علیهم السلام فاذکرهم منک بمغفرة و رضوان حاصل این عبارت
آنکه خدایا اصحاب جمیع پیغمبران را که در وقت تکذیب کفار تصدیق انبیا نمودند و ایمان بایشان آوردند
یاد کن بمغفرت و رضوان و چون اصحاب محمد صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بر اصحاب جمیع پیغمبران
فضیلت دارند چنانچه آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم سید المرسلین است اصحاب او
سادات اصحاب جمیع پیغمبران اند در حق آنها دعا بتخصیص میفرمایند قوله اللهم و اصحاب محمد صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم خاصه خدایا علی الخصوص اصحاب محمد را صلی الله تعالی علیه وآله وسلم نوازش
فرما و یاد بمغفرت و رضوان نما بعد از این در مقام مدح صحابه آمده میفرمایند قوله والذین احسنوا الصحابة
ترجمه و آنانکه نیک کردند صحبت پیغمبر را و حق صحبت بجا آوردند ایضا والذین ابلوا البلاء الحسن فی
نصره ترجمه و آنانکه دادند عطای نیک را در نصرت آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم قوله وکنفوه

ثابت شد که موافق قرآن و موافق مذهب اهل بیت اهل سنت و جماعت تابعان صحابه اند که در حق آنها
دعا میکنند و کینه یکی از آنها ندارند و دعای حضرت سجاد علیه السلام درباره مغفرت ایشان است
پس ایشان مغفور و فرقه باخیر اند نه مخالفان ایشان بازلیکه و کلام امام علیه السلام در مدح تابعین چه میفرماید
ایضا الَّذِينَ قَصَدُوا سَمْتَهُمْ ترجمه آن تابعین که قصد کردند جانب و راه صحابه را ایضا وَتَحَرَّوْا وِجْهَتَهُمْ و قصد
جانب ایشان کردند و دیده و دانسته براه ایشان رفتند ایضا وَمَضَوْا عَلَى شَاكِلَتِهِمْ و رفتند بر طریقه
و مذهب صحابه قوله وَلَمْ يَثْنِهِمْ رَيْبٌ فِي بَصِيرَتِهِمْ و باز نگردانید آن تابعین را شکی در بصیرت صحابه
یعنی شک نکردند در آن که صحابه بر هدایت اند و بر بصیرت و روشنائی ایضا وَلَمْ يَخْتَلِجْهُمْ شَكٌّ فِي
قَفْوِ آثَارِهِمْ ترجمه و خلجان نکرد و تحلیه ایشان را شکی در متابعت و پیروی آثار آنها یعنی صحابه را بر حق دانسته متابعت
آنها کردند و در حق ایشان شک نیاوردند قوله وَالْائْتِمَامِ بِهِدَايَةِ مَنَارِهِمْ ترجمه و شک نکردند در اقتدا
کردن بهدایت و روشنائی صحابه یعنی صحابه را بر هدایت دانسته اقتدای آنها نمودند قوله مُكَانِفِينَ
وَمُوَازِرِينَ لَهُمْ ترجمه آن تابعین حمایت کنندگان و اعانت کنندگان صحابه اند یعنی اگر کسی ملحد یا گمراه
بجناب پاک صحابه طعن کند آن تابعین بجواب طعن او رد کنند و هم نماید ازین لفظ تمام
وساوس شیطانی که مخالفان بر صحابه تهمت میکنند باطل شد معلوم شد که طعن در حق ایشان کار
مسلمانان نیست بلکه شیوه اهل اسلام جواب و رد طعنهای صحابه است و شک نیست که این وصف
سوای اهل سنت در هیچ فرقه یافته نمیشود بلکه روافض هزارها طعن بگمان فاسد بجناب آن پاکان
نسبت میکنند همچنین خوارج خذلهم الله تعالی پس معلوم شد که فرقه ناجیه اهل سنت اند نه مخالفان
شان هو المطلوب ایضا يَدِينُونَ بِدِينِهِمْ ترجمه اعتقاد دارند آن تابعین به دین صحابه قوله وَ
يَهْتَدُونَ بِهَدْيِهِمْ ترجمه و راه میروند براه صحابه قوله يَتَّفِقُونَ عَلَيْهِمْ ترجمه اتفاق میکنند بر صحابه یعنی بر
حمایت و نصرت صحابه متفق اند همه نه مثل شیطان دار آمده جز صحابه متشبه اند و اوراق با صید هند
و میر اند قوله وَلَا يَتَّهِمُونَهُمْ فِيمَا أَدَّوْا إِلَيْهِمْ ترجمه و تهمت نمیکنند صحابه را در چیزی که ادا کردند و رسانیدند
از احکام دین و احادیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدیشان یعنی صحابه را صادقین دانسته تمام روایات
احادیث از ایشان قبول کرده بران عمل میکنند پس ثابت شد احادیث کتابهای اهل سنت
که از اهل بیت و صحابه مرویست همه معتبر و مقبول است و مذهب حضرت امام زین العابدین

ورشتهای قرابت قطع کردند ایضاً فَلَا تَنْسَهُمُ اللّٰهُمَّ مَا تَرَکُوا لَکَ وَفِیکَ ترجمه پس فراموش مکن در حق
صحابه خدایا آنچه ترک کردند برای تو و در راه تو یعنی جزای هجرت و نصرت ایشان البته عنایت فرما
ایضاً وَأَرْضِهِمْ مِنْ رِضْوَانِکَ ترجمه و خشنود ساز و راضی کن ایشان را از رضوان و خوشنودی خود
قوله وَبِمَا حَاشُوا الْخَلْقَ عَلَیْکَ ترجمه و جزا ده آنها را بسبب آنکه جمع کردند خلق را بر تو قوله وَکَانُوا مَعَ
رَسُولِکَ دُعَاةً لَکَ وَإِلَیْکَ ترجمه و بودند آنها همراه رسول تو صلی الله تعالی علیه وسلم خوانندگان
خالصاً برای تو و بطرف تو یعنی چنانچه خود در صحبت آنحضرت ص کامل شده بودند خالصاً لله تعالی
دیگران را هم بطرف خدا میخواندند و بسیار کننده کسان را که جمع کردند بر دین اسلام یعنی هزار مرد و زن
بسعی آنها در حلقه اسلام آمدند اگر کسی طالب راه قرآن و راه اهل بیت خواهد درین مقام تامل نموده
بالفور توبه از وسوسه شیطان نموده براه قرآن خواهد آمد چه جمع کنندگان خلق بر دین اسلام همه صحابه
بودند هم در حیات آنحضرت ص و هم بعد وفات آنحضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم نه آنکه صرف ابوذر
و عمار رض یا چند کس دیگر در تمام بلاد و کفر میکردند و تمام خلق خدا را تعلیم و ارشاد میکردند کسی احمق هم
این سخن نگوید چه جای کسی که دعوی علم قرآن داشته باشد قوله وَاشْکُرْهُمْ عَلَىٰ هَجْرِهِمْ فِیکَ دِیَارَ
قَوْمِهِمْ ترجمه و جزا ده ایشان را بر هجرت کردن ایشان در راه تو شهرهای قوم خود را ایضاً وَخُرُوجِهِمْ
مِنْ سَعَةِ الْمَعَاشِ إِلَى ضِیقِهِ ترجمه و جزا ده بر بیرون شدن شان از فراخی معاش خود بسوی
تنگی آن یعنی بسبب هجرت از خانه های خود و عیش خود کناره گزیدند و در دیار غربت در تنگی عیش افتادند
ایضاً وَمَنْ کَثَّرْتَ فِی إِعْزَازِ دِینِکَ مِنْ مَظْلُومِهِمْ ترجمه و احسان بکن بر آن کسانیکه بسیار کردی
بوجود آنها مطیعان خود را در عزیز ساختن دین تو از گیلا و مان نما. یعنی بسا بیرون اول مظلوم بودند
بعد از آنکه هجرت کردند فتح شد دین بسبب آنها حال گشت بسیار مردمان مسلمان شدند
ایضاً اللّٰهُمَّ وَأَوْصِلْ إِلَى التَّابِعِینَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِینَ
سَبَقُونَا بِالْإِیمَانِ خَیْرَ جَزَائِکَ ترجمه خدایا برسان به پیروان صحابه که بنیکی پیروی آنها کردند
در راه آنها اختیار نمودند بهترین جزای خود آن تابعین که میگویند خدایا بیامرز ما را و برادران ما را که
سبقت کردند از ما بایمان یعنی در حق صحابه دعای خیر و مغفرت میکنند این کلام امام علیه السلام
اشارت است بآنکه قسم سوم از مسلمانان همان کسان اند که در حق صحابه دعای خیر میکنند پس

رسالهٔ مولانا شاه عبد العزیز صاحب

در دفع اعتراضات بر بعض عبارات حضرت مجدد الف ثانی علیه الرحمة

بسم الله الرحمن الرحیم

اصل دو اشکال صادق آنچه ازین عبارت مفهوم میشود دو چیز است اول آنکه مقام محبت ارفع است
از مقام خلت پس با وجود حصول مقام محبت تحصیل مقام خلت چه در کار است جواب این اشکال آنکه
اشکال ظاهر اقرار کرده است با آنکه شب معراج سید ابرار حضرت را نسبت مقام محبت عطا شده بود میبایست
از حق تعالی آورده را از دیا... منتقل کرده بعد از آن خود نقل نموده که آنحضرت خود را خلیل گفته اند نیز
از کلمات آمده ان الله اتخذنی خلیلا کما اتخذ ابراهیم خلیلا معلوم شد که با وجود حصول مقام
محبت که ارفع است از مقام خلت حصول مقام خلت در کار بود از آنجهت که آنحضرت فرمودند
که ان الله اتخذنی خلیلا کما اتخذ ابراهیم خلیلا و نیز از احادیث صحیحه ... اشکال خود
فهمیده است که جمیع کمالات از حضرت اولو العزمی در رسالت با آنجناب عطا شده است
و ظاهر است که درین کمالات بعضی ارفع اند و بعضی غیر ارفع پس میتواند که با وجود حصول ارفع
حصول غیر ارفع هم در کار شود خصوصا وقتیکه آن غیر ارفع طریق حصول ارفع باشد در راه
آن واقع شود که در صورت حصول آن غیر ارفع موقوف علیه حصول ارفع است اگر نظر بآن
کنند که آن غیر ارفع فی نفسه کمال است نیز مطلوب است و اگر نظر بآن کنند که آن غیر ارفع
طریق حصول ارفع است پس نیز مطلوب است مثل آنکه جسم را نامی بودن کمال است و
حساس بودن کمالی است دیگر ارفع از آن و نطق و عقل کمالی است ورای این دو کمال

علیه السلام است وظاهر شد که روایات شیعه در خوارج که از صحابه مروی هستند نزد امام زین العابدین
علیه السلام کذب و افترا است واگر در بعضی روایات شیعه نسبت بعضی اهل بیت با بعضی صحابه کنند
چون آن روایات مخالف قرآن و مخالف مذهب حضرت امام زین العابدین هم برآینه ظاهر شود که نه آن
قول اهل بیت است ونه قول صحابه بلکه کدام مفتری وکذاب بر ائمه طاهرین افترا کرده باشد پس
بقول امام زین العابدین هم تمام روایات وکتب شیعه باطل وافترا است اهل اسلام ومحبان
قرآن واهل بیت را از آن کناره گرفتن فرض عین است ای مومن طالب نجات آنچه مذکور شد از کلام
الهی وکلمات حضرت سجاد اگر کسی طالب راه جنت باشد یک کلمه از آنها در حق او کفایت است واگر
سعادت ازلی نصیب او نشد وبحکم ختم الله علی قلوبهم بر کفر خود ثابت ماند او بسبب انکار قرآن برای
خود شفیع خصم کرد او را بحث کردن در طریقه مسلمانان چه سود خواهد داشت والله الهادی و علیه
اعتمادی سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

پوشیده و [illegible] به استاد ابو اسحاق اسفراینی و امام غزالی و امام رازی و امثال این هر علم آنجناب
را حاصل شده اند همچنین تصرفات در فقه و تسهیل احکام شرعیه از کتاب الطهارت تا کتاب العتاق والشفعه
والبیع و وصایا و مواریث امام اعظم را امام شافعی از آنجناب حاصل شده و همچنین تصرفات در آداب
الهیه مثل کیفیت اشغال و اوراد و اذکار جهری و خفی و مراقبات آنحضرت را بتوسط حضرت سید عبد القادر
جیلانی و حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند و حضرت خواجه بزرگ معین الدین چشتی و امثال این
بزرگواران حاصل شده [illegible] کمالات آنحضرت آنچه تا بحدیکه در علم بود همه عطا نمود فیه بحث ظاهر زیرا که
اگر مراد عطاء تقدیری است پس مسلم است لیکن در ان اتحاد آنحضرت با خلیل نیز اتحاد تقدیری مراد
خواهد شد و اگر عطاء وقوعی است پس منع ظاهر است زیرا که شفاعت عظمی و مقام محمود هنوز حاصل
نشده و بدین ترتیب وقت لعدم صیاح اذان است مامور باین دعا گردیده که آت محمدا الوسیلة و
الفضیلة وابعثه مقاما محمودا الذی وعدته انک لا تخلف المیعاد چنانچه هر پنج وقت باین دعا
هم مامور شده که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک
حمید مجید قوله و هو دال مقتضی طبیعت اراده الخ اگر ثابت شود لیس برین از عقل باید آورد جواب آن
آنکه مراد اینجا از طبیعت طبیعت عنصری نیست بلکه مراد از طبیعت طبیعت کمالیه است و کمال آنحضرت
صلی الله علیه وسلم منحصر در آن بود که تهذیب ظاهر باعمال جوارح و تهذیب قلب و نفس و عقل
باعمال باطن فرمایند و صرف در مادر آن تفویض کمال را مستانید زیرا که اهم المقاصد و معروف
علیه جمیع کمالات همین است [illegible] بر و اتفاق سیرت مصطفوی از شغل جهاد و تسلیم
ارکان اسلام و قواعد مالیه سلوک از نماز و صوم و ذکر لسانی و تکثیر مناجات و ادعیه و اذکار و تنقید احوال
قلب از حسد و بغض و احوال مدرکه از تخیله و حفاظت و توجه آن قوه دراکه در ضمن تکبیر و تحمید خواه انفسی
باشد خواه آفاقی بسوی حمید و ایثار حب الله برما سوی و بذل جان و مال و اهل و اولاد و حب او
و مانند این اعمال اوضح من الشمس است و ابین من الامس چنانچه در تفسیر ان لک فی النهار سبحا
طویلا در احادیث مروی و مذکور است و قاعده مقرری است که مشتغل بالاوضح بحکم العادة طبیعت ثانیه
مقتضی طبیعت میشود و خلاف آن خلاف مقتضی طبیعت نیست دلیل لمی این مطلب اما دلیل النقلی
پس در احادیث صحاح موجود است که رسول الله صلعم بمجلسین فی مسجده فقال کلاهما علی خیر و احدهما

بیان مدعا

و آن هر دو کمال در طریق این کمال آخر واقع اند پس آن هر دو کمال بهر دو وجه مطلوب اند بذاتهما
و بغیرهما و همچنان مقام خلت را نسبت با مقام محبت باید فهمید دوم آنکه مقام خلت هم جناب آنحضرت
را صلی الله علیه و سلم حاصل بود چنانچه احادیث صحیحه بآن ناطق است پس حصول آن بعد از هزار
سال چه معنی دارد جوابش آنکه حصول مقام خلت آنجناب را بلا شبهه یقینی و قطعی است بدلایل
احادیث صحیحه و هم بآن دلیل که در ان مقام محبت واقع است موقوف علیه تمام محبت است
حصول المتوقف بدون المتوقف علیه محال لیکن تصرف در ان تمام فردان و طالبان را
بالاصالة آن مقام رسانیدن و طریق تحصیل این مقام بایشان مفصل ساختن موعود بود که
بعد از هزار سال حاصل شود سوال بسیار شده است آنکه موافق احادیث صحیحه متواتره خلافت تمام روی زمین
از مشرق تا مغرب و از جنوب تا شمال آنحضرت را بالطریق اجمال حاصل بود بدلیل اعطیت مفاتیح
کنوز الارض و در روایت دیگر است که وضعت مفاتیح کنوز الارض فی یدی و در صحیح مسلم آمده
که زویت لی الارض مشارقها و مغاربها و سیبلغ ملک امتی ما زوی لی منها و در روایت دیگر ان
الله زوی لی الارض مشارقها و مغاربها و اعطیت مفاتیح کنوز الارض و در بعض روایات که
در غیر صحاح آمده جاءنی جبرئیل بمفاتیح کنوز الارض علی فرس ابلق حال آنکه این معنی در زمان سعادت
نشان آنجناب و در عهد کرامت مهد خلفاء راشدین واقع نشد بلکه فتح هند بردست سلطان محمود
غزنوی و فتح ترکستان بردست دیگران و فتح روم بالکلیه بردست عثمان ترکمانی و اولاد او بوقوع
آمده و هنوز ملک حبشه و ملک وسیع چین و خطا از قلمرو آنحضرت خارج است انشاء الله تعالی در عهد
حضرت مهدی و حضرت عیسی بوقوع خواهد آمد و خلافة الارض که میراث حضرت ابو البشر است کمالی
است علیحده در آن وقت آنجناب را بتوسط بعضی افراد امت که اعوان مهدی و عیسی علیهما السلام
خواهند بود حاصل خواهد شد چنانچه در جامع صغیر بآن معنی اشارت واقع شده که خیر امتی عصابتان
عصابة تغزو الهند و عصابة تکون مع عیسی ابن مریم حالا مثل آفتاب روشن گشت که آنحضرت
را جمیع کمالات حاصل بود و تصرف در ان کمالات بتوسط بعضی افراد امت واقع شده در رنگ
آنکه آنحضرت را علوم اولین و آخرین حاصل بود چنانچه در صحاح سته وارد است که اوتیت
علم الاولین و الآخرین لیکن تصرف در علم کلام مثلاً بتوسط شیخ ابو الحسن اشعری و شیخ

واقرانه ثم الی حیدرالی زمان رؤساء القادریة والچشتیة کثر التداول وطرق تحصیل آن مدون ومبوب
ومفصل گردید بخلاف مقام خلت که درین عهود متطاول اصلاً کسے مذکور آن نکرده ونه طریق تحصیل
آن را کسے بیان نمود تا هزار سال گذشت وطریق تحصیل آن مقام در پرده اخفا واحتجاب ماند تا آنکه حق
تعالی حضرت مجدد را بر روی کار آورد وایشان را منشاء ظهور این مقام که در جوهر شریف آن حضرت
صلی الله علیه وسلم مودع ومکنون بود گردانید وهزاران طالبان را بطفیل ایشان سلوک این طریقه
میسر شد الحمد لله علی ذلک حالا بیان این طریقه بوجهی نمایم که اختصاص آن باتباع مجددیه
کالشمس فی رابعة النهار منکشف گردد قبل از حضرت مجدد طرق سلوک همه از راه محبت ومحبوبیت
بوده از اول راه محبت مے پیمودند وآخر بمرتبه محبوبیت فائز میشدند وآنچه لوازم محبت است از ذکر
جهر ووجد وشوق وانکسار وتضرع وصبر وتوکل ورضا بجا آوردند ومراقبه صفات خصوصاً احاطه ومعیت
واستغراق در توحید وجودی وفعل خود را کالمیت فی ید الغسال داشتن وصفات خود را وغیر خود را مستهلک
در صفات او دیدن بلکه ذات خود را در ذات او مندمج ساختن وحسن وجمال او را در هر مظهر مشاهده
نمودن در آن کوشش بلیغ مینمودند تا آنکه بانوار وتجلیات در ابتدای سلوک وفنا وبقا در انتهای
آن فائز مے گشتند ودم اتحاد مے زدند که انا من اهوی ومن اهوی انا تا آنکه حضرت خضر
علیه السلام بحضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی که ارباص طریقه مجددیه بودند تعلیم ذکر خفی نمودند باز
در عهد حضرت خواجه نقشبند این معنی برگ وبار پیدا کرد بنیاد ۱۲ ولیکن در عهد حضرت خواجه عبید الله احرار
علوم توحید با این نسبت ممتزج شدند وغلبه پیدا کردند تا آنکه حضرت مجدد قدس الله سره آن همه را
در بطون بطون رسانیدند واز چاک سینه خود سراسے غنچه محبوب پیدا کردند حالا عنایت ساری موقوف
شد وشوق واشتیاق ووجد ومناجات وتضرع یک طرف ماند هر چه هست در قلب وروح وسر وخفی
واخفی وعناصر وبدن است تا آنکه انوار وتجلیات از باطن خود در باطن خود مے افتد ورفته رفته
بمقام خلت میکشد معنی محبت عاشقی است ومعنی محبوبیت معشوقی است ومعنی خلت یارانه است
اینجا صحبت یارانه است وسابق عاشقی ومعشوقی بود در اینجا راز ونیاز از جانبین است وسر گوشیها
از طرفین واقع میشود ودر عاشقی نعره وبیتابی وسر بر در ودیوار شکستن ودر معشوقی ناز ودلال وتبختر
ومباهات بوده است اینست طریق خلت بطریق اجمال واگر تفصیل آن کسے خواهد باتباع

افضل من صاحبه اما هولاء فیدعون الله فان شاء اعطاهم وان شاء منعهم واما هولاء فیعلمون الفقه
والعلم ویعلمون الجاهل فهم افضل وانما بعثت معلما ثم جلس فیهم ودلیل اصرح برین مقدمه آنست که حق
تعالی در مقام عتاب میفرماید واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه
اگر خلاف مقتضی طبیعت آنحضرت نمیبود امر بصبر چرا میفرمود و همچنین آیه ولا تطرد الذین یدعون ربهم
بالغداة والعشی یریدون وجهه و دلیل دیگر برین مقدمه آنست که تعلیم این امور یعنی تهذیب ظاهر وانچه
در حکم ظاهر است از عقل و قلب و نفس موقوف علیه جمیع کمالات است و بنیاد تمام کارخانه ولایت اگر
درین امور آنحضرت صلی الله علیه وسلم قدم نمی نهادند و بکمال جهد تصرف دران نمی نمودند بنیاد
کارخانه خراب بود و هیچکس از امت قایم بمقام آنحضرت درین تعلیم نمیتوانند شد زیرا که این امور بغیر
نصوص صاحب شریعت نمیتوان دریافت و کشف و عرفان بدریافت این مطالب نمیرسد
بخلاف کمالات دیگر که دریافت آن بکشف و فراست نیز میتوان شد و شده است لیکن کشف
و معرفت هم موقوف بر تهذیب ظاهر و ما فی حکمه است پس تعلیم تهذیب ظاهر و ما فی حکمه مغنی است
از تعلیم تفاصیل مکشوفات اگر گوئی این کلام و این آیات و احادیث بلکه تتبع سیرت جناب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم چنانچه دلالت میکند بر ترک تصرف ایشان در تسلیک طریق خلت همچنان
دلالت میکند بر ترک تصرف ایشان در جمیع ولایات بعین ما ذکر فی المقدمات گوییم فی الواقع
شغل و تصرف آنجناب را در تهذیب ظاهر و ما فی حکم الظاهر بوده در تهذیب باطن و کشف باطن نبوده
چنانچه از تتبع سیر هویدا است لیکن در مقام خلت و دیگر ولایات فرق بدیهی است بسه وجه
اول آنکه از مقامات دیگر نشان داده اند و طریق تحصیل آن بیان نموده تارهٔ صریحا و تارهٔ کنایهٔ مثلا
یحبهم و یحبونه و رجل یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله و رضی الله عنهم و رضوا عنه و لقد رضی الله
عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم ان الله امرنی بحب اربعة من اصحابی واخبرنی
انه یحبهم الی غیر ذلک من الآیات والاحادیث الدالة علی ان بعض الافعال والاشتغال علامة
حب الله ای کون الشخص محبا لله و بعضها موصل الی محبوبیة الله بخلاف مقام خلت که هرگز از
طریق تحصیل و علامات حصول این نشان نداده اند وجه دوم آنکه ولایات دیگر در زمان قریب از
زمان سعادت نشان رایج و مسد اول شده اند صحابه و تابعین و تبع تابعین و هلم جرا الی زمان الجنید

بوده اند پس بدایت سیر مبتدیان این طریقه را بانتهای سیر دیگران تشبیه میتوانند نمود نه در مجاهدات و ریاضات کشف
رایات و ظهور خوارق و کرامات که میان طرفین دیگر از آن جمله باشند لهذا گفته اند گفته است سه اول با آخر
پیوسته است چو زآخر ما بعید تمامتر است حاصل آنکه فصل جزوی را بجای کلی گردن و ما حظه
به تفصیلش نکردن کار قاصر فهمان است قوله پس متوسطی از افراد امت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم را باید که از راه دیگر مناسبت بمحیط داشته باشند تا او اکتساب کمالات آن مرتبه نماید و تحقیق
آن مرتبه متحقق گردد این الفاظ ناشی از کدام عالم است مفهوم شود پیش میشود و گویم هیچ جای
شبهه نیست زیرا که مراد از راه دیگر راه محبت و محبوبیت است و این هر دو راه مناسبت بمحیط
اند خاصة میتوان شد لما سبق ان الخلة ماهیته ممتزجه من المحبة والمحبوبیة و حصول احد الجزئین
قد یکون بحصول جزو اسبه مع ذلک الشیء و هذا الامر کالبدیهی فلا اعتراض قوله از راه دیگر راه ورای
تبعیت پیغمبر علیه السلام فهمیده و در تشویش افتاده حال آنکه خود از کلام سابق اقرار نموده که جناب پیغمبر
را صلی الله علیه وسلم جمیع راه ها کشاده بودند هیچ راهی از حیطه جمعیت ایشان بیرون نماند
از این فهم چه معنی دارد و هر چند این عبارت بطریق صراحت مستفاد نمیشود که مراد از این قسم
از ایشان خود را مراد داشته اند لیکن واضح چنین است و هر که از احوال حضرت ایشان آگاه است
میداند که مبنی این نموده بنا بر حضرت ایشان متحقق بود زیرا که ایشان را قبل از آنکه این طریقه عنایت
شود از والد بزرگوار خود و حضرت شیخ عبد الاحد قدس سره طریقه قادریه را که بنای آن بر محبوبیت است
سندها کسب فرموده بودند و حضرت شیخ عبد الاحد نیز کمال ارتباطی با ایشان از سید جلیل و مسلم حرا
به آخر الامر و محبت تا آنکه حضرت ایشان از ابتدا تا انتها این طریقه عنایت شد و سالها سلسله
عالیه این طریقه فرمودند باز حضرت شیخ سکندر نبیره حضرت شاه کمال کیتلی قدس الله سرهما باز
اجازت از صاحب طریقه مخصوصه داشتند و را داده در سر حضرت ایشان را عنایت نمودند پس از راه
مقام خلت بمقام محبوبیت رسیده بشیائیکه سابق از راه محبوبیت بتمام سلسله رسیده بودند و این
نیز نگیها از عجائب معاملات خداست با بندگان برگزیده خود چنانچه حضرت پیغمبر ما را صلی الله علیه
وسلم در ابتدا بوضع حجر اسود و شرکت در بنای کعبه مقام ابراهیمی حاصل شده لیکن در مدینه
بسبب اشتغال جهاد و مقابله با یهود و نصاری مقام موسوی و عیسوی حاصل شد بلکه از شب معراج

مجددیه چه پنجاه سال نشست در خانقاه نماید و در وجدان خود فکر کند که چون رنگ پیدا میشود ورای طرق
سابقین وارتکبوا الوجدان لایکون دلیلا علی الغیر اگر شخصی منکر شود با کسی نزاع ندارد گفته پیدیه عجب
قافله سالار اند که برند از ره پنهان بحرم قافله را + قاصر گر کند این طائفه را طعن قصور حاشا
لله که برآرم بزبان این گله را + همه شیران جهان بسته این سلسله اند + روبه از حیله چسان بگسلد این
سلسله را + وجه سوم آنکه خلت حاصل است ممتزج از محبت و محبوبیت لان الخلیلین لیس نسبت او
با مقام محبت و محبوبیت نسبت مرکب با بسیط است و البسیط مقدم علی المرکب طبعا فقدم وضعا
اول دیگر این است محبت بی قید و محبوبیت بی قید رائج نزد این طرز که مراد از آن مرکب محبت باشد
و در آخر آن محبوبیت کما فی السالک المجذوب یا بالعکس کما فی المجذوب السالک و چون دوره بسایط
تمام شد دوره مرکب شروع شد چون فراغت از مفردات آمد وقت مرکبات آمد
و عجب آنست که هر چند این طریقه مجددیه در رواج و شیوع و فیضان فیوض آدمی در ضمن آن برابه
مصطفویه متاخر است از طرق دیگر لیکن مبدأ آن مقدم است بر مبادی طرق دیگر زیرا که این طریقه
منسوب است بحضرت صدیق اکبر رض و او اول خلفاء است و اول من اسلم من الرجال البالغین است
ونیز در حق او استحقاق خلت متصور است چنانکه ارشاد نبوی است لو کنت متخذا من امتی خلیلا
لاتخذت ابابکر خلیلا الی آخر الحدیث و اگر کسی را بخاطر خطور کند که درین صورت لازم می آید که عوام
اتباع مجددیه افضل باشند از اولیاء سابقین سبحانک هذا بهتان عظیم گوئیم جواب این بسه وجه
است اول آنکه این وقتی لازم می آید که طریق خلت را افضل از جمیع طرق انگاریم حالانکه چنین
نیست بلکه محبوبیت افضل است از مقام خلت بدلیل لاوثرن حبیبی علی خلیلی دوم آنکه افضلیت
بعلو مرتبه است در هر مقام که باشد خواه خلت خواه محبوبیت مثالش آنکه پادشاهان و امرا را یاران
مصاحبین میباشند که مدام در حضور حاضر باشند و از هیات با ایشان در میان ... منصب داران
عمده و رساله داران و داروغه های کارخانجات و متصدیان دفاتر می باشند و مرتبه این همه منصبداران
بسیار بلند از مرتبه یاران و مصاحبان میباشد گو دوام حضور و قرب دائمی مخصوص بیاران
و مصاحبان مجلس است بلکه با خواص و خدمتگاران سوم آنکه منتهیان هر طریقه را این معنی
یعنی دوام حضور و قرب دائمی حاصل است پس منتهیان قرب دائمی نیز از منتهیان طرق دیگر

منسوب بجناب رسول خدا ساخته‌ام و در کمالات با نهایت آنجناب بطریق نیاز گردانیده‌ام و در جریدهٔ
اعمال آنجناب نویسانیده‌ام۔ اگر بزبان طالب علمانه این معنی را ادا کرده شود باید گفت که هرگاه
گفته شود که این صفت فلانے را بواسطهٔ فلان چیز حاصل شده دو معنی بهم میرسد اول آنکه
واسطه واسطه فی الثبوت باشد یعنی آن صفت اولاً واسطه را حاصل شده از آن بطریق سببیت
مثل آن چیز بذی الواسطه حاصل شد کحرارة الماء بواسطة النار فان هناک حرارتین احدهما قائمة
بالنار والاخری قائمة بالماء ناشیة عن حرارة النار و این معنی هرگز مراد حضرت ایشان نیست
دوم آنکه واسطه واسطه فی العروض باشد یعنی صفت واحده قائم شود بواسطه حقیقةً و همان صفت
واحده قائمه بالواسطه منسوب گردد بذی واسطه مثل حرکة جالس السفینة بواسطة السفینة فان
هناک حرکة واحدة قائمة بالسفینة لا بالجالس نعم نسب هذه الحرکة الی جالس السفینة بالعرض
والمجاز و مراد حضرت ایشان همین معنی است یعنی کسب این کمالات من کردم و آن کمالات
بمن قائم شده منسوب بجناب رسول خدا گشته اند بحکم آنکه اعمال امت در جریدهٔ اعمال پیغمبر محسوب
میشود و آنحضرت فی نفسه مستغنی اند از کسب این کمالات بحصول کمال ارفع منه و این معنی هیچ قباحت
ندارد و نیز این را بدلائل بسیار ثبت کرده میدهیم بعون الله و توفیقه از انجمله قصه مفاتیح کنوز ارض و تصرف
تمام زمین از مشرق تا مغرب از دست تابعان آنحضرت با آنحضرت منسوب گشت و بعد از صدها سال
بلکه زیاده بر هزار سال زُویت لی الارض مشارقها و مغاربها متحقق شد و از انجمله آنکه فتح فارس
و روم و هلاک کسرے و قیصر از دست شیخین رضی الله عنهما واقع شد و بعد از چند سال از وفات آنحضرت
با آنجناب منسوب گشت و از انجمله آنکه در حدیث صحیح وارد است که آنحضرت حضرت علی را فرمودند که یا علی
انک تقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله و این معنی بعد از سی سال از دست حضرت
علی مرتضی بوقوع آمد و در جریدهٔ اعمال آنحضرت محسوب گشت اینجا نمیتوان گفت که قتال
علی تاویل القرآن کمالی بود مفقود و آنحضرت را حاصل نشده مگر بواسطهٔ مرتضی زیرا که کمال آنجناب
که قتال علی تنزیل القرآن بود ارفع و اکمل است از قتال علی تاویل القرآن لیکن چون این قتال
یعنی تاویل القرآن آنحضرت را بواسطهٔ متوسطے از افراد امت ممکن نبود ناچار متوسطے را برروی کار
آوردند که بواسطهٔ او این قتال منسوب با آنجناب گردد و وجه عدم امکان آنست که در عهد آنحضرت

وقوع اسرا بسوی بیت المقدس آغاز همین شده بود تا غزوه تبوک که اول غزوات شام است همین
تضاعف و تزاید پذیرفت تا آنکه در حجة الوداع بانکمال ابراهیمی مشرف شدند و مقام ابراهیمی در آن
روز حاصل نمودند والنهایة هی الرجوع الی البدایة تحقق گشت قوله و در بعضی جا حضرت مجدد نوشته
اند آن فرد خضر باشد یا الیاس و در جای دیگر صریح مراد داشته اند گویم درین کلام تناقض نیست
زیرا که مکشوفات اکثر مبهم القا میشود و با تعیین آن مبهم سیر باید و در وقتیکه شیئی مبهم القا میشود عقل را
در تعیین مصداق آن مبهم جولانی رو میدهد چنانچه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم این قسم ابهام و تعیین
واقع شده در صحیحین موجود است انی رأیت دار هجرتکم بارض نخل و ماء فذهب وهلی انها الیمامة او هجر
فاذا هی المدینة یثرب تفسیر است حال حضرت مجدد درین کشف اول ایشان بطریق الهام معلوم
شد که فرد متوسط چنین و چنان است باید چون دیدند که اساس این طریقه حضرت خضر نهاده اند خیال
بانطرف رفت باز ملاحظه نمودند که حضرت خضر با مردم اختلاط بسیار دارند و طریقه خلوت را خلوت
انزوا لازم است خیال بطرف حضرت الیاس رفت و اینهمه بنا بر این بود که متوسط در حصول کمالی برای
پیغمبر عالیمقدار جز پیغمبر نمیتواند شد و در افراد این است غیر از این دو بزرگ پیغمبری نیست آخر معلوم
فرمودند که این متوسط را پیغمبر بودن ضرور نیست بلکه کمال متابعت پیغمبر خود کافی است و درین امر
و نیز مقصود انزوا و خلوت در انجمن است که بنا طریقه حضرت خواجگان بر آنست نه خلوت جسمانی
و بهر حال بالیقین معلوم شد که آن متوسط ذات شریف ایشان است تحدیثاً بنعمة الله که بآن هر کس
مامور است اما بنعمة ربک فحدث و اشکاف بآن معنی اظهار نمودند این قسم اختلافات را تناقض
فهمیدن کار کسی است که بامکشوفات این مردم آشنا نیست و الا از کلام شیخ اکبر در جاهای
بسیار مستفاد میشود که خاتم الاولیا درین امت حضرت امام مهدی است و در جاهای بسیار
خود را خاتم الاولیا قرار داده اند ع چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست ع سخن شناس نه
دلبرا خطا اینجاست ع قوله منم که این کمالات را برسول خدا کسب کنانیدم اقول ازین عبارت
صریح خیانت در نقل و تحریف واقع شده زیرا که متبادر از کسب کنانیدن آن است که این
فرد بجای شیخ و مرشد باشد و رسول خدا حاشا من ذالک بجای طالب و تلمیذ باشند و هرگز مفاد
کلام حضرت ایشان همین نیست حق عبارت آن بود که منم این کمالات را کسب کرده

و نیست حضرت ... از خواص کاملان است ... و بقیع ... اگر دعوی اختصاص سنخیت نمود که بسزاوار است که سر گروه
انبیای ایشان ... که ... آن ... شد کما قوله و دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم بعد
از هزار سال ... ابراهیم ... از اول بعد بین هیچ استبعاد نیست لقوله تعالی یدبر الامر من السماء
الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون ازین آیه صریح معلوم میشود که قضیه کار را
... هزار سال تمام میشود فلیکن من جملتها ایضا الدعا و ایضا
... الهی ... در زمان حضرت امام مهدی بوقوع خواهد آمد اگر دعای این مطالب کرده
شود قبول آن را ... تا هزار سال خواهد گذشت و در ... روایات صحیحه آمده است که حضرت آدم در
حق خود ... دعای ... بعد از ان دعا در عهد حضرت سلیمان علیه السلام مستجاب
شد ... حضرت ابراهیم و حضرت اسمٰعیل علیهما السلام ربنا واجعلنا مسلمین لک ومن ذریتنا
امة مسلمة لک ... ربنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک ویعلمهم الکتاب والحکمة ویزکیهم بعد هزاران
سال مقرون ... ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون
... بعد ازان ... سال ... در مدت هزاران اولیا و خلفا راشدین بودند ازیشان یکی این کار نشد تعجب
... که اراده الٰهی ... حوادث بعض اوقات و بعض امکنه و بعض
... سال ... جاری نیست و ... گنجایش ... نتوان گفت که حضرت خواجه
بزرگ خواجه معین الدین ... باشاد اهل هند شدند تا آنکه مشهور آفاق است که ایشان اولی الهند
میگویند قبل ایشان از وفات ... سال گذشته بود و درین مدت هزاران هزار اولیا و خلفا
راشدین بودند ... کار ... فتح ظاهری ملک هندوستان بر دست سلطان محمود
غزنوی ... سال تقریبا گذشته بود و دران مدت سلاطین
عظام و خلفای ... الاعتقاد بودند ... تعجب است قوله و آثاران آنست که برسول خدا
نسبت ... گرد ... نسبت کردن برسول خدا سابق گذشت این شخص واسطه فی العروض
در ... از ... حضرت رسالت پناه ... واقع میشود و است الفنا ... کمال بکسب خود
... از ... باطن ... است بعمول بلکه ... حضور ... و نسبت بیرنگی
... ابو ... فی رسالة النبوة ... است و اگر ... این

صلی الله علیه وسلم قتال علی تاویل القرآن متصور نیست زیرا که تاویل را که آنحضرت بزبان خود
فرمایند آن تاویل تنزیل میگردد پس قتال بر آن قتال بر تنزیل میشود زیرا که منکران تاویل
کافر نمیشوند لیکن اگر آن نص صریح قرآن است پس لابد شود که باید در ضمن آن نه علیه و مجتهد باشد
انکار تاویل او کفر نگردد و انکار تنزیل منجر نشود و من جهة متعلق الکلام خبر که خلیفه نکرده مخالف دارد
چون انکار علم او بالدین انکار علم پیغمبر است آن کارش منسوب بآنحضرت شود و در غیبت کمال آنحضرت
این کمال هم ثابت گردد کذا فی البینه قوله آن راه انبیا آورده عبارت از عالم دیگر عالم امتزاج محبت و محبوبیت
است که تعبیر از آن بمقام خلت کرده میشود این را از نزد خدا آورده اند چنانچه حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه
قتال علی تاویل القرآن را از نزد خدا آورده اند و آن قتال از عالم دیگر است از قبیل جهاد کفار هم نیست
و نه بسبب اتباع سلاطین هم نسبت به نسبت تشریع دارد از حق ایشان را است که فائق شده و متابعت آنجا با جمله به
چنانچه سید ایشان را ختم نبوت کمال متابعت آنجناب رسیده شده و شیخ احمد است که مانند حضرت ایشان
علمی میکنند با این جمله که حضرت ایشان و هم احد از کمال بیشتر شده و بعضی را از آن بیان بر سبیل اشاره میفرمایند
و میگویند که کلام حضرت ایشان در مکتوبات و غیر آن مشتمل بر آن است از تفصیل بر کمال متابعت
پیغمبر در اینجا بیان از خود در اعیان خود این معنی را از خدا طلب دارند و جا بجا میفرمایند که بنا بر طریق با کمال
متابعت شده است و اجتناب از بدعت قوله شیخ محمد رسول الله از میان برخیزد و در مراتب دلایت
ظلیه تمام بواسطه آن باشد از لایت موهوم حاصل شدن معنی دارد اول فی الحال گذشته که
تصرف ولایت ظلیه آنحضرت را حاصل بود و تصرف در آن نفرموده بودند بسبب شغل مهم تر از آن حضرت
ایشان را محض بکمال متابعت آنحضرت حاصل شد از پیشگاه عنایات الهی و منسوب بآن حضرت گردید
چنانچه تصنیف مثنوی شریف که پر از جواهر گوناگون علم سلوک و علم معرفت است از حضور خداوندی مولانا
رومی قدس الله سره محض بکمال متابعت پیغمبر خود عنایت شد و منسوب بحضرت رسالت گشت
نه آنکه تصنیف مثنوی آنحضرت را ممکن باشد لقوله تعالی و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له ارتفاع
شریع را فهمیدن از قبیل اوهام شیطانیه است معاذ الله من ذلک دحل شبهه بالکلیه آنکه معانی و
مضامین مثنوی همه ماخوذ از مشکوة نبوة است و کسوت شعر پوشانیدن مخصوص بمولانا جلال الدین
رومی است چنانچه اجزای مقام خلت یعنی محبت و محبوبیت همه ماخوذ از جناب ختمی است و تصرف

فہرست مضامین فتاوی عزیزی حضرت مولانا شاہ عبدالعزیز رح

همه است شهری که سوال کجا ازان بود میتوان گفت که بخارا و سمرقند و بلخ و بدخشان و قندهار و کابل و غزنی و تاشکند و یارکند و
شهر سبز و حصار شادمان که مسکن اهل اسلام است و مشارکت هنود و نصاری و روافض موجود است غیر ازین طریقه طریقه دیگر
دران دیار رائج نیست الا شاذ و نادر اولاً این فرد را ادعای حیرانست و ثانیاً دلیل بر این دعوی چیست گویم پر ظاهر است
که از وجود ذات شریف حضرت ایشان شبهات ملاحده و روافض و ضالیان توحید و مبتدعان طرائق و معتقدان تشبیه
ففی الجمله یا بالکلیه بر طرف شده تا ایمان ایشان بقوت ذات باری تعالی و اتباع سنت سرور کریم و وداد اصحاب آن حضرت پیش قدم و پس نماز
الا نزدیک تخصیص بسیار پدید آمد که بر افغانان حکم نایب خود درین تیمور ساخته و مردم از معالجه او متمتع شوند و اهم طریق رد اصلاح را مخفی
انجام میدهند تحقیق میگردد که این شخص صادق القول است که از عبده و نیست خود او جنبه احسن بر آورده و در اکثر همه اهل این ملت
بود و آگاه شدند و بعضی از وفات علیم مطلق مطلوب است انتهی و در رساله جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع حدیثی آورده اند
یکون فی امتی رجل یقال له صلة یدخل بشفاعته الجنة کذا و کذا اخرج ابن سعد عن عبد الرحمن بن یزید بن جابر مرسلا انتهی و شیخ
عبد الحق در کتاب جذب القلوب آورده اند که این بشارت اشارت بوجود مسعود حضرت ایشان است چه ایشان در میان
علما و صوفیه صله بودند که اختلاف فریقین را در وحدت وجود بلفظی راجع داشته اند و خود نوشته اند که الحمد لله الذی جعلنی
صلة بین البحرین و مصلحا بین الفئتین و حضرت ایشان از سرور عالم صلی الله علیه وسلم مبشر شده اند که فردا بندگان
هزار کس را بشفاعت تو بخشند منطوق حدیث و مضمون بشارت بران حضرت صادق می آید و درین مدت
هزار سال دیگری باین لقب نگشته است و این استنباط موید به نقلیات و کشفیات است و در مکتوبات
حضرت ایشان مسطور است قوله اگر شکر نعمت است کدام قبول خواهد کرد آه طرفه ماجرا است شکر نعمت را
صاحب نعمت باید که قبول کند از قبول و نا قبول دیگران چه میکشاید فقد قال الله تعالی لئن شکرتم
لازیدنکم پس بقا که قبول شکر در جناب الهی است بموجب وعده او تعالی حاصل است از قبول کسان
دیگر کار نیست بیت ؎ اذا رضیت عنی کرام عشیرتی ؏ فلا زال غضبانا علی لئامها

تمام شد رساله مصنفه مولانا شاه عبد العزیز علیه الرحمة در دفع اعتراضات بر بعض عبارات حضرت امام ربانی
مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی رحمة الله علیه که معترض برآورده مشار اعتراض گردانیده بود

خاتمة الطبع

حمد خدائے جہان آفرین کہ مجموعہ فتاوائے حضرت مولانا شاہ عبد العزیز
محدث دہلوی رح مع چند رسائل کہ حضرت ایشان در جواب بعض
سائل رسالہ نبشتہ اند بحسن انصرام وجہی ما لاکلام
باہتمام احقر الانام محمد عبد الاحد عفا عنہ الصمد
در مطبع مجتبائی واقع دہلی حسن
انطباع یافت ماہ
شوال المکرم
سنہ ۱۳۱۱ ھ

مشکوٰۃ المصابیح مع الاکمال فی اسماء الرجال محشی

شائقان علوم دینیہ و ماہران فنون یقینیہ پر یہ امر اظہر من الشمس ہے کہ **مشکوٰۃ المصابیح** صحاح ستہ کا اختصار بیمرایہ عطر کشیدہ ہے۔ کتب موصوفہ کے اکثر ابواب اسمیں درج ہیں تطبیق احادیث ترجیح اقوال و کیفیت ناسخ و منسوخ جو اساتذہ کاملین شائقین کو بتاتے ہیں تمام کتب احادیث میں کام آتی ہیں۔ علی الخصوص صحاح کے پڑھنے میں ان امور سے بہت مدد ملتی ہے۔ عمدہ طور سے جو طالب علم مشکوٰۃ شریف پڑھ لیتا ہے اُسکو صحاح ستہ کیا بلکہ تمامی کتب حدیث کا ملکہ حاصل ہوجاتا ہے۔ لہذا بغرض افادہ طالبین سب سے اول مولانا مولوی حافظ احمد علی صاحب مرحوم مالک مطبع احمدی نے اس کتاب کے تحشیہ کا ڈھنگ ڈالا اور محشی مشکوٰۃ شریف طبع فرماکر مشتاقین کو مرہون منت فرمایا۔ اگرچہ مولانا ممدوح الصدر (بسند معتبر) حسرت کے ساتھ اپنی حیات میں یہ فرماتے رہے کہ مجھسے اس کتاب کی خدمت کما ینبغی نہوئی۔ تاہم جسقدر کہ اُسوقت کتاب موصوف کی خدمت تحشیہ کی گئی وہ بھی مولانا مرحوم کی کمال سعی کا ایک عمدہ نمونہ سمجھا گیا اور مقبول خلائق ہوا۔ مگر ان دنوں بعض اشخاص نے اسمیں بہت سا تغیر تبدل کرکے اور حواشی بلا سند و بلا حوالہ شروح مشکوٰۃ بتردید مذہب احناف ایسے طور پر مرتب کرکے چھاپی کہ اکثر علما محققین اور فقہا و محدثین نے اسکو ناپسند فرمایا چنانچہ اسی وجہ سے مرغوب و مقبول خلائق نہوئی۔

چونکہ عاجز ایک عرصہ سے بتائید ایزدی اسی خدمت پر کمر بستہ ہے کہ ہر قسم کی تفاسیر اور کتب صحاح و فقہ کی عنایت و تصحیح کی جاکے اور انکو اہتمام خاص سے چھاپ کر شائع کرے اسلیے بالفعل یہ خواہش ہوئی کہ یہ کتاب بھی **مثل سابق** نہایت پاکیزگی کیساتھ طبع ہو **اور** حاشی بھی اسی طرز کیساتھ شروح بایاب سے مستنبط و ملخص کرا کر اضافہ کیے جائیں۔ پس **مرقاۃ المفاتیح** مبسوط شرح ملا علی قاری رحمہ اللہ اور اسکے علاوہ بہت سا **سامان** مہیا کیا گیا اور **علماء محقق** نے احقر کی استدعا پر بسعی بلیغ و بکمال جانفشانی و عرق ریزی ایسے عجیب و غریب و مفید حواشی اضافہ کیے اور استنباط و تلخیص کی کہ جس کے مطالعہ کے بعد طلبہ کو پھر کسی شرح کی طرف رجوع کرنے کی حاجت باقی نرہی۔

تطبیق احادیث و تشریح اسماء الرجال و حل لغات و فوائد عجیبہ و نکات غریبہ کی ایسی کی گئی ہے کہ احاطہ تحریر سے باہر ہے ناظرین مطالعہ سے خود معلوم کر سکتے ہیں اور عجب نہیں کہ جن لوگوں کے پاس مشکوٰۃ المصابیح مطبوعہ دیگر مطابع ہے وہ بھی دیکھکر ضرور اسکی خریداری کی آرزو کریں گے۔ اس کتاب کے آخر میں پوری اکمال فی اسماء الرجال جدا شامل منضم کی گئی ہے۔

قیمت بلحاظ اقسام کاغذ حسب ذیل ہے

کاغذ ولایتی سفید تقطیع کلاں ۲۲-۲۲ (صہ) کاغذ جناتی تقطیع کلاں ۲۲-۲۹ (سہ) کاغذ ولایتی تقطیع ۲۰-۲۶ (للعہ)

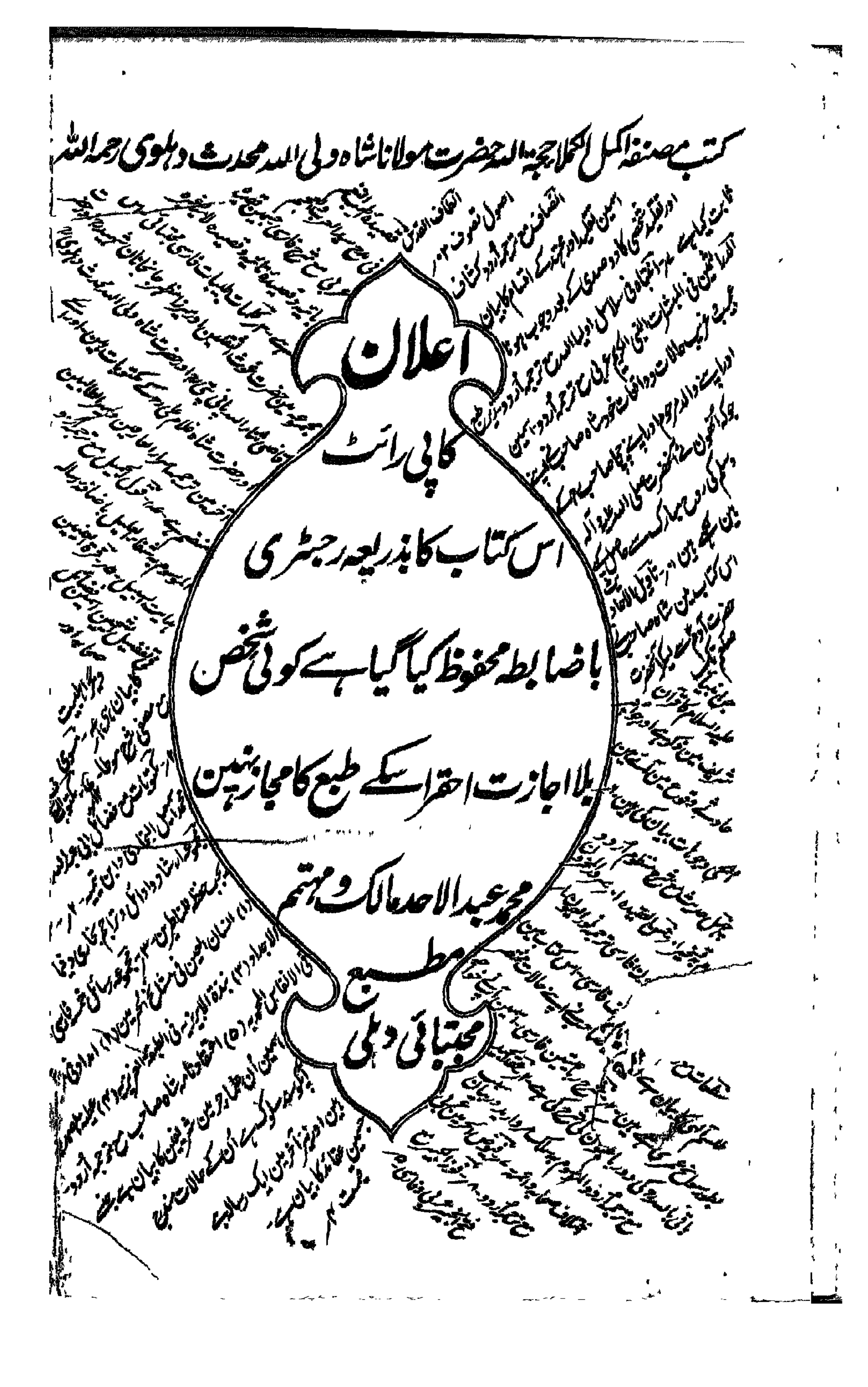
کاغذ گلابی گمدہ ۲۰-۲۶ (للعہ) کاغذ سرخ ۲۰-۲۶ (للعہ) ایضاً سرخ (للعہ) کاغذ سفید جناتی گمدہ ۲۰-۲۶ سہ

قرۃ العینین فی تفضیل الشیخین

بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ حامداً و مصلیاً و مسلماً۔ شائقین دین متین اور طالبان اہل یقین کو مژدہ ہو کہ ان دنون ایک کتاب نادر الوجود و کمیاب تصنیف منیف حضرت قدوۃ اہل السنۃ عارفان حق آگاہ شیخ الشیوخ جناب مولانا شاہ ولی اللہ صاحب محدث دہلوی قدس سرہ العزیز افضال ایزدی سے احقر کو ہاتھ آئی چونکہ اس زمانہ مین مذاہب اہل بدعت کی کثرت ہو گئی اور عقائد باطلہ نے لوگون کے دلون مین راہ پائی اسلیے ایسی کتاب کا شائع ہونا نہایت ضروری سمجھکر کتاب مذکور کے تین نسخہ قلمی صحت کے لیے نہایت تلاش سے اور بہی بہم پہنچائے گئے اور حضرت مین جناب وحید زمن مولانا محمد احسن صاحب کی بہیجکر استدعا اُس کی تصحیح اور بقدر ضرورت تحشیہ کی کی گئی اگرچہ یہ تینون نسخے بہی غلطی سے پاک نتہے لیکن حضرت ممدوح نے بڑی محنت اور جانفشانی سے ازالۃ الخفا اور دوسری کتابون سے کہ جنکے حوالے شاہ صاحب نے دیے تہے مقابلہ کرکے اسکی عبارت کو درست کیا اور مضامین مشکلہ پر بقدر تحشیہ بہی فرمایا۔ اس کتاب کے مضمون کا خلاصہ یہ ہے کہ اول ایسی صفت بیان کی گئی ہے کہ جسپر مدار افضلیت کا ہی پہر یہ ثابت کیا گیا ہے کہ یہ صفت خاص بروجہ کمال صرف شیخین ہی مین تہی اُنکے سوا دوسرے صحابہ مین نتہی اور اُسکے ساتھ ہی دلائل نقلی و عقلی بہی مثبت کیے ہین۔ پہر شیخین کے مآثر کا بیان ہو اور جو مطاعن کہ اُنپر فرقہ مخالف کے لوگ کرتے ہین اُنکے جواب الزامی و تحقیقی مندرج ہین پہر مطاعن و مآثر ختنین کے بہی اُسی طرح ذکر کیے ہین پہر وہ اسرار بیان کیے گئے ہین کہ جنکا وجود حضرات شیخین مین پایا جاتا ہی اور اُن مقامات کو اقوال ارباب کشف و کرامات سے مثالین دیکر اس طور پر بیان کیا ہے کہ تہوڑی استعداد والے بہی اُسکو سمجھ سکتے ہین اور آخر مین شاہ صاحب نے اپنا مکاشفہ بیان فرمایا ہی کہ ہمنے ارواح شیخین کو ایسی حالت مین پایا اور دوسرے اصحاب کی ارواح کو اس کیفیت مین اور ختم رسالہ اس پر کیا کہ اس کا سوال روحانی ہمنے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی روح پر فتوح سے کیا تو وہ ایسے ہمارے دل پر القا ہوا کہ یہی امر حق ہے۔ مختصر یہ کہ یہ کتاب لاجواب ہے پاکیزہ کاغذ پر خوشخط اور نہایت صحت کے ساتھ چہاپی گئی ہے جو شائق اس گوہر بے بہا اور در یتیم کو نقد جان سے زیادہ عزیز سمجہتے تہے تشریف لائین اور دامن مقصود کو گلہاے مراد سے مالامال فرمائین۔ واضح ہو کہ تفسیر فتح العزیز مولانا شاہ عبد العزیز بہی مطبع مین موجود ہی اور سورۂ بقر کی تفسیر خاص مطبع ہی مین نہایت عمدگی سے طبع ہوئی ہے شائقین منگائین اور لطف معنوی حاصل کرین۔

محمد عبد الاحد مالک و مہتمم مطبع مجتبائی دہلی

کتب مصنفہ اکمل الکملا حجۃ اللہ حضرت مولانا شاہ ولی اللہ محدث دہلوی رحمہ اللہ



اعلان

کاپی رائٹ

محمد عبد الاحد مالک و مہتمم
مطبع
مجتبائی دہلی